
فرهنگ املائی خط فارسی

فرهنگ املائی خط فارسی

بر اساس

دستور خط فارسی

مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی

دکتر علی اشرف صادقی

زهره زندی مقدم

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

نشر آثار / تهران 1394

فرهنگ املائی خط فارسی براساس دستور خط فارسی

مصوّب فرهنگستان زبان و ادب فارسی
(ویراست جدید)

دکتر علی‌اشرف صادقی و زهرا زندی‌مقدم

چاپ هفتم: 1394

شمار: 1000 نسخه

چاپ و صحافی: کاوا

قیمت: 300000 ریال

شابک: 964-7531-49-4 ISBN: 964-7531-49-4

نشانی: تهران، بزرگراه شهید حقانی، بعد از ایستگاه مترو،
مجموعه فرهنگستان‌ها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی

صندوق پستی: 15875-6394

تلفن: 88642339-68 (021)، دورنگار: 88642500 (021)

وبگاه: www.persianacademy.ir

حق هرگونه چاپ و تکثیر و نشر مکتوب و الکترونیکی برای
فرهنگستان زبان و ادب فارسی محفوظ است.

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی ایران:

صادقی، علی‌اشرف، 1320-

فرهنگ املائی خط فارسی براساس دستور خط فارسی مصوّب
فرهنگستان زبان و ادب فارسی علی‌اشرف صادقی، زهرا زندی‌مقدم، - -
تهران: چاپ اول 1385، چاپ دوم 1386، چاپ سوم 1389، چاپ
چهارم 1391، چاپ پنجم و ششم 1394، فرهنگستان زبان و ادب
فارسی (نشر آثار). 659ص

ISBN: 964-7531-49-4

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه به‌صورت زیرنویس.

1. فارسی - - املا - - واژه‌نامه‌ها. 2. خط فارسی - - واژه‌نامه‌ها.

الف. زندی‌مقدم، زهرا. ب. فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ج. عنوان.

4ف8/1

4 ف 2 ص / PIR 2729

85_15284م

کتابخانه ملی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

کسانی که با نسخه‌های خطی فارسی سروکار دارند می‌دانند که شیوه نوشتن کلمات در متون گوناگونی که در دوره‌های مختلف و حتی در یک عصر به دست کاتبان متفاوت نوشته شده‌اند تفاوت‌های چشمگیر دارد. مثلاً برای نوشتن کلمه «آسمان» سه صورت «آسمان، اسمان و اسمان» در متن‌ها دیده می‌شود. کلماتی مانند «جدائی»، «بالای» و «پایین» دارای املاهای «جدای، جدائی، جدایی، جدائی»، «بالای، بالا (مثلاً بالا آسمان = بالای آسمان)، بالا»، «پائین، پایین، پائین» است. کلمه «همی» غالباً جدا از کلمه‌ای که وابسته به آن است نوشته می‌شده، اما «می» که صورت مخفف همان «همی» است گاهی جدا و گاهی پیوسته نوشته شده است. وضع کلمات مرکب و مشتق (کلمات ساخته شده با وندها) از این هم آشفته‌تر بوده است و این وضع تا به امروز ادامه پیدا کرده است. مثلاً اگر کلمات «تجارت‌خانه»، «چاپخانه»، «زبان‌شناسی» و «زیست‌شناسی» را که دو کلمه اول با کلمه «خانه» و دو کلمه دوم با «شناسی» ساخته شده‌اند در نظر بگیریم به آسانی درمی‌یابیم که املاي این کلمات قاعده‌ای که در آن اتفاق نظر وجود داشته باشد ندارد.

خط ما از خط عربی گرفته شده و خط عربی خود از خط فنیقی اقتباس شده و

فنیقی مانند عربی متعلق به خانوادهٔ زبانهای سامی است. در زبانهای سامی صامتها اسکلت و پایهٔ معنایی کلمه را تشکیل می‌دهند و مصؤتها تنها برای گرفتنِ مشتقاتِ مختلف از ریشه به کار می‌روند. چنان‌که می‌دانیم فرهنگهای عربی تقریباً همه براساسِ ریشهٔ کلمات تدوین شده‌اند و مشتقاتِ مختلفِ هر ریشه به ترتیب ذیل همان ریشه آمده است. مثلاً در عربی سه صامتِ «ف.ع.ل.» به معنی «کردن» است. با افزودنِ دو فتحه یا دو مصؤتِ a به این کلمه صورتِ «فَعَلَ» به وجود می‌آید که شکلِ ماضی این ریشه است. با افزودنِ یک فتحهٔ دیگر به پایانِ آن شکلِ «فَعَلَّ» حاصل می‌شود که سوم شخصِ مفردِ مذکرِ غایبِ این ماضی است. همچنین با افزودنِ ضمهٔ u یا کوتاه و کسره یا i کوتاه به ترتیب بعد از صامتِ اوّل و دوم این ریشه، کلمهٔ «فُعِلَّ» به دست می‌آید که شکلِ مجهولِ همان «فَعَلَ» است. به همین جهت است که در عربی به این مصؤتها حرکت گفته می‌شود، یعنی آنچه که ثابت نیست، برعکسِ حروف که در تمامِ مشتقاتِ یک ریشه ثابت‌اند. سه حرفِ «الف، واو و یاء» در عربی جزءِ حروفِ شمرده می‌شوند نه جزءِ حرکات، زیرا واو و یاء در عربی در اصل برای دو نیم مصؤت یا نیم صامتِ w و y به کار می‌روند و آنچه ē (مثلاً در کلمهٔ رسول) و ī (مثلاً در کلمهٔ شهید) دیده می‌شود از دیدِ دستوردانانِ عرب مرکب از ضمهٔ (u) و w، یعنی uw و کسره (i) و y، یعنی iy است. برای ā نیز توجیهِ مشابهی وجود دارد، زیرا «ا» اصلاً در خطِ عربی نشانهٔ همزه است.

زبان فارسی یکی از زبانهای خانواده هندواروپایی است و ساختمان آن با ساختمان زبان عربی به کلی متفاوت است. در این زبان صامتها و مصوتها پایه پای هم در ساختن صیغه‌های مختلف یک ریشه مشارکت دارند. مثلاً از ریشه «دان» ما صیغه‌های «دانست، دانسته، داننده، دانا، نادان، می‌داند» و غیره را داریم که در ساختمان آنها از مصوتها و صامتهای مختلف استفاده شده است، چنانکه در «دانا» فقط یک مصوت â به ریشه «دان» افزوده شده است، درحالی که در «دانست» سه آوای est به ریشه اضافه شده و در «دانسته» یک e به این مشتق جدید، یعنی «دانست»، الحاق شده است. در عربی ترکیب به آن معنی که در فارسی هست وجود ندارد و بنابراین مسئله املائی کلمات مرکب هم در این زبان مطرح نیست. از طرف دیگر وجود حروف دندانه‌دار در خط عربی-فارسی و وجود حروف نقطه‌دار در املائی کلماتی که دارای یک ساخت، اما از ریشه‌های مختلف‌اند دخالت مؤثر دارد. مثلاً اگر «روانشناسی» را بتوان به همین صورت نوشت، نوشتن «زیست‌شناسی» به شکل «زیستشناسی» خواندن آن را دشوار می‌کند.

در پنجاه‌شصت سال اخیر که از یک طرف مسئله آموزش عمومی پیش آمده و از طرف دیگر چاپ کتابهای مختلف و مخصوصاً کتابهای درسی مطرح شده، عده‌ای از صاحب‌نظران برآن شده‌اند تا درباره اصلاح خط فارسی به چاره‌اندیشی بپردازند. چاپ کتابها و مجلات مختلف علمی و ادبی در دهه‌های قبل و پیدایش

رایانه و غلط‌گیرهای خودکار در چاپهای رایانه‌ای در این دهه نیز دلیل دیگری بر لزوم اصلاح خط فارسی بوده است. نخستین کسی که به فکر وضع قواعدی برای سروسامان دادن خط فارسی افتاد مرحوم احمد بهمنیار، استاد فقیه دانشگاه تهران بود که مقاله مفصل او ابتدا در نامه فرهنگستان اول و سپس در مقدمه لغت‌نامه دهخدا به چاپ رسید. بعد از او و در دنباله پیشنهادات او بعضی صاحب‌نظران دیگر نیز به تأمل در این مسئله پرداختند.

نیازهای مبرم اصلاح خط فارسی که در بالا به آنها اشاره شد مسئله شیوه نگارش کلمات فارسی را از ابتدا در دستور کار فرهنگستان زبان و ادب فارسی قرارداد. وجود بخش‌های متعدد علمی در گروه واژه‌گزینی فرهنگستان که اعضای آنها از متخصصان رشته‌های مختلف علمی دانشگاهی و غیردانشگاهی تشکیل شده‌اند و واژه‌های متعددی که غالباً مرکب یا مشتق‌اند و از سوی اینان برای مفاهیم علمی جدید پیشنهاد می‌شود نیز نیاز به املای حتی المقدور قاعده‌مند این نوواژه‌ها را بیشتر در پیش روی شورای عمومی فرهنگستان قرارداد. از این‌رو، از همان ابتدا در فرهنگستان بخشی با نام «گروه دستور زبان و خط فارسی» تشکیل شد. این گروه که سرپرستی آن برعهده نگارنده این سطور گذاشته شد در سال ۱۳۷۲ کمیسیونی مرکب از بعضی از اعضای شورا و بعضی متخصصان خارج از فرهنگستان برای تصمیم‌گیری درباره املای کلمات فارسی تشکیل داد که

نام اعضای آن در مقدمه جزوه دستور خط فارسی از انتشارات فرهنگستان آمده است. این شورا طی ۵۹ جلسه به بحث درباره این موضوع پرداخت و نتایج حاصل از آن را پس از دو شور به تعداد ۴۱ و ۱۸ جلسه در شورای فرهنگستان با جرح و تعدیل به تصویب رساند و آن را در جزوه دستور خط فارسی که چاپ اول آن در ۱۳۷۸ به عنوان ضمیمه شماره ۷ نامه فرهنگستان در ۵۰۰۰ نسخه و ۴۷ صفحه به عنوان متن پیشنهادی به چاپ رسید، منتشر ساخت. پس از چاپ و پخش این جزوه جمع زیادی از صاحب نظران به اظهار نظر درباره محتوای آن پرداختند و فرهنگستان با در نظر گرفتن آرای اظهار شده و قبول بعضی از آنها در ۱۳۸۱ به ویراست جدیدی از دستور خط خود پرداخت و آن را به صورت کتاب مستقل از سلسله انتشارات فرهنگستان در ۵۲ صفحه به چاپ رسانید. در سالهای ۱۳۸۲ و ۱۳۸۴ نیز همان ویراست را مجدداً، هر بار در ۱۰۰۰۰ نسخه تجدید چاپ کرد.

همان طوری که در مقدمه دستور خط (ص ۵) آمده، بیشترین اختلاف در باب املائی کلمات فارسی بر سر جدانویسی و پیوسته نویسی کلمات مرکب و مشتق است. فرهنگستان در این باب راه میانه را برگزیده و کوشیده است تا فقط مواردی را که جدا یا پیوسته نوشتن آنها الزامی است قاعده مند سازد و شیوه نگارش باقی کلمات را به عهده خود نویسندگان بگذارد. از آنجا که به خاطر سپردن تمام قواعدی که در دستور خط آمده برای هیچ کس جز معدودی از متخصصان امکان پذیر نیست و

از سوی دیگر عموم نویسندگان، اعم از محققان و نثرنویسان و شاعران و ویراستاران و روزنامه‌نگاران و منشیان و غیره هنگام نوشتن کلمات مرکب و مشتق و بعضی کلمات دواملائی یا سه‌املائی دیگر دچار تردید می‌شوند فرهنگستان چاره را در آن دید که دست به انتشار یک فرهنگ املائی مبتنی بر قواعد دستور خط فارسی بزند و املائی کلماتی را که در این دستور به عهده سلیقه و ذوق نویسندگان گذاشته بود، تا آنجا که امکان دارد، بیشتر قاعده‌مند سازد یا شیوه مرجح خود را که در بسیاری از موارد اختیار دو املاست - در آن بگنجانند. از این رو گروه دستور زبان و خط فارسی تصمیم گرفت کلمات رایج فارسی امروز را از فرهنگ هشت جلدی سخن و فرهنگ فارسی صدری افشار-حکمی و فرهنگ املائی دکتر جعفر شعار^۱ استخراج کند و کلماتی را که در مآخذ یادشده نبود از روزنامه‌ها و سایر نشریات و نیز

۱- مرحوم دکتر جعفر شعار که خود مدتی عضو کمیسیون دستور خط فارسی بود در سال ۱۳۶۰ (۹ سال قبل از تشکیل فرهنگستان زبان و ادب فارسی) یک فرهنگ املائی (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب) برای کلمات فارسی تهیه کرده بود که در سال ۱۳۷۲ آن را در انتشارات امیرکبیر تجدید چاپ کرد. شیوه‌ای که آن مرحوم انتخاب کرده بود با شیوه منتخب فرهنگستان متفاوت بود و مبتنی بر تحقیقات محققان قبلی و اندیشه‌های خود او بود. وی در ۱۳۷۵ کتاب دیگری با نام شیوه‌ی خط معیار در انتشارات احیای کتاب به چاپ رساند که شامل یک فرهنگ املائی نیز بود. آخرین کتاب نامبرده تألیفی با عنوان فرهنگ املائی و دستور خط و املائی فارسی بر پایه مصوبات فرهنگستان زبان و ادب فارسی است که در ۱۳۷۸ در انتشارات سخن در ۲۴۷ صفحه به چاپ رسیده، اما این چاپ دقیقاً بر پایه مصوبات فرهنگستان نیست.

صورت‌های رایجی که اخیراً در جامعه کاربرد پیدا کرده به مجموعه فوق بیفزاید، آنگاه این مجموعه را با قواعد دستور خط فارسی منطبق کند. در این ویراست علاوه بر منابع فوق از چند منبع زیر نیز استفاده شده است: وارگان‌گزیده زبان‌شناسی دکتر مصطفی عاصی- محمد عبدعلی و فرهنگ علوم انسانی داریوش آشوری و فرهنگ عامیانه استاد ابوالحسن نجفی و فرهنگ معاصر هزاره زنده‌یاد دکتر علی محمد حق‌شناس و همکاران و واژه‌های مصوب فرهنگستان (دفتر ششم). برای کلماتی که در مورد املای منتخب آن تردید وجود داشت صلاح چنان دیده شد که کمیسیون محدودی تشکیل شود و از اعضای آن در این باره نظرخواهی شود. به این منظور کمیسیونی متشکل از آقایان: ابوالحسن نجفی (که فقط در چند جلسه اول شرکت کردند)، احمد سمیعی (گیلانی)، بهاء‌الدین خرمشاهی، حسین معصومی همدانی و جعفر ربّانی (نماینده وزارت آموزش و پرورش) زیر نظر اینجانب تشکیل شد که ۱۴ بار تشکیل جلسه داد و کلمات مورد تردید را در آن جلسات بررسی کرد.

در این جلسات ضمن حفظ کلی اصول دستور خط فارسی در مورد کلمات دواملایی (پیوسته و جدا) گرایش بیشتری به سوی جدانویسی وجود داشت، زیرا تشخیص داده شد که این شیوه با گرایش روز خط فارسی بیشتر همسوست. از سوی دیگر در آموزش به نوآموزان نیز از سهولت بیشتری برخوردار است. چند

نکته دیگر نیز در مدخلهای این فرهنگ مورد نظر بوده است که در اینجا به شرح آنها می پردازیم.

۱- ترتیب الفبایی مدخلها در فرهنگ حاضر: در فرهنگهای مختلف شیوه های مختلفی برای الفبایی کردن واژه ها اعمال شده است. آرایش واحدها در سنت فرهنگ نویسی معمولاً به صورت الفبایی است، اما در مورد وارد کردن همزه در ردیف حروف میان فرهنگ نویسان ایرانی اختلاف نظر وجود دارد. در لغت نامه دهخدا همزه وسط کلمات در صورتی که روی کرسی «ا» قرار گرفته باشد قبل از الف ثبت شده است. مثلاً کلمه «شامت» قبل از کلمه «شا» (مخفف «شاد») مدخل شده است. در کلماتی که همزه بر کرسی «یا» قرار گرفته نیز همین حالت وجود دارد. مثلاً کلمه «حائل» در لغت نامه قبل از کلمه «حاتم» آمده است. در چاپ قبلی فرهنگ حاضر ما نیز از همین شیوه پیروی کرده بودیم، اما در این ویراست به این نتیجه رسیدیم که برای سهولت مراجعه و دستیابی آسان تر به واژه های همزه دار بهتر است کرسی همزه در واژه ها در نظر گرفته شود و واژه های همزه دار نوشته شده با حروف «ا»، «و» و «یا» در ردیف سایر کلماتی که این سه حرف در آنها نماینده صامت یا مصوت های مربوطه هستند مدخل شوند. مثلاً در چاپ قبلی این فرهنگ کلمه «مئونت» قبل از واژه «ماتم» ثبت شده، در حالی که در این چاپ این کلمه بعد از کلمه «مؤید» آمده است. همچنین کلمه «شئون» در این چاپ قبل از کلمه «شیون زنان»

ثبت شده است. اما کلمه «مآخذ» با آنکه از نظر تلفظ دارای همزه‌ای است که قبل از مصوٰت $\hat{a}$ (= «آ») قرار گرفته چون در خط با حرف «آ» نوشته می‌شود، ما حرف «آ» را در ترتیب الفبایی لحاظ کرده و به تلفظ همزه در این کلمه و کلمات مشابه آن، مانند «مآب، مآثر» و غیره توجه نکرده‌ایم. بنابراین «مآخذ» در این فرهنگ قبل از کلمه «مابازاء» قرار گرفته است.

۲- فاصله‌گذاری بین اجزای کلمات مرکب که در چاپ رایانه‌ای بسیار حائز اهمیت است. در این فرهنگ سه نوع فاصله وجود دارد: عدم فاصله، نیم فاصله، یک فاصله (یا فاصله تمام).

عدم فاصله در مورد دو جزء کلمات مرکب مورد استفاده بوده است، مانند: باریک‌بین، زبان‌شناس، اشک‌آلود، و عباراتی مانند: آب‌ازسرگذشته، بی‌چون‌وچرا و غیره.

از نیم فاصله برای نوشتن ترکیبات متشکل از مضاف و مضاف‌الیه و موصوف و صفت استفاده شده است. مانند: آب‌آلوده، آب‌سیاه و غیره.

یک فاصله (یا فاصله تمام) نیز برای گروه‌های کلماتی مانند: ای‌خدا، این‌جهان و غیره به کار رفته است. به دلیل اهمیت این فاصله‌گذاری کلماتی مانند: دادرس و کاردان که حرف آخر جزء اول و حرف اول جزء دوم آنها از حروف منفصل اند نیز در این فرهنگ آمده‌اند.

در این فرهنگ از آوردن افعال مرکب صرف نظر شده است. در مورد فاصله گذاری این قبیل افعال به صورت ذیل عمل شده است:

وقتی دو کلمه استقلال معنایی خود را حفظ کرده باشند، مانند: کار کردن، غذا خوردن، سخن گفتن، کوشش کردن... از نیم فاصله استفاده می شود ولی در مواقع دیگری که کل فعل مرکب یک واحد معنایی ساخته است، مانند: نگه داشتن، دربرداشتن، جازدن، برگشتن، آب کشیدن، درافتادن، قلم گرفتن، به خاطر سپردن، به دنیا آمدن و یا سه جزء آن بدون فاصله کنار هم نوشته می شوند.

درج بسیاری از مدخلهایی که در این فرهنگ آمده اند، فقط به منظور راهنمایی مراجعان از نظر نوع فاصله ای است که باید میان اجزای آنها گذاشته شود.

۳- املائی کلمات مرکب دواملائی که یک صورت آنها نهادینه شده است، مانند دست مزد و دستمزد، دست رنج و دسترنج و غیره. در این گونه موارد تنها صورت نهادینه شده در فرهنگ آمده است اما در مورد کلمات دواملائی ای که صورت پیوسته یا متصل آنها از صورت جدا یا منفصل آنها کاربرد بیشتری داشته است، ابتدا صورت جدای آنها - طبق قاعده دستور خط - و سپس صورت پیوسته آنها درج شده است، مانند تجارت خانه - تجارتخانه. در مورد کلمات مرکبی که در اصل از یک مضاف و مضاف الیه تشکیل شده اند، مانند: آب لیمو، در صورتی که صورت پیوسته آنها رواج داشته است آن صورت را به عنوان انتخاب دوم آورده ایم:

آب لیمو - آب لیمو، آب غوره - آبغوره.

از کلمات مرکبی که جزء دوم آنها تک‌هجایی است و جنبه اداری و صنفی یافته و طبق دستور خط می‌بایست پیوسته نوشته شوند، تنها آنهایی به صورت پیوسته آمده‌اند که به علت کثرت استعمال به یک شکل نگارشی نهاده شده‌اند، مانند: استاندار، آشپز، بنکدار، جانباز. موارد استثنا آنهایی است که هم به صورت پیوسته و هم به صورت جدا به کار می‌روند، مانند: صافکار/ صافکار؛ تحصیلدار/ تحصیل دار؛ بانکدار، بانک دار؛ هتلدار، هتل دار.

۴- در مورد کلمات مشتق، یعنی کلمات ساخته شده با پسوندها که طبق دستور خط باید آنها را پیوسته نوشت، به استثنای پسوند «- وار» که طبق دستور خط فارسی در بعضی کلمه‌ها جدا و در بعضی دیگر پیوسته نوشته می‌شوند، یک استثنا قائل شده‌ایم و آن کلمات ساخته شده با «فام» است؛ زیرا در بعضی شهرها مانند همدان این کلمه هنوز به صورت مستقل و به معنی «رنگ» به کار می‌رود. به همین جهت سرخ‌فام، سیاه‌فام و غیره به همین صورت نوشته شده‌اند. کلمات مشتقی را که پس از ترکیب با پسوند دشوارخوان می‌گردند به دو صورت پیوسته و جدا آورده‌ایم، مانند: آیینمند/ آیین‌مند، آئینمند/ آئین‌مند، پرستشگر/ پرستش‌گر، تلخ‌وش/ تلخ‌وش.

۵- املائی کلماتی که از عربی گرفته شده‌اند و حرف آخر آنها همزه است، مانند:

انشاء، املاء، استثناء و غیره. براساس دستور خط این کلمات که غالباً در فارسی بدونِ همزه تلفظ می‌شوند هنگام اضافه شدن به کلمه بعد با «ی» میانجی به کار می‌روند، مانند املائی فارسی، اعضای بدن و غیره، اما از آنجا که در این کلمات حفظِ همزه به جای «ی» میانجی نیز غلط نیست؛ در فرهنگ ابتدا صورتِ با «ی» میانجی و سپس صورتِ با همزه آنها ضبط شده است. با این همه در بعضی موارد حفظِ همزه، خصوصاً در کلمات کم‌بسامدتر، متداول‌تر است، مانند: آباءِ مسیحی، به انحاء مختلف و غیره. در این گونه موارد همین ضبط اختیار شده است.

۶- املائی کلمات مأخوذ از عربی که دارای همزه وسط هستند. در این سالها مرسوم چنان شده است که کلمات رئیس، ارائه، جزئی و قرائت را در بعضی نوشته‌ها به شکل به کلی غلطِ رئیس، ارایه، جزیی و قرایت می‌نویسند که مغایر تلفظ متداول آنهاست. این کلمات در این فرهنگ به صورت صحیح خود مدخل شده‌اند. بعضی کلمات دیگر عربی الاصل نیز دارای همزه وسط‌اند که در فارسی با همزه مُلَیَّنه (یا به تعبیر زبان‌شناسان همزه سایشی) تلفظ می‌شوند. این همزه ملَیَّنه شبیه تلفظِ «ی» (y) است، مانند دایر، زایر و غیره، اما در بعضی موارد فقط تلفظِ با همزه این کلمات در میان فارسی‌زبانان رایج است، مانند: صائب، خائن، سائل، ائمه، (امام) قائم. ما در این فرهنگ از تلفظِ رایج پیروی کرده‌ایم. در مواردی که هر دو تلفظ - با همزه ملَیَّنه و همزه کامل - متداول بوده است،

انتخابِ اوّلِ ما املائی با «ی» و انتخابِ دومِ املائی با همزه بوده است، به جز مواردی که املائی با همزه متداول تر بوده است، مانند: آئروبیکی، آیروبیکی. در کلماتِ فارسی نیز چنین تلفظ‌هایی وجود دارد، مانند پایین/پائین، پاییز/پائیز و غیره. آوردنِ کلماتی مانند تأسف، تأسی، تألیف و غیره در فرهنگ صرفاً به دلیل این است که قاعدهٔ مربوط به همزه در دستورِ خطِ فارسی درج شده و به املائی آن تصریح شده است.

۷- کلماتِ عربیِ مختوم به «ی» با تلفظِ «آ». در این مورد ما تابعِ املائی رایج در فارسی بوده‌ایم، یعنی اگر املائی رایجِ کلمه در زبانِ فارسی با «ا» ی آخر است، ما همان را برگزیده‌ایم، مانند: مصفاً، مقفاً، مربّا و اعلا، اما اگر کلمه‌ای با «ی» بیشتر رایج بوده است فقط همان املا انتخاب شده است مانند: حتّی. کلماتی که فقط با «ی» نوشته می‌شوند، مانند: عیسی، موسی، المثنی و اقوی نیز به این صورت حفظ شده‌اند. در بعضی موارد نیز هر دو املائی رایج را پذیرفته‌ایم، مانند طوبی و طوبا، محتوا و محتوی، اقضا و اقصی، عقبی و عقبا. با این همه بعضی از کلمات مانند: اعلا که در فارسیِ امروز با این املا رایج‌اند در بعضی ترکیبات با «ی» نوشته می‌شوند، مانند: اعلیحضرت و غیره.

۸- در موردِ کلماتِ ساخته شده با پیشوندها هم بعضی کلمات را که نهاده شده‌اند مستثنا کرده‌ایم، مانند: بیهوشی در اصطلاح پزشکی.

۹- کلماتی که جزء دوم آنها بُن مضارع فعل است، هرچند این بُن به صورت مستقل به کار نمی رود، اما از آنجا که این بُن همان دوم شخص فعل امر بدون «ب» است آن را مستقل تصوّر کرده ایم و بیشتر آنها را به صورت جدا ثبت کرده ایم، مگر آنکه کلمه ساخته شده بایک بُن نهادینه شده باشد، مانند: آشبار در اصطلاح نظامی یا املائی پیوسته آن بسیار رایج باشد، مانند: رگبار. بنابراین کلمات اسفبار، خونبار، مرگبار، اندوهبار، پاکساز، پیش بین و غیره در این فرهنگ به همین صورت نوشته شده اند.

۱۰- کلماتی که جزء اول آنها عدد است طبق قاعده باید جدا نوشته شوند، مانند: پنج گانه، پانزده گانه، اما در مورد کلمات ساخته شده با عدد «یک» همان طور که در دستور خط آمده است به استثنای قائل شده ایم. می دانیم که در بعضی از این ترکیبات عدد «یک» تکیه خود را از دست می دهد و تکیه اصلی ترکیب، روی هجای آخر معدود قرار می گیرد، مانند: یک دنده yekdandé، یک پارچه yekpârčé و یک دست yekdast (سرتاسر، هماهنگ، متحدالشکل)، یک راست و یک نواخت. در این گونه موارد این کلمات به صورت جدا، اما بدون فاصله یا پیوسته نوشته شده اند، اما در صورتی که این گونه کلمات از نظر دستوری عدد و معدود شمرده شوند، حتی اگر معنی اصطلاحی داشته باشند مانند: یک پارچه آبادی، یک پارچه خانم یا یک عالم، یک عالمه و غیره، با فاصله تمام ضبط شده اند.

۱۱- برای مشخص شدن املائی تکواژهای «-ها»، «-تر»، «-ترین»، ضمایر ملکی «-ام»، «-ات»، «-اش...»، صورتهای متصل «فعل بودن» یعنی «-ام»، «-ای»، «-است...»، «ابن» و «ب» پیشوند فعلی و «همی-»، «می-»، ما این تکواژها را در فرهنگ حاضر مدخل کرده‌ایم و برای آنها یکی دو مثال آورده‌ایم. «ن-» نفی و «م-» نهی قبل از افعالی که با «الف» شروع می‌شوند نیز با مثالهایی مدخل قرار گرفته‌اند، تا املائی آنها به شکل پیوسته و بدون «الف» مورد تأکید قرارگیرد: نینداز، نینداخت، میفکن.

۱۲- به علت شتابی که در نشر کتاب وجود داشته است در این چاپ فعلاً از آوردن آوانویسی کلماتی که در خط فارسی تلفظ دقیق آنها مشخص نمی‌شود، مانند «رو» (row, ru) و نظایر آن صرف نظر کرده‌ایم. همچنین در نظر بود در جلوی هر مدخل قاعده‌ای را که ضبط مدخل براساس آن قاعده در دستور خط فارسی انتخاب شده، با ذکر شماره صفحه و بند دستور خط فارسی ذکر کنیم. به سبب شتاب در کار چاپ کتاب آن را به چاپ بعد موکول کردیم.

۱۳- در این فرهنگ برای تمایز ضبط‌ها از پنج نوع علامت استفاده کرده‌ایم. خط کج (/) برای جداکردن دو ضبطی به کار رفته است که هیچ یک از آنها از نظر فرهنگستان بر دیگری ترجیح ندارد. ویرگول برای جداکردن ضبط‌هایی به کار رفته که ضبط اول از نظر فرهنگستان مرجح شمرده می‌شود. خط تیره برای جداکردن ضبط‌هایی مورد استفاده قرار گرفته که صورت اول طبق قاعده دستور خط

ضبط شده، ولی صورت دوم از کثرت استعمال یا بسامد بیشتری برخوردار بوده است. نشانه پراتز برای موارد زیر به کار رفته است:

۱- برای به دست دادن مترادف یا معنای واژه‌ها، مانند آبدارک (= دم‌جنبانک)، آب‌سپهر (= هیدروسفر)، آتش‌پاره (= پاره آتش)، آتشپاره (= بسیار زرنگ)، و غیره.

۲- برای نشان دادن حذف یای میانجی و واو عطف در بعضی ترکیبات که با این دو حرف به کار رفته‌اند، و بعضی موارد دیگر، مانند اتو(ی) بخار، الدُرم(و) بُلدُرم، ریش‌ریش (شدن)، و غیره.

۳- برای نشان دادن بدیل‌های یک کلمه یا ترکیب، مانند برای آنکه (اینکه)، سوءاستفاده‌چی (سوءاستفاده‌چی)، بناءً علی هذا (هذی)، و غیره.

۴- برای نشان دادن املاهای متفاوت یک کلمه مانند است (- ست) در جمله‌هایی مانند خشنود است، دانا است، و غیره.

۵- برای افزودن توضیح برای یک مدخل یا مثال برای آن، مانند - شان، - شان، - شان (شان) ضمیر متصل ملکی برای سوم شخص جمع: برادرشان، کتابشان، رهروشان، پایشان، عمویشان، خانه‌شان، پی‌شان، کشتی‌شان، رادیو‌شان)، - تر، - ترین (بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین، وسیع‌تر، وسیع‌ترین اما بهتر، بهترین، مهتر، مهترین، کهنتر، کهنترین، بیشتر، بیشترین، کمتر، کمترین فقط به این صورت نوشته می‌شود).

۶- برای نشان دادن مقوله دستوری یک کلمه، مانند بجا (صفت)، به خصوص

(قید)، و غیره.

نشانه پیکان (←) برای ارجاع یک واژه به واژه دیگر به کار رفته است. مواد فرهنگ حاضر را خانم زهرا زندی مقدم، کارشناس ارشد گروه دستور زبان و خط فارسی زیر نظر نگارنده از منابعی که در بالا به آنها اشاره شد استخراج کرده و نگارنده همه آنها را بازبینی و جرح و تعدیل کرده و چنان که گفته شد، موارد مورد تردید را در ۱۴ جلسه با همکارانی که ذکر آنها رفت مورد بحث قرار داده است. بی شک کلمات زیادی هست که نویسندگان در مورد املائی آنها تردید دارند و از این فرهنگ فوت شده است. ما در این ویراست کوشش کرده ایم که کلمات فوت شده را شناسایی کنیم و به فرهنگ بیفزاییم. تعداد این کلمات متجاوز از سه هزار مدخل است. با این همه هنوز کلماتی هست که باید شناسایی و استخراج شوند و به چاپهای آینده افزوده شوند. همچنین ممکن است در مورد بعضی ترکیبات مشابه دوگانگی املا وجود داشته باشد. امیدواریم با اظهار نظر و نقد خوانندگان این نقیصه ها را در چاپهای بعد مرتفع سازیم.

علی اشرف صادقی

مدیر گروه دستور زبان و خط فارسی

آ

آبِ آتش رنگ	آبِ آوردگی	آبِ اِماله
آبِ آتش فام	آبِ آهک	آبِ انار
آبِ آتشگون	آبِ آهک	آبِ انارین
آبِ آتش مزاج	آبادسازی	آبِ انبار
آبِ آتشین	آبادسالی	آبِ انباری
آبِ آزما(ی)	آبادگر	آبِ انباشت
آبِ آلبالو	آبادی نشین	آبِ انجیر
آبِ آلبالو	آبِ از سر گذشته	آبِ اندازی
آبِ آلو	آبِ اسید	آبِ اندک
آبِ آلو	آبِ اکسیژن	آبِ انگور
آبِ آلوده	آبِ اکسیژنه	آبِ اواجدادی
آبِ آلویی / آبِ آلویی	آبِ اکسیژنه	آبِ ایستاده

آبایی / آبائی	آب برو	آب پوش - آبپوش
آباء مسیحی	آب بقا	آب پوشی - آبپوشی
آب باتری / آب باطری	آب بند	آب پیچ
آب باتری / آب باطری	آب بندی	آب تاز - آبتاز
آب باریک	آب بها	آب تبلور
آب باریکه	آب بینی	آب تراز
آب باز	آب پاش - آبپاش	آب تراش
آب بازان	آب پاشان	آب تراوا
آب بازی	آب پاشی	آب تربت
آب بان	آب پاکی	آب ترس
آب بخشان	آب پخشان	آب ترسی
آب بخش گن	آب پخش گن	آب تل
آب بر	آب پرتقال	آب تنباکو
آب بر	آب پرتقال	آب تنی
آب برد	آب پرده داران	آب توبه
آب بردار	آب پز	آب جارو
آب برگردان	آب پشت	آب جاری
آب برم	آب پنبه	آب جو - آبجو

آبِ خوار	آبِچکو	آبِ جوساز - آبجوساز
آبِ خواره	آبِ چکه	آبِ جوسازی -
آبخوان	آبِ چلو	آبجوسازی
آبخوان دار	آبِ چلیک	آبِ جوش
آبخوان داری	آبِچین	آبِ جوش نبات
آبخور	آبِ حرام	آبِ جوفروش -
آبخورد	آبِ حمام	آبجوفروش
آبِ خورده	آبِ حوض کش	آبِ جوفروشی -
آبِ خورش	آبِ حوضی	آبجوفروشی
آبخوره	آبِ حیات	آبِ چال، آبچال
آبخوری	آبِ خاکی	آبِ چاله، آبچاله
آبِ خون	آبِ خالص	آبِ چر
آبخیز	آبِ خانه	آبِ چرا
آبخیزداری	آبِ خُسب	آبِ چشم
آبخیزگاه	آبِ خشک گُن	آبِ چشمه
آبِ داده	آبِ خضر	آبِچشی
آبدار	آبِ خنک	آبِچک
آبدارچی	آبِ خنک	آبِ چکان

آبدارخانه	آب دُوغ - آبدوِغ	آبرُفتی
آبدارک (= دم جنبانک)	آب دُوغ خیار -	آبرنگ
آبداری	آبدوِغ خیار	آبرنگی
آبدان	آب دُوغ خیاری -	آبرو
آبدانک	آبدوِغ خیاری	آبرو
آب درمانی	آب دُوغی - آبدوِغی	آبِ روان
آب دره	آبده، آب دِه	آبرویاخته
آب دزد	آبدهی، آب دِهی	آبرودار
آبدزدک	آبدیدگی	آبروداری
آب دست، آبدست	آبدیده	آبروریز
آب دستان، آبدستان	آبراه	آبروریزی
آب دستی، آبدستی	آبراهه	آبروغن
آب دم زن	آبرسانی - آبرسانی	آبرومند
آبدندان، آب دندان	آب رُست	آبرومندانه
(نوعی گلابی)	آبرسیده	آبرومندی
آبدنگ	آب رُفت	آبرِختگی
آبدنگی	آبرُفت	آبریز
آب دوات کُن	آبرفته	آبریزش

آبریزکوه	آبری خانه	آب سنگ
آبریزگاه	آبریدان	آب سنگین
آبریزه	آب زیرزمینی	آب سیاه
آبریزی	آب زیرکاه	آب سیب
آبریس	آب ژاول	آبشار
آبزا	آب ژاول	آبشارزن
آبزدایی/آبزدائی	آب ساب	آبشامه
آب زده	آب ساختمانی	آبشخور
آب زرشک	آب ساکن	آبشُر
آب زرشک	آب سبک	آب شُرشر
آب زرشکی	آب سپهر (= هیدروسفر)	آب شش، آبشش
آب زمزم	آب سخت	آب شش دار، آبشش دار
آبزَن	آب سرا	آب شش داران،
آب زندگی	آب سرد	آبشش داران
آبزی	آب سردگن	آب شکن
آبزیان	آبسر (= هیدروفیل)	آب شناس
آب زیپو	آب سنج	آب شناسی
آب زیپو	آب سنجی	آب شنگولی

آبِ شور	آب فروش	آب کردنی
آب شور	آب فشان	آب کروم
آب شویه - آبشویه	آب فلز	آب کروم کاری
آب شویی / آب شوئی	آب فلز	آب کُره - آب کره
آب شیب	آب فلز کاری	آب کش
آب شیرین	آب قلیل	آب کِشت
آب شیرین کُن	آب قمبر	آب کشی
آب شیشه	آب قند	آب کشیده
آب صابون	آب قند	آب کمر
آب صابون	آب کار / آب کار	آب کنار
آب صاف کُن	آب کاری / آب کاری	آب کند
آب صنعتی	آب کاست	آب کُندانسور
آب طالبی	آب کاسنی	آب کُندانسه
آب طالبی	آب کافت	آب کوپیل
آب طلا	آب کافه	آب کور
آب طلا	آب کانی	آب کوزه
آب طلا کاری	آب کاهو	آب کوهه
آب غوره - آب غوره	آب کُر	آب گاه

آبگذر	آب گوشت	آبلنبه
آبگذشته	آبگوشت	آبلوچ (= قند سفید)
آبگر	آبگوشت خور	آبلوله کشی
آبگرا	آبگوشت خوری	آبله پا
آبگرایی / آبگرائی	آبگوشتی	آبله چکو
آبگرد، آبگرد	آبگوگرد	آبله زو
آبگردان، آبگردان	آبگون	آبله زده
آبگردش	آبگونه	آبله فرنگی
آبگردی (گردشگری)	آبگوهر	آبله کوب
آبگرفتگی	آبگیر	آبله کویان
آبگرم	آبگیری	آبله کوبی
آبگرم	آبگینه خانه	آبله گون
آبگرمکن	آبگینه گر	آبله مرغان
آبگریز	آب لباراک	آبله نشان
آبگریزی	آبلرزه	آبله شیری
آبگز	آبلمبو / آبلنبو	آبله طیور
آبگل آلود	آبلمبویی / آبلنبوئی /	آبله فرنگی
آب گوجه فرنگی	آبلنبویی / آبلنبوئی	آبلیچ

آبِ لیمو	آب میوه - آبمیوه	آب نشین
آب لیمو - آبلیمو	آب میوه فروشی -	آب نقره
آب لیمو خوری -	آب میوه فروشی	آب نقره
آب لیمو خوری	آب میوه گیر - آبمیوه گیر	آب نقره کاری
آب لیمو گیر - آبلیمو گیر	آب میوه گیری -	آب نکشیده
آب لیمو گیری -	آب میوه گیری	آب نگاری
آب لیمو گیری	آب نارنج	آب نما
آب مال	آب ناک	آب نمک
آب مالی	آب نبات	آب نمک
آبِ مَرَد	آب نبات ترش	آب نی
آبِ مروارید	آب نبات چوبی	آب نیکل
آب مروارید	آب نبات قیچی	آب نیکل کاری
آبِ مضاف	آب نبات کشی	آب و آتش
آبِ مطلق	آبِ نخاع	آب و آتش
آبِ معدنی	آب ندیده	آب و تاب
آب معدنی	آب نرم	آب و جارو
آبِ مقطر	آب نرو	آب و خاک
آبِ میوه	آب نشاط	آب ودان

آب ودانه	آبیاری	آتش افروزی
آب وَرز	آبِ یخ	آتش انداز
آب وَرزی	آبی خاکی	آتش اندازی
آب ورنگ	آبی رنگ	آتشبار
آبوشان	آبی زنگاری	آتش باران
آب و علف	آبی سوز	آتش بارگی (روان شناسی)
آب و گِل	آبی نفتی	آتش باره (روان شناسی)
آب و نان	آپاراتچی	آتشباری
آب و نان دار	آپارات خانه	آتش بازی
آبونمان	آپارتمان سازی	آتشبان
آب و هوا	آپارتمان نشین	آتش بس
آب هراسی	آپارتمان نشینی	آتش بند
آب هندوانه	آپارتی / آپاردی	آتش به جان
آب هندوانه	آپلیکه دوزی /	آتش به جان گرفته
آبِ هویج	آپلیکه دوزی	آتش به گور
آبِ هویج	آت آشغال	آتش بیار
آب یابی	آتش اخته	آتش بیارِ معرکه
آبیار	آتش افروز	آتش بیاری

آتشپاره (= بسیار زرنگ)	آتش دل	آتشکده
آتش پاره (= پاره آتشین)	آتش دم	آتش کُش
آتش پای	آتش زا	آتش کُن
آتش پرست	آتش زبان	آتشگاه
آتش پرستی	آتش زبانی	آتش گردان
آتش تاب	آتش زن	آتش گرفته
آتش تاو	آتش زنه	آتشگون
آتش ترسی	آتش سرخ کُن	آتشگه
آتش چرخان	آتش سَری	آتش گیر
آتشچی	آتش سوز	آتش گیرانه
آتش خاموش کُن	آتش سوزی	آتش گیره
آتش خان/آتشخان	آتش فام	آتش مار
آتش خانه	آتش فشان، آتشفشان	آتش مرگی (زراعت)
آتش خوار	آتش فشانی، آتشفشانی	آتش مزاج
آتش خور	آتش کار	آتشناک
آتش داغ	آتش کاری	آتش نشان
آتش دان	آتش کافت	آتش نشانی
آتش دست	آتش کاو	آتش و آب

آتش و پنبه	آجر پزی	آجودانِ کشوری
آتش هراسی	آجر تراش	آجیده دوزی
آتشی مزاج	آجر تراشی	آجیلِ آچار
آتشین پا	آجر چین	آجیلِ چهارشنبه سوری
آتشین مزاج	آجر چینی	آجیل خوری
آتل بندی	آجر سه سانتی	آجیلِ شور
آت و آشغال	آجر فرش	آجیل فروش
آت و اسباب	آجر فروش	آجیل فروشی
آته نیست	آجر فشاری	آجیلِ مشکل گشا
آته نیسم	آجر قزاقی	آچار پیچ گوشتی
آج/آژ	آجر کاری	آچار جعجغه ای
(=برجستگی های سطح چیزی)	آجر کشی	آچارِ چرخ
آج از تو/آزازتو	آجرِ لعاب دار	آچار چرخ
آجان کشی	آجر نسوز	آچار خور
آج دار/آژدار	آجگاه	آچار رینگی
آجر بهمنی	آج و داغ	آچار شلاقی
آجر پاره	آجودان	آچار فرانسه
آجر پز	آجودان باشی	آچار قفلی

آچارکشی	آخرین مدل	آدم آهنی
آخال سوز	آخرین مهلت	آدم برفی
آخرا الامر	آخ و اوخ	آدم بزرگ
آخرا الزمان	آخور باشی	آدم بشو
آخراندیش	آخورچی	آدم جاکن
آخراندیشی	آخور سالار	آدم جویی / آدم جوئی
آخربین	آخوره	آدم حسابی
آخرت شناس	آخوند بازی	آدم حسابی
آخرت شناسی	آخوندزاده	آدم خوار
آخرت گرا	آخوند مآب	آدم خواری
آخرت گرایی /	آخوند منش	آدم خور
آخرت گرایی	آخوند نما	آدم دزد
آخردست	آداب دان	آدم دزدی
آخر زمان	آداب دانی	آدم دودی
آخرسر	آداب و رسوم	آدم ربا
آخرسری	آدامس بادکنکی	آدم ربایی / آدم ربائی
آخرا عاقبت	آدلف / آدولف	آدم رو
آخرا عمری	آدم آهنی	آدم زو (ی)

آدم زیوی	آدم نگاه داری -	آذرپرست
آدم سازی	آدم نگاهداری	آذر سنج
آدم سوزی	آدم نما	آذر شست (= سمندر)
آدم شناس	آدم نمون	آذر گشسب
آدم شناسی	آدم وار	آذرگون
آدم فروش	آدم واره	آذرگوی
آدم فروشی	آدمی خوار	آذری زبان
آدم قحطی	آدمی خواری	آذوقه
آدمکش، آدمکش	آدمی خو(ی)	آذوقه جات
آدم کوکی	آدمی زو(ی)	آذین بخش
آدمگری	آدمیزاد	آذین بندی
آدم لخت گن	آدمی زاده، آدمیزاده	آرام بخش
آدم لخت گنی	آدمی سیرت	آرام بند
آدم ماشینی	آدمی صورت	آرام پز
آدم مصنوعی	آدمی کش	آرام جا(ی)
آدم مصنوعی	آدمیگری	آرام جو(ی)
آدم ندیده	آدولف / آدلف	آرام ده
آدم نشین	آدونیس	آرام سوز

آرامش بخش	آرددان	آرک سازه (دندان پزشکی)
آرامش جو	آرددانی	آرکئوزوئیک
آرامش خواه	آردمانند	آرکئولوژی
آرامش طلب	آرده خرما	آرما توربند
آرامشگاه	آرزوبه دل	آرما توربندی
آرامگاه	آرزوبه دلی	آرمان پرست
آرام گونه	آرزوگر	آرمان خواه
آرام ناپذیر	آرزومند	آرمان خواهی
آرایش کرده	آرزومندانه	آرمان شهر
آرایشگاه	آرش وار	آرمان طلب
آرایشگر	آرشیودار (کتابداری)	آرمان طلبی
آرایشگری	آرشیوداری (کتابداری)	آرمان گرا
آرایه گر	آرشیو شناسی (کتابداری)	آرمان گرایانه
آر.پی. جی زن	آرک آماس (دندان پزشکی)	آرمان گرای / آرمان گرائی
آرتماطیقی	آرکائیسیم	آرمیچر
آرتیست بازی	آرکائیک	آرنج بند
آردبیز	آرک برداری (دندان پزشکی)	آرواره داران
آردبیزی	آرک بُری (دندان پزشکی)	آرواره لقی

آروغ	آزادکرده	آزادی طلب
آریائیان	آزادگردانی	آزادی طلبی
آریامهر	آزادگیر	آزادی عمل
آریامهری	آزادماهی	آزادی گرا
آریایی / آریائی	آزادماهیان	آزاراقتی
آریایی نژاد / آریائی نژاد	آزادمرد	آزاددهنده
آزاداندیش	آزادمردی	آزارطلبی
آزاداندیشی	آزادمنش	آزپیشه
آزادپز (نانوایی)	آزادمنشانه	آزرده جان
آزاددرخت	آزادمنشی	آزرده خاطر
آزادراه	آزادنامه	آزرده دل
آزادرای	آزادوار	آزمایشگاه
آزادزن	آزادهمرد	آزمایشگاهی
آزادزیستی	آزادهمنش	آزمایشگر
آزادسازی	آزادی بخش	آزمایش گرایی / آزمایش گرایی
آزادفکر	آزادی خواه	آزمایی / آزمائی
آزادفکری	آزادی خواهانه	آزموده کار
آزادکار	آزادی خواهی	آزمون بنیاد

آزمون‌پذیر	آسان‌شکن	آس‌باز
آزمون‌سازی	آسان‌طلب	آس‌بازی
آزمون‌سنجی	آسان‌کار	آستان‌بوس
آزمون‌شناسی	آسان‌کاری	آستان‌بوسی
آزمون‌شونده	آسان‌گوار	آستر‌بدرقه
آزمون‌کننده	آسان‌گیر	آستر‌چسبانی
آزمونگر	آسان‌گیری	آستر‌دوز
آزمون‌گرایی/آزمون‌گرایی	آسان‌نما	آستر‌دوزی
آزمون‌وخطا	آسان‌یاب	آستر‌کش
آزمون‌ورودی	آسان‌یابی	آستر‌کشی
آژانس‌خبری	آسایش‌بخش	آستر‌گذاری
آژیرکشان	آسایش‌جو	آستر‌گیری
آسان‌بر	آسایش‌خانه	آستر‌وئید
آسان‌بر	آسایش‌خواه	آستین‌بارانی
آسان‌پرور	آسایش‌طلب	آستین‌بلند
آسان‌پسند	آسایش‌طلبی	آستین‌چه
آسان‌ساز	آسایشگاه	آستین‌حلقه‌ای
آسانسورچی	آساییدن/آسائیدن	آستین‌دار

آستین سرخود	آسمان غربه/آسمان غرمبه	آسیاسنگ
آستین کوتاه	آسمان غره	آسیاگرد
آسفالت/آسفالت	آسمانگون	آسیای بادی
آسفالت پزی	آسمان نگر	آسیایی/آسیائی
آسفالت ریزی	آسمان نما	آسیایی تبار/آسیائی تبار
آسفالت کار	آسمان نورد	آسیب پذیر
آسفالت کاری	آسمان وریشان	آسیب پذیری
آسمان پلاس	آس و پاس	آسیب دیدگی
آسمان پیکر	آسودنگاه	آسیب دیده
آسمان پیمان (ی)	آسوده حال	آسیب رسان
آسمان جل	آسوده خاطر	آسیب رسیده
آسمان جلی	آسوده خیال	آسیب زا
آسمان خراش	آسوده دل	آسیب زده
آسمان دره	آسیاب بادی	آسیب شناختی
آسمان سا (ی)	آسیاب چرخ	آسیب شناس
آسمان سنگ	آسیاب گردان	آسیب شناسی
آسمان غرش	آسیابه نوبت	آسیب ناپذیر
آسمان غره	آسیاروب	آسیمه سر

آش آلو	آش دار	آشغال گیر
آشاب	آش درهم جوش	آشفته بازار
آشپز	آش دهن سوز	آشفته بازاری
آش پزان	آش رشته پزان	آشفته بخت
آشپزباشی	آش رشته خوران	آشفته حال
آشپزخانه	آشرمه / آشورمه	آشفته حالی
آشپزی	آش شلم شوربا	آشفته خاطر
آش پشت پا	آش شله قلمکار	آشفته دل
آشتی پذیر	آشغال برچین	آشفته رأی
آشتی جو	آشغال جمع کُن	آشفته روز
آشتی جویانه	آشغال جمع کُنی	آشفته روزگار
آشتی جویی / آشتی جوئی	آشغال خور	آشفته سامان
آشتی خواه	آشغال دان	آشفته کار
آشتی کنان	آشغال دانی	آشفته کاری
آشتی ناپذیر	آشغال فروش	آشفته گویی / آشفته گوئی
آشچی	آشغال فروشی	آشفته مو
آش خور	آشغال کله	آش کار (= آشپز)
آش خوری	آشغال گوشت	آشکار ساز

آشکار سازی	آشوب جو (ی)	آغاباجی / آقاباجی
آشکارگر	آشوب طلب	آغاباشی
آشکاری	آشوب طلبانه	آغاپاشا
(= عمل و شغلِ آشکار)	آشوب طلبی	آغاجری
آشکشی	آشوبگر	آغاجی
آشکوب	آشوبگرا	آغازگاه
آشکوبه	آشوبگرانه	آغازگر
آشگر	آشوبگری	آغازگری
آشگری	آشوب گستر	آغازیان
آش گل گیوه	آشور آوند	آغال پشه
آش مال	آشورمه / آشرمه	آغامحمد خان
آش مالی	آش ولاش	آغچه / آقچه
آشنابازی	آشیانه دوست	آغشته به خون
آشناسازی	آشیانه گریز	آغل
آشنایی / آشنائی	آشیانه هواپیما	آغ و داغ
آشنایی زدایی / آشنائی زدائی	آشی ماشی	آفات نباتی
آش نخورده و دهن سوخته	آصف جاه	آفاق و آنفس
آشوب انگیز	آصف جاهی	آفتاب آسا

آفتاب‌بَر دار	آفتاب سوار	آفتاب‌اندا(ی)
آفتاب‌ه پُرکُنی	آفتاب سوختگی	آفتاب بالانس
آفتاب‌ه چی	آفتاب سوخته	آفتاب‌به آفتاب
آفتاب‌ه دار	آفتاب غروب	آفتاب پرست
آفتاب‌ه داری	آفتاب گردان	آفتاب پرستی
آفتاب‌ه دزد	آفتاب گردانچی	آفتاب پرورده
آفتاب‌ه گلدان	آفتاب گردش	آفتاب پهن
آفتاب‌ه لگن	آفتاب گردی (گردشگری)	آفتاب چهره
آفتاب‌ه لگنی	آفتاب گرفتگی	آفتاب خورده
آفتاب‌ه مسی / پلاستیکی	آفتاب گرفته	آفتاب دزدک
آفتامات	آفتاب‌گزکن	آفتاب‌رخ
آفت پذیر	آفتاب‌گیر	آفتاب‌زُو
آفت دیده	آفتاب‌گیری	آفتاب‌زدگی
آفت رسیده	آفتاب مهتاب	آفتاب زده
آفت ریز	آفتاب مهتاب‌ندیده	آفتاب زرد
آفت‌زا	آفتاب‌نرده	آفتاب‌زردی
آفت‌زدگی	آفتاب‌نشین	آفتاب‌سنج
آفت زده	آفتاب‌ه آب‌کن	آفتاب سنگ

آفت‌کش	آقابزرگ	آقون‌واقون
آفت‌گیر	آقاپرست	آ‌کار‌دئون/آ‌کردئون/
آفروآمریکایی/	آقاپرستی	آ‌کوردئون
آفروآمریکائی،	آقاپسر	آ‌کار‌دئونی/آ‌کردئونی/
آفروآمریکایی/	آقاجان	آ‌کوردئونی
آفروآمریکائی	آقاخان	آ‌کتور
آفریقایی/آفریقائی،	آقاداداش	آ‌کتینیوم
آفریقایی/آفریقائی	آقادیی/آ‌قادائی	آ‌کرویات‌باز
آفرین‌خوان	آقازاده	آ‌کرویات‌بازی
آفرینش‌گر	آقاسی	آ‌کیل‌ومأ‌کول
آفرینگر	آقامنش	آ‌کله/آ‌کوله
آفرین‌گو	آقامنشانه	آ‌کنده‌گوش
آفسایدگیری	آقامنشی	آ‌کنده‌یال
آقا	آقاموشه	آ‌گاه‌دل
آقاباجی/آ‌غاباجی	آقایی/آ‌قائی	آ‌گاهمند
آقابالاسر	آ‌قبانو	آ‌گاهی‌رسانی
آقابالاسری	آ‌قچه/آ‌غچه	آ‌گاهی‌نامه
آ‌قabanویی/آ‌قabanوئی	آ‌ق‌سقل	آ‌گهی‌گشت (گردشگری)

آگهی یاب	آلتایی / آلتائی	آلوچه
آپلنگی	آلت بندی	آلودگی اقتصادی
آلاخون و آلاخون	آلت ساز	آلودگی صوتی
آلا سکافروش	آلت شناس	آلودگی هوا
آلاف والوف	آلدئید	آلوده دامان
آلاف و کرور	آلرژیا	آلوده دامانی
آلاگارسون، آلاگارسون	آل زدگی	آلوده دامن
آلالگان	آل زده	آلوده ساز
آلامد	آل طها	آلوده سازی
آلاییدن / آلائیدن	آلکالوئید	آلوده کاری
آلبالوپلو	آلمانی تبار	آلوده کننده
آلبالو خشکه	آلنگ (و) دولنگ	آلوزرد
آلبالوگیلاس	آل و آجیل	آلوقیسی
آلبالویی / آلبالوئی	آل و آشغال	آلومینیم / آلومینیوم
آلبانیایی / آلبانیائی	آلواسفناج	آلونک نشین
آل برده	آل و اوضاع	آلونک نشینی
آلبومین دار	آلویخارا	آلیاژ سازی
آل پلنگی	آلوبرقانی	آماجگاه

آمادگاه	آمپول زن	آمین گو (ی)
آماده باش	آمد (و) رفت	آنتر وپوئید
آماده به خدمت	آمد (و) شد	آنتن دهی
آماده به فرمان	آمد و نیامد	آنتی اسید
آماده سازی	آمزش خواهی	آنتی اکسیدان
آماده کننده	آمزشگر	آنتی بیوتیک
آماده گاه	آمزشگار	آنتی تز
آمار شناس	آمریکایی / آمریکائی،	آنتی توکسین
آمار شناسی	آمریکایی / آمریکائی	آنتی ژن
آمارگر	آمفی تئاتر	آنتی سپتیک
آمارگیر	آموزش دیده	آنتی کاتد
آمارگیری	آموزش عالی	آنتیک خر
آماس کش	آموزشکده	آنتی کر
آمپر ساعت	آموزشگاه	آنتیک فروش
آمپر سنج	آموزشگاهی	آنتیک فروشی
آمپر مآبل	آموزش و پرورش	آنتی لگاریتم
آمپر متر	آموزشیار	آنتی هیستامین
آمپلی فایر	آمونیاک سازی	آنجا

آنجایی/آنجائی	آن قدر	آوپردازی (زبان‌شناسی)
آن جور	آن قدرها	آوادرمانی (زبان‌شناسی)
آن جوری	آنقره/آنقوره	آوارزده
آن جهان	آنقوزه/آنغوزه	آوازانگیز
آن جهانی	آن کاره	آوازجو(ی)
آن چنان	آن کس	آوازخوان
آن چنان‌که	آن‌که	آوازخوانی
آن چنانی	آن‌که (= آن‌کسی‌که)	آوازه‌خوان
آنچه	آنگاه، آن‌گاه	آوازه‌خوانی
آن دنیا	آنگاه‌که، آن‌گاه‌که	آوازه‌طلبی
آن دیگر	آن‌گولایی/آن‌گولائی	آوازه‌گری
آن دیگری	آن‌گونه	آواشناس
آن روز	آن وقت	آواشناسی
آنژیوگرافی/آنژیوگرافی	آن‌ها/آنها	آوانس‌ریتارد
آن سان	آن‌هم	آوانگار
آن سو	آن‌همه	آوانگاری
آن طور	آن یک	آوانماد
آنفلوانزا	آن یکی	آوانوشت

آوانویس	آهک پزی	آهن تراش
آوانویسی	آهک دار	آهن تراشی
آوایی / آوایی	آهک دوست	آهن دار
آوردخواه	آهک دهی	آهن داغ
آوردگاه	آهک رُس	آهن دل
آوردوئرد	آهک زدایی / آهک زدائی	آهن دلی
آویزگاه	آهکِ زنده	آهن ربا - آهنربا
آهاردار	آهک فروش	آهن ربایی - آهنربایی /
آهارزده	آهک کاری	آهن ربائی - آهنربائی
آهارزنی	آهک گریز	آهن ساب
آهارمهره	آهن آب داده	آهن ساز
آهسته آهسته	آهن آلات	آهن سازی
آهسته به جلو	آهن بُر	آهن فروش
آهسته به عقب	آهن بُری	آهن فروشی
آهسته کاری	آهن پاره	آهن قراضه
آهک بُر	آهن پایه	آهن کار
آهک بُری	آهن پوش	آهن کاری
آهک پز	آهن تاب	آهن کش

آهن‌کشی	آه‌و‌آسف	آئرولیت
آهن‌کوب	آه‌و‌افسوس	آیش‌بندی
آهن‌کوبی	آه‌و‌اوه	آیش‌گذاری
آهنگ‌دار	آه‌و‌بچه	آیفون
آهن‌گداز	آه‌و‌بره	آیفون‌تصویری
آهن‌گذاری	آه‌و‌پا(ی)	آینده‌پژوهی
آهنگر	آه‌و‌چشم	آینده‌جویی / آینده‌جوئی
آهنگر‌خانه	آه‌و‌گردانی	آینده‌ساز
آهنگری	آه‌و‌واه	آینده‌شناس
آهنگ‌ساز	آیاتِ عظام	آینده‌شناسی
آهنگ‌سازی	آیت‌الله	آینده‌گرا
آهنگ‌شناس	آیت‌الله‌العظمی	آینده‌نگر
آهن‌یاب	آئروبیکی، آئروبیکی	آینده‌نگری
آهنین‌بازو	آئروبیکی، آئروبیکی	آینگی، آیینگی، آئینگی
آهنین‌پا(ی)	آئرو‌دینامیک،	آینه، آئینه، آئینه
آهنین‌پنجه	آئرو‌دینامیک	آینه‌بازی
آهنین‌چنگال	آئرو‌سُل	آینه‌بغل
آهنین‌دل	آئرو‌فون	آینه‌بندان

آینه بندی	آینه گر	آینه خانه، آئینه خانه
آینه بین	آینه گردان	آینه دان، آئینه دان
آینه جلو	آینه گری	آینه کاری، آئینه کاری
آینه چراغ	آینه تمام نما	آیینی / آئینی
آینه چسبان	آینه دق	
آینه چسبانی	آیین / آئین	
آینه خانه	آیین بندی / آئین بندی	
آینه دار	آیین پرست / آئین پرست	
آینه داری	آیین پسند / آئین پسند	
آینه دان	(زبان شناسی)	
آینه دوزی	آیین خواه / آئین خواه	
آینه ساز	آیین شکن / آئین شکن	
آینه سازی	آیینمند / آئینمند	
آینه شمعدان	آیینمند / آئینمند	
آینه قدی	آیین نامه / آئین نامه	
آینه قرآن	آینه، آئینه	
آینه کار	آینه بازی، آئینه بازی	
آینه کاری	آینه بندان، آئینه بندان	

الف

اباحتگری/اباحتگری	اَبرایانه	ابروپیوسته
اباحه گرایی/اباحه گرایی	اَبرسانا	ابروکمان
اباًعن جدِّ	اَبرسانایی/اَبرسانائی	ابروکمانی
ابتدابه ساکن	اَبرزبان (زبان شناسی)	ابروگشاده
ابتدایی/ابتدائی	اَبرساز	ابروی پیوسته
ابجدخوان	اَبرسازه	ابروی/ابروئی
ابداع شدنی	اَبرسازی	ابری ساز
ابداعگر/ابداعگر	اَبرقدرت	ابری سازی
ابدالآباد	اَبرگونه (زبان شناسی)	ابریشم باف
ابدالدهر	اَبرمرد	ابریشم بافی
ابرآلود	ابرناماسازی	ابریشم پوش
ابرآلودگی	ابروباد	ابریشم تاب

ابريشم تابى	ابزار فروشى	ابن الوقت
ابريشم دوز	ابزار گرايى / ابزار گرائى	ابناى بشر / ابناء بشر
ابريشم دوزى	ابزار مند	ابناى جنس / ابناء جنس
ابريشم زن	ابطال پذير	ابناى روزگار / ابناء روزگار
ابريشم فروش	ابطال پذيرى	ابناى زمان / ابناء زمان
ابريشم كار	ابقا	ابناى نوع / ابناء نوع
ابريشم كارى	ابقاه الله	ابناى وطن / ابناء وطن
ابريشم كش	ابلاغ نامه	ابن سينا
ابريشم كشى	ابله فريب	ابن يمين
ابريشم گر / ابريشم گر	ابله گونه	ابواب جمعى
ابزار آلات	ابله وار	ابو البشر
ابزار دان	ابليس وار	ابو الزوجه
ابزار دست	ابن (حسين بن على)	ابو العجايب / ابو العجايب
ابزار زن	حسين ابن على ؛	ابو العجب
ابزار زنى	حبیب بن مظاهر /	ابو القاسم
ابزار ساز	حبیب ابن مظاهر (	ابو الهول
ابزار سازى	ابناء الزمان	ابو جهل
ابزار فروش	ابناء السبيل	ابو دردا

اتحادیه گرائی	اتاق دار	ابوطیاره
اترار	اتاق داری	ابوعطا
اتراق	اتاق ساز	ابوقراضه
اتراقگاه	اتاق سازی	ابویحیی
اتریش	اتاق نشین	ابهامزا
اتریشی	تـان، تـان، تـتان	اُپرا
اتصال آهن	(ضمیر متصلِ ملکی برای	اُپراتور
اتفاق آرا	دوم شخص جمع: برادران،	اِپل دار
اتفاق نظر	کتابتان، رهروتان، پایتان،	اپلیکه دوزی ←
اتکا	عمویتان، خانه تان، پی تان،	آپلیکه دوزی
اتکابه نفس	کشتی تان، رادیوتان)	اپیدرم
اتکایی / اتکائی	تـات، تـت، تـست	اپیدمی
اتل متل	(ضمیر متصلِ ملکی برای	اپیفیز
اتمام حجت	دوم شخص مفرد: برادرت،	اتابک اعظم
اتم شکافی	کتابت، رهروت، پایت،	اتاق
اتم شکن	عمویت، خانه ات، پی ات،	اتاقچه
اتم شکنی	کشتی ات، رادیوات)	اتاق خالی
اتم گرائی / اتم گرائی	اتحادیه گرائی /	اتاق خواب

اتم گرم	اتومبیل رانی	اثرگذار
اتو/اطو	اتومبیل رو	اثرگذاری
اتوبان	اتومبیل سازی	اثنا عشر، اثنی عشر
اتوبان سازی	اتومبیل سواری	اثنا عشری، اثنی عشری
اتوبوس رانی	اتومبیل فروش	اجاره بندی
اتوبوس راه	اتومبیل فروشی	اجاره بها
اتوپرس/اطوپرس	اتو(ی)بخار/	اجاره به شرط تملیک
اتو خورده/اطو خورده	اطو(ی)بخار	اجاره دار
اتوزده/اطوزده	اِتْهام نامه	اجاره داری
اُتوسرویس	اثاث کشی	اجاره نامچه
اتوشویی، اتوشوئی /	اثبات گرا	اجاره نامه
اطوشویی، اطوشوئی	اثبات گرایی / اثبات گرایی	اجاره نشین
اتوکار/اطوکار	اثر آفرین	اجاره نشینی
اتوکرده/اطوکرده	اثر بخش	اجازه نامه
اتوکش/اطوکش	اثر بخشی	اجاق
اتوکشی/اطوکشی	اثر پذیر	اجاق برقی
اتوکشیده/اطوکشیده	اثر پذیرنده	اجاق روشن
اتومبیل	اثر پذیری	اجاق کور

اجاق گاز	اجنبی پرست	احوالپرس
اجتماع محور	احتراق پذیر	احوالپرسی
اجتناب پذیر	احتراق ناپذیر	اخبارنویس
اجتناب ناپذیر	احترام آمیز	اخبارنویسی
اجرای احکام	احترام انگیز	اخباریگری
اجرای فن	احتمال گرایی / احتمال گرایی	اختاپوس
اجرایی / اجرائی	احتیاط آمیز	اختربین
اجرائیات	احتیاط کار	اختربینی
اجرائیه	احتیاط کاری	اخترپویا شناسی (نجوم)
اجرت المثل	احد الناس	اختر داغ
اجرت کاری	احرام بند	اختر دینامیک (نجوم)
أجرو قُرب	احرام شکن	اختر زیست شناسی
اجزا (ء)	احساسگر	(نجوم)
أجق و جق	احساس گرایانه	اختر سنج
اجل برگشته	احساس گرایی / احساس گرایی	اختر سنجی
اجل رسیده	احضار نامه	اختر شمار
اجل گیاه	احکام نویس	اختر شماری
اجمال گونه	احمقکده	اختر شناس

اخترشناسی	اخته خانه	اخلاق گرا
اخترشیمی (نجوم)	اخته زغال	اخلاق مندی / اخلاق مندی
اخترفیزیک (نجوم)	اختیار دار	اخلال کننده
اخترگویی / اخترگوئی	اختیار سر خود	اخلالگر
اخترلرزه شناسی (نجوم)	اختیار نامه	اخلالگری
اخترناوبری (نجوم)	أخرا (نوعی گِل)	أخم آلود
اخترنگار (نجوم)	أخراپی / أخراجی	اخمالو
اخترنگاری	اخری (= دیگر، دیگری)	اخم رو
اخترنما	اخطار نامه	اخم کرده
اختصارگویی / اختصارگوئی	اخلاص آمیز	اخم و تخم
اختلاط پذیر	إخلاص کیش	أخ و پیف
اختلاف افکنی	إخلاص کیشی	أخ و وثف
اختلاف پتانسیل	اخلاص گرایانه	اخیر الذکر
اختلاف سلیقه	اخلاص مند / اخلاص مند	اداره بازی
اختلاف فاز	اخلاص مندان /	اداره جات
اختلاف نظر	اخلاص مندان	اداره جاتی
اختناق آور	اخلاص مندی /	اداره چی
اخته چی	اخلاص مندی	اداره کننده

ادامه دهنده	ادرا آور	ارادتمندی
آدا و اصول	ادرا نامه	اراده گرایی /
آدا و اطوار / ادا و اطفار	ادراک پذیر	اراده گرایی
ادایی / ادائی	ادراک پذیری	ارائه
ادب آموز	ادراک پریشی	ارائه شده
ادب آرمیز	ادراک ناپذیر	ارائه طریق
ادب پذیر	ادعانه	ارباب انواع
ادب پرور	ادعایی / ادعائی	ارباب رجوع
ادب پیشه	ادویه جات	ارباب رعیتی
ادب خانه	اذان گو	ارباب زاده
ادب دانی	ارابه چی / عرابه چی	ارباب منش
ادب دوست	ارابه ران / عرابه ران	ارباب منشی
ادب دوستی	ارابه رانی / عرابه رانی	ارباب ورعیتی
ادب سنج	ارابه رو / عرابه رو	ارتباط جمعی
ادب شناس	ارادت پیشه	ارتباط گیری
ادبیات تطبیقی	ارادت کیش	ارت دار
ادبیات معاصر	ارادتمند	ارتدکس / ارتودکس /
ادبی نویس	ارادتمندانه	ارتودوکس

ارتشبد	ارحم الراحمین	ارزان فروش
ارتش سالاری	اُردک پرانی	ارزان فروشی
ارتفاع سنج	اُردک ماهی	ارزان قیمت
ارتفاع یاب	اردک منقاری	ارزبازی
ارتفاع یابی	اردنگی	ارزبر
ارتقا	اُردور	ارزبری
ارتقای درجه / ارتقاء درجه	اردو کشی	ارزش خواهی
ارتقای رتبه / ارتقاء رتبه	اردوگاه	ارزش دار
ارتودکس ← ارتدکس	اردوی تدارکاتی	ارزش شناسی
ارتودوکس ← ارتدکس	ارده شیر	ارزش گذاری
ارتودونسی	اردیبهشت	ارزش گریز
ارث بر	اردیبهشتگان	ارزشمند
ارث برنده	اردیبهشتی	ارزشیابی
ارث خور	ارزآور	ارزنزار / ارززار
ارث و میراث	ارزآوری	ارزیاب
ارج دار	ارزان جویی / ارزان جوئی	ارزیافت
ارجمند	ارزان خرید	اُرس و پُرس
ارج و قُرب	ارزان خواهی	اُرسی دار

اُرسی دوز	اَرّه گر	از آن گذشته
اُرسی سازی	اَرّه لنگ	از انداز گذشته
ارشادکننده	اَرّه ماهی	از این به بعد
اَرغه / اَرقه	اَرّه موئی / اَرّه موئی	از این بین
ارگانسیم	اره (و) اوره	از این پس
ارگانیک	اریب دار	از این جهت
اُرگ زن	از آب گذشته	از این حیث
ارلون / ارلن	از آب گرفته	از این دست
ارمنی باف	از آدم به دور	از این رو
ارمنی نشین	از آن پس	از این سبب
ارنعوت / ارثوت	از آنجا	از این قبیل
اروپایی / اروپائی	از آنجا که	از این قرار
اروپایی مآب / اروپائی مآب	از آنجایی که /	از این گذشته
اروند رود	از آنجائی که	از این گونه
اَرّه برقی	از آن جهت	از بای بسم الله
اَرّه چاق کُن	از آنچه	از بر خوانی
اَرّه کش	از آن رو	از بس
اَرّه کشی	از آنکه	از بس که

ازبهر	ازخودبیگانه	ازروی
ازپاافتاده	ازخودراضی	ازروی ادب
ازپادرآمده	ازخودگذشتگی	ازروی عمد
ازپیش انگاری	ازخودگذشته	ازروی گستاخی
ازپیش تعیین شده	ازخودمتشکر	اززیرکاردررو
ازته دل	ازدحامهراسی	ازسر
ازجان گذشتگی	ازدست داده	ازسر دررفته
ازجان گذشته	ازدست رفته	ازسرگیری
ازجمله	ازدل برآمده	ازسر لطف
ازجنگ برگشته	ازدل و جان	ازسرنو
ازچه	ازدم قسط	ازسیرتاپیاز
ازچه رو	ازدنیابی خبر	ازشماچه پنهان
ازحال رفته	ازدهان افتاده	ازشوخی گذشته
ازحدگذشته	ازدین برگشته	ازطرف
ازخدابی خبر	ازراه نادرست	ازطرفی
ازخداخواسته	ازرده خارج	ازطریق
ازخودبی خود	ازرق چشم	ازقبل
ازخودبیگانگی	ازرق فام	ازقرار معلوم

از قراری که	از میان رفته	از همه جابی خبر
از قصد	اُزن	از یاد رفته
از قضا	از نخست	از یک طرف
از قلم افتادگی	از نظر	اژدرا فکن
از قلم افتاده	از نقطه نظر	اژدر انداز
از کار افتادگی	از نو	اژدر بند
از کار افتاده	اِزوالتماس	اژدر مار
از کار در آمده	اِز وِجز	اژدر ماهی
از کاروان رفته	اِز وِجز	اسارت بار
از کوره در رفته	از هرباب	اسارتگاه
از لحاظ	از هر جهت	اُسّ اساس
از لحظه اول	از هم پاشی	اساسنامه
از لنگ افتاده	از هم پاشیدگی	اسائت
از مابرتان	از هم پاشیده	اسائه
از مابهران	از هم در رفته	اسائه ادب
از مد افتاده	از هم گسسته	اسباب آلات
از مردم گریز	از هم گسیختگی	اسباب اثاثیه
از موباریک تر	از هم گسیخته	اسباب بازی

اسباب بازی فروش	اسب سواری	استالاکتیت
اسباب بازی فروشی	اسب سواری	استالاکمیت
اسباب چینی	اسب شناسی	استانبولی
اسباب سفره	اسب ماهی	استانبولی پلو
اسباب صورت	اسب وار	استاندار
اسباب کش	اسب واش	استاندارد سازی
اسباب کشی	اسبارک کاری	استانداری
اسب باز	اسبانیایی / اسپانیایی	استبدادگر
اسب تاز	اسبیر غم / اسفر غم	استپ / استوپ
اسب تازی	اسبیر ماتوزوئید	استثمار شده
اسبچه	اسبیره دار	استثمار طلب
اسب دار	اسبیکترم	استثمارگر
اسب داری	اسبیکتر و سگپ	استثمارگری
اسب دُم	استادسرا	استثنا
اسب دوانی	استاد شاگردی	استثنائات
اسب دوست	استادکار	استثنائاً
اسب سر	استادیار	استثنایر دار
اسب سوار	استادیاری	استثنایذیر

استثناپذیر	استخوان سازی	توست، خسته است،
استثنایی / استثنائی	استخوان شکن	تیزی است، کاری است)
استحکام پذیر	استخوان شناسی	استشهادنامه
استخر / اسطخر	استخوان فروشی	استعفانامه
(اسم خاص)	استخوان لای زخم	استعمارچی
استخر داری	استخوان نما	استعمار طلب
استخوان بُری	استدلالگر / استدلال گر	استعمارگر
استخوان بند	استراحتگاه	استغاثه کنان
استخوان بندی	استراق سمع	استغاثه گر
استخوان پاره	استرالیایی / استرالیائی	استغفارکنان
استخوان خردگن	استرس آور	استغفرالله
استخوان خوار	استرس زا	استفاده جو
استخوان خواری	- است، - ست	استفاده چی
استخوان خور	(صورت های متصل فعل)	استقرایی / استقرائی
استخوان دار	«بودن» برای سوم شخص	استقلال خواهی
استخوان درد	مفرد: خشنود است،	استقلال طلب
استخوان رنگ	رهرو است، پاک است،	استقلال طلبانه
استخوان ساز	دانا است، دانشجو است،	استقلال طلبی

استکان نعلبکی	اسطرلاب	اَسفناک
استوارنامه	اسطُقس/اُس وقُس	اسفنج دار
استوانه، استوانه	اسطوره زدایی/اسطوره زدائی	اسفند آوین
استوایی/استوائی	اسطوره شناس	اسفندانه
اِستوپ/اِستپ	اسطوره شناسی	اُسفُنشین
استوقدوس/استوخدوس/	اسطوقدوس/اسطوخدوس/	اسکاندیناویایی/
اسطوقدوس/اسطوخدوس	استوقدوس/استوخدوس	اسکاندیناویائی
اَسِتُون، اَسِتُن	اَسف آمیز	اِسکان یافته
استهز آمیز	اَسف آور	اسکلت بندی
استیضاح نامه	اسفالت پزی	اسکلت سازی
استیناف پذیر	اسفالت ریزی	اسکناس شمار
اسحاق	اسفالت کار	اسکی باز
اسرار آمیز	اسفالت کاری	اسکی بازی
اسراف کار	اسفالت ← اَسفالت	اِسکیت باز
اسراف کاری	اَسف انگیز	اِسکیت بازی
اسرائیل	اَسف بار	اسکی رو آب
اسرائیلی	اسفر غم/اسپر غم	اسلام پرور
اسطبل	اسفل السافلین	اسلام پناه

اسلام خواه	اسلحه گرم	اُس وُقُس / اُسْطُقُس
اسلام خواهی	اِسْلُوا کیایی / اِسْلُوا کیائی	اسهال پیچ
اسلام شناس	اسلوبمند / اسلوب مند	اسید آمینه
اسلام شناسی	اسماعیل	اسید اوریک
اسلام گرا	اسم بدنامی	اسید ساز
اسلام گرایان	اسم فاعل	اسید سنج
اسلام گرایی / اسلام گرایی	اسم فامیل	اسید سنجی
اسلام مدار	اسم گذاری	اسید سولفوریک
اسلحه بند	اسم گذاشته	اسید کلریدریک
اسلحه خانه	اسم مانند	اسیدی متری
اسلحه دار	اسم مصدر (زبان شناسی)	اَسیر و اَبیر / اَسیر و عَبر
اسلحه داری	اسم مصدر ساز	اشاره به دور
اسلحه ساز	(زبان شناسی)	اشاره به نزدیک
اسلحه سازی	اسم مفعول	اشاره کنان
اسلحه شناس	اسم نویسی	- شان، - شان، - شان
اسلحه شناسی	اسم ورسم	(ضمیر متصل ملکی برای
اسلحه کش	اسم ورسم دار	سوم شخص جمع:
اسلحه کشی	اِسْمُک دوزی	برادرشان، کتابشان،

رهروشان، پایشان،	آشراف مِیشانه	اشک بار
عمویشان، خانه شان،	- اش، - ش، - ش	اشک باران
پی شان، کشتی شان،	(ضمیر متصل ملکی برای	اشک باری
رادیوشان)	سوم شخص مفرد: برادرش،	اشک تمساح
اشباع پذیر	کتابش، رهروش، پایش،	آشکدان / اشک دان
اشباع شده	عمویش، خانه اش، پی اش،	اشک ریز
اشباع ناپذیر	کشتی اش، رادیو اش)	اشک ریزان
اشتباه کاری	اشغالگر	اشک ریزی
اشتراک مساعی	اشک آلود	اشک فشان
اشتعال پذیر	اشک آلوده	اشک فشانی
اشتغال خاطر	اشک آور	آشی مَشی
اشتغال زا	اشک افشان	اصحاب رسانه
اشتغال زایی / اشتغال زائی	اشک افشانی	اصحاب کُهِف
اُشْتَلَم کَنان	اِشکال تراش	اصطلاح شناس
اشتها آور	اِشکال تراشی	اصطلاح شناسی
اشتها انگیز	اِشکال زدایی / اِشکال زدائی	اصطلاح نامه
آشراف سالاری	اشکال گیر	اصطهبات
آشراف مَیش	اشکال گیری	اصل آموزی (زبان شناسی)

اصلاح پذیر	اصیل زاده	اطلاع رسان
اصلاح جو	اضافه بار	اطلاع رسانی
اصلاح خواهی	اضافه تولید	اطلاع سنجی
اصلاح طلب	اضافه حقوق	اطلاع شناس (کتابداری)
اصلاح طلبانه	اضافه خدمت	اطلاع شناسی (کتابداری)
اصلاح طلبی	اضافه کار	اطلاع گرا (کتابداری)
اصلاحگر	اضافه کاری	اطلاق پذیر
اصلاح ناپذیر	اضافه مزد	اطلس باف
اصلا و ابدا	اضافه مواجب	اطلس پوش
اصلاً و فرعاً	اضطراب آمیز	اطلس دوز
اصل کاری	اضطراب آور	اطلس فروش
اصلمند/اصل مند	اضطراب انگیز	اطمینان بخش
اصلمندزاده/اصل مندزاده	اطبّا	اطو/اتو
اصل و فرع	اطراف نشین	اَطواری/اطفاری
اصل و نسب	اطراف و آکناف	اطوپرس/اتوپرس
اصول دین	اطفاری/اطواری	اطو خورده/اتو خورده
اصول گرا	اِطفای حریق/اطفاءِ حریق	اطوزده/اتوزده
اصول گرایی/اصول گرایی	اِطفائیه	اطوشویی/اتوشویی،

اعصاب خراب	اعتراف گیرنده	اطوشوئی / اتوشوئی
اعصاب خردگن	اعتراف نامه	اطوکار / اتوکار
اعضای بدن / اعضاء بدن	اعتراف نیوش	اطوکرده / اتوکرده
اعطایی / اعطائی	اعتصاب شکن	اطوکش / اتوکش
اعلا	اعتصاب غذا	اطوکشی / اتوکشی
اعلام الهدی	اعتقاد نامه	اطوکشیده / اتوکشیده
اعلام جرم	اعتکاف نشین	اطو (ی) بخار / اتو (ی) بخار
اعلام حضور	اعتماد بخشی	اظهار عقیده
اعلام خطر	اعتماد به نفس	اظهار فضل
اعلام نامه	اعتماد سازی	اظهار نامه
اعلان جنگ	اعتیاد آور	اظهار نظر
اعلی الله مقامه	اعتیاد درمانی	اظهر من الشمس
اعلی النهایه	اعجاب آمیز	اعاده حیثیت
اعلی حضرت	اعجاب آور	اعتبار دار
اعلی حضرتین	اعجاب انگیز	اعتبار سنجی
اعلی علین	اعجمی نسب	اعتبار نامه
اعلی و ادنی	اعراب دار	اعتراض آمیز
اعم از	اعراب گذاری	اعتراض نامه

افزایش پذیر	افتاده حال	اعمال نظر
افزایش جو	افتان وخیزان	اعمال نفوذ
افزایش خواه	افتخار آفرین	اعوان و انصار
افزایش طلب	افتخار آمیز	اعوذ بالله
افزایشگر / افزایش گر	افترا آمیز	اعیان زاده
افزون بین	افتضاح آور	اعیان نشین
افزون بینی	اُفت گیر	اعیان نشینی
افزون جو (ی)	اُفت وخیز	اغذیه فروش
افزون جویی / افزون جوئی	افراط کار	اغذیه فروشی
افزون خواه	افراط کاری	اغراق آمیز
افزون خواهی	افراط گرا	اغراق در تصحیح
افزون طلب	افراط گرایانه	اغراق گو
افزون طلبی	افراط و تفريط	اغراق گویی / اغراق گوئی
افزون مایه	افریقایی / افریقائی ←	اغفالگر
افزونی جو (ی)	آفریقایی	اغوا کننده
افزونی خواه	افزار ساز	اغواگر
افسار سر خود	افزار سازی	افاده فروشی
افسار گسسته	افزار مند	افاقه بخش

افسارگسیختگی	افشاگرانه	اقرارنیوش
افسارگسیخته	افشاگری	اقصا/اقصی
افسانه پرداز	افغانگری/افغانگری	اقطاع دار
افسانه پردازی	افکار عمومی	أق/عُق
افسانه ساز	افلاس نامه	اقل کم
افسانه سازی	افلاک شناس	اقلیت پارلمانی
افسانه سرا	افلاک شناسی	اقلیت مذهبی
افسانه سرایی/افسانه سرائی	افلاک نما	اقلیم پیما
افسانه گو(ی)	افندی پیزی	اقلیم شناس
افسرده خاطر	افیون زده	اقلیم شناسی
افسرده دل	اقامتگاه	اقلیم نگاشت
افسرنگهبان	اقتباس شده	اقناع کننده
افستین	اقتدارگر	اقور/اوغور
افسوس کُن	اقتدارگرایی/اقتدارگرایی	اقورراهی/اقورایی
افسونگر	اقتصاد دان	اقوی
افسونگری	اقتصاد سنجی	اقیانوس پیما
افسون گشا	اقتصادگرایی/اقتصادگرایی	اقیانوس شناس
افشاگر	اقرارنامه	اقیانوس شناسی

اکیانوس نگار	اگرچه	التماس دعا
اکیانوس نگاری	اگر مگر	التیام پذیر
اکالیتوس / اوکالیتوس	اگر نه	الحادگر
اکیری	اگزوز ساز	الحمد لله
اکثریت قریب به اتفاق	اگزوز سازی	الدُّرم (و) بُلدُرم
اکسیدکنندگی	الابختکی	الرحمن (قرآنی)
اکسیدکننده	الاعبان	الزام آور
اکسیژن تراپی	الاع بندری	الصراة المسلسله
اکسیژن دار	الاعچی	الصلوة (قرآنی)
اکسیژن گیری	الاع دار	الغرض
اکشن دار	الاکلنگ	الفبا
اکلیل کاری	الاکار سون ← آلاکار سون	الفباخوان
اکنون که	الاولبا	الفبایی / الفبائی
اکولوژی	الاولله	الفبچه
اکولوژیست	الاهه ← الهه	الفت پناه
اکی والان	التزام نامه	الفتگری / الفتگری
اگر چنان که	التفات آمیز	الف قامت
اگر چند	التماس آمیز	الف قد

الف مقصوره	الگوپذیری	آلم صلوات ← آلم سرات
القا	الگوساز	آلنگ (و) دولنگ
القاکننده	الگوسازی	الوات / الواط
القائات	الله اعلم	الواتی / الواطی
القایی / القائی	الله بختکی	الوارگیری
القصه	الله بختی	إله
الکترواستاتیک	الله وکیلی	الهام بخش
الکتروموتور	الماس تراش	الهام پذیر
الکترون خواهی	الماسدان	الهام دهنده
الکترون ولت	الماس رنگ	الهام زدایی / الهام زدائی
الکتروهیدرولیک	الماس ریزه	إله وبله
آلک دولک	الماسگون	الهه، الاله
الکل سنج	الماس نشان	الهی
الکل کافت	الم انگیز	الهیات
آلکی پلکی	المثنی	الهیون
الکی خوش	آلم سرات / علم صلوات /	إلی
الگو برداری	آلم صلوات	إلی آخر
الگوپذیر	آلم شنگه	إلی الابد

امان خواهی	امامزادگی	إلى غیر النهایه
مان، - مان، - همان	امامزاده	الیکایی / الیکائی
(ضمیر متصل ملکی برای	امامزاده بی زینت	الی ماشاء الله
اول شخص جمع: برادرمان،	امامزاده بی معجزه	اماکن متبرکه
کتابمان، رهرومان، پایمان،	امامزاده جل بند	ام الامراض
عمویمان، خانه مان، پی مان،	امام زمان	ام الخبائث
کشتی مان، رادیومان)	امام علی (ع)	ام الفساد
آمان نامه	امام نشین	ام القرئ
امپراتریس	امانت دار	ام الكتاب
امپراتور	امانت داری	ام المسلمین
امپراتوری	امانت دوستی	ام المؤمنین
امپریالیست	امانت سرا	امام تسبیح
امپریالیستی	امانت فروش	امام جماعت
امپریالیسم	امانت فروشی	امام جمعه
امتحان داده	امانتکار	امام حسین خوان
امتحان ورودی	امانت گذار	امام حسینی
امتزاز پذیر	امانت نگهدار -	امام خوان
امتیاز بندی	امانت نگه دار	امام خوانی

امتیازدهی	امرونی	مفرد: خشنودم، رهروم،
امتیازنامه	امریکایی / امریکائی ←	پاکم، دانایم، دانشجویم،
امثال ذلک	آمریکایی	توأم، خسته‌ام، تیزی‌ام،
امثال وحکم	امسال	کاری‌ام)
امداد خودرو	امشاسپند / امشاسفند	-ام، -م، -م
امدادرس	امشب	(ضمیر متصل ملکی برای
امدادرسان	امشی‌پاش	اول‌شخص مفرد: برادرم،
امدادسانی	امضا	کتابم، رهروم، پایم،
امدادگر	امضاسازی	عمویم، خانه‌ام، پی‌ام،
امرار معاش	امعان‌نظر	کشتی‌ام، رادیوam)
امربه معروف	امعاواحشا	امن‌وامان
آمر د بازی	امکان‌پذیر	امیدبخش
امروز	امکان‌پذیری	امیدبرانگیز
امروز و فردا	املا	امیدوارکننده
امروزه پسند	املائی / املائی	امیرالمؤمنین
امروزه روز	-ام، -م، -م	امیرزاده
امروزی	(صورت‌های متصل فعل	امیرنشین
امروزی پسند	«بودن» برای اول‌شخص	امیرنظام

امین التّجار	انتررقصان/عتررقصان	انجام وظیفه
امین حضور	انتررقصانی/عتررقصانی	انجمن آرا
اناثا و ذکوراً	انتر/عتر	انجو چک ← انچو چک
اناردانه	انتزاع گرا	انجیر پزان
انارستان	انتقاد آمیز	انجیر خوار
انباردار	انتقاد پذیر	انجیل گرای / انجیل گرائی
انبارداری	انتقال پذیر	انچو چک، انجو چک
انبارگردانی	انتقال نامه	انحراف به چپ
انبردست	انتقام جو	انحراف به راست
انبساطِ خاطر	انتقام جویانه	انحراف ناپذیر
انبساط سنج	انتقام جویی / انتقام جوئی	انحراف ناپذیری
انبوه ساز	انتقام کشی	انحصارچی
انبوه سازی	انتگرال گیری	انحصار طلب
انبیا	انتها ناپذیر	انحصار طلبانه
انتحار کننده	انتهایی / انتهای	انحصارگر
انتحالگری / انتحال گری	انجام پذیر	انحصارگرا
انتخاب شونده	انجام شدنی	انحصارگری
انتخاب کننده	انجام ناپذیر	انحصار وراثت

انحلال پذیر	اندرونه شناس	اندوه انگیز
انحلال پذیری	اندرونه شناسی	اندوه بار
انحنادار	اندک بین	اندوه خوار
اندازه شناس	اندک سال	اندوه خیز
اندازه شناسی	اندک سخن	اندوه رسیده
اندازه گذاری	اندک مایه	اندوه زا
اندازه گیر	اندک یاب	اندوه زدا
اندازه گیری	اند، - ند، - سند	اندوه گسار
اندام پروری	(صورت‌های متصل فعلی «بودن»)	اندوه گساری
اندام زایی/اندام زائی	برای سوم شخص جمع:	اندوه ناک
اندام شناسی	خشنودند، رهروند، پاک‌اند،	اندیشمند
اندام ناشناسی	دانایند، دانشجویند، تواند،	اندیشمندی
(روان شناسی)	خسته‌اند، تیرپی‌اند، کاری‌اند)	اندیشناک
اندام واره	اندوخته قانونی	اندیشناکی
اندرز آمیز	اندودکاری	اندیشه کار
اندرزگاه	اندوده زده	اندیشه نگار
اندرزگو	اندونزیایی/اندونزیائی	اندیشه نگارانه
اندرزنامه	اندوه آور	اندیشه نگاری

انديشه ور	انسان ريخت	إِنْ شَاءَ اللّٰه
انديشه ورز	انسان ريختي	انشايِ خوب /
انديشه ورزي	انسان ساخت	انشاءِ خوب
انديكاتور	انسان ساز	انشايي / انشائي
انديكاتور نويس	انسان سازي	انشائيه
انرژي خواه	انسان شناس	انصاف خواهي
انرژي دار	انسان شناسي	انصاف دهی
انرژي زا	انسان گرا	انصراف نامه
انزجار آور	انسان گرايي / انسان گرائي	انضمام طلبی
آنزليچي / آنزليجي	انسان گونه	انعطاف پذير
انزواجو (ي)	انسان مانند	انعطاف پذیری
انزواجويي / انزواجوئي	انسان مدار	انعطاف ناپذير
انزوا طلب	انسان مداری	انعطاف ناپذیری
انزوا طلبی	انسان وار	انعكاس پذير
انسان خدائي / انسان خدائي	انسان واره	انغوزه / انقوزه
انسان خوار	أنس جو	انفصال از خدمت
انسان دوست	أنس گير	انفعال پذير
انسان دوستي	انشا	انفكاك پذير

انفکاک ناپذیر	انگستانه	انگورپزان
انفیه دان	انگشت بُر	انگورچینی
انتقضا	انگشت به دهان	انگوردان
انقلاب فرهنگی	انگشت پیچ	انگور عسگری
انقلاب فرهنگی	انگسترباز	انگور یاقوتی
انقلابگر	انگستربازی	انگولک
انقلابی نما	انگشت شمار	انیفورم / یونیفرم
ان قُلت	انگشت نشان	اواخواهر
انقوزه ← انغوزه	انگشت نگار	اوایل ، اوائل
انکارپذیر	انگشت نگاری	اوباشگر
انکارناپذیر	انگشت نما	اوباشگری
انکراالصوات	انگشت نمایی / انگشت نمائی	اوج بند
انگارکه	انگل شناس	اوج پَر
انگارنه انگار	انگل شناسی	اوج گیر
انگاره دار	انگل صفت	اوج گیرنده
انگاره سازی	انگلیسی به فارسی	اوج گیری
(زبان شناسی)	انگلیسی زبان	اودکلن ، ادکلن
انگبین دار	انگلیسی مآب	اوراسیایی / اوراسیائی

اوراقِ بہادر	اوغور/وقور	اولیا و مربیان
اوراقچی	اوغور بہ خیر/وقور بہ خیر	اولیایِ امور/اولیاءِ امور
اوراق شدہ	اوقات تلخی	اولیایِ دم
اوراق قرضہ	اوقاتِ فراغت	اولین بار
اورژانس	اول از ہمہ	اورت/اورت
اورلٹان	اول بسم اللہ	اوہام پرست
اور و اطوار/اور و اطفار ←	اولتیماتوم/التیماتوم	اوہام پرستی
عور و اطوار	اول دشتی	اوغوری
اورولوژی	اول/دوم/... شخص	اہانت آمیز
اوزالید/ازالید	اول نظر	اہانت بار
اوزون برون	اولو الامر	اہدائی/اہدائی
اوساعلم	اولو العزم	اہرم بندی
اوساکار	اولویت بندی	اہرم چہرہ
اوساکریم	اولویت دہی	اہرم من خو(ی)
اوستاکار	اولیٰ	اہرم من کردار
اوستاکریم	اولیٰ	اہرم من خو
اوستایی/اوستائی	اولیا	اہل بیت
اوضاع و احوال	اولیا اللہ	اہل تشیع

اهلِ حلال	آه وُتف	ای دادبیداد
اهلِ خانه	اهورایی / اهورائی	ای دریغا
اهلِ زبان	ایاب و ذهاب	ای دلِ غافل
اهلِ سنت	ایاق	- اید، - ید، - ید
اهلِ علم	ایامِ الله	(صورت‌های متصلِ فعل
اهلِ فن	ای امان	«بودن» برای دوم شخص
اهلِ قلم	ای بابا	جمع: خشنودید، رهروید،
اهلِ نظر	ای بسا	پاکید، دانایید، دانشجوئید،
اهل و عیال	ایتالیا	مترواید، خسته‌اید،
إهمال پذیر	ایتالیایی / ایتالیائی	تیزی اید، کاری اید)
إهمال کار	ایتالیک نویسی	ایدئال
إهمال کاری	ائتلاف	ایدئالیزه
أهم سنج	ائتلافی	ایدئالیست
أهم متر	اینارگر	ایدئالیستی
إهین و اهین	اینارگری	ایدئالیسم
إهین واهون	ایجاد شده	ایدئولوژی
إهین و تلمپ / اهین و تلمپ	ای خوشا	ایدئولوژیک
آه و پیف	ای داد	ایدئولوژیکی

ایذایی / ایزدائی	ایران گردی - ایرانگردی	ای عجب
ایذه	ایران مدار	ایفاگر
ایراد تراش	ایران مداری	ایفاگری
ایراد تراشی	ایران منش	ایفای نقش
ایرادگیر	ایران مهر	ای کاش
ایرادگیری	ایرانی تبار	ای کاشکی
ایران پرست	ایرانیگری	ای که
ایران پرستی	ایزد پرست	ایل بیگی
ایران پیما	ایزد پناه	ایلچی
ایران تبار	ایزو بار	ایلخان
ایران دوست	ایزو توپ	ایلخانی
ایران دوستی	ایزو گام	ایلخانیگری
ایران زاد	ایستایی / ایستائی	ایل نشین
ایران زمین	ایست سنج	ایل و تبار
ایران شناختی	ایستگاه	ایمان دار
ایران شناس	ای شگفت	ایمان ده
ایران شناسی	ای شگفتی	ایما و اشاره
ایران گرد - ایرانگرد	ایش و فیش	ایمن سازی

ایمن گستر	این سو	این یکی
ایمنی زا	این سو و آن سو	ای وَاَلَا
ایمنی شناسی	این طرف	ای وَاَلله
ائمه	این طور	ایوانچه
ائمه اطهار	این طوری	ایوانگاه
این به آن در	این قدر	ای وای
این پا (و) آن پا	این قدرها	- ایم، - یم، - ایم
اینجا	این کاره	(صورت‌های متصل فعل)
این جانب - اینجانب	اینکه	«بودن» برای اول شخص
اینجا و آنجا	این که (= این کسی که)	جمع: خشنودیم، رهرویم،
این جور	این و آن	پاکیم، داناییم، دانشجویم،
این جوری	این وَر	توایم، خسته‌ایم، تیزپی ایم،
این جهان	این وَر و آن وَر	کاری ایم)
این چنانی	این وقت شب	- ای، - ی، - سی
این چنین	این ها / اینها	(صورت‌های متصل فعل)
این چنینی	این همانی	«بودن» برای دوم شخص
این حقیر	این همه	مفرد: خشنودی، رهروی،
این سان	این یک	پاکی، دانایی، دانشجویی،

توای / تویی، خسته‌ای،

تیزی‌ای، کاری‌ای)

ای‌وای‌من

ایّهاالنّاس

ب

با این حال	با ارزش	ب- (پیشوندِ فعلی: بگفتم،
با اینکه	با استخوان	بروم، بنماید، بشنو، بزن)
با این وجود	با استعداد	با آب و تاب
با این وصف	با اشتها	با آب و رنگ
با این همه	با اصل و نسب	با آنکه
با آ آدم	با اطلاع	با آن همه
با بزرگ	با اعتبار	با ابهت
با با جان	با اندام	با اتیکت
با با شمل	با انصاف	با احتیاط
با با شملی	با انضباط	با احساس
با با غوری	با اهمیت	با ادب
با با کرم	با ایمان	با اراده

باب الحوائج / باب الحوائج	باتری / باطری	باج ستان
باب المعده	باتری خور / باطری خور	باج گزار
باباننه	باتری ساز / باطری ساز	باج گیر
باباننه دار	باتری سازی / باطری سازی	باج گیری
بابانوروز	باتری قلمی / باطری قلمی	باجناغ
بابانوئل	باتقوا، باتقوی	باحال
بابایی / بابائی	باتکیه بر	باحالت
باب دندان	باتلاق	باحجاب
بابرکت	باتوجه به	باحرارت
بابزن	باتون برقی	باحمیّت
باب طبع	باتثبات	باحوصله
بابوق و کرنا	باج بگیر	باحیا
بابیگری / بابی گری	باج خواه	باحیثیت
بابرستیز	باج خواهی	باخبر
بابشتکار	باج دهی	باخترزمین
باتجربه	باج راه	باخدا
باتحمل	باجرزه	باخیر و برکت
باتدبیر	باج سبیل	باد آس

بادآلو	بادام‌هندی	باددار
بادآلود	بادامی شکل	بادرُفت
بادآور	بادامی شکلان	بادرنجبویه / بادرنگبویه
بادآورد	بادبادک‌بازی	بادرو
بادآورده	بادبان‌دار	بادزده
بادافره	بادبان‌ماهی	بادست‌وپا
بادافزار	بادبَر	بادسَنج
بادام تلخه	بادبُر	بادسوخستگی
بادام چشم	بادبِزن	بادسوخته
بادامچه	بادبِزنی	بادشکن
بادامزار / بادام‌زار	بادبند	بادکرده
بادام‌زمینی	بادپا	بادکش
بادامستان	بادپاش	بادکش‌داران
بادام سوخته	بادپیما	بادکُنک
بادام‌شور	بادپیمایی / بادپیمائی	بادکُنکی
بادام‌فروش	بادخور	بادگلو
بادام‌کوهی	بادخورک	بادگیر
بادام‌مغز	بادخیز	بادل

بارانداز	باده خوری	بادلِ قرص
باران دیده	باده فروش	بادل و جرئت
باران ریز	باده فروشی	بادمجان دورقاب چین
باران زا	باده گساری	بادنقش
باران زده	بادِ هوا	بادنگار
باران سنج	بادی امر	بادنگاشت
باران سنجی	بادیانت	بادنما
باران گیر	بادی گارد	بادنورد
باران نگار	بادیه پیما	بادنوردی
بارأی	بادیه نشین	بادوام
باربر	بازوق	بادو باران
باربردار	بارآور	بادو بُروت
باربرداری	بارآوری	بادو خاک
باربری	بارافتاده	باده پرست
باربند	باران خوردگی	باده پرستی
بارپروردگار	باران خورده	باده پیما
بارپیچ	باران خیز	باده پیمایی/باده پیمائی
بارحم	باران دار	باده خور

بارخدای	بارگاه	باروحیه
بارخدایی/بارخدائی	بارگذاری	بارور
بارخیز	بارگنج	بارورسازی
باردار	بارگیر	باروری
بارداری	بارگیری	باروزی
بارده	بارگیری شده	باروگراف
باردهی	بارمبندی	بارومتر
بارسنج	بارنامه	بارهاوبارها
بارش سنج	بارنگ	بارهنگ
بارش سنجی	باروبندیل	باریافته
بارش نگار	باروبُشن	باری به هر جهت
بارعام	باروبُنه	باری تعالی
بارفروش	باروت پنبه	باریشه
بارفروشی	باروتچی	باریک اندام
بارک الله	باروت خانه	باریک اندیش
بارگد	باروت ساز	باریک اندیشی
بارکش	باروت سازی	باریک برگان
بارکشی	باروح	باریک بین

باریک‌بینی	بازارکار	بازپیرایی/بازپیرائی
باریک‌ترازمو	بازارگرمی	بازتاب
باریک‌خیال	بازاریاب	بازتابی
باریک‌سنج	بازاریابی	بازتوانی
باریک‌شاخکان	بازاری‌دوز	بازتولید
باریک‌وهم	بازاری‌دوزی	بازجست
باریوم	بازاندیشی	بازجو
بازآرایی/بازآرائی	بازبسته	بازجویانه
بازآفرینی	بازبین	بازجویی/بازجوئی
بازآموزی	بازبینی	بازچرخانی
بازآنکه	بازپخش	بازخرید
بازارپژوهی	بازپرداخت	بازخواست
بازارپسند	بازپردازش	بازخوان (زبان‌شناسی)
بازارتیزی	بازپُرس	بازخواننده (زبان‌شناسی)
بازارچه	بازپُرسی	بازخوانی (زبان‌شناسی)
بازارروز	بازپروری	بازخورد
بازارشام	بازپس‌گیری	بازداده
بازارشکنی	بازپسین	بازدار

بازمانده	بازسازی	بازدارنده
بازنامه	بازسازی شده	بازداری
بازنشر	بازستانی	بازداری زدایی / بازداری زدائی
بازنشست	بازشناخت	(زبان شناسی)
بازنشستگاه / بازنشستگاه	بازشناسی	بازداشت
بازنشستگی	بازکننده	بازداشتگاه
بازنشسته	بازگردانده	بازداشتی
بازنگری	بازگشایی / بازگشائی	بازدانگان
بازنمایی / بازنمائی	بازگشت	بازدانه
بازنوشته	بازگشت پذیر	بازدم
بازنویسی	بازگشت ناپذیر	بازدوست
بازواژگان سازی	بازگشتنی	بازدوستی
(زبان شناسی)	بازگفت	بازده
بازوبند	بازگو	بازدهی
بازوبندی	بازگوکننده	بازدید
بازوبه بازو	بازگویی / بازگوئی	بازدیدکننده
بازوپایان	بازماندگان	بازرس
بازوپائیان	بازماندگی	بازرسی

بازور	بازی گردان	باسمه کاری
بازویی/بازوئی	بازی گردانی	باسن و سال
بازهره	بازیگری	باسواد
بازهم	بازیگوش	باسوادی
بازیابی	بازیگوشی	باسیاست
بازیافت	بأس	باشخصیت
بازیافته	باسابقه	باشرافت
بازیافتی	باستان شناس	باشرف
بازی بازی	باستان شناسانه	باشرم
بازیچه	باستان شناسی	باشعور
بازی خورده	باستان گرایی/باستان گرایی	باشک و تردید
بازی درمانی	باستانی کار	باشکوه
بازی دوست	باسر سختی	باشگاه
بازی ساز	باسعادت	باشگاهی
بازی سازی	باسکولچی	باشگون
بازیکن	باسلق/باسلوغ	باشوکت
بازیگاه	باسماجت	باشهامت
بازیگر	باسمه تعالی/بسمه تعالی	باشهرت

باصلابت	باطل نما	باغچه بان
باصرفه	باطن خراب	باغچه بندی
باصفا	باطنیگری	باغچه کاری
باصفت	باطوم	باغدار، باغ دار
باصلاحیت	باعث وبانی	باغداری، باغ داری
باصولت	باعرضه	باغ راه
باضبط وربط	باعزّوشان	باغستان
باضخامت	باعظمت	باغ شهر
باطراوات	باعفت	باغ کار
باطری/باتری	باعقل	باغ کاری
باطری ساز/باتری ساز	باعقیده	باغ ماغ
باطری سازی/باتری سازی	باعلاقه	باغ موزه
باطل السّحر	باعلاقة تمام	باغ وحش
باطل پرست	باغبان	باغیرت
باطل پرور	باغبان باشی	بافایده
باطل پیشه	باغبانی	بافت برداری
باطل ستیز	باغچه	بافت بسته (زبان شناسی)
		بافت بند

بافت زایی / بافت زائی	بافهم	باکتریولوژیست
بافت زدایی / بافت زدائی	باقابلیت	باکفایت
(زبان شناسی)	باقاعده	باکفایتی
بافت زدوده (زبان شناسی)	باقالی پلو	باکلاس
بافت سازی (زبان شناسی)	باقدرت	باکله
بافت شناس	باقلاپلو	باکلیت
بافت شناسی	باقوت	باکمال
بافت شهری	باقیات صالحات	باکمال میل
بافت شیمی	باقی دار	باکیاست
بافتوت	باقی مانده - باقیمانده	باگذشت
بافراست	باقیمت	بالا آمدگی
بافروغ	باکار	بالا آمده
بافرهنگ	باکتریایی / باکتریائی	بالا بالا
بافضل	باکتری خوار	بالا بانچی
بافضیلت	باکتری شناس	بالا بر
بافطانت	باکتری شناسی	بالا بلند
بافکر	باکتری کش	بالا بلندی
بافه بافی	باکتریولوژی	بالا بود

بالا به پایین	بالا غیرتاً	بالطبع
بالا پوش	بالا م جان	بالعکس
بالا تنه	بالا نشین	بالغ بر
بالا تنه بلند	بالایی / بالائی	بالفرض
بالا تنه کوتاه	بال بال (زدن)	بالفعل
بالا چاقی	بال بریده	بالقوه
بالا خانه	بال پوش	بالکل
بالا خره	بال پهن	بالکن
بالا خص	بالچه	بالگرد
بالا خوانی	بال دار	بالله
بالا داری	بال داران	بالمال
بالا دست	بال دستان	بالماسکه / بال ماسکه
بالا دستی	بال زن	بالنتیجه
بالارو	بالشویسم / بلشویسم	بالنسبه
بالارونده	بالشویک / بلشویک	بال و پر
بالاسر	بالشویکی / بلشویکی	بالون / بالن
بالاسری	بالصراحه	بالون سوار / بالن سوار
بالا شهری	بالطافت	بالون سواری / بالن سواری

بالیقت	بامنظور	بانمک
بالیقتی	بامهابت	بانوا
بامبول باز	بامیمنت	بانی خیر
بامبول بازی	باندبازی	باواسطه
بام پوش	باندپیچ	باوجدان
بامتان	باندپیچی	باوجود
بامچه	باندپیچی شده	باوجود آنکه
بامحبت	باندل	باوجود اینکه
بامروّت	بانزاکت	باورداشت
بامزه	بانشاط	باوردرمانی
بامسلک	بانظافت	باورکردنی
بامسمّا، بامسمّی	بانظم	باورناکردنی
بامطالعہ	بانفوذ	باورنکردنی
بامعرفت	بانکدار، بانکدار	باوفا
بامعنی	بانکداری اسلامی،	باوقار
بامغز	بانکداری اسلامی	باوقوف
بام غلتان	بانکداری، بانکداری	باهدف
باملاحت	بانکزنی	باهم

باهمت	بت پرستانه	بُته جقه ای ← بوته جقه ای
باهنر	بت پرستی	بُته جقه ← بوته جقه
باهوش	بت تراش	بُته مرده ← بوته مرده
باهوشی	بتخانه	بجا (صفت)
باهیبت	بت ساز	بچاپ بچاپ
باهیمنه	بت سازی	بچگانه
بایال وکوپال	بت شکن	بچه باز
بایاور	بتکده	بچه بازی
باید و شاید	بتگر	بچه خرخوان
باید و نباید	بتگری	بچه دار
بایکوت	بتمامه	بچه داری
بایگان	بتون آرمه / بتن آرمه	بچه دان
بای نحوکان	بتون / بتن	بچه درس خوان
بائوباب	بتون ریزی / بتن ریزی	بچه دزد
ببر و بدوز	بتونه کاری	بچه دوست
بپروا پر	بتونه کشی	بچه زا
بپز و بشور	بته ترمه ای ←	بچه سال
بت پرست	بوته ترمه ای	بچه سرراهی

بخاری برقی	بحث وفحص	بچه سرکه
بخاری برقی	بحرالعلوم	بچه سن
بخاری دستی	بحران آمیز	بچه شیرده
بخاری دیواری	بحران زا	بچه قُنداقي
بخاری زغالی	بحران زده	بچه گدا
بخاری ساز	بحر پیمّا	بچه گول زنک
بخاری سازی	بحر پیمایی / بحر پیمائی	بچه مثبت
بخاری هیزمی	بحر طویل	بچه مچّه
بخت آزمایی / بخت آزمائی	بحق (صفت)	بچه محصل
بخت النصر	بحمد الله	بچه محل
بخت برگشتگی	بحمد الله تعالی	بچه محلّه
بخت برگشته	بخار آلود	بچه محلی
بخت بسته	بخار ادوزی	بچه مدرسه
بخت بلند	بخارایی / بخارائی	بچه مُرشد
بخت خفته	بخار پز	بچه مکتبی
بخت کور	بخار زن	بچه ننه
بخت گشا	بخار سنج	بحث انگیز
بخت گشایی / بخت گشائی	بخار شو (ی)	بحث و بررسی

بدآوازه	بخش ناپذیر	بخت و بالین
بدآیین/بدآئین	بخش نامه - بخشنامه	بختور
بداختر	بخش یاب	بختیار
بداخلاق	بخصوص (صفت)	بخرَد
بداخلاقى	بُخل ورزى	بخرَدى
بدآخم	بخورآگین	بخر و بفروش
بدآدا	بخور بخور	بخشایشگر
بدادایى/بدادائى	بُخوردان	بخشاییدن/بخشائیدن
بداصل	بُخورسوز	بخش بر
بدإقبال	بخور و بچاپ	بخش بندی
بدإقبالى	بخور و بخواب	بخش پذیر
بدان (= به آن)	بخور و نمیر	بخش پذیری
بدآنجام	بخیه دوزی	بخشدار
بداندرون	بدآب ورنگ	بخشدارى
بداندیش	بدآب و هوا	بخش دولتى
بداندیشه	بدآمد	بخشش گن
بداهه پرداز	بدآموز	بخشش ناپذیر
بداهه خوان	بدآموزى	بخشش نامه

بدجنسی	بدبو	بداهه خوانی
بدجور	بدبویی/بدبوئی	بداهه ساز
بدچشم	بدبیار	بداهه سرا
بدچشمی	بدبیاری	بداهه سرایی/بداهه سرائی
بدحال	بدبین	بداهه نواز
بدحالت	بدبینانه	بداهه نوازی (موسیقی)
بدحالی	بدبینی	بدایع نگار
بدحجاب	بدپز	بدبار
بدحجابی	بدپسند	بدباطن
بدحرف	بدپک وپوز	بدبخت
بدحرفی	بدپوز	بدبختی
بدحساب	بدپیشه	بدبدرقه
بدحسابی	بدپیلگی	بدبده
بدخبر	بدپيله	بدبده باز
بدخصال	بدپیمان	بدبدهی
بدخصالی	بدپیوند	بدبرخورد
بدخط	بدترکیب	بدبُرش
بدخطی	بدجنس	بدبگیر

بدخلق	بد دماغ	بدرنگ
بدخلقى	بد دوا	بدرنگى
بدخو	بد دخت	بدرود
بد خواب	بد دوزى	بدروزگار
بد خوابى	بد دهان	بدروزگارى
بدخوان	بد دهن	بدرُوى / بدرُوى
بد خوانى	بد دهنى	بدریخت
بد خواه	بد دين	بدریختى
بد خواهى	بد ذات	بدریشه
بد خوراک	بد ذاتى	بدزا
بد خوى / بد خوئى	بد الدجى	بد زبان
بد خیال	بد راه	بد زبانى
بد خیالى	بد رفتار	بد سابقه
بد خیم	بد رفتارى	بد ساخت
بد دست	بدرکاب	بد سرشت
بد دک وپوز	بدرکابى	بد سرووضع
بد دل	بدرگ	بد سرى
بد دلى	بدرگى	بد سگال

بد غذا	بد طعم	بد سگالی
بد غذایی / بد غذائی	بد طعمی	بد سلوکی
بد فحش	بد طور	بد سلیفگی
بد فرجام	بد طوری	بد سلیقه
بد فرجامی	بد طینت	بد سیرت
بد فطرت	بد طینتی	بد سیرتی
بد فطرتی	بد ظاهر	بد سیما
بد فهمی	بد عادت	بد شانس
بد قدم	بد عاقبت	بد شانسی
بد قدمی	بدعت آمیز	بد شکل
بد قلب	بدعت سرا (ی)	بد شگون
بد قلبی	بدعت گذار	بد شگونی
بد قلیق	بد عمل	بد صدا
بد قلیقی	بد عملی	بد صدایی / بد صدائی
بد قماش	بد عنق	بد صفت
بد قوارگی	بد عنقی	بد طالع
بد قواره	بد عهد	بد طالعی
بد قول	بد عهدی	بد طراحی شده

بدقولی	بدگو	بدمحضر
بدقیافگی	بدگوشت	بدمذهب
بدقیافه	بدگوشتی	بدمُروّت
بدکار	بدگوهر	بدمُروّت صاحب
بدکارگی	بدگویی/بدگوئی	بدمزاج
بدکاره	بدلباس	بدمزگی
بدکاری	بدلِ چینی	بدمزه
بدکردار	بدلِ سازی	بدمست
بدکرداری	بدلعاب	بدمستی
بدکنش	بدلعابی	بدمسیر
بدکیش	بدلقا	بدمعاشرت
بدکینه	بدلِ کار	بدمعاملگی
بدگذران	بدلِ کاری	بدمعامله
بدگذرانی	بدلِ گام	بدمیش
بدگل	بدلِ گامی	بدمیشی
بدگلی	بدلهجه	بدمنظر
بدگمان	بدلیجات	بدمنظره
بدگمانی	بدلی ساز	بدمیتون/بدمیتتن

بدنام	بدو	بدهیکل
بدنام‌کن	بدویراه	بدهیئت
بدنامی	بدوضع	بدیشان
بدندیده	بدون‌بروگرد	بدیع‌چهره
بدن‌ساز	بدون‌تعمّق	بدیمن
بدن‌سازی	بدون‌چاره	بدیمنی
بدنظر	بدون‌سابقه	بدین
بدنعل	بدون‌سرب	بدین‌سان
بدنفس	بدون‌شرح	بدین‌طریق
بدنفوس	بدووادو	بدین‌وسيله
بدنفوسی	بدویگری	بدیهه‌ساز
بدنما	بدہستان	بدیهه‌سازی
بدنمود	بدهضم	بدیهه‌سرا
بدن‌نما	بدهکار	بدیهه‌سرائی /
بدنوا	بدهکاری	بدیهه‌سرائی
بدنهاد	بدهوا	بدیهه‌گویی /
بدنهادی	بدہ‌وبگیر	بدیهه‌گوئی
بدنیت	بدهیبت	بدیهه‌نواز

بدیهه نوازی	برابرنهاد	برانکار/برانکارد
بذرافشان	برات دار	برانگیخته
بذرافشانی	برات کش	برانگیزنده
بذرافکن	برات گیر	برائی/بورانی
بذریاش	براثِر	براه
بذریاشی	برادرخانم	برای آنکه (اینکه)
بذرفروش	برادرخواندگی	برای العین
بذرفروشی	برادرخوانده	برائت
بذرکار	برادرزاده	برای خدا
بذرکاری	برادرزن	براین اساس
بذل توجه	برادرشوهر	برایی/برائی
بذله گو(ی)	برادرکشی	بربادده
بذله گویی/بذله گوئی	برادرناتنی	بربادرفته
برآشفتگی	برادروار	بربط انداز
برآشفته	برافراشته	بربط زن
برآمدگی	برافروختگی	بربط زنان
برآمده	برافروخته	بربط سرا
برآورد	براندازی	بربط نواز

برپایی/برپائی	بُردوباخت	برف پاروگن
برتری جویی/برتری جوئی	برده دار	برف پاره
برجای مانده	برده داری	برف پاک‌گن
بُرج ساز	برده فروش	برف پوش
بُرج سازی	برده فروشی	برف پهنه
برجسته دوزی	برزانو نشسته	برف چال
برجسته کار	برسمدان/برسم دان	برف خوره
برچسب	برِشتار	برف خیز
برچسب گذاری	برِشتوک	برف فرض
برحذر	برشته گن	برف رو
برحسب	بُرش زنی	برف روب
برحسب تصادف	بُرش کار	برف روبی
برحق	بُرش کاری	برف ریز
برخلاف (به خلاف)	برطبق	برف ریزان
برخلاف میل باطنی	برعکس	برف ریزه
برخوردار	برفاب	برف ساب
برخورداری	برف انداز	برف سُر
برخورنده	برف بازی	برف سُرّی

برق شیره	برق دار	برق نما
برفک تراش	برق درمانی	برق و بوق
برف کوب	برق دزدی	برگ آذین
برف کوبی	برق راهه	برگ انجیری
برف کور	برق رسانی	برگ بالان
برف کوری	برق زدگی	برگ بر
برف گرفته	برق زده	برگ بندی
برف گیجه	برق سنج	برگ پایان
برف گیر	برق شناخت	برگ پهنان
برف و باران	برق کار	برگ چغندر
برف و بوران	برق کاری	برگچه
برف و بیخ	برق کافت	برگ خوار
برق آسا	برق کافه	برگ دار
برقابی	برق کشی	برگ دانه
برقاشیمی	برق گرفتگی	برگ زغالی
برق افتاده	برق گرفته	برگ ریز
برق انداخته	برق گیر	برگ ریزان
برق بند	برق ماهی	برگزار

برگزاری	برنامه نویس	بُرو برگرد
برگزن	برنامه نویسی	بُرو برو
برگ زنی	برنامه و بودجه	بُرو بیا
برگ سدابى	بُرنایى / بُرنائى	بُروت شناسى
برگشت پذیر	برنجزار	برودرى دوزى
برگشت پذیری	برنجستان	بَرو برو
برگشت خورده	برنج فروش	بروشور
برگ شمار	برنج فروشى	برون افكنى
برگه دان	برنج كار	برون بر
برگه نویسی	برنج كارى	برون پذیر
بُرُم	برنج كوب	برون پرده
برنامه ریز	برنج كوبى	برون پوست
برنامه ریزی	برنده به جا	برون پوش
برنامه ریزی شده	بُرنز	برون تراوا
برنامه ساز	بَرو بازو	برون جو
برنامه سازی	بَرو بازودار	برون داد - برون داد
برنامه سنجی	بَرو بچه	برون دار
برنامه گذاری	بِر (و) بر	برون دل

برون ذاتی	برون گرای / برون گرائی	برّه کُشی
برون راند	برون گرد	برهمایی / برهمائی
برون ریز	برون گشا	برهم خوردگی
برون زا	برون لَنف	برهم خورده
برون زاد	برون مایه	برهم زَن
برون زایی / برون زائی	برون متنی	برهم کُش
برون زهر	برون مرزی	برهنه پا
برون سپاری	برون مرکز	بریان پز
برون ستونی	برون نگری	بریان ساز
برون سر	برون هاگ	بری بری (پزشکی)
برون سرا	برون همسری	بریتانیایی / بریتانیائی
برون سو	برون یابی	بریده بریده
بروئش	برّه آهو	بریز و پاش
برون شامه	برهان گویی / برهان گوئی	بُزباش
برون شد	برّه بُره	بُزبچه
برون شهری	برّه تودلی	بُزبگیر
برونشیت	برّه کباب	بُزگیری
برون گرا	برّه گُشان	بُزبها

بُزیاری	بزرگ زادگی	بزرگوار
بُزچران	بزرگ زاده	بزرگوارانه
بُزچرانی	بزرگ سازی	بزرگواری
بُزخَر	بزرگ سالان - بزرگسالان	بزرگی بخش
بُزخری	بزرگ سال - بزرگسال	بُزرو
بُزخو	بزرگ سالی - بزرگسالی	بَک دوزک
بُزدل	بزرگ سَری	بُزکُش
بُزدلی	بزرگ سیاه‌رگ -	بَک کرده
بُزَقصان	بزرگ سیاهرگ	بزم آرا(ی)
بزرگ ارتشتاران	بزرگ مرتبه	بزم آرای / بزم آرائی
بزرگ بالان	بزرگ مَرَد	بُز مُرده
بزرگ بینی	بزرگ مَر دی	بُز مرگی
بزرگ پا	بزرگ مَنِش	بزم ساز
بزرگ پنداری	بزرگ مَنِشانه	بزمگاه
بزرگداشت	بزرگ مَنِشی	بِزن بَزن
بزرگ دل	بزرگ نسب	بِزن بهادر
بزرگ دلی	بزرگ نمایی / بزرگ نمائی	بِزن گاه
بزرگ راه - بزرگراه	بزرگ نهاد	بِزن وِبنَد

بِزَن (و) بِرَقص	بستان افروز	بستنی سستی
بِزَن (و) بُرو	بُستانبان	بستنی فروش
بِزَن (و) بُروی / بِزَن و بُروئی	بُستانچی	بستنی فروشی
بِزَن (و) بَکش	بُستان سرا	بستنی قیفی
بِزَن (و) بَکُوب	بِستانکار	بستنی لیوانی
بِزَن (و) دررو	بِستانکاری	بستنی میوه‌ای
بز هکار	بَست خورده	بَست واج
بز هکاری	بَست دوزی	بَست و بند
بس آهنگ	بستر سازی	بسته بند
بساز (و) بفروش	بسترگاه	بسته بندی
بساز (و) بفروشی	بستر نشین	بسته بندی شده
بساز (و) بنداز	بَست زن	بسته بندیل
بساز (و) بندازی	بَستگاه	بسته زبان
بسامان	بست نشین	بس خواران
بسامد	بستنی چوبی	بسزا
بسامدی	بستنی خوری	بس شماری
بساوایی / بساوائی	بستنی ساز	بس که
بَستاب	بستنی سازی	بسم الله

بسم الله گویان	بشور (و) بپوش	بغچه / بقچه
بسمه تعالی / باسمه تعالی	بصل النخاع	بغچه باف / بقچه باف
بسیط گونه	بُطء	بغچه بندی / بقچه بندی
بشارت ده	بطری ساز	بغچه پیچ / بقچه پیچ
بشارت نامه	بطری سازی	بغچه کش / بقچه کش
بشخصه	بطری شور	بغچه گردان / بقچه گردان
بشردوست	بَطیء	بُعرا ← بُقرا
بشردوستانه	بَطیء الاثر	بغض آلود
بشردوستی	بَطیء الانتقال	بغل بند
بشرطها و شروطها	بَطیء الحركت	بغل به بغل
بُشری (اسم خاص)	بَطیء الهضم	بغل پا
بشقاب پرنده	بِعبارةً أخرى	بغل پُرکن
بشقاب کاغذی	بعد از این	بغل پیچ
بشکاف	بعد از هرگز	بغل خواب
بشکن زنان	بعضی اوقات	بغل خوابی
بشکن (و) بالابنداز	بعلاوه (علامت جمع)	بغل دست
بشکوه	بعینه	بغل دستی
بشمار	بغاز	بغل زن

بِلا اختیار	بِکرزایی / بکرزائی	بغلگاه
بِلا استثنا	بُکسباد	بغل گیر
بِلا استفاده	بُکسوات / بُکسوات	بفرماید / بفرماید
بِلا انقطاع	بکش بکش	بفهمی نفهمی
بِلا تأخیر	بکش واکش	بقاعده (صفت)
بِلا تردید	بکن مکن	بقاع مُتبرکه
بِلا تشبیه	بکن نکن	بَقال بازی
بِلا تکلیف	بکوب بکوب	بَقال (و) حَقال
بِلا تکلیفی	بگذار و بردار	بقچه ← بغچه
بِلا جرعه	بگو (و) بخند	بقچه باف ← بغچه باف
بِلا جواب	بگو (و) مگو	بقچه بندی ← بغچه بندی
بِلا جو (ی)	بگوید / بگوئید	بقچه پیچ ← بغچه پیچ
بِلا جهت	بگویی نگویی /	بقچه کش ← بغچه کش
بِلا خورده	بگوئی نگوئی	بقچه گردان ←
بِلا خیز	بگیر بگیر	بغچه گردان
بِلا درنگ	بگیر و ببند	بُقرا ← بُغرا
بِلا دفاع	بِلا اثر	بقیه الله
بِلا دیده	بِلا جر	بکار (صفت)

بلازدگی	بلامحل	بلفضولی / بوالفضولی
بلازده	بلامعارض	بُلکامه
بلاسبب	بلا مُنازع	بلکه
بلا شُبّه	بلا نسبیت	بَلَمِچی
بلا شرط	بلبرینگ	بَلَم دار
بلا صاحب	بلبشو	بلند آوازگی
بلا عزل	بَل بَل	بلند آوازه
بلا عوض	بلبل چشم	بلند اراده
بلا فاصله	بلبل زبان	بلند اقبال
بلا فایده	بلبل زبانی	بلند اقبالی
بلا فصل	بلبله گوش	بلند بالا
بلا قید	بُلد وزر / بولد وزر	بلند پایگی
بلا کش	بلشویک / بالشویک	بلند پایه
بلا کشی	بلشویکی ← بالشویکی	بلند پرواز
بلا کشیده	بلعجب / بوالعجب	بلند پروازه
بلا گردان	بلغمی مزاج	بلند پروازی
بلا گرفته	بلغور	بلند خوانی
بلا مانع	بلفضول / بوالفضول	بلند طبع

بلند طبعی	بلور سازی	بلیت
بلند قامت	بلور شناس	بلیت فروش
بلند قد	بلور شناسی	بلیت فروشی
بلند گو	بلور فروش	بلی قربان گو
بلند مدت	بلور فروشی	بمال و و امال
بلند مرتبه	بلور لایه	بماهو
بلند مرتبه سازی	بلور نما	بمب
بلند نام	بلوز	بمباران
بلند نامی	بلوطی رنگ	بمب افکن
بلند نظر	بلوف زن	بمب انداز
بلند نظری	بلوف زنی	بمب اندازی
بلند همت	بلوک	بمب گذار
بلند همتی	بلوک زنی	بمب گذاری
بلندی هراسی	بله بران	بمب گیر
بلوار / بولوار	بله قربان گو	بمبئی
بلور آلات	بلهوس سانه / بوالهوس سانه	بموقع (صفت)
بلور جات	بلهوس / بوالهوس	بناء علی ذلک
بلور ساز	بلهوسی / بوالهوسی	بناء علیه

بناء علی هذا (هذه)	بُنجل فروش	(ساعت)
بناب	بنچاق	بندرگاه
بنابراین	بندآور	بندزده
بنابر معمول	بنداب	بندزنی
بنابه درخواست	بندانداخته	بندساز(ی)
بنات الماء	بندانداز	بندشکن
بنات النعش	بنداندازان	بندفنگ
بناساز	بنداندازی	بندکش
بناسازی	بندانگشت	بندکشی
بنام (صفت)	بندانگشتی	بندکن
بنای یادبود	بندباز	بندکن
بنایی/بنائی	بندبازی	بندواژه (زبان‌شناسی)
بنایی/بنائی	بندبند	بندویسط
بن بست	بندپا	بندوبست
بن بن	بندپایان	بندوبستچی
بُنجل	بندپایه	بنده پرور
بُنجل آب‌کن	بندتنبانی (شعر)	بنده پروری
بُنجل خر	بندچرمی/فلزی	بنده زاده

بنده منزل	بُنکداری	بنی امیه
بنده نواز	بُنک ساز	بنیان گن
بنده نوازی	بُنگاه	بنیان گذار
بنده وار	بنگاه دار	بنیان گذاری
بندینک	بُنگاهی	بنی بشر
بُن رُست	بُنک دانه	بنیرو (صفت)
بَنز وئن	بُن مایه	بنی عباس
بَنزوئیک اسید	بنوا (صفت)	بنی نوع
بنزین فروش	بُننه بردار	بنی هاشم
بنزین فروشی	بُننه دار	بواجب (صفت)
بنزین گیری	بنی آدم	بواسحاقی
بُنشن	بنیادگن	بوالبشر
بنظام (صفت)	بنیادگذار	بوالحزن
بنفرین (صفت)	بنیادگذاری	بوالحکم
بنفسه	بنیادگر	بوالخلاف
بنفشه زار	بنیادگرا	بوالعجایب / بوالعجائب
بُنکدار	بنیادگرایی / بنیادگرایی	بوالعجب / بلعجب
	بنی اسرائیل	بوالعلا

بوالفضول/بلفضول	بودونبود	بوقت (صفت)
بوالفضولی/بلفضولی	بورانی/بُرانی	بوقزن
بوالکرم	بوربور	بوقلمون صفت
بوالهوسانه/بلهوسانه	بوربوری	بوقلمون صفتی
بوالهوس/بلهوس	بورژوایی/بورژوائی	بوکس
بوالهوسی/بلهوسی	بورس بازی	بوکس باز
بوتیک دار	بوروکرات	بوکس بازی
بوداده	بوروکراسی	بوکسور
بودار	بوریا باف	بوکله
بودائی، بودایی	بوریا بافی	بوگرفته
بودائیت	بوزدا	بوگندو
بودائیسیم	بوزدایی/بوزدائی	بوگیر
بودائیگری، بوداییگری	بوزرجمهر	بولاغ اوتی
بودجه بندی	بوستر ساز	بولتن
بودجه شناسی	بوسه بازی	بولداگ
بودجه نویسی	بوسه پرانی	بولدوزر/بُلدوزر
بودجه نویسی	بوفه	بولوار/بلوار
بودونا بود	بوق	بوم اقلیم (جنگل)

بوم انداز (جنگل)	به اتفاق	به افراط
بوم رنگ	به اجبار	به اکراه
بوم ساز	به اجمال	به امد
بوم شناختی	به احتمال	به امهر
بوم شناس	به احتمال قریب به یقین	به انامه
بوم شناسی	به احتمال قوی	به انحاء مختلف
بوم گویش	به اختصار	به اندازه
(زبان شناسی)	به ادار	به اندازه ای
بوم نگاشت (جنگل)	به اآزادی (سکه)	به انما
بوناک	به اربند	به انه تراش
بو (و) بَرنگ دار	به اار خواب	به انه تراشی
بویایی / بویائی	به اار نارنج	به انه جو (ی)
بویحیی	به اار یاب	به انه جویی / به انه جوئی
بویناک	به استثنای / به استثناء	به انه گیر
بوییدنی / بوئیدنی	به اصطلاح	به انه گیری
به آواز بلند	به اضافه	به ایم، بهائم
به ابازار	به اعتدال	به ایمی، بهائمی
به ابرگ	به افتخار	به این ترتیب

بہ این علت	بُہت آمیز	بہ تناوب
بہ این مفتیٰ ہا/	بُہت آور	بہ توالی
بہ این مفتیہا	بہ تازگی	بہ توسط
بہائی، بہائی	بُہتانگو	بہ جا (قید)
بہائیت	بُہت انگیز	بہ جان آمدہ
بہائیگری/بہائی گری،	بہ تبع	بہ جانب
بہائیگری/بہائی گری	بہ تدریج	بہ جان و دل
بہائیہ	بُہت زدگی	بہ جای
بہبود	بُہت زدہ	بہ جای ماندہ
بہبود پذیر	بہ تساوی	بہجت آور
بہبودگرائی/بہبودگرائی	بہ تصادف	بہجت اثر
بہبودناپذیر	بہ تصریح	بہجت افزا
بہ نہ کنان	بہ تعجیل	بہجت انگیز
بہ پاس	بہ تلافی	بہ جرئت
بہ پای	بہ تمام معنا،	بہ جز
بہ پای خود	بہ تمام معنی	بہ چابکی
بہ پیر، بہ پیغمبر	بہ تمامی	بہ حدِ اعلیٰ
بہ پیش	بہ تناسب	بہ حساب

به روز	به درد بخور	به حسب
به روزسانی	به درد خور	به حق (قید)
به روزی	به درد نخور	به حکم
به روش	به درستی	به حکم قانون
به روی چشم	به دروغ	به خاطر
بهره برداری	به دست آمده	به خصوص (قید)
بهره برداری شده	به دشواری	به خوبی
بهره بری	به دقت	به خودی خود
بهره ده	به دلایلی چند	بهداد
بهره دهی	به دوران	بهدار
بهره کش	بهدین	بهداری
بهره کشی	به راحتی	بهداشت
بهره گیری	به راستی (که)	بهداشت کار
بهره مند	به رایگان	بهداشتگاه
بهره مندی	به ردیف	بهداشتی
بهره ور	به رسم	بهداشتیار
بهره وری	به رغم	بهدان (= دانا)
بهره یاب	بهر روز	بهدانه

بهره هوشی	بہسوز	بہ طورِ قطع
بہزاد	بہ سوي	بہ طورِ کلی
بہ زانو	بہشت آسا	بہ طوری
بہ زحمت	بہشت آیین/بہشت آئین	بہ طوری کہ
بہزراعی	بہ شتاب	بہ ظاهر شرعی
بہ زعم	بہ شرط	بہ عاجل حال
بہ زودی	بہ شرطِ چاقو	بہ عبارتِ دیگر
بہ زودی زود	بہ صراحت	بہ عبث
بہ زور	بہ صرافتِ طبع	بہ عکس
بہ زور و ضرب	بہ صرف	بہ علاوہ (قید)
بہزیستی	بہ صرفه	بہ عمد
بہ ژاپنی	بہ صف	بہ عمل آمده
بہسازی	بہ صورت	بہ عناوین مختلف
بہ سان	بہ ضرورت	بہ عنوان
بہ سختی	بہ ضمیمه	بہ عنوانِ مثال
بہ سرعت	بہ طرف	بہ عوض
بہ سلامت	بہ طریقِ اولی	بہ عین
بہ سلامتی	بہ طعنه	بہ غایت (قید)

به غیر از	به گِل نشسته	بهمن گیر
به فوریت	به گونه ای	بهمن ماه
به قدر	به گویی / به گوئی	به مواجهه
به قدری	به لیمو	به موازات
به قرار	به مانند	به موجب
به قصد	به مثل	به موقع (قید)
به قطار	به مجرد	به ناچار
به قول معروف	به مجرد اینکه	به ناحق
به قید قرعه	به محض	بهناز
به کار آمده	به مراتب	بهنام
به کار رفته	به مرحمت شما	به نام خدا
به کارگماری	به مرور	بهنجار (صفت)
به کارگیری	به مرور زمان	به نحوی که
به کرات	به معنی عام کلمه	به نظام (قید)
به کلی (قید)	به مقتضای	به نقد
به کندی	به منزله	بهنگام
به گزاف	بهمینش	به نوبت
به گزینی	به منظور	به نوبه

به نوعی	به هیجان آمده	بی آغاز
به واسطه	به هیچ روی	بی آگاهی
به‌ورز	به هیچ وجه	بی آرایش
به‌ورزی	بهیار	بی آلاشی
به وسیله	بهیاری	بی آنکه
بهوش	به یک بار، به یکبار	بی آوا
به وضوح	بهین	بیابان پیمان
به وقت تهران	بهینه سازی	بیابان پیمایی / بیابان پیمائی
به وقت (قید)	بی آب	بیابان زدایی / بیابان زدائی
به ویژه	بی آبرو (ی)	بیابان گرد
به هر تقدیر	بی آبرویی / بی آبروئی	بیابان گردی
به هر حال	بی آب و رنگ	بیابان نشین
به هم بافته	بی آب و علف	بیابان نورد
به هم پیوسته	بی آبی	بیاتریس
به هم ریختگی	بی آتیه	بی اثر
به هم ریخته	بی آزار	بی اجر
به هم ساییده شده /	بی آزاری	بی اجرت
به هم سائیده شده	بی آزم	بی احترامی

بی احتیاط	بی ارزش	بی اعتقاد
بی احتیاطانه	بی اساس	بی اعتقادی
بی احتیاطی	بی استخوان	بی اعتنا
بی احساس	بی استعداد	بی اعتنایی / بی اعتنائی
بی اختیار	بی استفاده	بی اغراق
بی اختیاری	بی اسم و رسم	بی اقبال
بی ادب	بی اشتها	بی اقبالی
بی ادبانه	بی اشتهایی / بی اشتھائی	بی اُکسید / بیوکسید
بی ادبی	بی اصالت	بی التفات
بی ادراک	بی اصل	بی التفاتی
بی ادّعا	بی اصل و نسب	بی امان
بی اذیت	بی اضطراب	بی انتها
بی ارادت	بی اطلاع	بی انتهای / بی انتهائی
بی ارادگی	بی اطلاعی	بی اندازه
بی اراده	بی اعتبار	بی انسجامی
بی ارتباط	بی اعتباری	بی انصاف
بی ارج	بی اعتدال	بی انصافی
بی ارز	بی اعتدالی	بی انضباط

بی انضباطی	بی بدَل	بی بضاعت
بی انقطاع	بی بدیل	بی بضاعتی
بیانگر	بی بر	بی بلا
بیان نامه	بی برادر	بی بُن
بیاوببین	بی برق	بی بند
بیا(و) برو	بی برکت	بی بندوبار
بی اهمیت	بی برگ	بی بندوباری
بی ایمان	بی برگشت	بی بنیاد
بی ایمانی	بی برگ وساز	بی بُنیگی
بی باباننه	بی برگ ونوایی /	بی بُنیه
بی بار	بی برگ ونوائی	بی بو
بی باران	بی برگی	بی بها
بی بازگشت	بی برنامگی	بی بهرگی
بی باعث وبانی	بی برنامه	بی بهره
بی باک	بی بُرو برگرد	بی بی زبیده
بی باکانه	بی برو خاصیت	بی پا
بی باکی	بی بَصَر	بی پاوسر
بی بخار	بی بصیرت	بی پایان

بی پایگی	بی پیرایگی	بی تحمّل
بی پایه	بی پیرایه	بی تدبیر
بی پایبی / بی پائی	بی‌تا (اسم خاص)	بی تدبیری
بی پدر	بی تاب	بی تربیت
بی پدر (و) مادر	بی تابانه	بی تربیتی
بی پر	بی تاب و توان	بی تردید
بی پردگی	بی تاب و توش	بی ترس
بی پرده	بی تابی	بی تصمیمی
بی پرستیژ	بیت اللحم	بی تعادلی
بی پروا	بیت الله	بی تعارف
بی پروایی / بی پروائی	بیت المال	بی تعصّب
بی پروپا	بیت المقدس	بی تغییر
بی پشت و پناه	بی تأثیر	بی تفاوت
بی پناه	بی تأمل	بی تفاوتی
بی پناهی	بی تجربگی	بی تقصیر
بی پول	بی تجربه	بی تقصیری
بی پولی	بی تحرّک	بی تکبر
بی پیر	بی تحرّکی	بی تکلف

بی تکیه	بی جرئت	بی چیز
بی تمیز	بی جلا	بی چیزی
بی تمیزی	بی جنبه	بی حاصل
بی تناسب	بی جواز	بی حاصلی
بی توان	بی جوهر	بی حال
بی توجّه	بی جهت	بی حالت
بی توجّهی	بی جهتی	بی حالی
بی ثبات	بی حیره و مواجب	بی حجاب
بی ثباتی	بیچارگی	بی حجابی
بی ثمر	بیچاره	بی حد
بی جا	بی چاک و بست	بی حدّ و اندازه
(= بدون جا و مکان)	بی چاک و دهن	بی حدّ و حساب
بیجا (= بی مورد)	بی چشم و زُرو	بی حدّ و حصر
بی جان	بی چشم و زُویی /	بی حرف
بی جانی	بی چشم و زُویی	بی حرکت
بی جایگاه	بی چند و چون	بی حرمت
بی جایی / بی جائی	بی چون	بی حرمتی
بی جُربزه	بی چون و چرا	بی حس

بی حساب	بی خان ومان	بی خِلل
بی حساب و کتاب	بی خانه	بی خواب
بی حسی	بی خبر	بی خوابی
بی حفاظ	بیخ بُر	بی خود (= بی اراده و از
بی حفاظی	بی خبرانه	خودرها شده)
بی حقیقت	بی خبری	بیخود (= بیهوده)
بی حقیقتی	بیخ دار	بیخودی (= بدون دلیل)
بی حکمت	بی خدشه	بی خودی (= بی ارادگی)
بی حمیت	بیخ دیواری	بی خورد و خواب
بی حمیتی	بی خرجی	بی خونی
بی حواس	بی خرد	بی خویش
بی حوصلگی	بی خردانه	بی خویشان
بی حوصله	بی خردی	بی خیال
بی حیا	بی خطا	بی خیالی
بی حیایی / بی حیائی	بی خطر	بی خیانت
بی خاصیت	بیخ کنی	بیداد
بی خانمان	بیخ گوشی	بیدادگاه
بی خانمانی	بی خلاف	بیدادگر

بیدادگری	بی درایت	بیدگیاه
بیدارباش	بی درد	بیدل
بیداربخت	بی دردسر	بی دل و دماغ
بیدارخوابی	بی دردی	بی دلیل
بیدار دل	بی درو	بی دماغ
بیدارشدگی	بی درمان	بیدمشک
بی دانش	بی درنگ	بیدمشکی
بیدانگبین	بی درو بند	بی دندان
بی دانه	بی دروپیکر	بی دوام
بیدبرگ	بی دروغ	بی دولت
بیدبُن	بی دریغ	بی دهن
بیدخت	بیدزار	بی دیانت
بیدخشت	بیدزده	بی دیدار
بی دخل	بیدستان	بی دین
بیدخوردگی	بی دست و پا	بی دینی
بیدخورده	بی دغدغه	بی ذوق
بی در	بی دفاع	بئر
بی درآمد	بیدگلی	بیراه

بی راهه	بی روح	بی ریا
بی ربط	بی رودربایستی	بی ریایی / بی ریائی
بی رحم	بی روزی	بی ریخت
بی رحمانه	بیرون آمده	بی ریختی
بی رحمی	بیرون بر	بی ریش
بی رغبت	بیرون پوست	بی ریشگی
بی رغبتی	بیرون روش	بی ریشه
بیرق دار	بیرون روی	بیزار
بی رگ	بیرون سو	بیزاری
بی رگ وریشه	بیرون شد	بی زبان
بی رگی	بی رونق	بی زبانی
بی رمق	بی رونقی	بی زحمت
بی رمقی	بیرون نویس	بی زر
بی رنگ	بی روی وریا	بی زمینه
بی رنگ و بو	بی رویه	بی زن
بی رنگ و رو	بی رویه کاری	بی زوال
بی رنگ وریا	بی ره	بی زور
بی رنگی	بی رهنما	بی زوری

بی زیان	بی سرانجامی	بی سگه
بی زبانی	بی سرپرست	بی سلیقگی
بی زینت	بی سرپرستی	بی سلیقه
بی سابقه	بی سرپناه	بی سُنت
بیسار/بیستار	بی سرپناهی	بی سواد
بی ساز	بی سر رشته	بی سوادِی
بی سامان	بی سَرزبانی	بی سود
بی سایه	بی سرمایه	بی سیاست
بِیْسَبال	بی سَروپا(ی)	بی سیاستی
بی سبب	بی سروته	بی سیرت
بی ستاره	بی سروتهی	بی سیرتی
بیست سؤالی	بی سرو زبان	بی سیم
بیست وجهی	بی سَرزبانی	بی سیمچی
بیست و چهار ساعته	بی سَروسامان	بی سیمی
بی سخاوت	بی سَروسامانی	بی شاخ و دُم
بی سخن	بی سرو صدا	بی شاخه
بی سَر	بی سکون	بیش از پیش
بی سرانجام	بیسکویت	بی شام

بی شاهد	بی شرمانه	بی شیلَه (و) پیلَه
بی شائبه	بی شریک	بیشینه سازی
بی شبان	بی شعور	بی صاحب
بی شباهت	بی شعورانه	بی صاحب مانده
بیش برآورد	بی شفقت	بی صاحبی
بی شُبّه	بی شک	بی صبر
بی شتاب	بی شکل	بی صبرانه
بیشتر وقت ها	بی شکوه	بی صبری
بی شخصیت	بی شکیب	بی صدا
بی شخصیتی	بی شمار	بی صداقت
بی شَر	بی شماری	بی صدایی / بی صدائی
بی شرافت	بی شوخی	بی صرفه
بی شرافتی	بی شوق	بی صفا
بی شرط	بیش و کم	بی صفت
بی شَرَف	بی شوهر	بی صفتی
بی شَرَفانه	بیشه زار	بی صورت
بی شَرَفی	بیشه سار	بی ضابطه
بی شرم	بی شیلَه (و) پیلَگی	بی ضرر

بیضه بند	بیعار	بی عقل
بیضی شکل	بیعار و بیکار	بی عقلی
بیضیگون/بیضی گون	بیعاری	بی عقیده
بیضی وار	بی عاطفگی	بی علاج
بی طاقت	بی عاطفه	بی علاقگی
بی طاقتی	بی عاقبت	بی علاقه
بی طالع	بیعت نامه	بی علّت
بی طالعی	بی عدالت	بی علمی
بی طراوت	بی عدالتی	بی عمق
بی طرح	بی عدیل	بی عمل
بی طرف	بی عرض	بیع نامه
بی طرفانه	بی عرضگی	بی عنایت
بی طرفی	بی عرضه	بیع و شری
بی طعم	بی عزّت	بی عوض
بی طمع	بی عزّتی	بی عیب
بی طنین	بی عصمت	بیغ/بیق
بی طهارت	بی عفت	بی غذا
بی ظرفیت	بی عفتی	بی غذایی/بی غذائی

بی غرض	بی فریب وریا	بی قرار
بی غرضانه	بی فضل	بی قراری
بی غرضی	بی فکر	بی قرین
بی غش	بی فکری	بی قرینه
بی غشی	بی فک و فامیل	بی قواره
بی غل و غش	بی قابلیت	بی قوت
بی غم	بی قابلیت	بی قیاس
بی غمی	بی قاعدگی	بی قید
بی غیرت	بی قاعده	بی قید و بند
بی غیرتی	بی قافیه	بی قید و شرط
بی فاصله	بی قانون	بی قیدی
بی فاصله نویسی	بی قانونی	بی قیمت
بی فایده، بی فائده	بی قباحت	بیق ← بیغ
بی فرجام	بی قدر	بیکار
بی فرزند	بی قدرت	بیکارالدوله
بی فروغ	بی قدر و مقدار	بیکارگی
بی فرهنگ	بی قدمت	بیکاروبار
بی فرهنگی	بی قد و قواره	بیکار و بیعار

بیکاره	بی کلاه	بیگانه گریز
بیکاری	بی کله	بیگانه وار
بی کتاب	بی کم و زیاد	بیگاه، بی گاه
بی کران	بی کم و کاست	بی گدار
بی کرانگی	بی کم و کسر	بی گذر
بی کرانه	بی کیف	بی گذشت
بی کربنات	بی کینگ پودر	بی گفت و گو/بی گفتگو
بی کردار	بی کینه	بی گل
بی کرمات	بیگاری	بی گلبرگ
بی کس	بیگانگی	بی گمان
بی کس و کار	بیگانه	بی گناه
بی کس و کاری	بیگانه آمیزی	بی گناهی
بی کسی	بیگانه پرست	بی لباس
بی کفایت	بیگانه خوار	بیل خورد
بی کفایتی	بیگانه خواری	بیلچه
بی کفنی	بیگانه رو	بیل خور
بی کلاس	بیگانه ستیز	بیل دار
بی کلاسی	بیگانه ستیزی	بیل داری

بیل دسته	بیماریابی	بی محل
بیل زن	بیماری‌زا	بی مخ
بیل زنی	بیماری‌زایی/بیماری‌زائی	بی مدار
بی لطافت	بیماری‌شناختی	بی مداوا
بی لطف	بی مال	بی مدرک
بیل کار	بی مالک	بی مراد
بیل کاری	بی مانع	بی مرام
بی لگام	بی مانند	بی مرز
بی لیاقت	بی مایگی	بی مروت
بی لیاقتی	بی مایه	بی مروتی
بیلی روبین	بی مبالات	بی مرهم
بیلیون	بی مبالاتی	بی مزد
بیم‌آلود	بی مثال	بیم‌زدگی
بی مادر	بی مثل	بیم‌زده
بیمار	بی محابا	بی مزه
بیمارداری	بی محبت	بی مزه‌بازی
بیمارستان	بی محبتی	بی مُسمّا، بی مسمّی
بیمارگونه	بی محتوا، بی محتوی	بی مسئولیت

بی مسئولیتی	بی ملاحظه	بیمه گر
بی مشورت	بی منازع	بیمه گزار
بی مصرف	بی مناسبت	بیمه نامه
بی مضایقه	بیمناک	بی میل
بی مطالعه	بی منت	بی میلی
بی معارض	بی مُنتها	بی نا
بی معرفت	بی منزلت	بیناب سنج
بی معرفتی	بی منطق	بیناب نگار
بی معطلی	بی منظور	بیناب نما
بی معنا، بی معنی	بی منفعت	بی ناخن
بی معنی	بی موجب	بینارشته ای
بی مغز	بی مورد	بین الملل
بی مقدار	بی موقع	بین النهرین
بی مقداری	بی مهر	بی نام
بی مقدمه	بی مُهرگان	بی ناموس
بی مقصد	بی مُهره	بی ناموسی
بی مکان	بی مهری	بی نام و نشان
بی ملاحظگی	بیمه گذار	بی نام و نشانی

بی نان	بی نصیب	بین مجموعه‌ای
بینایی/بینائی	بی نظام	(زبان‌شناسی)
بینایی سنج/بینائی سنج	بی نظر	بی نمک
بینایی سنجی/	بی نظری	بین‌نشانه‌ای
بینائی سنجی	بی نظم	(زبان‌شناسی)
بین‌بین	بی نظمی	بی ننگ
بین‌جمله‌ای	بی نظیر	بی ننه و بابا
(زبان‌شناسی)	بی نعمت	بینوا
بین‌راهی	بی نقاب	بینوایی/بینوائی
بین‌رشته‌ای	بین‌قاره‌ای	بی نوبت
بی نزاکت	بی نقشه	بی نور
بی نزاکتی	بی نقص	بی نوکر
بی نسب	بی نقصان	بی نهایت
بی نشاط	بی نقطه	بی نیاز
بی نشان	بین‌گروهی	بی نیازی
بی نشانه	(زبان‌شناسی)	بینی سران
بی نشانی	بی نماز	بی وارث
بین‌شهری	بی نمازی	بی واسطگی

بی واسطه	بی وقت	بی همتا
بی وا ک/بیواک	بی وقتی	بی همتی
بی وا کی/بیواکی	بی وقفه	بی همه چیز
بی واهمه	بی وقوف	بی همه کس
بی وجدان	بیوکسید/بی اُکسید	بی هنجار
بی وجدانی	بیوگی	بی هنر
بی وجود	بیولوژی	بی هنری
بی وجودی	بیولوژیکی	بی هنگام
بی وجه	بیوه زن	بی هوا
بی وزن	بیوه مرگ	بیهودگی
بی وزنی	بی هدف	بیهوده
بی وسیلگی	بیهد	بیهوده کاری
بی وسیله	بیهد گویی/بیهد گوئی	بیهوده گو(ی)
بی وضو	بی هراس	بیهوده گویی/بیهوده گوئی
بی وطن	بی هُش	بی هوش
بی وعده	بی هَمال	(= بی هوش وحواس)
بی وفا	بی همباز	بی هوش و بی گوش
بی وفایی/بی وفائی	بی هَمّت	بی هوش وحواس

بیہوشی

(اصطلاحِ پزشکی)

بی ہوشی

(= بی ہوش و حواسی)

بی ہویت

بی ہیچ

بی ہیچ چی

بی ہیچ مشکلی

بی یار

بی یاور

پ

پاباز	پاپوش دوز	پاتیل دررفته
پابرجا	پاپوش دوزی	پاجرزی
پابر جایی / پابرجائی	پاپوش سازی	پاجوش
پابرسران	پایی	پاجراغ
پابرهنه	پاپیچ	پاجراغی
پابند	پاتختی	پاچه بُزی
پابوس	پاتوق	پاچه پاره
پابوسی	پاتوق دار	پاچه خواری
پابه رکاب	پاتولوژی	پاچه خیزک
پابه ماه	پاتولوژیست	پاچه دویل
پاپتی	پاته دوزی	پاچه شلوار
پاپوش	پاتیل / پاطیل	پاچه ورمالیده

پارچه فروش	پادماده	پاخور
پارچه فروشی	پادوچرخه	پاخوره
پارچه نویس	پادویی/پادوئی	پادارکش
پارچه نویسی	پارالمپیک	پاداش ده
پارڈم سائیده /	پاراتیروئید	پادربند
پارڈم سائیده	پاراتیفوئید	پادرجا
پارسال	پارادکس	پادرختی
پارسائی/پارسائی	پاراسمپاتیک	پادرد
پارسچی	پارالل	پادررکاب
پارسنگ	پارامتر	پادرمیانی
پارسی تبار	پارامغناطیس	پادرهوا
پارسی زبان	پارانویایی/پارانویائی	پادری
پارسی زبانان	پارتی بازی	پادزهر
پارسی گو(ی)	پارتی تور	پادزیست
پارفت	پارتیشن بندی	پادرِن
پارکابی	پارچه باف	پادساعت گرد
پارکبان	پارچه بافی	پادشاه نشین
پارک سوار	پارچه پارچه	پادشاه وزیری

پارکومتر	پاژلفی	پاسدارخانه
پارکینسن	پازَن	پاسداری
پارلمان‌گرایی / پارلمان‌گرایی	پاسبان	پاسداشت
پاروپایان	پاس بخش	پاس کاری
پاژوَزَن	پاسَبک	پاسگاه
پاژوَزَنی	پاس خانه	پاسنگ
پاژوکش	پاسخ پذیر	پاسنگین
پاژوکشی	پاسخ خواه	پاسوربازی
پاژویی / پاژوئی	پاسخ ده	پاسوز
پاره آجر	پاسخ دهی	پاسیار
پاره پاره	پاسخگر	پاسیو
پاره پوره	پاسخگو - پاسخگو	پاش پاش (شدن)
پاره جگر	پاسخگویی -	پاشکسته
پاره خط	پاسخگویی / پاسخگوئی	پاشلک
پاره دوز	- پاسخگوئی	پاشنه بخواب
پاره دوزی	پاسخ نامه	پاشنه بلند
پاره وقت	پاسخ نویس	پاشنه ترکیده
پارینه سنگی	پاسدار	پاشنه خوابیده

پاک دلی	پاک اندیش	پاشنه طلا
پاک دوزی	پاک باخته	پاشنه کش
پاک دهان	پاک باز	پاشنه کوتاه
پاک دهانی	پاک بازی	پاشنه نخواب
پاک دیده	پاک بین	پاشوره
پاک دین	پاک پرست	پاشویه
پاک دینی	پاک پرستی	پاشیر
پاک راه	پاکت بازکن	پاصفحه
پاک رأی	پاک تراش	پاطاق
پاک روان	پاک تراشی	پاطلایی/پاطلائی
پاک رُو(ی)	پاک تن	پاطیل/پاتیل
پاک زاد	پاک چشم	پافشاری
پاک زاده	پاک خو	پافنگ
پاک زیستی	پاک داری	پاقدم
پاک سازی	پاک دامن	پاق وپوق
پاک سرشت	پاک دامنی	پاک اصل
پاکشان	پاک درون	پاک اعتقاد
پاک شلوار	پاک دل	پاک اندرون

پاک شلواری	پاک نظر	پاکیزه طینت
پاک صورت	پاک نَفَس	پاکیزه گوهر
پاک ضمیر	پاک نَفَس	پاگرد
پاک طبع	پاک نویس	پاگشا
پاک طینت	پاک نویسی	پاگنده
پاک طینتی	پاک نهاد	پاگوش
پاک عقیده	پاک نیت	پاگون
پاک عورت	پاک نیتی	پاگون دار
پاک فطرت	پاکوب	پاگیر
پاک کردار	پاکوبی	پالان بند
پاک کُن	پاک و پوست کنده	پالان دوز
پاک کنندگی	پاکوتاه	پالان دوزی
پاک کننده	پاکیزه خو(ی)	پالانگر
پاک گوهر	پاکیزه دامن	پالانگری
پاکلاغی	پاکیزه دل	پالایشگاه
پاک مرد	پاکیزه رأی	پالایشگر
پاک مَنَش	پاکیزه رُو	پالاییدن/پالائیدن
پاک نژاد	پاکیزه سرشت	پالتویی/پالتوئی

پالوده خوری	پانصد می	پایان پذیر
پالتوز وئیک	پان عربیسم	پا(ی) انداز
پالتوژن	پانما	پایان ناپذیر
پالتوسن	پانوشته	پایان نامه
پالتوگرافی	پانوشته	پایان نگری
پامال	پانویس	پایایی / پایائی
پامرغی	پاورچین	پا(ی) برهنگی
پامسواکی	پاورقی	پا(ی) برهنه
پامنبری	پاورقی نویس	پای بست
پامنبری خوان	پاورقی نویسی	پایبند
پامنقلی	پاویون	پایبندی
پان اسلامیسم	پایا	پای بوسی
پان اسلاویسم	پایاب	پای به راه
پان ایرانیسم	پایا پای	پای به گل
پان ترکیسم	پای افزار	پای پوش
پانتوگراف	پا(ی) افشان	پایتخت
پانسیون	پایان بخش	پایتخت نشین
پانصد	پایان بندی	پا(ی) جامه

پایین پوش / پائین پوش	پایور	پا(ی) چراغ
پایین تنه / پائین تنه	پایه استکان	پایدار
پایین دست / پائین دست	پایه بلند (میخ یا پیچ)	پا(ی) دربند
پایین رو / پائین رو	پایه دار	پا(ی) در رکاب
پایین رود / پائین رود	پایه ریزی	پای رکابی
پایین شهر / پائین شهر	پایه کوتاه (میخ یا پیچ)	پا(ی) شکسته
پایین شهری /	پایه گذار	پا(ی) کار
پائین شهری	پایه گذاری	پایک دار
پایین کشی / پائین کشی	پایه وران	پا(ی) کشان
پایین محله / پائین محله	پایه و مایه	پای کوب - پایکوب
پایین نشین / پائین نشین	پایه یک	پای کوبان - پایکوبان
پایینی / پائینی	پایی / پائی	پای کوبی - پایکوبی
پِت پِت	پاییدن / پائیدن	پایگاه
پِت پِت کنان	پاییز / پائیز	پایگاهی
پِت پِتو	پاییزه / پائیزه	پا(ی) گیر
پترزبورگ	پاییزی / پائیزی	پایمال، پای مال
پتر کبیر	پایین / پائین	پایمردی
پِتک دار	پایین به بالا / پائین به بالا	پایواره

پدرسالاری	پخش‌گن	پُتک‌زن
پدرسگ	پخش‌وپلا	پُتک‌زنی
پدرسگ‌بازی	پَخ‌کاری	پَت‌وپاره
پدرسوختگی	پدال‌بند	پَت‌وپهن
پدرسوخته	پدال‌دار	پته‌دوزی
پدرسوخته‌بازی	پدرآمرزیده	پچ‌پچ
پدرشاهی	پدراندرپدر	پچ‌پچ‌کنان
پدرشناس	پدربزرگ	پچ‌پچه
پدرشوهر	پدربیامرز	پَخ‌پَخ
پدرصلواتی	پدرتباری	پخت‌وپَز
پدرکُش	پدرجَد	پخته‌پخته
پدرکُشتگی	پدرخانم	پخته‌خوار
پدرکُشته	پدرخدایی / پدرخدائی	پخته‌خواری
پدرکُشی	پدرخوانده	پَخ‌دار
پدرمُرده	پدردار	پَخ‌زنی
پدرنامرد	پدردریبار	پخش‌پذیر
پدروار	پدرزن	پخش‌پذیری
پدر(و)مادردار	پدرسالار	پخش‌زاد

پدیدآور	پُرآدا	پُرآولاد
پدیدآورنده	پُرآدبار	پُرآباد
پدیدارشناسی	پُرآرادت	پُرآبار
پدیده‌شناسی	پُرآزآب	پُرآباران
پدیکوریست	پُرآزدحام	پُرآبارش
پذیرایی / پذیرائی	پُرآشتغال	پُرآبر
پذیره‌نویس	پُرآشتها	پُرآبرف
پذیره‌نویسی	پُرآضطراب	پُرآبرفک
پُرآب	پُرآفاده	پُرآبرکت
پُرآبله	پُرآفتخار	پُرآبسامد
پُرآب‌وتاب	پُرآفسوس	پُرآبلا
پُرآتش	پُرآفشانی	پُرآبها
پُرآشوب	پُرآکنده‌کار	پُرآبهره
پُرآفتاب	پُرآکنده‌کاری	پُرآبیننده
پُرآوازه	پُرآکنده‌گویی /	پُرآپایان
پُرآبھت	پُرآکنده‌گوئی	پُرآپر
پُرآاحتیاط	پُرآلتھاب	پُرآپر
پُرآاحساس	پُرآنرژی	پُرآپرژده

پَرِزنان	پُر تحرّک	پُرتوپ
پِر پرو	پُرتخمه	پَرت وِپلا
پُرپُشت	پُرتراکم	پَرت وِپلاگویی /
پُرپُشتی	پُرتردد	پَرت وِپلاگوئی
پُرپشم	پُرتره ساز	پرتودرمانی
پُرپشم وِپله	پرتره سازی	پرتودهی
پُرپنبه	پرتکلف	پرتوزا
پُرپول	پرتگاه	پرتوزایی / پرتوزائی
پُرپی	پَرتگو	پرتوسنج
پُرپیچ و تاب	پَرتگویی / پَرتگوئی	پرتوشناس
پُرپیچ و خم	پُرتلاش	پرتوشناسی
پُرپیچ و شکن	پرتلاطم	پُرتوقع
پرتابِ دیسک	پرتوافشان	پُرتوقعی
پرتاب شناسی	پرتوافشانی	پرتوگیری
پُرتابل	پرتوافکن	پرتونگاری
پُرتابی	پرتوافکنی	پرتوی آفتاب / پرتو آفتاب
پَرت افتادگی	پُرتوان	پُرجرئت
پَرت افتاده	پرتوبینی	پُرجفا

پُر خطر	پُر حادثه	پُر جگر
پُر خم	پُر حافظه	پُر جمعیت
پُر خواب	پُر حرارت	پُر جنب و جوش
پُر خوابی	پُر حرف	پُر جنبه
پُر خور	پُر حرفی	پُر جوش
پُر خوراک	پُر حوصلگی	پُر جوشش
پُر خوری	پُر حوصله	پُر جوش و خروش
پُر خوف	پُر خاش جو (ی)	پُر جوهر
پُر خونی	پُر خاش جویانه	پُر چانگی
پُر داختچی	پُر خاش جویی /	پُر چانه
پُر داخت کار	پُر خاش جوئی	پُر چ بُر
پُر داخت کاری	پُر خاش کنان	پُر چرب
پُر داخت کننده	پُر خاشگر	پُر چربی
پُر دار	پُر خاشگرانه	پُر چ کار
پُر دامنه	پُر خاشگری	پُر چ کاری
پُر داويز	پُر خرج	پُر چ کُن
پُر دخل	پُر خرد	پُر چم دار
پُر درآمد	پُر خشم	پُر چم داری

پُر زرق و برق	پرده داری	پُردرد
پُر زگیر	پرده دَری	پُردردسر
پَر زنان	پرده دوز	پُردرس
پُر زور	پرده دوزی	پُردست انداز
پُر زوروزر	پرده زنبوری	پُردل
پرساں پرساں	پرده سَرا	پُردلی
پُرس پُرساں	پرده کِر کره	پُردمه
پرسپکتیو	پرده گشا	پُردندان
پرستشکده / پرستش کده	پرده گشایی / پرده گشائی	پُردوام
پرستشگاه / پرستش گاه	پُرفت و آمد	پُردور
پرستشگر / پرستش گر	پُرمزوراز	پرده برداری
پرستشگری / پرستش گری	پُرننگ	پرده بندی
پرسش آمیز	پُرو	پرده پوش
پرسش شونده	پُروغن	پرده پوشی
پرسش کننده	پُرونق	پرده حصیری
پرستشگرانه / پرستش گرانه	پُرویی / پُروئی	پرده خوان
پرستشگر / پرستش گر	پَریزان	پرده خوانی
پرسش گزین	پُردار	پرده دار

پرسش‌گزینی	پرش‌باچتر	پُر غلط
پرسش‌نامه	پرش‌بانیزه	پُر غم
پرسش‌نما	پُر شتاب	پُر غوغا
پرسش‌وپاسخ	پُر شعور	پُر فتوح
پرس‌کار	پُر شکوه	پُر فراز
پرس‌کاری	پَرِ شگاه	پُر فرازونشیب
پُر سکنه	پُر شنونده	پُر فراژ
پُر سلولی	پُر شور و شر	پُر فروش
پَر سُمان	پُر شیب	پُر فروغ
پُر سو	پُر طاقت	پُر فریب
پُر س وجو	پَر طاووسی	پُر فسور/پروفسور
پُر سوز	پُر طراوت	پُر فشار
پُر سوز و گداز	پُر طرف‌دار	پُر فیس‌وفاده
پَر سه‌گردی	پَر طلابی/پَر طلائی	پُر فیض
پَر سیاوشان	پُر طمطراق	پُر قوت
پَرش‌از رویِ خرک	پُر طنین	پُر قوه
پَرش‌با اسب	پُر عائله	پَر قیچی
	پُر عیار سازی	پُر قیل و قال

پُرمو	پُرگیر و دار	پُر قیمت
پُرمویی / پُرموئی	پُر ماجرا	پُر کار
پُر مهر	پُر مانند	پُر کاری
پُر ناز	پُر مایگی	پُر کردگی
پُر ناز و نعمت	پُر مایه	پُر کرده
پُر نده باز	پُر مخاطب	پُر کرشمه
پُر نده شناس	پُر مدّعا	پُر ک زنان
پُر نده شناسی	پُر مدّ عایی / پُر مدّ عائی	پُر کلاغی
پُر نده ماهی	پُر مسئولیت	پُر کنده
پُر نشاط	پُر مشتری	پُر کننده
پُر نشیب	پُر مشغله	پُر کینه
پُر نشیب و فراز	پُر مشقّت	پُر گداز
پُر نعمت	پُر معنا، پُر معنی	پُر گل
پُر نقش	پُر معنی	پُر گناه
پُر نقش و نگار	پُر مغز	پُر گو
پُر نم	پُر ملاط	پُر گوشت
پُر نمک	پُر ملال	پُر گویی / پُر گوئی
پُر نور	پُر منفعت	پُر گهر

پُرنیرنگ	پروتست / پرتست	پَرونجا
پرواربند	پُروتُکل	پروندان
پرواربندی	پروتوپلاست	پرونده سازی
پروازکنان	پروتوپلاسم	پُرهیاھو
پروانگان	پروتئین	پُرهیبت
پروانه داران	پروتئین سازی	پُرهیجان
پروانه وار	پروتئینی	پرهیزدار
پروانه ساختمان	پرورش کار	پرهیزکار
پَروبال	پرورشگاه	پرهیزکاری
پروبال زده	پَروزن	پُریاخته
پَروبال زنان	پروژسترون	پری پیکر
پروپا	پروژکتور	پری چهر
پَروپاچه	پرورات	پری چهره
پَروپاقرص	پُروسوسه	پری دُخت
پَروپاگیر	پروفرما / پرفرما	پریده رنگ
پُروپیمان	پروفسور / پرفسور	پری رخ
پُروتیز	پُروقار	پری رُو
پروتستان / پرتستان	پرومیتئوس	پریروز

پری زاد	پریمتر	پس آزمون
پری زاده	پریمتری	پس آهنگ
پریسا	پریموس	پساب
پریشان احوال	پری وار	پساجین
پریشان حال	پریوش	پس اُفت
پریشان حالی	پزایی / پزائی	پس افتادگی
پریشان حواس	پزشکیار	پسامدرن
پریشان خاطر	پزشکیاری	پسامدرنیست
پریشان خیال	پژواک گونه	پسامدرنیستی
پریشان دل	پژوهش خواسته	پسامدرنیسم
پریشان روزگار	پژوهش خوانده	پسان پریروز
پریشان فکر	پژوهش خواه	پس انداز
پریشان کار	پژوهش خواهی	پسان فردا
پریشان کاری	پژوهش کار	پسان فردا شب
پریشان گو	پژوهشکده	پس پریروز
پریشان گویی / پریشان گوئی	پژوهشگاه	پس پریشب
پری شاهرخ	پژوهشگر	پس پسکی
پریشب	پژوهش نامه	پس پیرا سال

پستان بند	پُست مدرنِسم	پس راند
پستاندار	پسته شام	پسرباز
پستانداران	پسته شامی	پسربازی
پستان درد	پسته فندق ترشی	پسر بچه
پستایی/پستائی	پسته کاری	پسربه پسر
پستایی ساز/پستائی ساز	پست همّتی	پسر حاجی
پُست بانک	پستیز/پستیش/پوستیش	پسر خاله
پُست بندی	پستی و بلندی	پسر خواندگی
پُستچی	پس چَر	پسر خوانده
پُست خانه - پُستخانه	پس خرید	پسر خواهر
پس تخم	پس خور	پسرداری/پسردائی
پس تصویر	پس خوراند	پسرزا
پست فطرت	پس خورد	پسرزاده
پست فطرتی	پس خورده	پسرزنی
پست قامت	پس دادگی	پسر ساز
پست قد	پس درد	پسر سازی
پُست مدرن	پس دست	پسر عمو
پُست مدرنیست	پس دوزی	پسر عمه

پسرگوش	پس کار	پس مرزی
پسر مدرسه	پس کاسه	پس نشین
پسر مدرسه ای	پس کام	پس نشینی
پس رو	پس کامی	پس نگرانه (زبان شناسی)
پس روار	پس کرایه	پس نگری
پس روی	پس کشیده (زبان شناسی)	پس نماز
پس زبانی (زبان شناسی)	پس کله ای	پس نوبتی
پس زده	پس کوچه	پس نهاد
پس زمینه	پس گرد	پس نیاز
پس سازی (زبان شناسی)	پس گردنی	پس واژه
پس سری	پس گیری	پس و پیش
پس سوخت	پس لرزه	پس و پیش دریده
پس سوز	پسله خور	پس و پیش نگر
پسغام	پس ماند	پسوند
پس غذا	پس ماندگی	پس ویرایش (زبان شناسی)
پس غذایی / پس غذائی	پس مانده	پسیکولوژی
پس فردا	پس مانده خور	پسیکولوژیست
پس فردا شب	پس ماهور	پسین شدگی (زبان شناسی)

پشتک چارکش	پشت داری	پسین فردا
پشتک زن	پشت درپشت	پسین فردا شب
پشت کنکوری	پشت درد	پسینگاه
پشتک وارو	پشت دری	پسینگاهی
پشت گرم	پشت دست	پشت اندرپشت
پشت گرمی	پشت دستی	پشت باز
پشت گلی	پشت دُم	پشت بام
پشت گو	پشت رُو (ی) ← پشت و رُو	پشت بست
پشت گوش	پشت ریز	پشت بسته
پشت گوش انداز	پشت زدایی / پشت زدائی	پشت بند
پشت گوش اندازی	پشت سراندازی	پشت بندی
پشت گوش فراخ	پشت سرهم	پشت به پشت
پشت گوش فراخی	پشت سرهم اندازی	پشت به دیوار
پشت میز نشین	پشت سری	پشت پایزان
پشت میز نشینی	پشت سوزی	پشت تاپشت
پشت نما	پشت صحنه	پشت جبهه
پشت نویس	پشتکار	پشت خمیده
پشت نویسی	پشتکار دار	پشت دار

پشته کوره	پشم چین	پشتواره
پشه گیر	پشم چینی	پشتوانه
پشیمان دل	پشم ریخته	پشت و پناه
پُف آلود	پشم ریزان	پشت و رُو
پُف آور	پشم ریس	پشت و رُو یکی
پُغاب	پشم ریزی	پشته بندی
پفالو	پشم شانه	پُشته پُشته
پُف تلنگر	پشم گزیدگی	پُشته کاری
پُف دار	پشم نما	پُشتِ هم
پُف کرده	پشم و پيله	پشتِ هم انداز
پفک کردگی	پشم و پیلی	پشتِ هم اندازی
پفک نمکی	پشمینه پوش	پشم آلود/پشمالود
پُف نم	پشه بند	پشمالو
پُف و پوف	پشه بندی	پشم انداز
پک و پوز	پشه پران	پشم بازگن
پک و پهلو	پشه خوار	پشم باف
پلاتینوئید	پشه ریزه	پشم بافی
پلاژدار	پشه گش	پشم بُر

پلاژداری	پلنگ وار	پلیدکار
پلاستیک سازی	پلوپز	پلیس بازی
پلاستیک کار	پلوپزی	پلیس راه
پلاکارد	پلوخور	پلیس مخفی
پلاک کوبی	پلوخورش	پلیسه گیری
پُل بندی	پلوخورشت	پلی کی
پل خربگیری	پلوخوری	پلی کلینیک
پُل زنی	پلوقیمه	پلیمر
پُل زیرگذر	پلویی / پلوئی	پُلینزیایی / پُلینزیائی
پُل شکن	پَلّه برقی	پلیور / پولیور
پل صراط	پَلّه پله	پلئوزوئیک
پل عابر	پَلّه خور	پلیوسن
پُلغ پُلغ / پُلِق پُلِق	پَلّه دار	پمپاژ
پُلغ / پُلِق	پلی آکريل	پمپ بنزین
پلک گیر	پلی آمید	پنالتی زن
پلنگ افکن	پلی اتیلن	پناه آباد
پلنگ کش	پلی استر / پولیستر	پناه برخدا
پلنگ مشک	پلی تکنیک	پناه جو

پناه جویی / پناه جوئی	پنبه کاری	پنج تن
پناهگاه	پنبه مانند	پنج تیغه
پناهنده پذیر	پنبه نما	پنج جلدی
پنبه آب	پنج انگشت	پنج چهارم
پنبه پاک‌کن	پنج انگشتی	پنج حواس
پنبه چینی	پنجاه پنجاه	پنج خانه
پنبه خیز	پنجاهم	پنج خط
پنبه دان	پنجاهمی	پنج در
پنبه دانه	پنجاهمین	پنج دری
پنبه دوز	پنجاه هزار	پنج دنده
پنبه دوزی	پنجاه یک	پنج رکنی (شعر)
پنبه ریزی	پنج بخشی	پنج روز
پنبه زار	پنج بر	پنج روزه
پنبه زده	پنج برگ	پنجره پوش
پنبه زن	پنج پا	پنج ریالی
پنبه زنی	پنج پایه	پنج ساله
پنبه فروش	پنج پهلوی	پنج ستاره
پنبه کار	پنج تایی / پنج تائی	پنج سیری

پنجشنبه	پنجه برگ	پندنامه
پنجشنبه بازار	پنجه بوکس	پندنیوش
پنجشنبه شب	پنجه رکاب	پنس
پنج ضلعی	پنجه رو	پنکک/پنکیک
پنج طبقه	پنج هزاری	پنگوئن
پنج قرانی	پنجه شعری	پنهان بین
پنج گانه	پنجه طلایی/پنجه طلائی	پنهان خانه
پنج گاه	پنجه عروس	پنهان کار
پنج گوش	پنجه کش	پنهان کاری
پنج گوشه	پنجه گرگی	پنیرمایه
پنج لا	پنجه گرگیان	پوتین دوز
پنج ماهه	پنچرگیری	پوچ بنداز
پنج متر	پندآموز	پوچ گرا
پنج متری	پندآموزی	پوچ گرایانه
پنجمین	پندآمیز	پوچ گرای/پوچ گرائی
پنج نفره	پندارگرا	پوچ گو
پنج وجهی	پندپذیر	پوچ گویی/پوچ گوئی
پنجه افکن	پندشنو	پوچ مغز

پوچ مغزی	پوزه گیر	پوست دار
پودردان	پوست آب	پوست ریزی
پودرکشی	پوست آکن	پوست زا
پوده رُست	پوست آکنی	پوست ساز
پوره کُن	پوست انداخته	پوست سوسماری
پوزبند	پوست انداز	پوست شناس
پوزخند	پوست اندازی	پوست فروش
پوزش پذیر	پوست بازکرده	پوست کاری
پوزش خواه	پوست بالان	پوست کاغذی
پوزش خواهی	پوست پسته ای	پوست کرده
پوزش کُن	پوست پلنگی	پوستک ساز
پوزش کنان	پوست پوست	پوست کُلفت
پوزش ناپذیر	پوست پوستی	پوست کُلفتی
پوزش نامه	پوست پهن	پوست کُن
پوزه باریک	پوست پیازی	پوست کننده
پوزه بند	پوست تخت	پوست گستران
پوزه پهن	پوست خردکُن	پوست گیر
پوزه سا(ی)	پوست خواران	پوست ماری

پول گنی	پول توجیبی	پوست واستخوان
پول گرا	پول خرج گن	پوست واستخوانی
پول محور	پول خرد	پوسته پوسته
پول محوری	پول خرد گن	پوسته دار
پول مول	پول دار	پوستین دوز
پول ندار	پول درآر	پوستین دوزی
پول نداری	پول درآری	پوستین شناس
پول وپله	پول دوست	پوستین شناسی
پولوس خلاص گن	پول ساز	پوستین فروش
پولستر/پلی استر	پول سازی	پوستین فروشی
پولیش کار	پول شمار	پوش برگ
پولیش کاری	پول شویی/پول شوئی	پوش سنگ
پولی کش	پولک بالان	پوشش دار
پویانما	پولک دار	پوشه پوشی
پویانمایی/پویانمایی	پولک داران	پوک سنگ
پویایی/پویائی	پولک دوز	پوکی استخوان
پویش شناسی	پولک دوزی	پول پرست
(زبان شناسی)	پول گن	پول پرستی

پیشگر/پویشگر	پہن پازنی	پیازچہ
پویدن/پوئیدن	پہن دشت	پیازداغ
پهلوان بچہ	پہن رُفت	پی افکن
پهلوان پنہ	پہن زیستا	پی افکنی
پهلوان زادہ	پہن ژرفا	پیالہ داران
پهلوبندی	پہنک برگ	پیالہ فروش
پهلوبہ پهلو	پہن ماہیان	پیالہ فروشی
پهلودار	پہنہ بندی	پیام آور
پهلودرد	پہنہ چینان	پیامبر
پهلودستی	پی آورد	پیامبرانہ
پهلوگاہ	پیاب	پیامبر (= پیام رسان)
پهلوگیری	پیادگی	پیامبرگونہ
پهلونشین	پیادہ رو	پیامبری
پهلویی/پهلوئی	پیادہ روی	پیامد
پہناب	پیادہ سوار	پیام رسانی
پہن برگ	پیادہ نظام	پیام گزار
پہن برگان	پیاز آب	پیام گزاری
پہن پازن	پیاز ترشی	پیام گیر

پیام‌نگار	پیچ دستی	پیراپزشکی
پیام‌نما	پیچک‌دار	پیرارسال
پیانوزن	پیچ‌گوشتی	پیران‌سال
پی‌برداری	پیچ‌مهره	پیرانه‌سازی
پی‌بند	پیچ‌وتاب	پیرانه‌سر
پیترازن	پیچ‌وخم	پیرانه‌سری
پیتزافروش	پیچ (و) مهره	پیراهن‌خواب
پیتزافروشی	پیچ (و) واپیچ	پیراهن‌دوز
پیچر	پیچیده‌بالان	پیراهن‌دوزی
پی‌جو	پیچیده‌بند	پیراهن‌زیر
پی‌جویی / پی‌جوئی	پیچیده‌نویسی	پیرایشگاه
پیچ‌بال	پی‌دار	پیرایشگر / پیرایش‌گر
پیچ‌پیچ	پیدا‌زادان	پیرایشگری / پیرایش‌گری
پیچ‌پیچک	پیدایی / پیدائی	پیربهار
پیچ‌خوردگی	پی‌درپی	پیرپاتال
پیچ‌خورده	پی‌درد	پیرپسند
پیچ‌دار	پیرابند	پیرچشم
پیچ‌درپیچ	پیراپزشک	پیرچشمی

پیردختر	پیروی	پیسوار
پیرزا	پیره دختر	پی سوز
پیرزن	پیره زن	پیش آزمون
پیرسگ	پیره سگ	پیش آگاهی
پیرشدگی	پیرهن خواب	پیش آگهی
پیرعقل	پیرهن دوز	پیش آمدگی
پیرمرد	پیرهن دوزی	پیش آمده
پی رنگ	پی ریز	پیشاب
پی رنگ دار	پی ریزی	پیشابدان
پیرنما	پیری شناسی	پیشاب راه
پیرو	پیژری فروش	پیشاپیش
پیروپاتال	پی زن	پیش ازاین
پی رود	پیزی افندی	پیشامد
پیروزمند	پیزی گشاد	پیش امضا
پیروزمندانه	پیژامه	پیش انداز
پیروزمندی	پیژامه ای	پیش اندیش
پیروزی بخش	پی سازی	پیش اندیشه
پیروزی رسان	پی سنج	پیش اندیشی

پیشانی بلند	پیش پرداخت	پیش دبستانی
پیشانی بند	پیش پرده	پیش درآمد
پیشانی دار	پیشتاب	پیش درد
پیشانی سفید	پیشتاز	پیش درس
پیشانی نوشت	پیش تخته	پیش دستی
پیشاهنگ	پیش تختی	پیش ران
پیشباز/پیشواز	پیش تنیده	پیش رانه
پیش بخاری	پیش جویی/پیش جوئی	پیش رس - پیشرس
پیش بر	پیش خدمت	پیشرفت
پیشبرد	پیش خدمتی	پیشرفتگی
پیش برگ	پیش خرید	پیشرفته
پیش بند	پیش خوان (خبر)	پیشرو
پیش بها	پیشخوان (مغازه)	پیش رونده
پیش بین	پیش خور	پیشروی
پیش بینی	پیش دامن	پیش زمینه
پیش بینی نشده	پیش دانشگاهی	پیش زنگوله
پیش پاافتادگی	پیش داوری	پیش زیوی
پیش پاافتاده	پیش دبستان	پیش ساخته

پیشگو	پیش قراول	پیش سخن
پیشگویی / پیشگوئی	پیش قراولی	پیش سران
پیشگیر	پیش قسط	پیش سلام
پیشگیری	پیشکار	پیش سلامی
پیش لرزه	پیشکاری	پیش سینه
پیش لُنگ	پیش کاسه	پیش شرط
پیش مرگ	پیش کام	پیش شماره
پیش مزد	پیش کرایه	پیش صحنه
پی شناخت	پیش کسوت	پیش طرح
پی شناس	پیش کسوتی	پیش غذا
پیش نشین	پیشکش	پیش فاکتور
پیش نگاره	پیشکش نویس	پیش فرض
پیش نگری	پیشکشی	پیش فروش
پیش نماز	پیش گام	پیش فنگ
پیش نمازی	پیش گامان	پیش قبضه
پیش نویس	پیشگاه	پیش قدم - پیشقدم
پیشنهاد	پیشگفتار	پیش قدمی - پیشقدمی
پیش نیاز	پیش گفته	پیش قرارداد

پیشواز/پیشباز	پیغام دار	پیکرآرا(ی)
پیش واژه	پیغام ده	پیکرآرایی/پیکرآرائی
پیش واقعه	پیغام رسان	پیکربندی
پیشوایی/پیشوائی	پیغام گزار	پیکر تراش
پیش و پس	پیغام گیر	پیکر تراشی
پیشوند	پیغام (و) پسغام	پیکر ساز
پیشوندواره	پیغمبر	پیکر سازی
پیش ویرایش	پیغمبر زادگی	پیکر نگار
پیشه ور	پیغمبرزاده	پی کن
پیشه وری	پیغمبری	پی کنی
پیش یابی	پیف پاف	پیک نیک
پیشین پدید	پیف پیف	پیک نیکی
پیشینه دار	پیف پیفی	پی کوب
پیشینه سازی	پیکار جو(ی)	پی گزار
پیشینه وار	پیکار جویی/پیکار جوئی	پیگرد
پیغام آور	پیکارگاه	پیگردی
پیغامبر	پیکارگر	پی گفتار
پیغام بر (= پیغام گزار)	پی کاوی	پیگیر

پیگیرانه	پیمانکاری	پیوسته گلبرگ
پیگیری	پیمان نامه	پیوند
پیل افکن	پیمبر	پیوندگاه
پیل پیلی	پیمبرزادگی	پیه دار
پیل پیلی خوران	پیمبرزاده	پیه دارو
پيله بابا	پی نوشت	پیه سوز
پيله دوزی	پینه بست	پیه فروش
پيله ور	پینه بسته	پی یاب
پيله (و) شيله	پینه دان	
پیلی پیلی	پینه دوز	
پیلی نما	پینه دوزک	
پیمان پذیر	پینه دوزی	
پیمان دار	پی واژه	
پیمان داری	پی وپاچین	
پیمان سپار	پیوست پذیر	
پیمان شکن	پیوست کار	
پیمان شکنی	پیوستگاه	
پیمانکار	پیوسته کار	

ت

تا آخرین نفَس	تابش سنج	تابلونویس
تا اندازه ای	تابش کار	تابلونویسی
تاب آوری	تابش کاری	تابناک
تاب بازی	تابشگر	تابناکی
تاب خورده	تابع دار	تاب (نام رودی)
تاب داده	تابع گیری	تاب نمایی / تاب نمائی
تاب دار	تابع نمایی / تابع نمائی	تاب و تب
تاب دیده	تاب کار	تابوت کش
تابستان خوابی	تاب کاری	تاب و توان
تابستان نشینی	تاب گیری	تاب و توانایی /
تاب سوار	تابلو ساز	تاب و توانائی
تاب سواری	تابلو فرش	تابه تا

تابه حال	تاج خروس	تاجور
تاپ تاپ	تاج دار	تاجوری
تاپ وتوپ	تاج داری	تاجد امکان
تات نشین	تاج ده	تاجدی که
تاتی کنان	تاجر زاده	تاختگاه
تأثر	تاجر مآب	تاخت وتاز
تأثراً ور	تاجر مآبانه	تأخر
تأثر انگیز	تاجر منش	تاخوردگی
تأثر بار	تاج ریز	تاخورده
تأثیر بخشی	تاج ریزی/تاجر یزی	تأخیر
تأثیر پذیر	تاج فروش	تأدب
تأثیر پذیری	تاجگاه	تأدیبی
تأثیر گذار	تاج گذار	تأدیه
تأثیر گذاری	تاج گذاری	تأذی
تأثیر و تأثر	تاج ناپذیر	تاراً وا
تاج الملوک	تاج ناپذیری	تاراپ (و) توروپ
تاج بخش	تاج وتخت	تاراجگاه
تاج برگ	تأخر	تاراجگر

تاریک خانه	تاریخ شناسی	تارزن
تاریک دل	تاریخ گذاری	تارساز
تاریک رأی	تاریخ گذشته	تار عنکبوت
تاریک رو	تاریخ گرایی / تاریخ گرائی	تارک خواه
تاریک روز	تاریخگری / تاریخ گری	تارک دنیا
تاریک روشن	تاریخ گزار	تارک دنیایی / تارک دنیائی
تاریک شب	تاریخ گو (ی)	تار و مار
تاریکی تاز	تاریخ گویی / تاریخ گوئی	تاریخ ادبیات
تازده	تاریخ نامه	تاریخ باوری
تازه آباد	تاریخ نگار	تاریخ پژوهی
تازه احداث	تاریخ نگاری	تاریخ تمدن
تازه بالغ	تاریخ نویس	تاریخچه
تازه به تازه	تاریخ نویسی	تاریخ دار
تازه به دوران رسیده	تاریک اندیش	تاریخ دان
تازه پا	تاریک اندیشی	تاریخ دانی
تازه تازه	تاریک بخت	تاریخ زن
تازه جوان	تاریک بین	تاریخ ساز
تازه جویی / تازه جوئی	تاریک چشم	تاریخ شناس

تازه چرخ	تازی زبان	تافته جدا بافته
تازه داماد	تازی گو(ی)	تاق تاق / تق تق
تازه درآمد	تازی نژاد	تاق (در مقابل جفت)
تازه دم	تاژک دار	تاق و تُرنب / طاق و طُرنب
تازه دم کرده	تاژک داران	تاق و توق
تازه رس	تأسف	تاقیام قیامت
تازه رسته	تأسف آمیز	تاکتیک پذیر
تازه رسیده	تأسف انگیز	تاک دار
تازه زا	تأسی	تاک دانه
تازه ساخت	تأسیس	تاکرده
تازه ساز	تأسیسات	تاک ساز
تازه سازی	تأسیساتی	تاک سازی
تازه سال	تاشده	تاکستان
تازه عروس	تاشو	تاکسی بار
تازه کار	تاغ (نام درختچه)	تاکسی برگشت
تازه مسلمان	تافتون	تاکسی تلفنی
تازه نفس	تافتون پز	تاکسی خطی
تازه وارد	تافتون پزی	تاکسی خور

تاکیسی دار	تألیفی	تاویل ساز
تاکیسی رانی	تام الاختیار	تاویل
تاکیسی سرویس	تأمل	تاویل پذیر
تاکیسی سواری	تأمل انگیز	تاویلی
تاکیسی متر	تأمل برانگیز	تاھل
تاکنشان	تأمل کُن	تایباد
تاکنون	تأمل کُنان	تائب، تایب
تأکید	تأمین	تایچه
تأکید آمیز	تأمینات	تایر
تالاب	تأمین کننده	تایرسازی
تالاب تالاب	تأنی	تأیید
تالاب تولوپ	تأنیث	تأییدنامه
تالار	تاوان دار	تأییدیه
تالش/طالش	تاوان نامه	تائیس
تألف	تاویل	تبارشناسی
تألم	تاویل دار	تبارک الله
تألم انگیز	تاویل زا	تبارک و تعالی
تألیف	تاویل زده	تبارنامه

تباشیر	تبرّا (= دوری جستن)	تب‌گرفته
تباہ‌ساز	تبر تیشه	تب‌گیر
تباہ‌کار	تبر خون / طبر خون	تب‌لازم
تباہ‌کاری	تبردار	تب‌لازمی
تباہگر	تبرزد / طبرزد	تبرلز
تباہی‌آور	تبرزه / طبرزه	تبلیغاتچی
تباہی‌پذیر	تبرزین	تبلیغگر / تبلیغ‌گر
تباہی‌ناپذیر	تبرک	تب‌نوبه
تب‌بر	تبرک‌آمیز	تب‌وتاب
تب‌بند	تبری / طبری	تب‌هکار
تب‌خال	تبریک‌نامه	تب‌هکاری
تبخیر سنج	تبرئه	تپانچه
تبخیرکن	تب‌زا	تپش
تبخیرکننده	تب‌زده	تپق
تب‌خیز	تبسم‌کنان	تپل
تب‌دار	تب سنج	تپل‌میل
تبدیل‌پذیر	تبعیدگاه	تپلی
تبدیلگر / تبدیل‌گر	تبعیض‌آمیز	تپور

تپه ماهور	تجدید نظر خواهی	تجمل پرست
تُتماج	تجدید نظر طلب	تجمل پرستی
تته پته	تجدید نظر طلبی	تجمل طلب
تجارت خانه -	تجربه دار	تجمل طلبی
تجارتخانه	تجربه دیده	تجمل گرا
تجارتگاه	تجربه شده	تجمل گرای / تجمل گرایی
تجاوزکار	تجربه گر	تجویز گرای / تجویز گرایی
تجاوزکارانه	تجربه گرا	(زبان شناسی)
تجاوزکاری	تجربه گرای / تجربه گرایی	تحت الحفظ
تجاوزگر	تجزیه به واحدها	تحت الحمايه
تجدد خواه	تجزیه پذیر	تحت الشعاع
تجدد خواهی	تجزیه طلب	تحت اللفظ
تجدد طلب	تجزیه طلبی	تحت اللفظی
تجدد طلبی	تجزیه کننده	تحت نظر
تجدد گرا	تجزیه ناپذیر	تحرک بخش
تجدید شدنی	تجزیه و تحلیل	تحریک آمیز
تجدید شونده	تجسسگر / تجسس گر	تحریک پذیر
تجدید نظر خواه	تجلیگاه / تجلی گاه	تحریک پذیری

تحسین آمیز	تحمل کنان	تخت کش
تحسین برانگیز	تحمل ناپذیر	تخت کشی
تحصیل پذیر	تحمیقگر/تحمیق گر	تخت گاز
تحصیل دار/تحصیل دار	تحول خواه	تختگاه
تحصیل داری/تحصیل داری	تحویل پذیر	تخت نشین
تحصیل کرده	تحویل پذیری	تخته ابزار
تحفه خانم	تحویل خانه	تخته باز
تحقق پذیر	تحویل دار/تحویل دار	تخته بازی
تحقق ناپذیر	تحویل داری/تحویل داری	تخته بُری
تحقیر آمیز	تحویل ناپذیر	تخته بند
تحقیرکننده	تخارستان/طخارستان	تخته بندی
تحقیق گرای/تحقیق گرائی	تخار/طخار	تخته پاره
تحقیق میدانی	تخت پایی/تخت پائی	تخته پاک کُن
تحکم آمیز	تخت جمشید	تخته پوست
تحلیلگر/تحلیل گر	تخت خواب	تخته رسم
تحمل پذیر	تخت خواب شو	تخته روسی
تحمل فرما	تخت روان	تخته سنگ
تحمل کُن	تخت طاووس	تخته سه لایی/تخته سه لائی

تخته سیاه	تخم‌زا	تخمه ژاپنی
تخته شنا	تخم سنگ	تخمه فروش
تخته کوبی	تخم کار	تخمه فروشی
تخته گوشت	تخم کاری	تخمه کدو
تخته ماهوتی	تخمک‌بر	تداخل سنج
(زبان شناسی)	تخمک‌زا	تداوم بخش
تخته نرد	تخم کشی	تدبیرگر
تخریبچی	تخم گذار	تدبیرگری
تخریبگر	تخم گذاری	تدوین کننده
تخطی ناپذیر	تخم گیری	تدوینگر
تخطی ناپذیری	تخم مرغ	تذکره نگار
تخطئه	تخم مرغ بازی	تذکره نگاری
تخلّف بردار	تخم مرغ پز	تذکره نویس
تخم افشانی	تخم مرغ خوری	تذکره نویسی
تخم پاشی	تخم مرغ زن	تذهیب کار
تخم دار	تخم مرغ زنی	تذهیب کاری
تخمدان	تخم مرغی	تراز
تخم ریزی	تخم و ترکه	تراز آبی

تراز مالی	تراوشگر	مِهترین، کِهتر، کِهترین
ترازنامه	تربت خانه	بیشتر، بیشترین، کمتر
ترازودار	تُریتدان/تُریت دان	کمترین فقط به این صورت
ترازوداری	تُرِبچه	نوشته می شود)
ترازی	تُرِبچه نقلی	ترجمه پذیری
تراژدی نویس	تُرِب سیاه	(زبان شناسی)
تراش خورده	تربیت بدنی	ترجمه شده
تراش دار	تربیت پذیر	ترجمه شناسی
تراشکار/تراش کار	تربیت پذیری	(زبان شناسی)
تراشکاری/تراش کاری	تربیت دیده	ترجمه ناپذیری
تراکتورچی	تربیت شده	(زبان شناسی)
تراکتورسازی	تربیت کرده	ترجیع بند
ترانه خوان	تربیت معلّم	تَرچلو
ترانه خوانی	تربیت یافته	تَرحلوا
ترانه ساز	- تر، ترین	ترحّم آمیز
ترانه سازی	(بزرگ تر، بزرگ ترین،	ترحّم آور
ترانه سرا	وسیع تر، وسیع ترین امّا	ترحّم انگیز
تراوایی/تراوائی	بِهتر، بهترین، مِهتر،	ترحّم بار

ترخون	ترسیمگر	ترقی خواهی
ترخیص کار	ترش رُو	ترقی طلب
ترخینه ← تلخینه	ترش رُویی / ترش رُوئی	تَرَک بردار
تَر دست	ترش طعم	تَرَک بند
تَر دستی	ترش کردگی	تُک تاز
تردیدناپذیر	ترش مزه	تُک تبار
تَر زبان	ترشی آلات	تُک جوش
تَر زبانی	ترشیجات	تُک چهره
ترس آور	ترشی خوری	تَرَک خورده
ترسابچه	تُرشیز	تَرَک دار
تَر سالی	ترشی فروش	تُک زاده
ترس انگیز	ترشی فروشی	تُک زبان
ترسایی / ترسائی	تُرقبه / طُرقبه	تَرَک سوار
ترس خورده	تَرَق تَرَق	تَرَکِش بند
ترسناک	ترقه	تَرَکِش دار
ترسناکی	ترقه بازی	تَرَکِش دوز
ترس ولرز	ترقی خواه	تُک نشین
ترسیم کننده	ترقی خواهانه	تُک وار

ترکه‌باف	ترنگبین/ترنجبین	ترزل‌ناپذیر
ترکیب‌بند	ترنم‌کنان	تزین
ترکیب‌بندی	تروتازه	تزینات
ترکیب‌پذیر	تروتمیز	تزینات‌کار
ترکیب‌پذیری	تروفرز	تزیناتی
ترکیب‌سازی	تره‌بار	تسیح‌خوان
ترکیب‌گرایی/ترکیب‌گرائی	تره‌فرنگی	تسیح‌ساز
ترکیب‌گر/ترکیب‌گر	ترياک‌سایي/ترياک‌سائی	تسیح‌شمار
ترکیب‌گیر	ترياک‌کاری	تسیح‌فروش
ترگل(و)ورگل	ترياک‌کش	تسیح‌کنان
ترمزاج	ترياک‌کشی	تسیح‌گوی
ترمز‌دستی	ترياک‌مال	تسیح‌گویان
ترمه‌دوزی	ترياک‌مالی	تسخیر‌پذیر
ترمیم‌پذیر	تريکوباف	تسخیرگر
ترمیم‌سنجی	تريکوبافی	تسخیر‌ناپذیر
ترمیم‌ناپذیر	تریلی‌کش	تسعیر‌پذیری
ترنابازی	تزریق‌اتچی	تسکین‌بخش
ترنج‌سازی	ترزل‌پذیر	تسکین‌پذیر

تشکرکنان	تشتچه / طشتچه	تسکین ناپذیر
تشکرنامه	تشت ساز / طشت ساز	تسلّا
تشک زن / دشک زن	تشت / طشت	تسلّا بخش
تشکّل پذیر	تشتک بازی	تسلّط جویی / تسلّط جوئی
تشنّج آفرین	تشتک زن	تسلّی
تشنّج آفرینی	تشخیص کار	تسلّی بخش
تشنّج آمیز	تشدیدگر	تسلّیت آمیز
تشنّج زا	تشریفاتی	تسلّیت گو
تشنّج زایی / تشنّج زائی	تشریف فرما	تسلّیت نامه
تشنّج زدایی / تشنّج زدائی	تشریف فرمائی /	تسلیم پذیر
تشنه جگر	تشریف فرمائی	تسلیم ناپذیر
تشنه لب	تشریک مساعی	تسلیم نامه
تشویق آمیز	تشفی بخش	تسلّی یاب
تشویق کننده	تشکچه / دشکچه	تسمه پروانه
تشویق نامه	تشک / دشک	تسمه نقاله
تشییع جنازه	تشک دوز / دشک دوز	تسوج / طسوج
تصدیق نامه	تشک دوزی / دشک دوزی	تسویه حساب
تصریف پذیر	تشکر آمیز	تسهیم به نسبت

تظاهرکننده	تصویربرداری	(زبان‌شناسی)
تظلم‌کنان	تصویرپذیر	تصریف‌شده
تعادل‌جویی/تعادل‌جوئی	تصویرپذیری	(زبان‌شناسی)
تعادل‌زا	تصویرپردازی	تصریف‌ناپذیر
تعارف‌بردار	تصویرساز	(زبان‌شناسی)
تعارف‌کنان	تصویرسازی	تصریف‌نشده
تعالی	تصویرگر	(زبان‌شناسی)
تعالی‌الله	تصویرگری	تصفیه‌حساب
تعالی‌بخش	تصویرگونگی	تصفیه‌خانه
تعالی‌شأنه	(زبان‌شناسی)	تصمیم‌گیرنده
تعالی‌طلب	تصویرگونه	تصمیم‌گیری
تعالی‌طلبی	(زبان‌شناسی)	تصنیف‌خوان
تعالی‌گرایی/تعالی‌گرائی	تصویرنگار	تصنیف‌خوانی
(زبان‌شناسی)	(زبان‌شناسی)	تصنیف‌ساز
تعالی‌وتقدّس	تصویرنگاری	تصنیف‌سازی
تعبیرگر	(زبان‌شناسی)	تصنیف‌گر/تصنیف‌گر
تعجب‌آمیز	تضرّع‌آمیز	تصویب‌نامه
تعجب‌آور	تضرّع‌کنان	تصویرآفرینی
تعجب‌انگیز	تطابق‌پذیری	تصویر‌بردار

تعجب‌کنان	تعصب‌دار	تعیین‌کنندگی
تعديل درگفتار	تعصب‌گرایی/تعصب‌گرایی	تعیین‌کننده
(زبان‌شناسی)	تعصب‌گری/تعصب‌گری	تغار
تعديل شدنی	تعطیل‌بردار	تغیر‌آمیز
تعديل شده	تعطیل‌پذیر	تغییر‌بردار
تعديل نیرو	تعظیم‌کنان	تغییر‌پذیر
تعرض‌آمیز	تعلیم‌گر/تعلیم‌گر	تغییر‌ناپذیر
تعريف پذیر	تعلیم و تربیت	تفاخر‌کنان
تعريف‌نگار	تعلیم و تعلّم	تفأل
تعريف‌نگاری	تعلیم‌یاب	تفاهم‌پذیری
تعزيت نامه	تعمیر‌کار	تفاهم‌نامه
تعزیه خوان	تعمیر‌کاری	تفحص‌کنان
تعزیه خوانی	تعمیر‌گاه	تفرّج‌کنان
تعزیه دار	تعویض‌پذیر	تفرّج‌گاه
تعزیه داری	تعویض‌پذیری	تفرّعن‌آمیز
تعزیه گردان	تعویض‌روغنی	تفرقه‌افکن
تعزیه گردانی	تعهد‌آور	تفرقه‌افکنی
تعصب‌آمیز	تعهد‌نامه	تفرقه‌انداز

تفرقه اندازی	تفنگ به دوش	تقدّس نمائی
تفرقه انگیز	تفنگچی	تقدّم و تأخّر
تفریح آور	تفنگ دار	تقدیرگرا
تفریح کنان	تفنگ داری	تقدیرنامه
تفریحگاه	تفنگ ساز	تقدیم نامچه
تفسیرپذیر	تفنگ سازی	تقدیم نامه
تفسیرپذیری	تفنگ کشی	تقدیم و تأخیر
تفضیل نامه	تفوّق جویی / تفوّق جوئی	تقرّب جویی /
تفکّرآمیز	تقاضا سنج	تقرّب جوئی
تفکّرکنان	تقاضا نامه	تقسیم بر
تفکیک پذیر	تقاضایی / تقاضائی	تقسیم بندی
تفکیک پذیری	تقّ تق	تقسیم پذیر
تفکیک ناپذیر	تقدّس فروش	تقسیم پذیری
تفکیک ناپذیری	تقدّس فروشی	تقسیم کار
تّف مالی	تقدّس مآب	تقسیم ناپذیر
تفنگ انداز	تقدّس مآبی	تقسیم نامه
تفنگ اندازی	تقدّس نما	تقصیرکار
تفنگ بادی	تقدّس نمایی /	تقصیرکاری

تقلید پذیر	تکبر آمیز	تک پوش
تقلید نا پذیر	تک برگ	تک پیشه
تقوا، تقوی	تک بلور	تک تار
تَق و توق	تک بند	تک تاز
تَق و لَق	تک به تک	تک تازی
تقویت شده	تک بیت	تک تک
تقویت کننده	تک بیتی	تک تیر
تقویم نویس	تکبیر گو	تک تیر انداز
تَقّه نخورده	تکبیر گویان	تکثیر نامه
تک آوا	تکبیره الاحرام	تک جداره
تکامل شناسی	تک پا	تک جنس
تکامل گرا	تک پایه	تک چاپ
تکامل گرایی / تکامل گرایی	تک پَر	تک چرخ
تکامل یافته	تک پَران	تک چهره
تکان دهنده	تک پَرانی	تک حزبی
تکا ور	تک پرچم	تک حلقه ای
تک باف	تک پرده (نمایش)	تک خال
تک بافه	تک پرور	تک خطّی

تک خوان	تک ریشه	تک شماره ای
تک خوانی	تک ریل	تک شیب
تک خور	تک زا	تک صدایی / تک صدائی
تک خوری	تک زبانه	تک صندلی
تک دانه	تک زبانی	تک ضرب
تک درخت	تک زده	تک ظرفیتی
تک درس	تک زنگ	تک فام
تک دسته	تک سائز	تک فرزند
تک دفاع	تک ستون	تک فروش
تک دوز	تک سرفه	تک فروشی
تک دوزی	تک سر نشین	تک قطبی
تک دیگری	تک سلولی	تک قومی
تک ذیب پذیر	تک سنگ	تک کلام
تک ذیب پذیری	تک سوار	تک کلمه
تک ذیب نامه	تک شاخ	تک گل
تک رنگ	تک شکل	تک گونه
تک رو	تک شم	تک گویی / تک گوئی
تک روی	تک شماره	تک لا

تک لپه	تکمه قابلمه ای ←	تک و تا
تک لپه ای	دکمه قابلمه ای	تک و تنها
تکلف گرا	تکمه منگنه ←	تک و تو
تک ماده	دکمه منگنه	تک و توک
تک محصول	تکمه ← دکمه	تک برداری
تک محصولی	تک نرخی	تک به تک
تک محور	تک نسخه	تک پاره
تک محوری	تک نفره	تک تک
تک مضراب	تک نفری	تک دوزی
تک موضوعی	تک نگاری	تک همسری
تکمه دار ← دکمه دار	تک نگاشت	تک یا ختگان
تکمه دوزی ←	تک نواز	تک یا خته
دکمه دوزی	تک نوازی	تک یا خته ای
تکمه دوز ← دکمه دوز	تک واحد	تکيه دار
تکمه سردست ←	تک واحدی	تکيه کلام
دکمه سردست	تکواژ	تکيه گاه
تکمه فشاری ←	تک واژه	تلاشگر
دکمه فشاری	تکواندوکار	تلافی پذیر

تلافی جو	تلخ گفتار	تلفن گرام
تلافی جویانه	تلخ گو	تلفیق پذیر
تلافی جویی / تلافی جوئی	تلخ گوشت	تلفیق پذیری
تلاوت	تلخ مزاج	تلفیق گرایی / تلفیق گرایی
تلاؤ	تلخ مزه	تلقین به خویشتن
تلخاب	تلخناک / تلخ ناک	تلقین خوان
تلخ بار	تلخوش / تلخ وش	تلقین گو
تلخ بیان	تلخ و شیرین	تِلک (و) پِلک
تلخ دانه	تلخی چشم	تَلکه بگیر
تلخ دهنی	تلخینه / ترخینه	تَلکه بندی
تلخ رُو	تِل دار	تَلکه گیر
تلخ رُویی / تلخ رُوئی	تلطیف کننده	تَلکه گیری
تلخ زبان	تلف شده	تلگرافچی
تلخ زبانی	تلف کرده	تلگراف خانه
تلخ سخن	تلفن بانک	تلگراف نامه
تلخ صورت	تلفنچی	تَل ماسه
تلخ کام	تلفن خانه	تلمبه
تلخ کامی	تلفن عمومی	تلمبه خانه

تلمبه دار	تله گذاری	تمام رخ
تلمبه زن	تله متر	تمام رسمی
تلمبه زنی	تله متری	تمام رنگ
تلنبار	تله موش	تمام رویه
تلنبار شده	تماشاچی	تمام شدنی
تلنگل / تلنگر	تماشاخانه	تمام صورت
تلوتلو	تماشاکنان	تمام عیار
تلویزیون رنگی	تماشاگاه	تمام قد
تله اسکی	تماشاگر	تمام قلم
تله پاتی	تماشاگه	تمام کار
تله تایپ	تماشایی / تماشائی	تمام گُش
تله تکس	تمام اتومات	تمام کمال
تله تکست	تمام اندام	تمام کننده
تله تئاتر	تمام باخته	تمام نشدنی
تله فاکس	تمام براق	تمام نگار
تله فتو	تمام تنه	تمام نگاری
تله کابین	تمام خودکار	تمام نما
تله کنفرانس	تمام دانه	تمام وقت

تمامهیکل	تمنّایی/تمنّائی	تنباکو
تمامیت خواه	تمنّی	تنباکوساب
تمامیت خواهی	تمیزدوز	تنباکوساز
تمایزبخشی	تمیزدوزی	تنباکوفروش
تمبرباز	تمیزکاری	تنباکوکش
تمبردار	تن آسان	تُنیک
تمثال ساز	تن آسا(ی)	تُنیک زن
تمثال سازی	تن آسایی/تن آسائی	تُنیک نواز
تمثالگر	تناب داران ←	تنبل خان
تمدّن آفرینی	طناب داران	تنبل خانه
تمرکززدایی/تمرکززدائی	تنابه	تنبور/طنبور
تمرکزگرایی/تمرکزگرائی	تنازع بقا	تنبورنواز/طنبورنواز
تمسخرآمیز	تُناژ	تنبوره/طنبوره
تمغا/طمغا	تناسب اندام	تنبوری/طنبوری
تملّق آمیز	تناقض آلود	تن بها
تملّق گو	تناقض گوئی/تناقض گوئی	تن به تن
تملّق گوئی/تملّق گوئی	تناوبگر	تن پرست
تمنّا	تناور	تن پرستی

تن‌پرور	تندخُلق	تندگیر
تن‌پرورانه	تندخُلُقِی	تندمزاج
تن‌پروری	تندخوانی	تندمزاجی
تن‌پوش	تندخو(ی)	تندمزه
تَن‌تَن	تندخویی/تندخوئی	تندنویس
تَن‌تَنانی	تندذهن	تندنویسی
تن‌جامه	تندذهنی	تندوتیز
تن‌چسب	تندراسا	تَندیس
تَنخواه	تندرست	تنزیل‌خور
تَنخواه‌دار	تندرستی	تنش‌زا
تَنخواه‌گردان	تندرفتار	تنش‌زدا
تُنداب	تندرفتاری	تنش‌زدایی/تنش‌زدائی
تُندابه	تندرو	تنش‌گیری
تندباد	تندروی	تَن‌شناس
تندپرواز	تندزبان	تَن‌شناسی
تندپز	تندزبانی	تَن‌شو(ی)
تندتاز	تندفهم	تنظیم‌موتور
تندتند	تندکار	تنعم‌زدگی

تنم زده	تنگاب	تنگ گاه
تنفر آمیز	تنگ اندیش	تنگ معاش
تنفر انگیز	تنگ بین	تنگ نظر
تن فرسا (ی)	تنگ بینی	تنگ نظرانه
تنفر نامه	تنگ چشم	تنگ نظری
تن فروش	تنگ چشمی	تنگ نفس
تن فروشی	تنگ حوصلگی	تنگ نفسی
تنگ آب	تنگ حوصله	تنگ و تا
تنگ آبی	تنگ خلق	تنگ و ترش
تنگ بیز	تنگ خلقی	تنگ و تونگ
تنگ پوست	تنگ خو	تن لرزه
تنگ حوصله	تنگ دست - تنگ دست	تن ماهی
تنگ دل	تنگ دستی - تنگ دستی	تن نما
تنگ روزی	تنگ دل - تنگ دل	تنور خانه
تنگ مایگی	تنگ دلی - تنگ دلی	تنوردان
تنگ مایه	تنگ دوزی	تنوره کش
تنگ مو (ی)	تنگ سال	تنوره کشان
تنگ آبی	تنگستانی	تنوع بخش

تنوع بخشی	تو امان	توبه فرما (ی)
تنوع طلب	توانایی / توانائی	توبه کار
تنوع طلبی	توان بخش	توبه نامه
تنوع گرایی / تنوع گرایی	توان بخشی	توبیخ نامه
تنوع گریز	توان جو	توپ بازی
تنهایی / تنهائی	توان خواه	توپ پرتاب کن
تنه دار	توان زاد	توپ توپ
تنه دوز	توان زیستی	توپ جمع کن
تنیس باز	توان سنج	توپچی
تنیس روی میز	توان سوز	توپ خانه - توپخانه
تو آب روی	توان فرسا	توپ دار
تواشیخ خوان	توانگر	توپر
تواشیخ خوانی	توانمند	توپ رس
تواضع کنان	توانمند سازی	توپ رسانی
توافق نامه - توافقنامه	توانمندی	توپ ریزی
توالت فرنگی	توبره کش	توپ زن
توالش / طوالش	توبیخه ای / توبیقه ای	توپ ساز
توأم	توبه شکن	توپ گیر

توپ‌گیری	تودرتو	توری‌باف
توپ‌وَتَشَر	تودل‌برو	توری‌بافی
توت‌پزان	تودلی	توری‌ساز
توتزار/توت‌زار	تودماغی	توری‌سازی
توتستان	تودوزی	توری‌شکل
توت‌فرنگی	تودهنی	توزرد
توتون‌فروش	تودیع‌کنان	توزیع‌پذیر
توتون‌فروشی	تورات	توزیع‌پذیری
توجّه‌انگیز	توراهی	توزیع‌کننده
توجیه‌بردار	تورباف	توسرخ
توجیه‌پذیر	توربافی	توسری
توجیه‌گر/توجیه‌گر	توردار	توسری‌خور
توجیه‌نامچه	توردوزی	توسری‌خوردگی
توچال	تورفتگی	توسری‌خورده
توچتری	تورفته	توسری‌خوری
توخالی	تورمانند	توسری‌زن
توخشتی	تورم‌زا	توس/طوس
تودار	تورم‌زدایی/تورم‌زدائی	توسعه‌طلب

توسعه طلبی	توفال کاری	توله سگ
توسعه نیافتگی	توفال کوب	تولید کننده
توسعه نیافته	توفال کوبی	تولید مثل
توسه یافتگی	توفان خیز / طوفان خیز	تولّی (= کاری برای
توسینه ای	توفان زا / طوفان زا	عهده گرفتن)
توش و توان	توفان زده / طوفان زده	تون به تون
توشویی / توشوئی	توفان / طوفان	تون تاب
توشه بر	توقف سنج	تون تابی
توصندوقی	توقفگاه	توهم زا
توصیف پذیر	توقف مطلقاً ممنوع	توهین آمیز
توصیف گرا	توقف ممنوع	توهین نامه
توصیف ناپذیر	توقیفگاه	ته آواز
توضیح نامه	توکار	ته استکان
توطئه	توکلّ علی الله	ته استکانی
توطئه چین	توگوشی	ته انباری
توطئه چینی	تولّا (= دوستی)	ته بزک
توطئه گر	تولب	ته بساط
توطئه گری	تولک	ته بلیت

ته بند	ته دوخت	ته گیره
ته بندی	ته دوزی	ته گیلان
ته بُنه دار	تهدید آمیز	ته لهجه
ته پُر	ته دیگ	تهماسب / طهماسب
ته پیاله	تهران	ته مانده
ته تراز	تهرانی	ته مایه
ته تغاری	ته رنگ	تهمت آمیز
ته تو	ته ریش	تهمت زده
ته توپ (پارچه)	ته زن	ته مزه
ته جرعه	ته ستون	تهمورث / طهمورث
ته جوش	ته سفره	ته نشست
ته چسب	ته سفره خور	ته نشسته
ته چک	ته سوخته	ته نشین
ته چهره	ته سیگار	ته نشینی
ته چین	ته صدا	ته نقش
ته خانه	ته کاسه	تهنیت کنان
ته خورده	ته کیسه	تهنیتگر / تهنیتگر
ته دار	ته گرد	تهنیتگو (ی)

تھنیت گویی / تھنیت گوئی	تیپ سازی	تیرکوب
تہ وتو	تیپ شناسی	تیر و تختہ
تھوڑا میز	تی تیش مامانی	تیر وئید
تھوڑے آور	تیراھن	تیرہ بخت
تھویہ مطبوع	تیراڑا پار	تیرہ بختی
تھی دست - تھیدست	تیراڑا پارہ	تیرہ دل
تھی دستی - تھیدستی	تیرانداز	تیرہ دلان
تھی دل	تیراندازی	تیرہ رنگ
تھی کیسہ	تیربار	تیرہ روز
تھیگاہ	تیرباران	تیرہ روزی
تھی مایہ	تیرپوش	تیرہ وتار
تھی مغز	تیرچہ	تیری در تاریکی
تھیہ کنندہ	تیرچہ بلوک	تیزاب
تئاتر	تیر خلاص	تیزابِ سلطانی
تیّار / طیّار	تیر خورده	تیزابِ کشی
تی بگ	تیررس	تیزبازی
تیپا	تیرکشیدہ	تیزبال
تیپا خورده	تیرکمان	تیزبین

تیزبینی	تیزگام	تیغ تراش
تیزپا(ی)	تیزگوش	تیغ تیزکن
تیزپایی/تیزپائی	تیزنظر	تیغچه
تیزپر	تیزنظری	تیغ دار
تیزپرواز	تیزنگر	تیغ دُمان
تیزپی	تیزوئز	تیغ رانی
تیزتک	تیزهوش	تیغزار/تیغ زار
تیزچشم	تیزهوشی	تیغ زن
تیزچنگ	تیسفون	تیغ زنی
تیزچنگال	تیشه بری	تیغستان
تیزچنگی	تیشه دار	تیغ کش
تیزخو	تیشه روبه خود	تیغ گیر
تیزخویی/تیزخوئی	تیشه کاری	تیغه ارّه
تیزدندان	تیشه کاری شده	تیغه چینی
تیزدو	تیغ باز	تیغه خنجری
تیزرو	تیغ بازی	تیغه فرز
تیزفهم	تیغ بردار	تیفوئید
تیزفهمی	تیغ بند	تیک تاک

تیک تیک	تیول داری
تیکه گیری	تیول نامچه
تيله انگشتی	
تيله بازی	
تیمار داری	
تیمارستان	
تیمارکش	
تیمچه	
تیمسار	
تئودور	
تئودولیت	
تئوری	
تئوری باف	
تئوری دان	
تئوریزه	
تئوریین	
تئوریک	
تیول دار	

ث

ثابت شده	ثبات گرای / ثبات گرائی	ثمر بخش
ثابت عقیده	ثبِتِ احوال	ثمر بخشی
ثابت قدم	ثبِتِ اسناد	شناخوان
ثابت رأی	ثبت شده	شناخوانی
ثار الله	ثبِتِ نام	شناگو (ی)
ثامن الائمہ	ثروت اندوز	ثواب اندوز
ثامِنِ الحُجَج	ثروت اندوزی	ثواب جو (ی)
ثانیہ شمار	ثروتمند	ثوابکار
ثانیہ شماری	ثروتمندی	
ثبات گرا	ثقة الاسلام	

ج

جاآشغالی	جابه جایی / جابه جائی	جاجورابی
جاستکانی	جاپا	جاجیم باف
جافتادگی	جاپایی / جاپائی	جاجیم بافی
جافتاده	جاپودری	جاچراغی
جانداز	جاتخم مرغی	جاحوله ای
جابخاری	جائترگن	جاخاللی
جابطری	جائٹکمه ای ←	جاخاللی با
جابلسا	جادکمه ای	جاخوردگی
جابه جا	جائٹکمه ← جادکمه	جاخورده
جابه جاپذیری	جائنگ گن	جادار
جابه جاشدگی	جاجو	جاداری
جابه جاشده	جاجواهری	جادستمالی

جاصابونی	جاروکشی	جادکمه ای / جادگمه ای
جاظرفی	جاروپارو	جادکمه / جادگمه
جاقلمی	جاروجنجال	جادوجنبیل
جاکاغذی	جارودستی	جادوشده
جاکبریتی	جاروزنامه ای	جادوگر
جاکتابی	جاروشارژی	جادوگرانه
جاکفشی	جاروعلفی	جادوگری
جاکلیدی	جاروکش	جادویی / جادوئی
جاگیر	جاروکشی	جاده بُری
جاگیری	جازغالی	جاده سازی
جالباسی	جاسازی	جاده صاف کُن
جالب توجه	جاسنگین	جاذبه انگیز
جالیزبان	جاسنگینی	جارچی
جالیزکاری	جاسوزنی	جارچی باشی
جاماندگی	جاسوس بازی	جارختی
جامانده	جاسوئیچی / جاسویچی	جاروبرقی
جام باز	جاسیگاری	جاروب کش ← جاروکش
جام جم	جاشمعی	جاروب کشی ←

جام خانه	جامعه گسلی	جانب دارانه
جامدادی	جامه دار	جانب داری
جام زن	جامه داری	جان برکف
جامسواکی	جامه دان	جان به سر
جامع الاطراف	جامه دران	جان به کف
جامع الشرايط	جامهر	جان بین
جامع العلوم	جامیز	جان پاس
جامع و مانع	جامیزی	جان پرور
جامعه پذیر	جامیوه ای	جان پناه
جامعه پذیری	جان آفرین	جان جانی
جامعه داری	جان افزا (ی)	جان خانی
جامعه ستیز	جان افشان	جان خراش
جامعه ستیزی	جانانی	جان خواه
جامعه شناختی	جانباز	جاندار
جامعه شناس	جانبازی	جان دارو
جامعه شناسانه	جان بخش	جان دانه
جامعه شناسی	جان بخشی	جان دریک قالب
جامعه گرا	جانب دار	جان دوست

جانماز آبکش	جان عزیز	جان دوستی
جانمازی	جان فرسا (ی)	جان ده
جان مایه	جان فزا (ی)	جان دهی
جانمایی / جانمائی	جان فزایی / جان فزائی	جان رُبا
جانمی جان	جان فشان	جان رُبایی / جان رُبائی
جان نثار	جان فشانی	جان سپار
جان نثاری	جان کاه - جانکاه	جان سپاری
جان نواز	جان کاهی - جانکاهی	جان ستان
جان نوازی	جان گن	جان ستانی
جان ودل	جان گداز	جان سخت
جانور	جان گرا	جان سختانه
جانور خو	جان گران	جان سختی
جانور شناس	جان گرانی	جان سوز
جانور شناسی	جان گرای / جان گرائی	جان سیر
جان یافته	جان گزا (ی)	جان شناس
جانی خانی	جان گسل	جانشین ساز
جاودان ساز	جان گیر	جانشین سازی
جاه طلب	جانماز	جانشین ناپذیر

جاه طلبی	جبران پذیر	جدانشدنی
جاهل پسند	جبران ناپذیر	جداندرجد
جاهیزمی	جبرائیل / جبرئیل	جدانشدنی
جایخی	جبرگرایی / جبرگرایی	جدایی انداز / جدائی انداز
جائرانه / جایرانه	جبرواختیار	جدایی اندازی /
جائر / جایر	جبریگری	جدائی سازی
جائری / جایری	جَبّه خانه	جدایی پذیر / جدائی پذیر
جایزالتصرّف	جَبّه دار	جدایی / جدائی
جایز الخطا	جَبّه دارباشی	جدایی خواه /
جایز، جائز	جبهه بندی	جدائی خواه
جایزه	جبهه گیری	جدایی خواهی /
جایزه بگیر	جدا جدا	جدائی خواهی
جایگاه	جدا سازنده	جدایی طلب /
جایگزین، جایگزین	جدا سازی	جدائی طلب
جایگزینی، جایگزینی	جدا شدنی	جدایی طلبی /
جای گشت / جاگشت	جدا گشتگی	جدائی طلبی
جایگه	جدا گشته	جدایی ناپذیر /
جای گیر / جاگیر	جدا گُلبرگ	جدائی ناپذیر

جِرم‌دار	جِراحت رسیده	جَدِّوآباد
جِرم‌زدا	جِراید، جِرائد	جَدِّوَجهد
جِرم‌زدایی / جِرم‌زدائی	جِرائم، جِرایم	جَدول‌بند
جُرم‌شناس	جُربُزه‌دار	جَدول‌بندی
جُرم‌شناسی	جِرت قوز / چِرت قوز	جَدول‌سازی
جِرم‌گرفته	جِرح و تعدیل	جَدول‌ضرب
جِرم‌گیر	جِرخوردگی	جَدول‌کش
جِرم‌گیری	جِرخورده	جَدول‌کشی
جِروِبحث	جِرزبندی	جَدول‌گذاری
جِرو و اِجر	جِرزکوب	جَدیدالاحداث
جریان‌سَنج	جِرزکوبی	جَدیدالتأسیس
جِرت	جِرزن	جَدِّی‌گو
جِریحه‌دار	جِرزنی	جَدام‌خانه
جِریمه‌دار	جِرقِ جِرق	جَذب‌شده
جِزاک‌الله	جِرم‌اندیش	جَذرگشایی / جَذرگشائی
جِزایر	جُرم‌بخش	جَذرگیری
جِزایی / جِزائی	جُرم‌پوش	جِراثقال
جِزِجز	جُرم‌دار	جِراحت‌دیده

جَزْ جگر زده	جزئیات	جشن نامه
جَزْ جگر گرفته	جزئی فروش	جشنواره
جزرومد	جزئی فروشی	جشن و سرور
جَزَع کنان	جزئی نگر	جعبه آچار
جَزَع (و) فَزَع	جزئی نگری	جعبه آینه
جزغاله	جزئیّه	جعبه ابزار
جزم اندیش	جسارت آمیز	جعبه پرگار
جزم اندیشی	جُستار	جعبه تقسیم
جَزْ وِ جز	جست و جوگرانه /	جعبه داشبورد
جَزْ وِ وز	جستجوگرانه	جعبه دنده
جزوه چی	جست و جوگر / جستجوگر	جعبه رنگ
جزوه کش	جست و جوگری /	جعبه فرمان
جزیره نشین	جستجوگری	جعبه فیوز
جزء	جست و جو (ی) /	جعبه قرقره
جزء به جزء	جستجو (ی)	جعبه کنتور
جزء لاینفک	جَست و خیز	جعبه آچار
جزء نگری	جست و خیز کنان	جعبه آینه
جزئی	جسته (و) گریخته	جعبه ابزار

جعبه پرگار	جفت بند	جفتک زن
جعبه فرمان	جفت بندی	جفتک زنی
جعد دار	جفت پا	جفت گیری
جعفری مذهب	جفت پایه	جفت نیرو
جغ جغ	جفت جفت	جفت وجور
جغجغه / جقجقه	جفت جویی / جفت جوئی	جفت یابی
جغرافیایی / جغرافیائی	جفت چرخ	جفتک باف
جغرافی دان	جفت خواهی	جفتک بافی
جغرافی نویس	جفت دار	جفتک گویی / جفتک گوئی
جغربغر / جغوربغور	جفت داران	جقجقه / جغجغه
جغربغری / جغوربغوری	جفت ساز	جقه / جغه
جغل و پغل	جفت سران	جک و جانور
جغله پغله	جفت طلب	جگر پاره
جغه / جقه	جفتک انداز	جگر خراش
جفایشه	جفتک اندازی	جگر خوار
جفا کار	جفتک پران	جگر خواری
جفا کاری	جفتک پرانی	جگر خون
جفت بردار	جفتک چارکش	جگر دار

جلوبندی کار	جَلّ جَلاه	جگرداری
جلوبندی کاری	جلد دار	جگرسفید
جُل وِپلاس	جلد ساز	جگرسوخته
جلوپنجره	جلد سازی	جگرسوز
جُل وِپوست	جلد سخت	جگرسیاه
جلو خان	جُل دیزی	جگرگوشه
جلو دار	جلز وِولز	جلادهی
جلوداری	جلغوزه	جلاکاری
جلوداشبورد	جِلَف بازی	جلالت مآب
جُل وَزَغ	جُل قاب	جل الخالق
جلوگرد	جُلُمبِر / جُلُنبر	جلب اطمینان
جلوگیر	جلوباز	جلب اعتماد
جلوگیری	جلوبرنده	جلب توجّه
جلوه فروش	جلوبسته	جلبک شناس
جلوه کنان	جُل وِئنجَل	جلبک شناسی
جلوه گاه	جلوبندی	جلبک کش
جلوه گر	جلوبندی ساز	جُل بند
جلوه های ویژه	جلوبندی سازی	جُل بندی

جلویی / جلویی	جمعیت شناسی	جناغ
جلیل القدر	جمعیت نگاری	جناغ شکن
جمادی الآخر	جمله بندی	جنایت آلود
جمادی الاول	جمله پرداز	جنایت آمیز
جمادی الثانی	جمله پرداز	جنایت پیشه
جمال باز	جمله سازی	جنایت کار
جمال پرست	جمله نما	جنایت کارانه
جمال پرستی	جمله واره	جنایتگر
جمال شناس	جمهوری خواه	جنایی / جنائی
جمال شناسی	جمهوری خواهی	جنایی نویس /
جمع آوری	جمهوری طلب	جنائی نویس
جمع آوری شده	جمهوری طلبی	جنبش پذیر
جمع الجمع	جمع جهات	جنبش یاب
جمع بندی	جناب عالی - جناب عالی	جنب و جوش
جمع شو	جناح بندی	جَنَّت مکان
جمع وجور	جنازه برداری	جنتیانا / جنطیانا
جمعه بازار	جنازه کش	جنجال آفرین
جمعه شب	جنازه کشی	جنجال آفرینی

جنگ نامه	جنگ دیده	جنگال برانگیز
جنگ ندیده	جن گرفته	جن زنا
جنگ وگریز	جنگ زده	جن زده
جن گیر	جنگ ساز	جنس یاب
جن گیری	جنگ طلب	جنطیانا ← جتینا
جنون آمیز	جنگ طلبانه	جنگ آزما (ی)
جنون آور	جنگ طلبی	جنگ آزمایی / جنگ آزمائی
جَنَّة المأوی	جنگ کنان	جنگ آزموده
جنین شناس	جنگ گاه	جنگ افروز
جنین شناسی	جنگلبان	جنگ افروزی
جواب ده	جنگلبانی	جنگ افزار
جواب گو - جوابگو	جنگل بُری	جنگ افزار سازی
جواب گویی -	جنگل دار	جنگاور
جواب گویی /	جنگل داری	جنگاوری
جواب گوئی	جنگل شناس	جنگجو
- جواب گوئی	جنگل شناسی	جنگجویانه
جوال دوز - جوالدوز	جنگل کاری	جنگجویی / جنگجوئی
جوان بخت	جنگل نشین	جنگ خواهی

جوان پسند	جواهر ساز	جوجه ماشینی
جوان سازی	جواهر سازی	جودان
جوان سال	جواهر شناس	جودانه
جوان سَری	جواهر شناسی	جودوکار
جوان سیما	جواهر فروش	جوراب باف
جوان کُشی	جواهر فروشی	جوراب بافی
جوانمرد	جواهر نشان	جوراب شلواری
جوانمردانه	جواهر نگار	جوراب فروش
جوانمرد پیشگی	جوایز، جوائز	جوربالان
جوانمرد پیشه	جوجه تیغی	جوربه جور
جوانمردی	جوجه چینی	جورچین
جوان مرگ	جوجه خروس	جورکش
جوان مرگ شده	جوجه سرخ گن	جورواجور
جوان مرگی	جوجه سوخاری	جوریاخته
جوانه زن	جوجه فُکلی	(زیست: گیاهی)
جواهر آسا	جوجه کباب	جوز غند/جوزقند
جواهر آلات	جوجه کشی	جَوساز
جواهر تراش	جوجه گردان	جَوسازی

جَوَسَنج	جوهرافشان	جهان بین
جوش سنگ	جوهر دار	جهان بینی
جوش شیرین	جوهر فروش	جهان پسند
جوشکار/جوش کار	جوهر گین	جهان پناه
جوشکاری/جوش کاری	جوهر لیمو	جهان پهلوان
جوش کوره	جوهر نمک	جهان پهلوانی
جَوَشَناسی	جویایی/جویائی	جهان پیما
جوش و جلا	جویبار	جهان تاب
جوش و خروش	جویده جویده	جهان جو(ی)
جوفروش	جهدگر	جهان خوار
جوکوب	جهدگونه	جهان دار
جوگندمی	جهاز بران	جهان داری
جولانگاه	جهاز گیری	جهان دیده
جولانگه	جهان آرا(ی)	جهان سوز
جولق	جهان آفرین	جهان سوئی
جون جونی	جهانبان	جهان شمول
جونم مرگ	جهانبانی	(زبان شناسی)
جونم مرگ شده	جهان بخش	جهان شناختی

جهان شناس	جهان وطن	جیب‌کن
جهان شناسی	جهان وطنی	جیب‌کنی
جهان طلب	جهانی سازی	جیب‌نما
جهان فروز	جهت بخش	جیر جیر
جهان گرایی / جهان گرایی	جهت بخشی	جیر و ویر
جهانگرد، جهانگرد	جهت دار	جیره‌بگیر
جهانگردی،	جهت دهی	جیره‌بندی
جهانگردی	جهت‌گیری	جیره‌خوار
جهان‌گشا(ی)	جهت‌نما	جیره‌خواری
جهان‌گشایی / جهان‌گشائی	جهت‌یابی	جیره‌خور
جهان‌گشته	جهل ستیز	جیره‌مواجب
جهان‌گیر	جهنم‌دره	جیغ جیغو
جهان‌گیری	جهود بازی	جیغ و داد
جهان‌مطاع	جیب‌بر	جیغ و ویغ
جهان‌نگر	جیب‌بری	جیک جیک
جهان‌نگری	جیب‌دار	جیک و پیک
جهان‌نما	جیب‌زن	جیک و پیک
جهان‌نورد	جیب‌زنی	جیم‌فنگ

چ

چابک اندیش	چاپ زن	چادرپوش
چابک اندیشی	چاپ سنگی	چادرچاقچور
چابک خیالی	چاپگر	چادرچاقچوری
چابک دست	چاتمه فنگ	چادردوز
چابک دستی	چاچول باز	چادردوزی
چابک سوار	چاچول بازی	چادرزن
چابک سواری	چاچول سازی	چادرشب
چابک قدم	چاخان	چادرنشین
چاپچی	چاخان باز	چادرنشینی
چاپخانه، چاپ خانه	چاخان بازی	چادرنماز
چاپخانه دار،	چاخو	چادرنمازی
چاپ خانه دار	چادر به سر	چارآینه ← چهارآینه

چارآئینه، چارآئینه ←	چارپادار ← چهارپادار	چارترک ← چهارترک
چهارآئینه	چارپاداری ←	چارترکیب ←
چارآئینه دار،	چهارپاداری	چهارترکیب
چارآئینه دار ←	چارپا(ی) ← چهارپا(ی)	چارتکبیر ← چهارتکبیر
چهارآئینه دار	چارپایان ← چهارپایان	چارچراغه ←
چارابرو ← چهارابرو	چارپایه ← چهارپایه	چهارچراغه
چاراخلاط ←	چارپایی/چارپائی ←	چارچرخه ←
چهاراخلاط	چهارپایی	چهارچرخه
چارارکان ← چهارارکان	چارپَر ← چهارپَر	چارچشم ← چهارچشم
چاراصل ← چهاراصل	چارپَری ← چهارپَری	چارچشمی ←
چارباغ ← چهارباغ	چارپهلو ← چهارپهلو	چهارچشمی
چاربخشی ←	چارتا ← چهارتا	چارچنگالی ←
چهاربخشی	چارتار ← چهارتار	چهارچنگالی
چاربَر ← چهاربَر	چارتاره ← چهارتاره	چارچنگولی ←
چاربُعدی ← چهاربُعدی	چارتاره زن ←	چهارچنگولی
چاربند ← چهاربند	چهارتاره زن	چارچنگی ← چهارچنگی
چاربندی ← چهاربندی	چارتخم ← چهارتخم	چارچوب ← چهارچوب
چاربیخ ← چهاربیخ	چارتخمه ← چهارتخمه	چارچوبه ← چهارچوبه

چارخانه ← چهارخانه	چارزانو ← چهارزانو	چارضلعی ← چهارضلعی
چارخشت ← چهارخشت	چارستون ← چهارستون	چارطاقی ← چهارطاقی
چارخلیفه ← چهارخلیفه	چارسوق ← چهارسوق	چارطاق ← چهارطاق
چارخواهر ← چهارخواهر	چارسو(ی) ← چهارسو(ی)	چارعنصر ← چهارعنصر
چاردانگ ← چهاردانگ	چارشاخ ← چهارشاخ	چارفصل ← چهارفصل
چاردرد ← چهاردرد	چارشاخ‌گاردان ←	چارفصلی ← چهارفصلی
چاردری ← چهاردری	چارشاخ‌گاردان	چارق
چاردست‌وپا ←	چارشاخه ← چهارشاخه	چارقاچ ← چهارقاچ
چهاردست‌وپا	چارشانه ← چهارشانه	چارق‌دوز
چاردستی ← چهاردستی	چارشنبه ← چهارشنبه	چارق‌دوزی
چارده ← چهارده	چارشنبه‌بازار ←	چارقل ← چهارقل
چارده‌روایت ←	چارشنبه‌بازار	چارکتاب ← چهارکتاب
چهارده‌روایت	چارشنبه‌سوری ←	چارگانه ← چهارگانه
چارده‌معصوم ←	چارشنبه‌سوری	چارگاه ← چهارگاه
چهارده‌معصوم	چارشنبه‌شب ←	چارگوش ← چهارگوش
چاردهمین ← چهاردهمین	چارشنبه‌شب	چارگوشه ← چهارگوشه
چاردیواری ← چهاردیواری	چارضرب ← چهارضرب	چارگوهر ← چهارگوهر
چارراه ← چهارراه	چارضربی ← چهارضربی	چارلاچنگ ← چهارلاچنگ

چارلؤلکش ← چهارلؤلکش	چاره ساز	چاقوچله
چارمضراب ← چهارمضراب	چاره سازی	چاقودان
چارمغز ← چهارمغز	چاره گر	چاقوساز
چارمیخ ← چهارمیخ	چاره گری	چاقوسازی
چارمیخه ← چهارمیخه	چاره ناپذیر	چاقوکاری
چارنعل ← چهارنعل	چاریک ← چهاریک	چاقوکش
چاروادار ← چهاروادار	چاشت بند	چاقوکشی
چاروادارگش ←	چاشت بندی	چاقوكله
چهاروادارگش	چاشنی دار	چاک برگ
چارواداری ← چهارواداری	چاشنی سازی	چاک بست
چاروجهی ← چهاروجهی	چاشنی گیر	چاک چاک
چاره اندیش	چاشنی گیری	چاک دار
چاره اندیشی	چاقالو	چاکرپرور
چاره بردار	چاق دماغ	چاکرپروری
چاره پذیر	چاق سلامتی	چاکرپیشه
چاره پذیری	چاق نفّس	چاکرزادگی
چاره جو(ی)	چاقوتیزکن	چاکرزاده
چاره جویی / چاره جوئی	چاقوتیزکنی	چاکرنواز

چاکنوازی	چامه سرا(ی)	چاهخو
چاکنای	چانه بازاری	چاه گن
چاکنایی / چاکنائی	چانه بزن	چاه گنی
چالاب	چانه بند	چاه گرفتگی
چالچی باشی	چانه زنی	چایچی
چال حوض	چانه گیر	چای خانه - چایخانه
چالش انگیز	چانه گیری	چای خشک گن
چالشگر	چانه لق	چای خشک گنی
چالشگری	چانه لقی	چای خوری - چایخوری
چاله پاشیر	چاودار	چای دارچین
چاله حوض	چاوانامه	چای دارچین فروش
چاله حوض بازی	چاووش / چاوش	چای دارچینی
چاله سرویس	چاووش خوان /	چایدان
چاله سیلابی	چاوش خوان	چای صاف گن
چاله کرسی	چاووش خوانی /	چای فروش
چاله میدان	چاوش خوانی	چای کار
چاله میدانی	چاه بست	چای کاری
چاله (و) چوله	چاه جو(ی)	چایمان

چایی / چائی	چپ راست	چتر ساز
چایی خوری / چائی خوری	چپ رو	چتر سازی
چاییدن / چائیدن	چپ روی	چدن
چپ انداز	چپ کش	چدن ریزی
چپ اندر قیچی	چپ کشی	چدن کار
چپاولچی	چپ کوک	چدن کاری
چپاولگر	چپ گرا	چرا (= آری)
چپاولگرانه	چپ گرایی / چپ گرایی	چرا (= برای چه؟)
چپاولگری	چپ گرد	چراجویی / چرا جوئی
چپ بال	چپ گوش	چراغ افروز
چپ بُر	چپ مضراب	چراغ الکلی
چپ پا	چپ نما	چراغ الله
چپ چپ	چپ نمایی / چپ نمائی	چراغ باران
چپ چشم	چپ نویس	چراغ بازی
چپ چشمی	چپوچی	چراغ برق
چپ چین	چتر باز	چراغ برق
چپ دست	چتر بازی	چراغ بندی
چپ دستی	چتر دار	چراغ پایی

چراغ پایه	چراغ قرمز	چرب دست
چراغ ترمز	چراغ قوه	چرب دستی
چراغ ترمز	چراغ کش	چرب زبان
چراغ توری	چراغ کشان	چرب زبانی
چراغ توری	چراغ کشی	چرب کشی
چراغ خطر	چراغ کوره‌ای	چرب وچیلی
چراغ خطر	چراغ گاز	چرب ونرم
چراغ خواب	چراغ گردان	چربی دار
چراغ خواب	چراغ مطالعه	چربی سوز
چراغ دار	چراغ موشی	چربی گیر
چراغ دستی	چراغ نفتی	چربی گیری
چراغ راهنما	چراغ نفتی	چُرت
چراغ زنبوری	چراغ وار	چُرت آلودگی
چراغ ساز	چراگاه	چُرت زنان
چراغ سازی	چرائی / چرائی	چرت قوز ← جرت قوز
چراغ سبز	چرب آخور	چُرتکه اندازی
چراغ سبز	چرب آخوری	چرت وپرت
چراغ سنگ	چرب بُر	چرخاب

چرخ بال	چرخش نما	چرک دار
چرخ بَری (شهری)	چرخ فلک	چرک زا
چرخ تسمه	چرخ کار	چرک زایی / چرک زائی
چرخ تیزکن	چرخ کاری	چرک گیری
چرخچی	چرخ کرده	چرک مُرد
چرخ خیاطی	چرخک زن	چرک مُرده
چرخ دار	چرخ کِش	چرک نویس
چرخ دستی	چرخ گوشت	چرم پاره
چرخ دنده	چرخ لنگر	چرم دوز
چرخ دوزی	چرخ وار	چرم دوزی
چرخ ریسک	چرخ و فلک	چرم ساز
چرخ ریزی	چرخه دار	چرم سازی
چرخ زن	چَرِق چَرِق	چرم فروش
چرخ زنان	چرک آلود	چرم فروشی
چرخ ساز	چرکاب	چرم مانند
چرخ سوار	چرکابه	چرند باف
چرخ سواری	چرک تاب	چرند بافی
چرخش سنج	چرک خشک کُن	چرندگو

چشم باز	چُس دماغ	چرند و پرند
چشم بستگی	چُس فیل	چرنده و پرنده
چشم بسته	چُس متقال	چروک خوردگی
چشم بلبلی	چُس محلی	چروک خورده
چشم بند	چُس مگسی	چروک دار
چشم بندک	چُس نَفَس	چریک بازی
چشم بندی	چُس نَفَسی	چُس افاده
چشم به در	چشته خوار	چسان
چشم به راه	چشته خور	چسان فسان
چشم به راهی	چشته خوری	چسب خور
چشم به زیر	چشم آویز	چسب دار
چشم پاک	چشم آهوئی /	چسب دوقلو
چشم پاک کُن	چشم آهوئی	چسب زَا
چشم پاکی	چشم افکن	چسب زخم
چشم پزشکی	چشم انتظار	چسب سازی
چشم پزشکی	چشم انتظاری	چسبناک
چشم پوشی	چشم انداز	چُس خور
چشم ترس	چشم بادامی	چُس خوری

چشم ترکیده	چشم زن	چشم کُشی
چشم تنگ	چشم زهره	چشم گاوی
چشم تنگی	چشم سبز	چشمگاه/چشم گاه
چشم چپ	چشم سرخ	چشم گربه
چشم چران	چشم سفید	چشم گرسنه
چشم چرانی	چشم سفیدی	چشمگیر
چشم خانه	چشم سیاه	چشم لوح
چشم خوانی	چشم سیر	چشم مانند
چشم خورده	چشم شور	چشم نواز
چشمداشت	چشم شو(ی)	چشم وچار
چشم درد	چشم شویی/چشم شوئی	چشم و چراغ
چشم دریده	چشم شیشه ای	چشم و دل پاک
چشم رس	چشم غُرّه	چشم و دل سیر
چشم رسیده	چشم فریب	چشم و دل سیری
چشم روشنی	چشمک پران	چشم و دل گرسنگی
چشم زاغ	چشمک پرانی	چشم و دل گرسنه
چشم زخم	چشمک زن	چشم و گوش باز
چشم زد	چشمک زنان	چشم و گوش بستگی

چشم و گوش بسته	چفته بندی	چکش خوار
چشم وهم چشمی -	چقال بقال	چکش خواری
چشم وهم چشمی	چقاله بادام ← چغاله بادام	چکش خور
چشمه دوزی	چقاله ← چغاله	چکش خورده
چشمه زار	چَق چَق	چکش کاری
چشمه سار	چقدر	چکش کشی
چشمه آبگرم	چقر ← چغر	چکش ماهی
چطور	چقرمگی ← چغرمگی	چکش میخ کش
چطوری	چکامه سرا(ی)	چکش یخ
چغاله بادام/	چک بانک	چک کارت
چقاله بادام	چک پول	چک کشی
چغاله/چقاله	چک چک	چک لیست
چغر/چقر	چکش بادی	چکمه پوش
چغرمگی/چقرمگی	چکش بردار	چکمه دوز
چغندر قند	چکش برق	چک و چانه
چغندر کار	چکش پذیر	چک و چوک
چغندر کاری	چکش پذیری	چکیده نویسی
چفت و بست	چکش پرانی	چگالی سنج

چگونگی	چل چلی	چلو خورشت
چگونه	چلستون ← چهل ستون	چلو خورشی
چلاق	چل طوطی ←	چلو شیشلیک
چلاق شده	چهل طوطی	چلو صاف کُن
چل بازی	چلغوز	چلو صافی
چل بسم الله ←	چلغوزکار	چلو فروش
چهل بسم الله	چلغوزی	چلو کباب
چلپ چلپ	چلفتیگری / چلفتی گری	چلو کبابی
چل پله ← چهل پله	چل کلید ← چهل کلید	چلو کره
چلپ (و) چلوپ	چل گُل ← چهل گُل	چلو گوشت
چل تاج	چل گیس ← چهل گیس	چلو مرغ
چل تگه ← چهل تگه	چل مَرَد	چلوئی / چلوئی
چل توپ	چلواریاف	چله بُر
چلتوک ← شلتوک	چلواریافی	چله بُران
چلتوکزار / چلتوکزار ←	چلوپز	چله بُری
شلتوکزار	چلوپزخانه	چله بندی
چلچراغ	چلوپزی	چله پیچ
چلچلک	چلو خورش	چله پیچی

چله خانه ← چهله خانه	چمن بُر	چندان انتخابی
چله دار ← چهله دار	چمن پوش	چندانحصاری
چله داری ← چهله داری	چمن در قیچی	چندان که
چله کش	چمنزار / چمن زار	چند بر
چله کشی	چمن زن	چند برابر
چله گیر	چمن زنی	چند برگه
چله نشین	چمن کاری	چند بُعدی
چله نشینی	چَم و خم	چند پایان
چلیپا پرست	چنار انداز	چند پهلوی
چلیپا پرستی	چنارستان	چند پیچ
چلیپا خانه	چنان چون - چنانچون	چند پیشگی
چلیپائیان	چنانچه	چند پیشه
چماق دار	چنان که	چند جانبی
چماق زن	چنان و چنین	چند جمله ای
چماق لو	چنبر خورده	چند حزبی
چمچاره	چنبره	چند حواسی
چمن آرا (ی)	چند آوا	چند خدایی / چند خدائی
چمن افروز	چند آوایی / چند آوائی	چند دستگی

چند ماهه	چند صدایی / چند صدائی	چند رسانه ای
چند مایگی	چند ضلعی	چند رغاز / چند رقاظ ←
چند مرده	چند طبقه	شند رغاز
چند معنا، چند معنی	چند فرهنگی	چند رقمی
چند معنایی / چند معنائی	چند قسمتی	چند روزه
چند ملیتی	چند قطبی	چند ره / شند ره
چند منظوره	چند قندی	چند زبانگی
چند موتور	چند کاره	چند زبانه
چند نرخی	چند گانگی	چند زبانی
چند نفره	چند گانه	چند زنی
چند وجهی	چند گانه گرا	چند ساله
چند و چون	چند گانه گرایی /	چند سیلابی
چند و چونی	چند گانه گرائی	چندش آور
چند هجایی / چند هجائی	چند گزینه ای	چندش انگیز
چند همسری	چند گوشه	چند شغلگی
چنگال تیز	چند گونه	چند شغله
چنگال دار	چند لا	چند شکلی
چنگ پشت	چند لایه	چند شناک / چندش ناک

چوب داری	چوب پا	چنگ چنگ
چوب دانه	چوب پاره	چنگ زن
چوب دست	چوب پر	چنگ ساز
چوب دستی	چوب پرده	چنگ سرا (ی)
چوب رخت	چوب پنبه	چنگ مالی
چوب رختی	چوب پنبه ای	چنگ نواز
چوب زن	چوب پنبه بازکن	چنگه چنگه
چوب ساب	چوب پنبه دار	چنین و چنان
چوب ساز	چوب پنبه کش	چوب اسکی
چوب سازی	چوب پوش	چوب الف ← چوق الف
چوب سیگار	چوب تراش	چوب انداز
چوب سیگاری	چوب جارو	چوب باز
چوب شکاف	چوب چپق	چوب بُر
چوب شکن	چوب چینی	چوب بُری
چوب شناس	چوب خشک کن	چوب بست
چوب شور	چوب خط	چوب بغل
چوب فرش	چوب خوار	چوب بلال
چوب فروش	چوب دار	چوب بندی

چوب فروشی	چوگان بازی	چهاربَر
چوب فلک	چوگان دار	چهاربُعدی
چوب کار	چون که	چهاربند
چوب کاری	چون و چرا	چهاربندی
چوب کبریت	چون و چرا بَر دار	چهاربِخ
چوبک دار	چون و چرائی / چون و چرائی	چهارپا
چوبک زن	چهار آخشیج	چهارپا دار
چوبک زنی	چهار آینه	چهارپا داری
چوب کش	چهار آینه، چهار آئینه	چهارپاره
چوب لباس	چهار آینه دار،	چهارپا (ی)
چوب لباسی	چهار آئینه دار	چهارپایان
چوب مانند	چهار ابرو	چهارپایه
چوب نوشته	چهار اخلاط	چهارپایی / چهارپائی
چوپان زاده	چهار ارکان	چهارپَر
چوخه گیر	چهار اصل	چهارپَره
چودار	چهار باغ	چهارپهلو
چوق الف	چهار بخش	چهارتا
چوگان باز	چهار بخشی	چهارتار

چهار تاره	چهار چوبه	چهار ده معصوم
چهار تاره زن	چهار چهار دو	چهار دهمین
چهار تخم	چهار چهارم	چهار دیواری
چهار تخمه	چهار حرفی	چهار راه
چهار ترک	چهار خانه	چهار زانو
چهار ترکیب	چهار خشت	چهار ستون
چهار تکبیر	چهار خلیفه	چهار سوق
چهار جزئی	چهار خواهر	چهار سو (ی)
چهار چراغه	چهار دانگ	چهار سه سه
چهار چرخ	چهار درد	چهار شاخ
چهار چرخه	چهار دری	چهار شاخ گاردان
چهار چشم	چهار دست و پا	چهار شاخه
چهار چشمی	چهار دستی	چهار شانه
چهار چنگ	چهار دؤم	چهار شنبه
چهار چنگالی	چهار ده	چهار شنبه بازار
چهار چنگولی	چهار ده روایت	چهار شنبه سوری
چهار چنگی	چهار ده قرن	چهار شنبه شب
چهار چوب	چهار دهم	چهار ضرب

چهار ضربی	چهار مغز	چهره آرا
چهار ضلعی	چهار میخ	چهره آرای / چهره آرائی
چهار طاق	چهار میخه	چهره پرداز
چهار طاقی	چهار نعل	چهره پردازی
چهار عنصر	چهار نفری	چهره ساز
چهار فصل	چهار وادار	چهره سازی
چهار فصلی	چهار وادارگش	چهره گشا (ی)
چهار قاچ	چهار واداری	چهره گشایی /
چهار قل	چهار وجهی	چهره گشائی
چهار کتاب	چهار هزار	چهره نگار
چهار گانه	چهار هشتم	چهره نگاری
چهار گاه	چهار یک	چهره نما
چهار گوش	چه بسا	چهره نمایی / چهره نمائی
چهار گوشه	چه بهتر	چه عجب
چهار گوهر	چه چه	چه غلط ها
چهار لا چنگ	چه چه چه	چه کار
چهار لول کش	چه حرف ها / چه حرفها	چه کاره
چهار مضراب	چه را (= چه چیزی را؟)	چه کنم چه کنم

چهل بسم الله	چیره دستی	چین دار
چهل پله	چیز برگر	چین سوزنی
چهل تگه	چیز خوانده	چین و چروک
چهل چراغ	چیز خور	چینه بندی
چهل ستون - چهلستون	چیز دار	چینه دان
چهل طوطی	چیز داری	چینه سازی
چهل کلید	چیز فهم	چینه شناس
چهل گیس	چیز فهمی	چینه شناسی
چهل	چیز میز	چینی آلات
چهل منار	چیز نویس	چینی بندزن
چهل منبر	چیز نویسی	چینی بندزنی
چهله بُری	چیستان	چینی تبار
چهله دار	چین پلیسه	چینی جا
چهل یاسین	چین چیلا	چینی خانه
چه ها	چین چین	چینی ساز
چیت ساز	چین چینی	چینی سازی
چیت سازی	چین خوردگی	چینی فروش
چیتگر	چین خورده	چینی فروشی

ح

حادث شده	حاجی ارزانی	حاتم بخشی
حادثه آفرین	حاجی بابا	حاج آقا
حادثه آفرینی	حاجی بادام	حاج بابا
حادثه پرداز	حاجی حسنی	حاج بادام
حادثه پردازی	حاجی خانم	حاجت خواه
حادثه جو(ی)	حاجی خرناس	حاجت خواهی
حادثه جویی /	حاجی خوری	حاجت روا
حادثه جوئی	حاجی زاده	حاجت روایی / حاجت روائی
حاشالله	حاجی فیروز	حاجتمند
حاشا و کلا	حاجی لک لک	حاجتمندی
حاشیه بندی	حاجی نوروز	حاج خانم
حاشیه دار	حاجیه خانم	حاجی آقا

حاشیه دوزی	حاضر کردنی	حائز، حایز
حاشیه سازی	حاضر یراق	حائض، حایض
حاشیه نشین	حافظ پژه	حائط، حایط
حاشیه نشینی	حافظ پژوهی	حائل، حایل
حاشیه نویس	حافظ شناس	حابچه
حاشیه نویسی	حافظ شناسی	حاب دار
حاصل جمع	حافظ نامه	حاب گیر
حاصل چینی	حافظه مداری	حاب وار
حاصلخیز	حاکم نشین	حباب، حباب
حاصلخیزی	حاکمی از	حبائل، حباثل
حاصل ضرب	حال آنکه	حبس خانه
حاصلمند / حاصل مند	حالایی / حالائی	حبسگاه / حبس گاه
حاضر الذهن	حال به هم خوردگی	حَبْلُ اللَّهِ
حاضر جواب	حال به هم خورده	حَبْلُ المَتمین
حاضر جوابی	حال پرسی - حالپرسی	حَبّه دانه
حاضر خور	حال گیری	حَبّة القلب
حاضر رکاب	حال ندار	حتّی
حاضر غایب	حائر (اسم خاص)	حتّی الامکان

حدیث ساز	حجله خانه	حَتَّى المقدور
حدیث سازی	حجله گاه	حجامتچی
حدیث شناس	حجله گیر	حجامت دار
حدیث شناسی	حجله نشین	حجامتگاه
حدیث گوئی /	حجم پذیر	حجامتگر
حدیث گوئی	حجم سنج	حَبَّت الاسلام
حَدیده کاری	حجم نمایی / حجم نمائی	حَبَّت الاسلام والمسلمین
حذف پذیر	حج نامه	حَبَّت الحق
حذف ناپذیر	حَجَّه خَر	حَبَّت الله
حراجگاه	حَجَّه فروش	حَبَّت گوئی / حَبَّت گوئی
حرارت زا	حَجَّة الوداع	حَبَّت نویس
حرارت زایی / حرارت زائی	حدائق، حدایق	حَبَّت نویسی
حرارت سنج	حدِّ فاصل	حُجج اسلام
حرام پیشگی	حدِّ نصاب	حُجج الاسلام
حرام پیشه	حد و حدود	حجر الأسود
حرام خوار	حدود الله	حجره دار
حرام خواری	حد و مرز	حج گزار
حرام خور	حدیث تراشی	حج گزاری

حرام خوری	حرص و جوش	حرفه و فن
حرام روزی	حرف برسان	حرکت دار
حرام زادگی	حرف برگردان	حرکت زا
حرام زاده	حرف بری	حرکت شناس
حرام گوشت	حرف به حرف	حرکت شناسی
حرام لقمگی	حرف چین - حرف چین	حرکت نمایی /
حرام لقمه	حرف دان	حرکت نمائی
حرام مغز	حرف دانی	حرمان زده
حرام نمک	حرف شنو	حرمان کشیده
حرام نمکی	حرف شنوایی /	حرمت پذیر
حرام (و) حلال شناس	حرف شنوائی	حرمت پذیری
حرایب، حرائب	حرف شنوی	حرمت خانه
حرص آور	حرف گوش کُن	حرمت دار
حرص آوری	حرف گیر	حرمت داری
حرص خور	حرف نشنو	حرمت دان
حرص خوری	حرف نگار	حرمت شکن
حرص دار	حرف نگاری	حرمت شکنی
حرص داری	حرف وحدیث	حرمت گذار

حساب جاری	حریص چشم	حرمت‌گذاری
حساب خُرده	حریف‌باز	حرم‌تگر
حساب خواهی	حریق‌زدگی	حَرَم‌خانه
حسابدار	حریق‌زده	حَرَم‌سَرادار
حسابداری	حزب‌الله	حَرَم‌سَراداری
حساب‌دان	حزب‌اللهی	حرم‌سرا(ی)
حساب‌برس	حزب‌بازی	حروف‌برگردان
حساب‌رسی	حزب‌سازی	حروف‌چین - حروفچین
حساب‌سازی	حُزن‌آلود	حروف‌چینی -
حساب‌شده	حُزن‌آلوده	حروفچینی
حساب‌کتاب	حُزن‌آمیز	حروف‌ریزی
حساب‌کهنه	حُزن‌آور	حروف‌نگار
حساب‌گر	حُزن‌افزا	حروف‌نگاری
حساب‌گرانه	حُزن‌انگیز	حُرَیت‌خواه
حساب‌گری	حس‌آمیزی	حُرَیت‌خواهی
حساب‌نویسی	حساب‌بازگن	حریرباف
حسادت‌برانگیز	حساب‌بندی	حریربافی
حسادت‌برانگیزی	حساب‌تراشی	حریره‌بادام

حَسَاسیت‌زا	حسرت‌زده	حَشَرکِشی
حساسیت‌زدایی /	حسرت‌کش	حَشَرگاه
حساسیت‌زدائی	حسرت‌مند	حشره‌خوار
حَسَبِ الامر	حسرت‌مندی	حشره‌خور
حَسَبِ حال	حسرت‌ناک	حشره‌شناس
حِسْبَةُ اللَّهِ	حَس سنج	حشره‌شناسی
حس بین	حس‌گرایی / حس‌گرائی	حشره‌کُش
حسد‌آلود	حَس‌گر / حس‌گر	حشره‌کُشی
حسد‌آلوده	حُسن‌آمیز	حشمت‌الدوله
حسدناک	حُسن‌آمیزی	حشمت‌پرست
حسدورزی	حَسَن‌دله	حَشَم‌دار
حسرت‌آمیز	حُسن‌شناس	حَشَم‌داری
حسرت‌افزا(ی)	حُسن‌شناسی	حِصَّه‌دار
حسرت‌انگیز	حُسن‌فروش	حصیر‌باف
حسرت‌بار	حُسن‌فروشی	حصیر‌بافی
حسرت‌به‌دل	حَسَن‌کچل	حصیر‌پوش
حسرت‌به‌دلی	حُسن‌یوسف	حصیر‌فرش
حسرت‌خور	حسین‌قلی‌خانی	حصیر‌مال

حضرت آقا	حقّ التألیف	حقایق شنو
حضرت اعدا	حقّ التّحقیق	حق بدّه
حضرت حق	حقّ التّدیس	حق به جانب
حضرت عالی -	حقّ التّدیسی	حق به جانبی
حضرتعالی	حقّ الزّحمه	حق بین
حضرت عباسی	حقّ السّکوت	حق پا
حضرت علیّه	حق السهم	حق پذیر
حضرت فیل	حقّ العمل	حق پرست
حضرت مستطاب	حقّ العمل کار	حق پرستی
حضرت والا	حقّ العمل کاری	حق پژوه
حضور و غیاب	حقّ القدم	حق پوشی
حظ انگیز	حقّ القلم	حقّ تألیف
حفاظت و اطلاعات	حقّ الناس	حقّ تعالی
حفره خشکی	حقّ الوکاله	حقّ تقدّم
(دندان پزشکی)	حقایق	حق جو (ی)
حفظ الصّحه	حقایق سنج	حق جویی / حق جوئی
حقارت انگیز	حقایق شناس	حقّ حساب
حقارت بار	حقایق شناسی	حق خواه

حق خواهی	حق گستر	حقّه بازانه
حق دار	حق گو(ی)	حقّه بازی
حق دوست	حق گویی / حق گوئی	حقیقت بین
حق دوستی	حق ناشناس	حقیقت بینی
حق ده	حق ناشناسی	حقیقت پرست
حق شکن	حق شناس	حقیقت پرستی
حق شکنی	حق شناسی	حقیقت پرور
حق شناس	حق نگهدار - حق نگه دار	حقیقت پروری
حق شناسانه	حق و حساب	حقیقت پژوه
حق شناسی	حق و حساب دان	حقیقت پژوهی
حق طلب	حق و حساب دانی	حقیقت جو(ی)
حق طلبانه	حق و حقوق	حقیقت جویی /
حق طلبی	حقوق بگیر	حقیقت جوئی
حق کش	حقوق دان	حقیقت خواه
حق کشی	حقوق دانی	حقیقت خواهی
حق گرا	حقوق شناس	حقیقت شناس
حق گزار	حقوق شناسی	حقیقت شناسی
حق گذاری	حقّه باز	حقیقت طلب

حکومت داری	حکمت آمیز	حقیقت طلبی
حکومتگر	حکمت الهی	حقیقت گو
حکومت گزاری	حکمت بافی	حقیقت گویی /
حکومت مدار	حکمت پرور	حقیقت گوئی
حکومت مداری	حکمت پروری	حقیقت نگار
حکومت نشین	حکمت دان	حقیقت نگاری
حکومت نظامی	حکمت دانی	حقیقت نما
حکومت نظامی	حکم دار	حقیقت نمایی /
حکیم الحکما	حکم داری	حقیقت نمائی
حکیم باشی	حکمران	حقیقت نویس
حکیم فرموده	حکمرانی	حقیقت نویسی
حلاج باشی	حکمروا	حقیقت یاب
حلاج خانه	حکمروایی / حکمروائی	حقیقت یابی
حلال بخور	حکم فرما	حکایت شنو
حلال بودی	حکم فرمایی / حکم فرمائی	حکایتگر
حلال خوار	حکم نویس	حکایت گو
حلال خواره	حک و اصلاح	حکایت نویس
حلال خور	حکومت پذیری	حکمت آموز

حلّال زادگی	حل شونده	حلواارده
حلّال زاده	حلق آویز	حلواپز
حلّال طلب	حلق گیر	حلواپزی
حلّال طلبی	حلقه آستین	حلواجوزی
حلّالگر	حلقه به گوش	حلواچوبه
حلّال گوشت	حلقه به گوشتی	حلواشکری
حل المسائل	حلقه دار	حلواماهی
حلّال وار	حلقه درگوش	حلوایی / حلوائی
حلّال واری	حلقه ربا(ی)	حلیم
حلّال یابی	حلقه ربایی / حلقه ربائی	حلیم آب
حلّایل	حلقه ریزه	حلیم بادمجان /
حَلَبُور	حلقه زن	حلیم بادنجان
حلبی آباد	حلقه گشا(ی)	حلیم پز
حلبی ساز	حلقه گشایی / حلقه گشائی	حلیم پزی
حلبی سازی	حلقه گل	حلیم روغن
حل پذیری	حلقه مانند	حماسه آفرین
حلزون سنگ	حلقه نشین	حماسه آفرینی
حل شدنی	حلقه وار	حماسه پرداز

حماسه پردازی	حمل پذیر	حوایج / حوائج
حماسه خوانی	حمل ناپذیر	حوایج دار / حوائج دار
حماسه سرا (ی)	حمل ونقل	حوایجی / حوائجی
حماسه سرایی /	حمله آور	حوایل ، حوائل
حماسه سرائی	حمله بر	حورالعین
حماقت آمیز	حمله دار	حورزاد
حَمَّال بند	حمله ور	حوصله سوز
حَمَّال زاده	حنابندان	حوضچه
حَمَّالَةُ الحطب	حناسب	حوض خانه
حمام زنانه	حنایی / حنائی	حول وحوش
حمام زنانه	حوادث نگار	حوله
حمام عمومی	حواس پرت	حوله ای
حمایت طلب	حواس پرتی	حومه نشین
حمایت طلبی	حواس جمع	حیات
حمایتگر	حواس جمعی	حیات بخش
حَمَّال	حواله جات / حوالجات	حیات بخشی
حَمَّال فنگ	حواله کرد	حیاتی
حَمَّال کش	حواله نامه	حیاط خلوت

حیرت آباد	حیله گری
حیرت آمیز	حیوان خور
حیرت آور	حیوان داری
حیرت افزا	حیوان دوست
حیرت انگیز	حیوان دوستی
حیرت زا	حیوان شناس
حیرت زدگی	حیوان شناسی
حیرت زده	حیوان صفت
حیرت کده	حیوان صفتی
حیص (و) بیص	حیة الحوا
حیلت آموز	(صورتِ فلکی)
حیلت باز	حیة الماء (جانوری)
حیلت ساز	
حیلتگر / حیلت گر	
حیلتگری / حیلت گری	
حیله بازی	
حیله ساز	
حیله گر	

خ

خاتم الانبیا	خاتمه یافته	خارادل
خاتم الاوصیا	خاتمة الامر	خارانداز
خاتم الاولیا	خاتون پنجره	خاریازکن
خاتم الشعرا	خاج پرست	خاریست
خاتم المرسلین	خاج پرستی	خارین
خاتم النبیین	خاج شوران	خاریشت
خاتم بند	خاج شویان	خاریشت ماهی
خاتم بندی	خادم باشی	خاریشته
خاتم ساز	خادم باشیگری /	خارینبه
خاتم سازی	خادم باشیگری	خاریوست
خاتم کار	خادمزاده	خاریوستان
خاتم کاری	خاراتراش	خاریپرزن

خارج خارت	خارج‌جه دیده	خارج‌کش
خارج‌تَنان	خارج‌جی شکل	خارج‌کن
خارج‌ت و خورت	خارج‌جی مذهب	خارج‌کنی
خارج‌آهنگ	خارج‌چین	خارج‌گیر
خارج‌آهنگی	خارج‌چینه	خارج‌گیری
خارج‌ازحد	خارج‌چینی	خارج‌لنگری
خارج‌ازموضوع	خارج‌خار	خارج‌ماهی
خارج‌ازنزاکت	خارج‌خاسک	خازن‌دار
خارج‌ازنوبت	خارج‌دار	خاستگاه
خارج‌خوان	خارج‌درآر	خاصه‌بخشی
خارج‌خوانی	خارج‌زار	خاصه‌تراش
خارج‌دیده	خارج‌زنی	خاصه‌تراشی
خارج‌رفته	خارج‌ستان	خاصه‌خرجی
خارج‌سازی	خارج‌شتر	خاصیت‌دار
خارج‌شده	خارج‌شتری	خاطر‌آزرده
خارج‌قسمت	خارج‌ش‌دار	خاطر‌آسوده
خارج‌جمع‌گن	خارج‌شکر	خاطر‌آشفته
خارج‌نویس	خارج‌العاده	خاطر‌پیش

خاک پاشی	خاک آهک	خاطر پسند
خاک پا(ی)	خاک آهن	خاطر جمع
خاک پرست	خاک ارّه	خاطر جمعی
خاک پوش	خاک انداز	خاطر جویی / خاطر جوئی
خاک جوش	خاک باز	خاطر خواه
خاک خوار	خاک بازی	خاطر خواهی
خاک خور	خاک بردار	خاطر فریب
خاک خورد	خاک برداری	خاطر نشان
خاک دار	خاک بر سر	خاطر نشین
خاک دادن	خاک بر سری	خاطر نگهدار -
خاک دوست	خاک برگ	خاطر نگه دار
خاک رُست	خاک بوس	خاطر نواز
خاک رنگ	خاک بوسی	خاطر ه انگیز
خاک روب	خاک به سر	خاطر ه نویس
خاک روبه	خاک به سری	خاطر ه نویسی
خاک روبه دانی	خاک بیز	خاک آب
خاک روبه کش	خاک بیزی	خاک آلود
خاک روبه کشی	خاک پاش	خاک آلوده

خاکه اژه	خاک شناس	خاک رویی
خاکه برگ	خاک شناسی	خاک ریز، خاک ریز
خاکه زغال	خاک شویی / خاک شوئی	خاک ریزی
خاکه زغالی	خاکشی / خاکشیر	خاک زاد
خاکه سنگ	خاکشیر مزاج	خاک زایی / خاک زائی
خاکه شپش	خاکشیر یخ مال	خاک زی / خاکزی
خاکي نهاد	خاک کش	خاک زیستمند
خال باز	خاک کشی	خاکسار
خال جوش	خاک کنی	خاکساری
خال خال	خاک گیر	خاک سپاری
خال خالی	خاک گیری	خاکستر دان
خال دار	خاک لیزی	خاکستر مال
خال زده	خاک مال	خاکستر مالی
خال زن	خاک مالی	خاکستر نشین
خال سیاه بند	خاک نشین	خاکستری پوش
خال سیاه بندی	خاک نمک	خاکستری رنگ
خالصاً مخلصاً	خاک و خل	خاک سنگ
خالصجات / خالصه جات	خاک ورزی	خاک شناختی

خالص سازی	خاله خواب رفته	خام اندیشه
خالص شده	خاله رورو	خام اندیشی
خالص طلبی	خاله زاده	خام بافی
خالصه دار	خاله زنک	خام پز
خالق پسند	خاله زنک بازی	خام پزی
خال قزی	خاله زنکی	خام پندار
خال کوب	خاله سوسکه	خام پنداری
خال کوبی	خاله شلخته	خام پوش
خال گذاری	خاله گردن دراز	خام جوش
خال مخالی	خاله وارس	خام خوار
خالواش	خاله وارسى	خام خواری
خالوزاده	خالی از احساس	خام خیال
خاله بازی	خالی از لطف	خام دست
خاله بی بی	خالی الذهن	خام دستی
خاله پیرزنک	خالی بند	خام سخن
خاله خان باجی	خالی بندی	خام سوز
خاله خانم	خالی شده	خام سوزی
خاله خرسه	خام اندیش	خام طبع

خام طمعی	خان خرده	خانم بازی
خام کار	خان داداش	خانم بزرگ
خام کاری	خاندان	خانم جان
خام گفتار	خان دایی / خان دائی	خانم جلسه ای
خام گیاه خوار	خان زادگی	خانم درسی
خام گیاه خواری	خان زاده	خانم رئیس
خاموش گُن	خان عمو	خانم منش
خاموش لب	خانقاه	خانم والده
خاموش نشین	خانقاه دار	خان نشین
خامه پرداز	خانقاه داری	خانوادگی
خامه دار	خانقاه نشین	خانواده
خامه دوزی	خانقاه نشینی	خانواده دار
خامه زن	خان کشی	خانوار
خامه غسل	خانمان	خان ومان
خامه کاری	خانمان برانداز	خانه آبادان
خامه گیری	خانمان سوز	خانه بُر
خان بالغی	خانم باجی	خانه بُر
خان خانی	خانم باز	خانه برافکن

خانه برانداز	خانه داری	خانه گن
خانه بند	خانه درآمد	خانه گیر
خانه بندی	خانه درآمد	خانه گیری (زبان شناسی)
خانه به خانه	خانه روب	خانه ماندگی
خانه به دوش	خانه روشنی	خانه مانده
خانه به دوشی	خانه زاد	خانه مانند
خانه پا	خانه زاده	خانه نشین
خانه پایی / خانه پائی	خانه ساز	خانه نشینی
خانه پرداز	خانه سازی	خانه نگهدار -
خانه پردازی	خانه سوز	خانه نگه دار
خانه پرور	خانه شاگرد	خانه وارس
خانه پرورد	خانه شاگردی	خانه واری
خانه تکانی	خانه شمار	خانه یکی
خانه خراب	خانه شور	خانه کلنگی
خانه خراب گن	خانه شوری	خانه من
خانه خرابی	خانه فروش	خانیه
خانه خواه	خانه فروشی	خاورزمین
خانه دار	خانه کاوی	خاورشناس

خاورشناسی	خبردار	ختمخالی / خطمخالی
خاورمیانه	خبرِ دہ	ختم گذاری
خایب، خائب	خبررسان	ختمی مآب
خائف	خبررسانی	ختمی مرتبت
خائفانہ	خبر ساز	ختنہ سوران
خائن	خبر سازی	ختنہ کردہ
خائن صفت	خبرکش	ختنہ گاہ
خائنی	خبرکشی	ختنہ گر
خاییدن / خائیدن	خبر گزار	ختنہ نکردہ
خبّازبashi	خبرگزاری	خجالت آور
خبّازخانہ	خبرگیر	خجالت زدگی
خبایث، خباثت	خبرگیری	خجالت زدہ
خبّرآور	خبرنامہ	خجالت کشی
خبّربر	خبرنگار	خجالت آور
خبّرپراکنی	خبرنگاری	خجالت زدگی
خبّرچین	خبرنویس	خجالت زدہ
خبّرچینی	ختا	خدا برکت
خبّرخوان	ختایی / ختائی	خدا بندہ

خدا (ی) شناس	خدا زده	خدا به دور
خدا (ی) شناسی	خدا شناس	خدا به همراه
خدا (ی) ناکرده	خدا شناسی	خدا بیامرز
خدا (ی) نخواسته	خدا نگهدار -	خدا بیامرزی
خدا (ی) نکرده	خدا نگه دار	خدا پدر بیامرز
خدایی / خدائی	خدا نگهداری -	خدا پسندانه
خدایش / خدائیش	خدا نگه داری	خدا اتومان
خدا شه بر دار	خدا و کیلی	خدا جو
خدا شه پذیر	خدا و نندزاده	خدا جویی / خدا جوئی
خدا شه دار	خدا و نگار	خدا حافظ
خدا شه ناپذیر	خدا (ی) بین	خدا حافظی
خدا عه آمیز	خدا (ی) بینی	خدا خواهی
خدمات پس از فروش	خدا (ی) پرست	خدا خوب کرده
خدمات رسانی	خدا (ی) پرستی	خدا خیر داده
خدمتکار	خدا (ی) پسند	خدا داد
خدمتکاری	خدا (ی) پسندی	خدا داده
خدمت گن	خدا (ی) ترس	خدا دادی
خدمت گزار	خدا (ی) ترسی	خدا دوست

خدمتگزاری	خراش بردار	خرت و پرت
خراب آباد	خراش دار	خر تو خر
خرابات خانه	خراش کاری	خرت و خورت
خرابات نشین	خراطی شده	خرج بُران
خراب اندر خراب	خرافات پرست	خرج بردار
خراب اندرون	خرافات پرستی	خرج بُری
خراب شدنی	خرافه پرست	خرج بیار
خراب شده	خرافه پرستی	خرج تراش
خراب کارانه -	خر باز	خرج تراشی
خرابکارانه	خر بازار	خرج خانه
خراب کار - خرابکار	خر بازی	خرج خور
خراب کاری -	خر بگیری	خرج در رفته
خرابکاری	خر بیار باقالی بارکن	خرج و دخل
خرابه نشین	خر پا	خرج جی ده
خراج گزار	خر پایی / خر پائی	خر چال
خراج گذاری	خر پشت	خر چران
خرّازی فروش	خر پشته	خر چرانی
خرّازی فروشی	خر پول	خر چُسانه

خرچنگ سانان	خرد چمن	خرد و خمیر
خرچنگ قورباغه	خرد سال	خرد ور
خرچنگ نویس	خرد سالگی	خرد ورزی
خر حمّال	خرد ساله	خرد وری
خر حمّالی	خرد سالی	خرد بخر
خر خاکی	خرد سنج	خرد برده
خر خرنان	خرد کاری	خرد بورژوا
خر خوان	خرد گن	خرد بورژوازی
خر خوانی	خرد گرا	خرد بورژوایی /
خرد اندیش	خرد گرای / خرد گرائی	خرد بورژوائی
خرد انگار	خرد دل خوری	خرد بین
خرد باور	خرد مند	خرد بینی
خرد باوری	خرد مندانه	خرد پا
خرد پا	خرد مندی	خرد پاره
خرد پذیر	خرد نقش	خرد حساب
خرد پرور	خرد نگرش	خرد خرجی
خرد پسند	خرد نگرشی	خرد دان
خرد پیشه	خرد وانی	خرد دانی

خُرده ریز	خَرَزهره	خِرَقه پوش
خُرده ریزه	خرس باز	خِرَقه پوشی
خرده سنگ	خرس بچه	خِرَقه دار
خُرده شناس	خرس رقصانی	خرقه دوز
خُرده شیشه	خرسک باز	خَرکار
خُرده فرمایش	خِرَسَنبگ / خِرَسَن بگ	خَرکاری
خُرده فروش	خَرسنگ	خَرکچی
خُرده فروشی	خَرسوار	خَرکچیگری / خَرکچی گری
خرده فرهنگ	خَرسواری	خَرکش
خُرده کار	خَرطبع	خَرکمان
خُرده کاری	خَرطبعی	خَرکیف
خُرده گیر	خرطوم دار	خَرکیفی
خُرده گیری	خِرِف شده	خَرگاه
خُرده مالک	خِرِف گشته	خَرگردن
خُرده مردم	خَرفهم	خَرگوش
خرده نان	خِرَقه باز	خَرگوشی
خَررنگ کُن	خِرَقه بازی	خَرگیر
خَرزور	خِرَقه به دوش	خُرمانگور

خرمابن	خرمن برداری	خروس قندی
خرماپزان	خرمن پا	خروس وزن
خرماپلو	خرمن پایی / خرمن پائی	خرّه کشان
خرماخرک	خرمن جا	خریدار
خرماگون	خرمن سوخته	خریداری شده
خرمالو	خرمن سوز	خرید و فروش
خرمای / خرمائی	خرمن کوب	خزان دیده
خرمایی رنگ / خرمائی رنگ	خرمن کوبی	خزان رسیده
خرم دل	خرمنگاه	خزان رنگ
خرم دین	خرمن گرد	خزان زده
خرم درند	خرمهره	خزان کرده
خرمرد	خرناس کش	خزانه چی
خرمست	خروخر	خزانه دار
خرمستی	خروخر	خزانه داری
خرمقدس	خروس باز	خزاین / خزائن
خرمقدسی	خروس بازی	خز فروش
خرمگس	خروس جنگی	خز فروشی
خرمگسی	خروس خوان	خزف فروش

خزّه پوش	خسته و کوفته	خِشت در بهشت
خزّه شناس	خسته و هلاک	خشت زن
خزّه شناسی	خَس خانه	خشت زنی
خزینّه دار	خِس خِس	خشت فروش
خزینّه داری	خسر دنیا و الآخره	خشت کار
خسارت بین	خسران دیده	خشت کاری
خسارت زن	خسرونژاد	خشتک در آَر
خسارت نامه	خسرونشان	خشت مال
خسایس / خسائس	خسیس بازی	خشت مالی
خس بگیر	خشاب	خشخاش کار
خَس پوش	خَس پذیر	خشخاش کاری
خستگی آور	خشت انداز	خِش خِش
خستگی ناپذیر	خشت اندازی	خَس دار
خسته جگر	خشت پَز	خشک آخور
خسته خاطر	خشت پِزی	خشکار
خسته دل	خشت چین	خشک اندیش
خسته روان	خشت خرابه	خشک اندیشی
خسته کننده	خشت خشتی	خشکبار

خشک جان	خشک طینت	خشکی زایی /
خشک خالی	خشک کُن	خشکی زائی
خشک دامن	خشک لب	خشکی زده
خشک دست	خشک مزاج	خَش گیر
خشک دهان	خشک مغز	خَش گیری
خشک رود	خشک مغزی	خشم آگین
خشک رُوی	خشک مقدّس	خشم آلود
خشک ریخت	خشک نای	خشم زا
خشک ریشه	خشک و خالی	خشم زدا
خشکزار / خشک زار	خشکه بار	خشم زده
خشکسار / خشک سار	خشکه پَز	خشم گیر
خشک سازی	خشکه پزی	خشمناک
خشک سال، خشکسال	خشکه چین	خشمناکی
خشک سالی،	خشکه چینی	خَشین پوست
خشکسالی	خشکه زار	خَشین پوش
خشک شونده	خشکه کاری	خَشین خو
خشک شویی / خشک شوئی	خشکه مقدّس	خشنود
خشک طبیعت	خشکه مقدّسی	خشنوت آمیز

خط خط	خصوصیت گری	خشونت بار
خط خطی	خضاب کرده	خشونت طلب
خط خوان	خط آهن	خشونت طلبی
خط خوانی	خطاب آمیز	خشونت گرا
خط خوردگی	خطابخش	خشونت گرایانه
خط خورده	خطابه خوان	خشونت گرایی /
خط دار	خطابه خوانی	خشونت گرایی
خط آفرین	خطاپوش	خشونت ورزی
خط پذیر	خطاپوشی	خصایص
خط پذیری	خطاکار	خصایل
خط ساز	خطا کاری	خضم افکن
خط رگاه	خط الرأس	خضم افکنی
خط ناک	خطایاب	خضم وار
خط ناک	خطایابی	خصوصی سازی
خط زده	خط بُر	خصوصی گرایی /
خط زن	خط پرداز	خصوصی گرایی
خط ساز	خط تراش	خصوصیت آمیز
خط شکن	خط چین	خصوصیت گری /

خط شکنی	خط و نشان	خفی نویس
خط شناس	خط هوایی / خط هوائی	خفی نویسی
خط شناسی	خطیئه	خلاص بخشی
خط فاصله	خفت آمیز	خلاص جویی /
خط فقر	خفت آور	خلاص جوئی
خط کش	خفت بار	خلاصه سازی
خط کشی	خفت کش	خلاصه نویس
خط مخالی / ختم مخالی	خفت کشی	خلاصه نویسی
خط مشی	خفت کشیده	خلاف انگیز
خط ممتد	خفتنگاه / خفتن گاه	خلاف بردار
خطمی (گل)	خفته دل	خلاف شرع
خط نگار	خفته و راسته	خلاف کار
خط نگاری	خفقان آور	خلاف کاری
خط نگهدار - خط نگه دار	خفقان دار	خلاف گوئی /
خط نویس	خفقان زده	خلاف گوئی
خط نویسی	خفنچه	خلال دان
خط و خال	خفه خون	خلال دندان
خط وربط	خفه کننده	خلاق / خلائق

خلأ	خلنگزار/خلنگزار	خلیفة اللهی
خلائی	خلوت پرست	خلیل الله
خُل بازی	خلوت خانه	خلیل وار
خلخال پوش	خلوت سرا	خمارآلود
خُل خُل بازی	خلوت کده	خمارآلوده
خُلداشیان	خلوتگاه	خمارشکن
خِلط آور	خلوت گزیده	خُمارکش
خَلق آزار	خلوت گزین	خُمپاره
خَلق السّاعه	خلوتگه	خُمپاره افکن
خَلق الله	خلوت نشین	خُمپاره انداز
خَلق پسند	خُل و چل	خُمپاره چی
خُلقتنگ	خُل وضع	خَم پذیر
خُلقتنگی	خلیج فارس	خُمچه
خُل گیری	خلیفة زاده	خُم خانه
خلل پذیر	خلیفة گری	خَم دار
خلل ناپذیر	خلیفة نشین	خُمس بگیر
خُل مَشنگ	خلیفة الخلفا	خمسّه خمسّه
خلنجزار/خلنجزار	خلیفة الله	خَم شده

خُنیاگری	خندان رُو (ی)	خُم شکن
خواب آلو	خندان رُوئی / خندان رُوئی	خَم کار
خواب آلود	خندان لب	خَم کاری
خواب آلودگی	خنده آور	خُمکده / خُم کده
خواب آلوده	خنده بازار	خَم گُن
خواب آور	خنده دار	خمیازه کشان
خواب انگیز	خنده درمائی	خمیده قد
خواب بند	خنده رُو	خمیر تُرش
خواب بندی	خنده زنان	خمیر دندان
خواب بین	خنده کنان	خمیر ریش
خواب ترس	خِنزِر (و) پِنزِر	خمیر گیر
خواب جال (ی)	خِنزِر (و) پِنزِر	خمیر گیری
خواب دار	خِنس و فِنس	خمیر مایه
خواب درمائی	خنک دل	خشتی
خواب دیده	خنک سازی	خشتی ساز
خواب ربا	خنک گُن	خشتی سازی
خواب رفتگی	خنک کننده	خنجر بازی
خواب رفته	خنیاکر	خندان دل

خواب زدا	خواب و بیدار	خواری کش
خواب زدایی / خواب زدائی	خواب و خوراک	خواست اندیشی
خواب زدگی	خواب و خیال	خواست برگ
خواب زده	خوابیده گردی	خواستگار
خواب سنگین	خواجه امام	خواستگاری
خوابگاه	خواجه باشی	خوالیگر
خواب گرد	خواجه باشیگری /	خوالیگری
خواب گردی	خواجه باشیگری	خوانایی / خوانائی
خواب گزار	خواجه برانداز	خوانچه
خواب گزاری	خواجه تاش	خوانچه زن
خواب گو	خواجه تاشی	خوانچه کش
خواب گوشی	خواجه زاده	خوان دار
خواب نادیده	خواجه سرا	خوان داری
خوابناک	خواجه نشین	خوان سالار
خوابناکی	خوار داشت	خوان سالاری
خواب نامه	خوار (و) بار فروش	خوانین زاده
خواب نما	خوار (و) بار فروشی	خواهر برادری
خواب واره	خواری پسند	خواهر خانم

خواهرخوانده	خوب‌رخ	خودآزمایی / خودآزمائی
خواهرزاده	خوب‌رُوی (ی)	خودآگاه
خواهرزن	خوب‌رُویی / خوب‌رُویی	خودآگاهی
خواهرشوهر	خوب‌شکل	خودآموخته
خواهروار	خوب‌صورت	خودآموز
خواهش‌پذیر	خوب‌کردار	خودآموزی
خواهشگر	خوب‌کرداری	خودآتکا
خواهشمند	خوب‌گفتار	خودآتکایی / خودآتکائی
خواه‌نخواه	خوب‌گمان	خودارزیابی
خواه‌نخواهی	خوب‌گویی / خوب‌گوئی	خوداشتغالی
خواه (و) ناخواه	خوب‌نویس	خودالقاً
خواهی‌نخواهی	خوپذیر	خودالقایی / خودالقائی
خوب‌چهر	خوپذیری	خوداندیشیده
خوب‌چهره	خودآرا	(زبان‌شناسی)
خوب‌خواهی	خودآرایی / خودآرائی	خودانگاره
خوب‌خوری	خودآزار	خودانگیختگی
خوب‌دل	خودآزاری	خودانگیخته
خوب‌دلی	خودآزما	خودباختگی

خودباخته	خودپرداز	خودخوری
خودباور	خودپرست	خوددار
خودباوری	خودپرستانه	خودداری
خودبرانگیختگی	خودپرستی	خوددرمانی
خودبرترین	خودپسند	خوددوستی
خودبرترینی	خودپسندی	خودرأی
خودبزرگ‌بین	خودپنداری	خودرایی
خودبزرگ‌بینی	خودتراش	خودرُست
خودبِسا	خودتنظیم‌ساز	خودرُسته
خودبَسایی / خودبَسائی	(زبان‌شناسی)	خودرنگ
خودبسندگی	خودجوش	خودرو
خودبسنده	خودجوشی	خودروبر
خودبه‌خود	خودچسب	خودروساز
خودبیمارانگاری	خودخواسته	خودروسازی
خودبین	خودخواه	خودرُوی (ی)
خودبینی	خودخواهانه	خودرُویی / خودرُوئی
خودپایا	خودخواهی	خودزن
خودپرداخت	خودخور	خودزندگی‌نامه -

خوددزیست‌نامه	خودسوز	خوددفریفتگی
خوددزنی	خوددسوزی	خوددفریفته
خوددزیست‌نامه	خوددشکن	خوددکار
خوددساخته	خوددشکنی	خوددکار آبی / قرمز / ...
خوددساز	خوددشمول	خوددکافت
خوددسازگار	(زبان‌شناسی)	خوددکافتی
خوددسازی	خوددشناس	خوددکام
خوددسامان	خوددشناسی	خوددکامگی
خوددسامانی	خوددشیرین	خوددکامه
خوددسانسور	خوددشیرینی	خوددکامی
خوددسانسوری	خوددشیفتگی	خوددکاوی
خوددسپاری	خوددشیفته	خوددکرده
خوددستا	خوددفرمان	خوددگشان
خوددستایی / خوددستائی	خوددفرمانی	خوددگشانی
خوددسر	خوددفروخته	خوددگشی
خوددسرانه	خوددفروش	خوددکفا
خوددسرپرست	خوددفروشی	خوددکفایی / خوددکفائی
خوددسری	خوددفریبی	خوددکم‌بین

خورد و خوراک	خودنگری	خودکم بینی
خورده بُرده	خودنما (ی)	خودکنترل
خورده ریزه	خودنمایی / خودنمائی	خودگردان
خورش خوری	خودنوشت	خودگردانی
خورشیدپرست	خودنویس	خودلقاحی
خورشیدپرستی	خودهادی (نجوم)	خودمحور
خورشیدسوار	خودیابی	خودمحورانه
خورشیدگرفتگی	خودیاری	خودمحوری
خورشیدگرفته	خودیافت	خودمختار
خوره زده	خوراک پز	خودمختاری
خوش آب و رنگ	خوراک پزی	خودمداری
خوش آب و هوا	خوراک دهی	خودمصرف
خوش آمیز	خوراک شناس	خودمصرفی
خوش آواز	خوراک شناسی	خودنظم بخشی
خوش آوازی	خوراکی فروش	(زبان شناسی)
خوش آهنگ	خورجین دار	خودنگاره
خوش آیین / خوش آئین	خوردنی پز	خودنگاری
خوش آیینی / خوش آئینی	خورد و خواب	خودنگر

خوش بربش	خوشایند	خوشاب
خوش برورو	خوشایندگویی /	خوش احوال
خوش بشره	خوشایندگوئی	خوش اخلاق
خوش بُنیه	خوشباد	خوش ادا
خوش بو - خوشبو	خوشباش	خوش ادایی / خوش ادائی
خوش بوکننده -	خوشباش گویان	خوش استقبال
خوشبوکننده	خوشباشی	خوش اشتها
خوش بویی -	خوش باطن	خوش اغور / خوش اوقور
خوشبویی /	خوش بالا	خوش اقبال
خوش بوئی -	خوش باور	خوش اقبالی
خوشبوئی	خوش باوری	خوش الحان
خوش بیار	خوشبخت	خوشامد
خوش بیاری	خوشبختانه	خوشامدگو
خوش بیان	خوشبختی	خوشامدگویی /
خوش بین	خوش بدن	خوشامدگوئی
خوش بینانه	خوش بده	خوش اندام
خوش بینی	خوش بدهی	خوش اندامی
خوش پرداخت	خوش برخورد	خوش انگشت

خوش پرواز	خوش چهره	خوش خط و خال
خوش پُز	خوش حالت	خوش خطّی
خوش پنجه	خوش حال - خوشحال	خوش خُلق
خوش پوز	خوش حالی -	خوش خُلقی
خوش پوش	خوشحالی	خوش خنده
خوش پوشی	خوش حرکات	خوش خو
خوش پی	خوش حساب	خوش خواب
خوش پیام	خوش حسابی	خوشخواب (تشک)
خوش پیغام	خوش حنجره	خوش خوابی
خوش تخم	خوش خبر	خوش خوان
خوش تراش	خوش خبری	خوش خوانی
خوش ترکیب	خوش خدمت	خوش خور
خوش ترکیبی	خوش خدمتی	خوش خوراک
خوش تکنیک	خوش حرام	خوش خوراکی
خوش تیپ	خوش خرید	خوش خوشان
خوش جنس	خوش خصال	خوش خوشک
خوش چاپ	خوش خصلت	خوش خویی /
خوش چشم و ابرو	خوش خط	خوش خوئی

خوش خیال	خوش رکابی	خوش سروزبان
خوش خیالی	خوش رنگ	خوش سرووضع
خوش خیم	خوش روزگار	خوش سفر
خوش دست	خوش روزی	خوش سلوک
خوش دست و پنجه	خوش رَوش	خوش سلوکی
خوش دل	خوش رُوی (ی)	خوش سلیقگی
خوش دلی	خوش رُویی /	خوش سلیقه
خوش دوخت	خوش رُویی	خوش سماع
خوش ذات	خوش ریخت	خوش سودا
خوش ذائقه،	خوش زبان	خوش سیرت
خوش ذایقه	خوش زبانی	خوش سیما
خوش ذوق	خوش سابقه	خوش شانس
خوش راه	خوش ساخت	خوش شانسی
خوش رفتار	خوش سایه	خوش شکل
خوش رفتاری	خوش سخن	خوش شگون
خوش رقص	خوش سخنی	خوش شمایل
خوش رقصی	خوش سرا (ی)	خوش شیر
خوش رکاب	خوش سرود	خوش صحبت

خوش گذران -	خوش فطرت	خوش صحبتی
خوش گذران	خوش فکر	خوش صفات
خوش گذرانی -	خوش قدم	خوش صوت
خوش گذارانی	خوش قد و بالا	خوش صورت
خوش گفتار	خوش قد و قامت	خوش طالع
خوش گل	خوش قد و قواره	خوش طبع
خوش گلی	خوش قریحه	خوش طرح
خوش گو	خوش قلب	خوش طعم
خوش گوار - خوش گوار	خوش قلبی	خوش طینت
خوش گوشت	خوش قلیق	خوش ظاهر
خوش گویی / خوش گوئی	خوش قلم	خوش عادت
خوش لباس	خوش قوارگی	خوش عاقبت
خوش لقا	خوش قواره	خوش عقیده
خوش لگام	خوش قول	خوش علف
خوش لهجه	خوش قولی	خوش عیار
خوش محضر	خوش قیافه	خوش غیرت
خوش مرام	خوش کام	خوش فرجام
خوش مزگی -	خوش کلام	خوش فُرم

خوش‌نویسی -	خوش‌نشان	خوش‌شمزگی
خوش‌شنویسی	خوش‌نشین	خوش‌مزه - خوش‌شمزه
خوش‌نهاد	خوش‌نشینی	خوش‌مسلک
خوش‌نیت	خوش‌نظر	خوش‌مسیر
خوش‌ویش	خوش‌نغمه	خوش‌مشرب
خوش‌وعده	خوش‌نفس	خوش‌مشربی
خوش‌شوقت	خوش‌نقش	خوش‌مطلع
خوش‌شوقتی	خوش‌نقش‌ونگار	خوش‌معاشرت
خوشه‌انگوری	خوش‌نقشی	خوش‌معامله
خوشه‌چین	خوش‌نگار	خوش‌مغز
خوشه‌چینی	خوش‌نما(ی)	خوش‌مغزی
خوش‌هضم	خوش‌نمایی /	خوش‌میش
خوش‌هوا	خوش‌نمائی	خوش‌میشی
خوش‌هیکل	خوش‌نمک	خوش‌منظر
خوش‌هیئت	خوش‌نمود	خوش‌منظره
خوش‌یمن	خوش‌نوا	خوش‌نام
خوش‌یمنی	خوش‌نویس -	خوش‌نامی
خوف‌زده	خوش‌شنویس	خوش‌نسیم

خونخواهی	خونابه	خوفناک
خونخور	خونادراری	خوفورجا
خوندار	خونافشان	خوکبان
خوندل	خونبار	خوکبانی
خوندماغ	خونبست	خوکبینی
خونده	خونبند	خوکچران
خوندیده	خونبها	خوکچه
خونرسانی	خونبه جگر	خوکچه هندی
خونرنگ	خونپرور	خوکخور
خونروش	خونجگر	خوکدان
خونروی	خونجگری	خوکدانی
خونریز	خونچکان	خوککرده
خونریزش	خونخوار - خونخوار	خوکصفت
خونریزی	خونخوارگی -	خوگیر
خونزا	خونخوارگی	خونآشام
خونزی	خونخواری -	خونآلود
خونساز	خونخواری	خونآلوده
خونسازی	خونخواه	خوناب

خون سرد - خونسرد	خون نگار	خویشتن شناس
خون سردی -	خون هراسی	خویشتن شناسی
خونسردی	خونی رنگ	خویشتن نگر
خون سنگ	خونین بدن	خویشتن نگری
خون شناس	خونین جگر	خویش فرما
خون شناسی	خونین دل	خیابان بندی
خون فام	خونین کفن	خیابان پیما
خون فروش	خونین و مالین	خیابان سازی
خون فشان	خویش آمیزی	خیابان کشی
خون فشانی	خویش بین	خیابان گرد
خون کافت	خویش پرست	خیابان گردی
خون گرفته	خویشتن	خیار بُن
خون گرم - خونگرم	خویشتن بینی	خیار ترشی
خون گرمی - خونگرمی	خویشتن پرور	خیار چنبر
خون گیر	خویشتن پسند	خیار زار
خون گیری	خویشتن خواه	خیارستان
خون مُردگی	خویشتن دار	خیار شور
خون مُرده	خویشتن داری	خیاط باشی

خیاط خانه	خیال سازی	خیر بند
خیاط دوز	خیام شناس	خیر پیش
خیال آمیز	خیام شناسی	خیر خانه
خیال اندیش	خیانت آمیز	خیر خواه
خیال انگیز	خیانت پیشگی	خیر خواهانه
خیال باز	خیانت پیشه	خیر خواهی
خیال بازی	خیانت درامانت	خیر گرد
خیال باف	خیانت کار - خیانتکار	خیرگویی / خیرگوئی
خیال بافی	خیانت کاری -	خیرگی انگیز
خیال بند	خیانتکاری	خیرمقدم
خیال بندی	خیانتگر	خیرندیده
خیال پرداز	خیانتگری	خیروبرکت
خیال پردازی	خیانت ورز	خیروخوشی
خیال پرست	خیانت ورزی	خیره خیره
خیال پرستانه	خیرات ده	خیره سر
خیال پرستی	خیراندیش	خیره سری
خیال پرور	خیراندیشی	خیره کننده
خیال پروری	خیربینی	خیره گرد

خیزاب

خیزگاه

خیس خورده

خیش خان

خیش خانه

خیشومی شده

(زبان شناسی)

خیکچه

خیک دوز

خیلی وقت پیش

خیمه دوز

خیمه شب باز

خیمه شب بازی

خیمه گاه

خیمه گر

د

داءُ الثَّعلَب	دادپرست	دادرسی
داءُ الرقص	دادپرور	دادستان
داءُ الكلب	دادپروری	دادستانی
دائِبَةُ الارض	دادپیشه	دادسرا
دادآفرید	دادجو(ی)	دادگان
دادآفرین	دادجویی/دادجوئی	دادگاه
دادائیسَم	دادخواست	دادگاهی
دادباخته	دادخوانده	دادگر
دادبخش	دادخواه	دادگرانه
دادبخشی	دادخواهی	دادگری
دادبُرده	داددِه	دادگستر
دادبیگی	دادرس	دادگستری

دادنامه	دارالادب	دارچینی
دادویداد	دارالأماره	دارحلقه
دادور	دارالتأدیب	داردار
دادورز	دارالتجاره	داردوست
دادورزی	دارالترجمه	دارزن
دادوری	دارالحکومه	دارکشی (= چله کشی)
دادوستد	دارالخلافه	دارکوب
دادوفریاد	دارالسلام	دارکوب شِکلان
داده آمایی / داده آمائی	دارالشفاء	دارنمک
داده بنیاد	دارالشوری / دارالشورا	داروخانه
داده پرداز	دارالقضا	داروخانه دار
داده پردازی	دارالمجانین	دارودرخت
داده کاوی	دارالمساکین	دارودرمانی
داده ورزی	دارالمؤمنین	دارودسته
داده ونداده	دارالوکاله	داروساز
دادپار	دارایی / دارائی	داروسازی
دادپاری	داربست	داروشناس
داراشکنه	دارجلینگ	داروشناسی

داروغه خانه	داستان نویس	داغمه بسته
داروفروش	داستان نویسی	دالامب (و) دولومب
داروگر	داشبورد	دالانچه
داروندار	داش مَشْتی بازی /	دالان دار
دارونما	داش مَشْدی بازی	دالان داری
داروینست	داش مَشْتی / داش مَشْدی	دالبُر
داروینسم	داش مَشْتیگری /	دالبُر دار
دارویی / داروئی	داش مَشْتیگری /	دالبُر دوزی
داریه زنگی	داش مَشْدیگری	دالبُر کرده
داستان پرداز	داعی الدُّعَا	داماد سرخانه
داستان پردازی	داغاب	دامب (و) دومب
داستان سرا (ی)	داغاداغ	دامپابند
داستان سرایان	داغ پیشانی	دامپَر
داستان سرایی /	داغ دار - داغدار	دام پرور - دامپرور
داستان سرائی	داغ دیدگی - داغدیدگی	دام پروری - دامپروری
داستان گو (ی)	داغ دیده - داغدیده	دام پزشکی - دامپزشک
داستان گویی /	داغ کرده	دام پزشکی - دامپزشکی
داستان گوئی	داغگاه	دامت افاضاته

دامت ایّامه	دامن گیر - دامنگیر	دانش پرست
دامت برکاته	دامنه دار	دانش پرور
دامت تأییداته	دامیار	دانش پروری
دامت توفیقاته	دامیاری	دانش پژوه
دام چاله	دان آب	دانش پژوهی
دامدار	دانادل	دانشجو(ی)
دامداری	دانادلی	دانشجویی/دانشجوئی
دام دام	دانایی/دانائی	دانش دوست
دام ظله	دان پاش	دانش دوستی
دامگاه	دان پاشی	دانش ستیز
دام گستر	دانش آموخته	دانش سرا - دانشسرا
دامن آلوده	دانش آموز	دانش طلب
دامن افشان	دانش آموزی	دانش فروز
دامن پاک	دانش افزایی/دانش افزائی	دانشکده
دامن چاک	دانش اندوز	دانشگاه
دامن شلواری	دانش اندوزی	دانشگاه دیده
دامن کشان	دانش پایه	دانشگاهی
دامن گستر	دانش پذیر	دانش گستر

دانش‌گستری	دانه کار	دایره وار
دانشمند	دانه کاری	دایکاست کار
دانشنامه	دانه کش	دائم
دانشور	دانه نشان	دائماً
دانشوری	داورکنار	دائم الاوقات
دانشیار	داورِ وسط	دائم الخمر
دانشیاری	داوود/داود	دائم الذکر
دانه افشان	داوودی/داودی	دائم السفر
دانه افشانی	دایر، دائر	دائمه
دانه بندی	دایره، دائره	دائمی
دانه چین	دایرة البروج،	دائن، داین
دانه خوار	دائرة البروج	دایی/دائی
دانه خواری	دائرة المعارف،	دایی زاده/دائی زاده
دانه دار	دایرة المعارف	دایی قزی/دائی قزی
دانه درشت	دایره ای، دائره ای	دبّاغ خانه
دانه زن	دایره ای شکل	دبّاغ دار
دانه فشان	دایره زن، دائره زن	دبّاغی شده
دانه فشانی	دایره زنگی، دائره زنگی	دبیرخانه

دبیرکل	دخترکُش	درازدامن
دبیروار	دختر مدرسه	دراز دست
دختر باز	دختر مدرسه‌ای	دراز دستی
دختر بازی	دختر وار	دراز روده
دختر بیچه	دَخل دار	دراز قد
دختر پز	دَخل زن	دراز کش
دختر حاجی	دَخل زنی	دراز گوش
دختر خاله	دَخل و خرج	دراز گویی / دراز گوئی
دختر خانم	دخمه گاه	دراز مدّت
دختر خواندگی	دَمَنش	دراز نویس
دختر خوانده	دَمَنشی	دراز نویسی
دختر خواهر	دَدِه برزنگی	درا سِرِ وقت
دختر دار	دَدِه سیاه	دُرافشان
دختر دایی / دختر دائی	درآمدزایی / درآمدزائی	دُرافشانی
دختر زرا	درآن واحد	درام نویس
دختر زاده	دراثنای	دراندر دشت
دختر عمو	درازای	دراندشت / درندشت
دختر عمّه	دراز بالان	دراین ارتباط

دراین‌بین	در به در	درِ خانه بازی
دراین خصوص	در به دری	درخت افکن
دراین رابطه	درپوش	درختچه
درایوین سینما	درثانی	درخت دار
درایة الحدیث	درج شده	درختزار/درخت زار
درباز	درجه بندی	درخت سازی
دربازگن	درجهت	درختستان
دربان	درجه حرارت	درخت شناس
دربانی	درجه دار	درخت شناسی
دربردارنده	درجه داری	درخت کار
دربریگیرنده	درجه یک/دو/...	درخت کاری
دربست	درحال توسعه	درخت گن
دربسته	درحال خدمت	درخت کوب
دربستی	درحال رشد	درخت مانند
دربندان	درحالی که	درخواست
دربندی	درحق	درخواست نامه
درب و داغان	درحقیقت	درخواستی
درب و داغون	درِ خانه باز	درخور

درز جوش	در دشناسی	در د آشنا
درزدوزی	در د کش	در د آشنایی / در د آشنائی
درزگیر	در د کشی	در د آگین
درزگیری	در د کشیده	در د آلود
در زمان	در د م	در د آمیز
در زمانی	در د مند	در د آور
در زمینه	در د مندانه	در د اده
درزدورز	در د مندی	در د افزا (ی)
درزیگر	در د نا ک	در د انگیز
درزیگری	در د نا کی	در د بار
درس آموز	در د ات خود	در د خورده
درس آموزی	در د رابطه با	در د دار
درس افزار	در د ر ف ت	در د ز دگی
درست آیین / درست آئین	در د ر ف تگی	در د ز ده
درست اعتقاد	در د ر ف ته	در د سر
درست بشو	در د رو	در د سر ساز
درست پیمان	در د رو دار	در د سنج
درست خوان	در د بن دی	در د شناس

درست دین	درس گویی / درس گوئی	درشت گوئی
درست زبان	درس گیر	درشت نما
درست شدنی	درس نامه	درشت نمایی /
درست شده	درس و مشق	درشت نمائی
درست عهد	درشت استخوان	درشت نویسی
درستکار	درشت اندام	درشت نی
درستکاری	درشت بازو	درشت هیکل
درست کردار	درشت باف	درشکه چی
درست گفتار	درشت بافت	درصدانه
درست گو	درشت بُر	درصدگیری
درست نامه	درشت بین	در صورتی که
درست نویس	درشت بینی	درضمن
درست نویسی	درشت تراش	درضمن آنکه
درست و حسابی	درشت خو	درعمل
درس خانه	درشت خوار	درعین حال
درس خوان	درشت سخن	دُرفروش
درس خوانده	درشت گو(ی)	دُرفروشی
درس خوانی	درشت گویی /	دُرفشان

دُرفشانی	درمان شناس	دَرَنگ دورونگ
دَرَق (و) دورق	درمان شناسی	درنهایت
دَرَق و دوروق	درمانگاه	دروازه بان
درکل	درمانگاهی	دروازه بانی
درگاه نشین	درمانگر	دروازه دار
درگذشت	درمانگری	درواکن
درگذشته	درمان ناپذیر	دروپنجره ساز
درگشا	درمجموع	دروپنجره سازی
درگشاده	دِرَم خرید	دروپیکر
درگشایی / درگشائی	دِرَم دار	دروخته
درگوشی	درملأعام	دروجه حامل
درگیر	درموردِ	درودگر
درگیری	دُرنا بازی	درودگری
درمان بخش	درنتیجه	دَرود هاتی
درمان بخشی	درندشت ← دراندشت	درو دیوار
درمان پذیر	درنده خو	دروغ آمیز
درمان جو	درنده خویی /	دروغ باف
درمانده	درنده خوئی	دروغ بافی

دروغ پراکنی	درون بین	درون سلولی
دروغ پرداز	درون بینی	درون سنج
دروغ پردازی	درون پرده	درون سوخته
دروغ زن	درون پرور	درون سوز
دروغ زنی	درون پوست	درون سو(ی)
دروغ ساز	درون پوش	درون شامه
دروغ سنج	درون پیوندی	درون شهری
دروغ سنجی	درون تراوا	درون فکنی
دروغ فروش	درون حزبی	درون کاو
دروغ گو(ی)	درون دل	درون کاوی
دروغ گویی / دروغ گوئی	درون ده	درون گرا
دروغ نما	درون ذاتی	درون گرای / درون گرائی
دروغ یاب	درون راند	درون گرد
دروغن	درون ریز	درون گروهی
دروگر	درون زا	(زبان شناسی)
دروگری	درون زاد	درون لا
درون بر	درون زهر	درون لنف
درون بوم	درون سازمانی	درون مایگی

درون مایه	درویش سیرت	درهم پیچیدگی
درون مدار	درویش صفت	درهم پیچیده
درون مرزی	درویش صفتی	درهم تنیده
درون نگر	درویش مآب	درهم جوش
درون نگری	درویش مسلک	درهم چپیده
درون هاگ	درویش مسلکی	درهم رفته
درون همسری	درویش منش	درهم ریختگی
درون یابی	درویش نما	درهم ریخته
درونی سازی	درویش نواز	درهم شکستگی
دروهمسایه	درویش نوازی	درهم شکسته
درویش بازی	درویش نهاد	درهم فرو رفته
درویش بخشا(ی)	درویش وار	درهم فشر دگی
درویش پرور	دُرّة التاج	درهم فشرده
درویش حال	در هر حال	درهم کشیدگی
درویش خو	در هر صورت	درهم کشیده
درویش داری	درهم آمیختگی	درهم (و) برهم
درویش دل	درهم آمیخته	درهم (و) برهمی
درویش دوست	درهم آمیزی	دریابان

دریابانی	دریانشین	دُزِ مَتر
دریادار	دریانورد	دِزْخِیم
دریاداری	دریانوردی	دِزْدار
دریادل	دریایی / دریائی	دُزْکام
دریادلی	دِریل زن	دُزْکامگی
دریازدگی	دریچه	دُزْکامه
دریازده	دریغاگو(ی)	دُزْکامی
دریازن	دری وری	دُزْوار
دریازنی	دریوزه گر	دُزْواری
دریاسالار	دریوزه گری	دست آلود
دریاسالاری	دزدبازار	دست آموز
دریاسر	دزدخانه	دستاب
دریافت کننده	دزد زده	دست ابزار
دریافتگر	دزدگاه	دستار
دریافتگری	دزدگیر	دستار بند
دریا کنار	دزدی (و) دَغلی	دستار دار
دریا گرفتگی	دزدی (و) گرگی	دستار داری
دریا گرفته	دُز سنج	دست از پادراز تر

دست از جان شسته	دست بر سر	دست به سینه
دستاس	دست بر قضا	دست به عصا
دست افزار	دست بریده	دست به فرمان
دست افشار	دست بسته	دست به کار
دست افشان	دست بچه /	دست به کمر
دست افشانی	دست بچه	دست به گریبان
دست انداز	دست بخت	دست به نقد
دست اندازی	دست بند - دستبند	دست به هم
دست اندر کار	دست بوس	دست به یقه
دست آورد	دست بوسی	دست به یکی
دست اول	دست به آب	دست پا چگی
دست ویز	دست به جیب	دست پاچه
دست باف	دست به خیر	دست پاک
دست بافت	دست به دامن	دست پاک کُن
دستبرد	دست به دست	دست پاکی
دست بردار	دست به دهان	دست پخت
دست بردل	دست به دهن	دست پُر
دست برده	دست به سر	دست پُر کُن

دست پرور	دستدان / دست دان	دست ساخت
دست پرورد	دستدانی / دست دانی	دست ساخته
دست پرورده	دست درازی	دست ساز
دست پیچ	دست درکار	دستش ده
دست تنگ	دست دست	دست شسته
دست تنگی	دست دستی	دست شکسته
دست تنها	دست دلبر	دست شو (ی)
دست تُو	دست دوز	دست شویی /
دستجات / دسته جات	دست دوزی	دست شوئی
دست چین	دست دوّم	دست فرمان
دست خالی	دست دوّم فروشی	دست فروش
دست خشک	دسترس	دست فروشی
دست خشک کُن	دسترسی	دست فشان
دست خشکی	دست رسیدنی	دست فنگ
دستخط	دست رشته	دست کار
دست خوردگی	دسترنج	دست کاری
دست خورده	دست زده	دست کج
دستخوش	دست زن	دست کجی

دستک دار	دست گشاده	دست انبو(ی)
دستک دُمبک	دستگیر	دست نخورده
دستک دُنَبک /	دستگیره	دست نشان
دستک دُمبک	دستگیری	دست نشاندگی
دستکُش	دستلاف	دست نشانده
دستکش	دستمال	دست نگار
دست کِشت	دستمال بازی	دست نما
دست کشیدگی	دستمال بسته	دست نماز
دست کم	دستمال پیچ	دست نوشت
دست کوب	دستمال سفره	دست نوشته
دست کوتاه	دستمال کاغذی	دست نویس
دستگاه	دستمال گردن	دست نیافتنی
دست گردان	دست مالی	دستوار
دست گردانی	دستمال یزدی	دستواره
دست گرمی	دست مایه	دستوانه
دست گزار	دست مرزاد	دست و بال
دست گزین	دستمزد	دست و پابسته
دست گشادگی	دستنبو(ی) /	دست و پاچلفتی

دست وپادار	دست وُرُوشویی /	دسته کِش
دست وپاشکسته	دست وُرُوشوئی	دسته کلید
دست وپاگیر	دسته بُکس	دسته کوک
دست وپاگیره	دسته بند	دسته گردان
دست وپنجه	دسته بندی	دسته گردانی
دست وپنجه دار	دسته به دسته	دسته گُل
دست و دل	دسته پیستون	دسته گلِ محمدی
دست و دل باز	دسته جغجغه /	دسته موتور
دست و دل بازی	دسته جقجقه	دسته هاون
دست و دل پاک	دسته جمعی	دسته هاونگ
دست و دل پاکی	دسته چک	دسته هونگ
دستور العمل	دسته دار	دستیاب
دستور شناس	دسته دنده	دستیابی
دستور مند	دسته دیزی	دستیار
دستور مندی	دسته راهنما	دستیاری
دستور نویس	دسته سازی	دست یازی
دستور نهاد	دسته فرمان	دست یافت
دست وُرُوشسته	دسته کائوچویی / فلزی / ...	دست یافته

دستی باف	دشت نورد	دشمن شکار
دستی بده	دُش کام	دشمن شکاری
دستی بگیر	دُشک / تشک	دشمن شکن
دستی دستی	دُشکچه / تشکچه	دشمن شکنی
دستی دوز	دشمن افکن	دشمن شناس
دستینه	دشمن پرور	دشمن فریب
دسیسه باز	دشمن تراش	دشمن فکن
دسیسه بازی	دشمن تراشی	دشمن کام
دسیسه چینی	دشمن خبرکن	دشمن کامی
دِسی گرم	دشمن خو(ی)	دشمن کُش
دِسی لیتر	دشمن خویی / دشمن خوئی	دشمن کُشی
دسی متر - دسیمتر	دشمن دار	دشمن کوب
دشتبان	دشمن رُو(ی)	دشمن کورکن
دشت پیمای(ی)	دشمن رُویی / دشمن رُویی	دشمن گداز
دشت خوار	دشمن زاده	دشمن گیر
دشت خواری	دشمن ستیز	دشمن وار
دشتستان	دشمن ستیزی	دشنام
دشتگون	دشمن شاد	دشنام آلود

دشنام آمیز	دعانویسی	دغل کاری
دشنام ده	دعاة	دفاع نامه
دشنام گونه	دعایم	دفاین
دشنام گو(ی)	دعایی	دفترچه
دشنام گویی/دشنام گوئی	دعوایی/دعوائی	دفترخانه
دشوار	دعوت خواهی	دفتردار
دشوارپسند	دعوتگاه	دفترداری
دشوارنویسی	دعوتگر	دفترنویس
دشوارباب	دعوت نامه	دفترنویسی
دشواژه	دعوی پرست	دفتر(و)دستک
دعاخوان	دعوی دار	دفتریادداشت
دعافروش	دعوی داری	دفز
دعافروشی	دعوی نامه	دفزنان
دعاگر	دغل باز	دفع شدنی
دعاگو(ی)	دغل بازی	دفع فروش
دعاگویان	دغل پیشه	دفعگردان
دعاگویی/دعاگوئی	دغل سازی	دفعنواز
دعانویس	دغل کار	دقایق

دَق دَق	دکتر بعد از این	دگمه منگنه
دَق دلی	دکتر علفی	دک وپز
دَق کُش	دکتر مهندس	دک وپوز
دَق مرگ	دکتری	دک و دنده
دقیقه به دقیقه	دکلمه	دک و دهن
دقیقه سنج	دکمه دار/دگمه دار	دکور ساز
دقیقه شمار	دکمه /دگمه	دکور سازی
دقیقه شماری	دکمه دوز/دگمه دوز	دکولته
دقیقه یاب	دکمه دوزی/دگمه دوزی	دگه دار
دکا گرم	دکمه سردست /	دگر آزار
دکالیترا	دگمه سردست	دگر آزاری
دکامتر	دکمه فروشی /	دگر اندیش
دکان	دگمه فروشی	دگر اندیشی
دکان آرایی/دکان آرائی	دکمه فشاری /	دگر بار
دکانچه	دگمه فشاری	دگر باره
دکان دار	دکمه قابلمه ای /	دگر باش
دکان داری	دگمه قابلمه ای	دگر پذیری
دکترا	دکمه منگنه /	دگر دیسی

دگر سازی	دل آشوب	دلّال وار
دگر سان	دل آشوبه	دل انگيخته
دگر سانی	دل آشوبی	دل انگیز
دگرگون ساز	دل آگاه	دل انگیزی
دگرگون سازی	دل آکنده	دلّاور
دگرگونه	دلّارا	دلّاورانه
دُگم اندیش	دلّارام	دلّاوری
دُگم اندیشی	دلّارامی	دلّاويز
دل آراسته	دلّارایی / دلّارائی	دلّاويزی
دل آزار	دل از دست داده	دلّایل ، دلّائل
دل آزاری	دل از دست رفته	دل باختگی - دل باختگی
دل آزدگی	دل از کف داده	دل باخته - دل باخته
دل آزرده	دل افروز	دل باز - دلّباز
دل آسا	دل افروزی	دل بازی - دلّبازی
دل آسایی / دل آسائی	دل افسردگی	دلّبالا
دل آسوده	دل افسرده	دلّبخواهانه ،
دل آشفته	دلّال بازی	دلّبخواهانه
دل آشنا	دلالت گر	دلّبخواه ، دلّبخواه

دلخواه	دل پُر	دلخواهی، دل‌بخواهی
دلخواهانه	دل پرور	دلبر
دلخور، دل‌خور	دل پروری	دل برده
دلخوری، دل‌خوری	دل پُری	دلبری
دل خوش، دلخوش	دل پسند	دل بزرگی
دل خوش‌کُنک،	دل پسندی	دل بستگی، دل‌بستگی
دلخوش‌کُنک	دل پیچه	دل بسته، دل‌بسته
دل خوش‌کُنکی،	دل تنگ، دلتنگ	دل‌بند
دلخوش‌کُنکی	دل تنگی، دلتنگی	دل‌بندی
دل خوشی، دلخوشی	دلجو	دل‌به‌نشاط
دل خون	دلجویی/دلجوئی	دل‌به‌هم‌خوردگی
دلدادگی	دل‌چرکین	دل‌به‌هم‌خورده
دلداد	دل‌چرکینی	دل‌به‌هم‌زن
دلدار	دل‌چسب، دلچسب	دل‌بیداری
دل‌داری	دل‌خراش، دلخراش	دل‌پاک
دل‌درد	دل‌خستگی	دل‌پاکی
دل‌دل	دل‌خسته	دل‌پذیر
دل‌دل‌زن	دل‌خنک‌کُن	دل‌پذیری

دل شکنان	دل ستان	دل شکسته
دل دوز	دل ستانی	دل شناس
دل دوزی	دل سخت	دل شوره
دلربا	دل سرد، دل سرد	دل شیر
دلربایانه	دل سردی، دل سردی	دل شیفته
دلربایی/دلربائی	دل سنگ	دل ضعفه
دل رحم	دل سنگ	دل غشه
دل رحیم	دل سوختگی	دل فارغ
دل رنجور	دل سوخته	دل فارغی
دل ریش	دل سوزانه، دل سوزانه	دل فروز
دل زدگی	دل سوز، دل سوز	دل فروزی
دل زده	دل سوزه، دل سوزه	دل فروش
دل زندگی	دل سوزی، دل سوزی	دل فریب
دل زنده	دل سیاه	دل فریبی
دل ساده	دل سیاهی	دل فزا(ی)
دل سپاری	دل شاد، دلشاد	دل قرص
دل سپردگی	دل شده	دل قرصی
دل سپرده	دل شکستگی	دل قک بازی

دل‌نگون	دل‌گشائی، دل‌گشائی	دل‌ک‌مآب
دل‌نمک	دل‌گُندگی	دل‌قوی
دل‌نواز - دل‌نواز	دل‌گنده	دل‌کش
دل‌نوازی - دل‌نوازی	دل‌گی	دل‌کنده
دل‌و‌اپس / دل‌و‌اپس	دل‌گیر	دل‌کو
دل‌و‌اپسی / دل‌و‌اپسی	دل‌گیری	دل‌کور
دل‌واز - دل‌واز	دل‌مُردگی	دل‌کوری
دل‌و‌بند	دل‌مُرده	دل‌گداز
دل‌وجان	دل‌مشغول	دل‌گدازی
دل‌وجرئت	دل‌مشغولی	دل‌گران
دل‌و‌چه	دل‌مه‌بادمجان	دل‌گرانی
دل‌ودماغ	دل‌مه‌فلفل	دل‌گرفتگی
دل‌وروده	دل‌نازک	دل‌گرفته
دل‌وزبان‌یکی	دل‌نازکی	دل‌گرم، دل‌گرم
دل‌وقلوه	دل‌نرم	دل‌گرمی، دل‌گرمی
دل‌و‌کش	دل‌نشین، دل‌نشین	دل‌گشاد
دل‌و‌گیر	دل‌نگران	دل‌گشا، دل‌گشا
دل‌ه‌دزد	دل‌نگرانی	دل‌گشایی، دل‌گشایی /

دلّه دزدی	دماغ سوختگی	دَم پُختکی
دلهره	دماغ سوخته	دَم پُختی
دلهره آمیز	دماغ کوفته	دَم پهن
دلهره آور	دماغ کوفته ای	دَم تخت
دله کار	دماکُره	دُم جنبان
دلیروار	دمانگار	دُم جنبانک
دلیل تراشی	دَم باریک	دُم چلیچله
دَمابان	دُم برگ - دُم برگ	دَمخور
دَماپا	دُم بریده	دَم خوردگی
دُم اردکی	دُمبک زن	دَم خورده
دُم اسب	دُمبلیچه / دُمبلیچه	دَمخوری
دُم اسبی	دُم به دم	دَم دار
دُم اسپان	دُم به ساعت	دُم دار
دَماسپهر	دُمپایی انگشتی /	دُم داران
دَماسنج	دُمپائی انگشتی	دُم دراز
دماغ چاقی	دُمپایی / دُمپائی	دَم دستی
دَماغ دار	دَم پُخت	دَمدمه
دماغ دراز	دَم پُختک	دَمدمی

دمدمی مزاج	دمکرات / دموکرات	دم‌گوشی
دُم‌روباه	دمکراتیک / دموکراتیک	دم‌گیر
دُم‌روباهی	دمکراسی / دموکراسی	دُم‌موشی
دُم‌ریز	دم‌کردگی	دم‌نگار
دم‌زن	دم‌کردنی	دموکرات ← دمکرات
دمساز	دم‌کرده	دموکراتیک ← دمکراتیک
دمسازی	دم‌کش	دموکراسی ← دمکراسی
دم‌سرد	دُم‌کلفت	دموی مزاج
دم‌سردی	دم‌کن	دمه‌دار
دم‌سنب	دُم‌کنده	دمی باقالا (باقالی)
دُم‌سیاه	دم‌کُنی	دنانت
دُم‌سیاه (برنج)	دُم‌کوتاه	دنبال‌بریده
دُم‌طاووسی	دُم‌گاه	دنبالچه
دُم‌عقربی	دُم‌گربه	دنبال‌رو
دمغ / دmq	دُم‌گربه‌ای	دنبال‌روی
دم‌قیچی	دم‌گرد	دنباله‌جنبان
دم‌کباب	دم‌گرفته	دنباله‌دار
دم‌کج	دُم‌گل - دُمگل	دنباله‌رو

دندان موشی	دندان شکسته	دنباله روی
دندان نما (ی)	دندان شکن	دنبلان
دندان نمایی / دندان نمائی	دندان شویه	دنبه دار
دندان نه ای	دندان شویی /	دنبه گداز
دندان نه دار	دندان شوئی	دندان پز شک -
دندان نه دندان نه	دندان شیری	دندان پز شک
دنده اتومات	دندان طلا	دندان پز شکی -
دنده اتوماتیک	دندان عقل	دندان پز شکی
دنده استارت	دندان قروچه	دندان تیز
دنده برنجی	دندان کروچه	دندان دار
دنده پنج	دندان کش	دندان درد
دنده پهن	دندان کشی	دندان ریخته
دنده تراشی	دندان کن	دندان ریزک
دنده جلو	دندان گراز	دندان زده
دنده خلاص	دندان گرد	دندان ساز، دندان ساز
دنده خور	دندان گردی	دندان سازی،
دنده رُودنده	دندان گیر	دندان سازی
دنده سبک	دندان مصنوعی	دندان سپید

دنده سنگین	دنیا زده	دواخانه
دنده عقب	دنیا طلب	دواخانه چی
دنده فرمانی	دنیا طلبی	دواخطاره
دنده گیر بکسی	دنیا گرد	دواخور
دنده معکوس	دنیا گردی	دوا درمان
دنیا آفرین	دنیا گیر	دوا را آور
دنیا بین	دنیا یی / دنیا ئی	دوا را انگیز
دنیا پرست	دوا تشه	دوا رزشی
دنیا پرستی	دوا تشه پز	دوا زده امام
دنیا پسند	دوا تشه پزی	دوا زده امامی
دنیا خواه	دوا بخش	دوا زده انگشتی
دنیا دار	دوا پذیر	دوا زده برج
دنیا داری	دوا ت خانه	دوا زده پرده
دنیا دوست	دوا ت دار	دوا زده چهارم
دنیا دوستی	دوا ت داری	دوا زده شانزدهم
دنیا دیدگی	دوا ت دان	دوا زده صدایی /
دنیا دیده	دوا ت ساز	دوا زده صدائی
دنیا زدگی	دوا تگر	دوا زده علم

دوازده گانه	دَوَالک بازی	دوبخته
دوازدهم	دَوَالکه	دوبخشی
دوازده وجهی	دوالیست	دویر
دوازده هشتم	دوالیسم	دویرابر
دواساز	دوام پذیر	دویرادران
دواسازی	دوام پذیری	دویرجه
دواسبه	دوام دار	دویرجی
دواستقامت	دواملایی / دواملانی	دویرگه
دوافروش	دوان دوان	دویرگی
دوافروشی	دوانگشتی	دویره
دواکاری	دوایر، دوائر	دویرهم زن
دَوَاکُن	دوباره پز	دویرعدی
دَوَاگُلّی	دوباره دوز	دوینده (کُشتی)
دَوَال باز	دوباره کار	دویندی
دَوَال بازی	دوباره کاری	دوبه دو
دَوَال بُری	دوباله	دوبه سازی
دَوَال پا(ی)	دوبامانع	دوبه شک
دَوَالک باز	دوبامبی	دوبه هم زن

دوبه هم‌زنی	دوپیکر	دوچرخه‌چی
دوبیتی	دوتا	دوچرخه‌رو
دوپا	دوتادوتا	دوچرخه‌ساز
دوپارگی	دوتار	دوچرخه‌سازی
دوپاره	دوتایکی	دوچرخه‌سوار
دوپایه	دوتایی/دوتائی	دوچرخه‌سواری
دوپایی/دوپائی	دوترکه	دوچندان
دوپرگار	دوتیغه	دوچهارم
دوپشته	دوتیغه‌باز	دوخالته
دوپُل	دوتیغه‌بازی	دوخت‌ودوز
دوپوست	دوجانبه	دوخته‌فروش
دوپوسته	دوجداره	دوخته‌فروشی
دوپوستی	دوجنسه	دوخت
دوپوشه	دوجنسی	دوختی
دوپولی	دوجنسیتی	دوخم
دوپهلو	دوجهان	دوخوابه
دوپیازه	دوجهانی	دوخواهران
دوپیس	دوجین	دودآلود

دوداندود	دودکردنی	دوده گیری
دودانگیز	دودکش	دودهنه
دودچراغ خوردگی	دودکله	دودید
دودچراغ خورده	دودگرفته	دودی شکل
دودخان	دودل	دودیگر
دوددار	دودلی	دُورادُور
دودَر	دودَم	دورافتادگی
دودَره	دودناک	دورافتاده
دودَره باز	دودنیا	دورانداختنی
دودَره بازی	دودو	دورانداز
دودزا	دودوتا چهارتا	دوران دیده
دودزدگی	دودودَم	دوراندیش
دودزده	دودوزه	دوراندیشی
دودست	دودوزه باز	دوران ساز
دودستگی	دودوزه بازی	دورانگاه
دودستماله	دودوَم	دوراه
دودسته	دودویی/دودوئی	دوراهی
دودستی	دوده گیر	دُور بُرد

دورگردان	دورکوچه‌ای	دُورودراز
دُوربین	دورگه	دوروزه
دُوربین‌دار	دورگیر	دورُو(ی)
دوربین‌مخفی	دُورماندگی	دورُویه
دُوربینی	دُورمانده	دورُویی/دورُویی
دُورپرواز	دورنگ	دوره‌دیده
دورتادور	دُورنگار	دوره‌فروش
دُورخیز	دُورنگاری	دوره‌گرد
دُوردست	دُورنگر	دوره‌گردی
دوررس	دُورنگری	دوری‌کن
دُورریختنی	دورنگه	دوزانو
دُورریز	دورنگی	دوزباز
دُورزن	دُورنما	دوزبازی
دورسنج	دُورنما	دوزبانگی
دورشمار	دُورنماساز	دوزبانه
دُورفرمان	دُورنویس	دوزبانی
دورکار	دوروبر	دوزخ‌سرا(ی)
دورکاری	دوروبری	دوزخ‌نشین

دوزرده	دوست دشمنی	دوشخصیتی
دوزنجیره	دوست‌گش	دوش‌فنگ
دوزنه	دوست‌نما(ی)	دوشقی
دوزوگلک	دوست‌نواز	دوشنبه‌بازار
دوزیست	دوست‌نوازی	دوشنبه‌شب
دوزیستان	دوست‌وار	دوشیزه‌خانم
دوزیستی	دوسر	دو صدایی / دو صدائی
دوساعته	دوسریچ	دوضرب
دوسالانه	دوسره	دوضربی
دوساله	دوسطحی	دوطبقه
دوست‌باز	دوسوزنه	دوطرفه
دوست‌پرست	دوسویگی	دوعالم
دوست‌پرور	دوسویه	دوغاب
دوست‌پسر	دوشاخ	دوغاب‌ریزی
دوستدار	دوشاخه	دوغ‌خوری
دوستداری	دوشادوش	دوغ‌فروش
دوست‌داشتنی	دوش‌به‌دوش	دوغ‌فروشی
دوست‌دختر	دوش‌جنبان	دوغ‌کشک

دوغ و دوشاب	دوک ساز	دُولا بچه
دوغورت ونیم /	دوکفه ای	دُولا بگردان
دوقورت ونیم	دوکلاسی	دُولا بگردانی
دوفاق	دوکلمه	دولا پهنّا
دوفتيله ای	دوکله	دولا چنگ
دوفصلنامه	دوک نشین	دولا خط
دوفوریّتی	دوکوهانه	دولا خه
دوقبضه	دوکوهه	دولا دولا
دوقطبی	دوگانگی	دولایی / دولائی
دوقلو	دوگانه	دولبی
دوقورت ونیم ←	دوگانه پرست	دولپه
دوغورت ونیم	دوگانه پرستی	دولپه ای
دوکابینه	دوگانه سوز	دولُپی
دوکاره	دوگاه	دولت پرست
دوک تراشی	دوگروهی	دولت پناه
دوکدان	دوگوشی	دولت خانه
دوک رشته	دولا	دولت خواه
دوکریس	دُولا ب	دولت خواهانه

دولت خواهی	دومرتبه	دوئم
دولت سرا(ی)	دومرده	دونماز
دولت شهر	دوموتوره	دونمایه
دولت مدار - دولتمدار	دونای	دونهمّت
دولتمرد	دُون باز	دونهمّتی
دولتمند	دُون بازی	دونیم
دولتمندی	دونبش	دونیمه
دولت منزل	دون پایه	دووجهی
دُولچه	دون پرور	دوومیدانی
دولختی	دون پروری	دوهجایی / دوهجائی
دولک	دونخ	دوهزاری
دولنگه	دوندگی	دوهشتم
دولو	دونرتبه	دوهفته
دولوکس	دونرخی	دوهفته نامه
دولول	دون ژوان	دوهوا
دولهجه ای	دون صفت	دوهوایی / دوهوائی
دوماهنامه	دونفره	دوئل
دوماهه	دونقطه	دوئیت

دهاتی بازی	دهان زده	ده پنج
دهاتی پسند	دهان سوز	ده پنج زنی
دهاتیگری	دهان سوزی	ده پنجی
دهان آژدر	دهان شو (ی)	ده چندان
دهان آژدری	دهان شویه	ده حواس
دهان باریک	دهان قُرص	ده خدا
دهان بند	دهان کجی	ده خدایی / ده خدائی
دهان بندی	دهان گردان	ده دار
دهان به دهان	دهان گشاد	ده داری
دهان بین	دهان گیره	ده دهی
دهان بینی	دهان لق	ده روزه
دهان پُرگن	دهان لقی	دهری مذهب
دهان تنگ	دهانه گشاد	ده زیان
دهان دار	دهبان	ده زبانی
دهان داری	دهبانی	دهستان
دهان درّه	ده بریک	دهشت آلوده
دهان دریده	ده پانزده	دهشت آور
دهان دولچه ای	ده پایان	دهشت بار

دهشت‌زا	دَه‌مَرده	دهن سوز
دهشت‌زایی / دهشت‌زائی	دَه‌نامه	دهن شویه
دهشت‌زدگی	دهن باز	دِه‌نشین
دهشت‌زده	دهن بسته	دهن قرص
دهشت‌ناک	دهن بند	دهن کجی
دهقان‌زاده	دهن بین	دهن گرم
دهقان‌نژاد	دهن بینی	دهن گشاد
دهکده	دهن پُر	دهن‌گنده
دِه‌کوره	دهن پُرکن	دهن گیره
دَه‌گان	دهن پُرکُنی	دهن لَق
دَه‌گانه	دهن خوانی	دهن لَقی
ده لاپه‌نا	دهن دار	دَه‌نیم
دُه‌لچی	دهن داری	ده هزار
دُه‌ل‌زن	دهن درّه	ده هزارم
دُه‌ل‌ساز	دهن دریده	دِه‌یار
دُه‌ل‌شکم	دهن دوخته	دَه‌یک
دُه‌ل‌نواز	دهن دولچه‌ای	دیاربکر
دَه‌لو	دهن زده	دی اکسید

دی اکسیدکربن	دیدگاه	دیر پسند
دیاگرام	دید و باز دید	دیر جنب
دیالوگ نویس	دیده بان	دیر جوش
دیالوگ نویسی	دیده بانی	دیر خشم
دیانت دار	دیده بوسی	دیر خواب
دیاباف	دیده ور	دیر دم
دیابوش	دیده وری	دیر دیر
دیاگر	دیر آشنا	دیر رس
دیاگری	دیر آشنایی / دیر آشنائی	دیر رنج
دیپلمات	دیر آموز	دیرزا
دیپلماتیک	دیر باز	دیر زمان
دیپلماسی	دیر باور	دیر ساز
دیجیتال	دیر باوری	دیر سوز
دیدار به قیامت	دیر به دیر	دیر فهم
دیدار کننده	دیر پا (ی)	دیر فهمی
دید بان	دیر پز	دیرک / تیرک
دید بانی	دیر پزا	دیر گرد
دیدرس	دیر پزایی / دیر پزائی	دیر گاه

دیرگاهی	دیرین شناسی	دیگچه
دیرگداز	دیرین نگاری	دیگدان
دیرگذر	دیرینه سنگی	دیگرآزار
دیرگذشت	دیزل ژنراتور	دیگرآزاری
دیرنشین	دیزی پز	دیگراندیش
دیرنشینی	دیزی پزی	دیگراندیشی
دیروز	دیسک خوان	دیگربار
دیروز عصر	دیسک درایو	دیگرباره
دیروزود	دیسک گردان	دیگرپذیری
دیروزه	دیسکمن	دیگرکس
دیروزی	دیشب	دیگرکشی
دیروقت	دیفرانسیل جلو	دیگرگونه
دیرهضم	دیفرانسیل عقب	دیگزودپز
دیرهنگام	دیفن باخیا	دیلاق
دیریاب	دیگ بر/دیگ بر	دی ماه
دیریازود	دیگ به سر	دیمبل و دیمبو
دیرین زاد	دیگ پایه	دیم دیم
دیرین شناس	دیگ چال	دیمزار/دیمزار

دینور	دین خواہی	دیم کار
دین ورز	دین دار	دیم کاری
دینیار	دین داری	دیمہ زار
دیوار بست	دین دبیرہ	دیمی کار
دیوار بہ دیوار	دین دبیری	دیمی کاری
دیوار پوش	دین دوست	دین آور
دیوار چسب	دین زا	دین آوری
دیوار چینی	دین ساز	دین باور
دیوار کشی	دین سالاری	دین باوری
دیوار کن	دین فروز	دین پذیر
دیوار کوب	دین فروزنندہ	دین پرست
دیوار نگارہ	دین فروش	دین پرستی
دیوار نگاری	دین گ دین گ	دین پرور
دیوار نوشتہ	دین گستر	دین پروری
دیوار نویس	دین مدار	دین پژوه
دیوار نویسی	دین مداری	دین پناہ
دیوان باشی	دین ندار	دین تباہ
دیوان باشیگری /	دین وایمان	دین خواہ

دیوان‌باشی‌گری	دیوزده
دیوانبان	دیوسر
دیوان‌بیگی	دیوسیرت
دیوان‌خانه	دیوسیما
دیوان‌سالار	دیوصفت
دیوان‌سالاری	دیوگرفته
دیوان‌نویس	دیوگوهر
دیوانه‌بازی	دیومنش
دیوانه‌خانه	دیومَنشی
دیوانه‌وار	دیونهاد
دیوباد	دیهِیم‌بخش
دیو‌بچه	دیهِیم‌جو(ی)
دیوپا	دیهِیم‌دار
دیوپرست	
دیوچهر	
دیو‌خانه	
دیودار	
دیوزاده	

ذ

ذات الرّیّه	ذرت چین	ذکوراً و اناثاً
ذاق و ذوق	ذرت فرنگی	ذلتّ بار
ذایب، ذائب	ذرت کار	ذلتّ کش
ذایق، ذائق	ذره بین	ذلیل شده
ذائقه	ذره بینی	ذلیل مُرده
ذبایح	ذره پرور	ذلیل مرگ شده
ذبیح الله	ذره پروری	ذمائم، ذمائم
ذخایر، ذخائر	ذُق ذُق / ذُق ذُق	ذوالجلال والا کرام
ذخیره سازی	ذُق، ذُق	ذوالحجّه
ذخیره شده	ذکر خوان	ذوالقعهده
ذرایر	ذکر گو	ذوائب
ذرایع	ذکرگویان	ذوب آهن

ذوبحرین	ذهن گرای / ذهن گرائی	ذی شأن
ذوبکاری	ذهنی سازی	ذی شرافت
ذوبکننده	ذهنی گرای / ذهنی گرائی	ذی شعور
ذوحدین	ذی الجلال	ذی صلاح
ذو حیاتین	ذی الحجّه	ذی صلاحیت
ذو شرافتین	ذی القعه	ذی علاقه
ذوفنون	ذئب	ذی فنون
ذوق انگیز	ذی حجّه، ذیحجّه	ذی قدر
ذوق پرور	ذی حس	ذی قعه، ذیقعه
ذوق زدگی	ذی حساب، ذیحساب	ذی قیمت
ذوق زده	ذی حسابی، ذیحسابی	ذی نظر
ذوق کنان	ذی حق	ذی نفع
ذوقمند / ذوق مند	ذی حیات	ذی نفوذ
ذو وجهین	ذی دخل	ذی وجود
ذهن باوری	ذی ربط	
ذهن پرور	ذی روح	
ذهن گرا	ذی سهم	

د

رآکتور	راحت رسان	فرهنگ /...
رابتس بند	راحت طلب	رادیو پخش
رابتس بندی	راحت طلبی	رادیو تراپی
راپرت	راحتکده	رادیو تلسکوپ
راپرتچی	رادمرد	رادیو چی
راتبه خوار	رادمردی	رادیو ساز
راتبه گیر	رادیات ساز	رادیو سازی
راجع به	رادیات سازی	رادیو ضبط
راحت افزا(ی)	رادیاتور ساز	رادیو گرافی
راحت الحلقوم	رادیاتور سازی	رادیو گرام
راحت باش	رادیو آکتیویته	رادیو گوشی
راحت بخش	رادیو ایران / تهران /	رادیو لوژی

راست‌رفتار	راست‌بینی	رادیولوژیست
راست‌رو	راست‌پا(ی)	رادیوم
راست‌روده	راست‌پنج‌گاه	رادیومتر
راست‌رَوش	راست‌پهلُو	رادیویی / رادیوئی
راست‌رَوی	راست‌پیشه	رازآلود
راست‌زبان	راست‌پیمان	رازپوش
راست‌شکاف	راست‌پیوند	رازدار
راست‌قامت	راست‌تخمک	رازداری
راست‌قد	راست‌چین	رازطلبی
راست‌قلم	راست‌دست	رازگویی / رازگوئی
راست‌قلمی	راست‌دستی	رازناک
راست‌قول	راست‌دل	رازنگهدار - رازنگه‌دار
راست‌کار	راست‌دلی	رازونیا
راست‌کاری	راست‌راست	رأس
راست‌کردار	راست‌راستکی	رأس‌الجدی
راست‌کرداری	راست‌راستی	رأس‌السرطان
راست‌کوک	راست‌راه	راست‌بالا
راست‌گر	راست‌راهی	راست‌بالان
		راست‌بُر

راست‌گرا	راسته‌باف	راننده‌تاکسی
راست‌گرایی / راست‌گرایی	راسته‌بافی	راه‌آب
راست‌گرد	راسته‌دوز	راه‌آبه
راست‌گردان	راستی‌پذیر	راه‌آورد
راست‌گفتار	راستی‌جو(ی)	راه‌آهن
راست‌گمان	راسخ‌قدم	راه‌انداز
راست‌گوشه	رافائل	راه‌اندازی
راست‌گو(ی)	رأفت	راهبان
راست‌گویی / راست‌گوئی	رأفت‌آمیز	راهبانه
راست‌مانند	رافضی‌مذهب	راهبر
راست‌مضرب	راکت‌بال	راه‌بر
راست‌نشین	رام‌شدنی	راهبرد
راست‌نما	رامشگر	راهبردی
راست‌نمایی / راست‌نمائی	رامشگری	راهبری
راست‌وپوست‌کنده	رام‌نشدنی	راه‌بلد
راست‌وحسینی	ران‌بند	راه‌بند
راست‌وریس	رانت‌خوار	راه‌بندان
راسته‌بازار	رانت‌خواری	راه‌به‌راه

راه‌بیا	راه‌سازی	راه‌نمون
راه‌بین	راه‌سَنج	راه‌نورد
راه‌پله	راه‌شناس	راه‌وار
راه‌پیمای(ی)	راه‌شناسی	راه‌واری
راه‌پیمایی/راه‌پیمائی	راه‌کار	راه‌ویراه
راه‌توشه	راه‌کشی	راه‌وترابری
راه‌حل	راه‌گاه	راه‌وَرسم
راه‌دار	راه‌گذر	راه‌یاب
راه‌دارخانه	راه‌گرد	راه‌یابی
راه‌داری	راه‌گشا، راه‌گشا	راه‌یافت
راه‌دان	راه‌گشایی، راه‌گشایی /	راه‌یافته
راه‌دست	راه‌گشائی، راه‌گشائی	رای
راه‌راه	راه‌گم‌کرده	رای‌العین
راه‌رفته	راه‌گیر	رایج
راه‌رو	راه‌نما(ی)	رای‌دهنده
راه‌روی	راه‌نمایی/راه‌نمائی	رایزن
راه‌زن	راه‌نمایی‌ورانندگی	رایزنی
راه‌زنی	راه‌نمود	رای‌سازی

رأى شماری	ربیع الاول	رحمان
رأى فروش	ربیع الثانی	رحم برداری (پزشکی)
رأى فروشی	رتبه بندی	رحمت
رایگان خور	رتوش کار	رحمت الله (اسم خاص)
رأى گیرى	رتیل / رطیل	رحم دل
ریاب زن	رجال شناس	رحم کُن
رباخوار	رجاله بازی	رحم کُنِی
رباخواره	رجاله پسند	رحمة العالمین
رباخواری	رجب المرجب	رَحِمَهُ الله
رباخوری	رَج بند	رحیم دل
ربادهنده	رَج بندی	رحیم دلی
رباعی گوی	رَجَز خوان	رُخ بام
رباعی گوئی / رباعی گوئی	رَجَز خوانی	رُخ به رُخ
رب العالمین	رَج زن	رخت آویز
رب الناس	رَج زنی	رخت پهن کُن
رب النوع	رَج شمار	رخت خواب
رُباییدن / رُبائیدن	رَج شماری	رخت خواب پیچ
رُبد و شامبر	رحایی / رحائی	رخت خواب دار
ربة النوع		

رخت دار	رخوتناک	رزق رسان
رخت شور	ردخور	رزق و روزی
رخت شورخانه	ردکردنی	رَزکار
رخت شوری	ردگیری	رزم آرا(ی)
رخت شو(ی)	ردوبدل	رزم آزما(ی)
رخت شوی خانه	رده بالا	رزم آور
رخت شویی / رخت شوئی	رده بندی	رزمایش
رخت کَن	رده شناختی	رزم جو(ی)
رخت و پخت	رده شناسی	رزم خواه
رخداد	ردیاب	رزم دار
رخسار	ردیابی	رزم دیده
رخ سایه	ردیف سازی	رزم ساز
رخ نما	ردیف کار	رزمگاه
رخنه دار	ردیف کاری	رزمگه
رخنه گاه	ردیف نوازی	رزم نامه
رخنه گر	رذایل ، رذائل	رزم ناو
رخنه ناپذیر	رَزبُر	رزمی کار
رخوت انگیز	رَزستان	رژیم درمانی

رسالجات / رساله جات	رسم و رسوم	رسول دار
رسانایی / رسانائی	رسمی بندی	رسوم بر
رسانه جمعی	رسمیت بخشی	رسوم گیر
رسایل ، رسائل	رسمی دوز	رسیده و نرسیده
رسایی / رسائی	رسمی ساز	رشته بُری
رستاخیز شناس	رسمی سازی	رشته به رشته
رستاخیز شناسی	رَسَن باز	رشته پایان
رستخیز	رسو ابازی	رشته پز
رستگار	رسوایی / رسوائی	رشته پلو
رستگاری	رسوب زدایی / رسوب زدائی	رشته تابی
رُستنگاه / رُستن گاه	رسوب شناس	رشته خشکار
رستوران دار	رسوب شناسی	رشته فرنگی
رستوران داری	رسوب گذار	رشته گر
رُس ماسه	رسوب گذاری	رَشک آمیز
رسم الخط	رسوب گیر	رَشک آور
رسم پرداز	رسوب گیری	رَشک بر
رسم شکن	رسول الله	رَشک کشی
رسم فنی	رسول خانه	رَشک کن

رشوه خوار	رضایتمندی	رعیت پذیر
رشوه خواری	رضایت نامه	رعیت پرور
رشوه خور	رضوان الله	رعیت پروری
رشوه خوری	رضی الله عنه	رعیت دار
رشوه گیر	رضی الله عنهم	رعیت داری
رشوه گیری	رطب چین	رعیت دوست
رصدبان	رطب خورده	رعیت زاده
رصدبانی	رطب ریز	رعیت مآب
رصدبین	رطوبت سنج	رعیت نواز
رصدخانه	رطوبت گیر	رعیت نوازی
رصددار	رطوبت گیری	رعیت وار
رصدگاه	رطوبت نما	رغبت انگیز
رضاجو (ی)	رُعب آور	رغبت پذیر
رضاجویی / رضاجوئی	رُعب افکن	رفاه زدگی
رضامندی	رُعب انگیز	رفاه زده
رضایت آمیز	رعد آسا	رفاه طلب
رضایت بخش	رعشه دار	رفاه طلبی
رضایتمند	رعنایی / رعنائی	رَف بند

رفتاردرمانی	رفیق باز	رَقَم کار
رفتارشناس	رفیق بازی	رَقَم نویس
رفتارشناسی	رفیق سازی	رَقَم نویسی
رفتارگرا	رفیق نیمه راه	رقیق القلب
رفتارگرایی / رفتارگرایی	رفیق (و) رفقا	رقیق سازی
رُفتگر	رقابت جویی / رقابت جوئی	رکاب خانه
رفت و برگشت	رقاص خانه	رکاب دار
رُفت (و) رُوب	رِقَت آمیز	رکاب داری
رفته رفته	رِقَت آور	رکاب زنان
رفع احتیاج	رِقَت انگیز	رکاب کش
رفع اختلاف	رِقَت بار	رکاب گیری
رفع حاجت	رقص انگیز	رُک زده
رفع ورجوع	رقص کنان	رکعت شمار
رفوکار	رقم بندی	رُک گو (ی)
رفوکاری	رَقَم دار	رُک گویی / رُک گوئی
رفوگر	رَقَم زده	رکن الدّوله
رفوگری	رَقَم زن	رکن الدّین
رفیع مقام	رَقَم سنج	رُک وپوست کننده

رمزگذاری	رگ وپی	رکوردار
رمزگرایی / رمزگرایی	رگ وریشه	رکوردزنی
رمزگردانی	رگولاتور	رکوردشکن
رمزگشا	رگه بندی	رکوردشکنی
رمزگشایی / رمزگشائی	رگه دار	رکوردگیری
رمزنویس	رگه رگه	رگبار
رمزنویسی	رگه مانند	رگ بالان
رمه بان	رمان	رگ برگ - رگ برگ
رمه دار	رمانتیکسم	رگ بند
رمه داری	رمانتیک	رگ بندی
رمیده دل	رمانتیک مآب	رگ به رگ
رنج آور	رمان نویس	رگ چین
رنجبر	رمان نویسی	رگ چینی
رنج بردار	رمز آمیز	رگ دار
رنج بُرده	رمز خوان	رگ زن
رنجبری	رمز خوانی	رگ زنی
رنج دیده	رمز دار	رگ سنگ
رنج زا	رمز گذار	رگ شناس

رنجش آمیز	رنگ بندی	رنگ زا
رنج کش	رنگ به رنگ	رنگ زدا
رنج کشیده	رنگ پاش	رنگ زدایی / رنگ زدائی
رنج نامه	رنگ پاشی	رنگ زردی
رنجور دار	رنگ پذیر	رنگ زن
رنجیده خاطر	رنگ پرداز	رنگ زنی
رنده برقی	رنگ پریدگی	رنگ ساز
رنده کار	رنگ پریده	رنگ سازی
رنده کاری	رنگ پزی	رنگ سایه / رنگ سائی
رنگ آمیز	رنگ تابی	رنگ شناس
رنگ آمیزی	رنگ دار	رنگ شناسی
رنگابه	رنگ دانه	رنگ فروش
رنگ باخته	رنگرز	رنگ فروشی
رنگ باز	رنگری	رنگ کار
رنگ بر	رنگ رنگ	رنگ کاری
رنگ برداری	رنگ روغن	رنگ کوری
رنگ بری	رنگ ریز	رنگ گرفته
رنگ بندان	رنگ ریزی	رنگ مایه

رنگ مردگی	روابط عمومی	روان خسته
رنگ وارنگ	رواج پذیر	روان خوانی
رنگ ورو	رَوادار	روان خواه
رنگ وروبخته	رَواداری	روانداز
رنگ ورورفته	رَوادید	روان درمانگر
رنگ وروغن	رَواناب	روان درمانی
رنگ وروغن زده	روان بخش	روان ساز
رنگ وروغنی	روان برق	روان سنجی
رنگ ووارنگ	روان بوق	روان شاد - روانشاد
رنگین پوست	روان پرور	روان شناختی
رنگین تن	روان پروری	روان شناس
رنگین گره	روان پریش	روان شناسی
رنگین کمان	روان پریشی	روان کاو - روانکاو
رنگین نامه	روان پزشک -	روان کاوی - روانکاوی
روآتی	روانپزشک	روان کاه
روآور	روان پزشکی -	روان کرده
روآورد	روانپزشکی	روان گردان
روآوری	روان تنی	روان گردانی

روان‌گفتار	رو بسته	رو بید یوم
روان‌گفتاری	رو بگیر	رو پالانی
روان‌گویی / روان‌گوئی	رو بند	رو پایی / رو پائی
روان‌نژند	رو بنده	رو پوست
روان‌نژندی	رو بوسی	رو پوش
روان‌نویس	رو به بالا	رو پوشانی
روایت‌پرداز	رو به تحول	رو پوش دار
روایت‌پردازی	رو به خرابی	رو پیچ‌توپیچ
روایتگر	رو به راه	رو تختی
روایی / اروائی	رو به رشد	رُوشکی / رو دُشکی
روبات / ربوت	رو به رو - روبرو	رو توش
روباتیک / ربوتیک	رو به رویی / رو به روئی -	روح افزا (ی)
رو باز	رو برویی / رو بروئی	روح الاطلس
رو بازبازی	رو به زوال	روح الامین
رو بالش	رو به صفت	روح القدس
رو بالشی	رو به قبله	روح الله
رو به بازی	رُوبه مزاج	روح انگیز
رو به صفت	رُوبه مزاجی	روحانی نما

روح بخش	رُودَرُرو	رودِیوم
روح پرور	رُودَرُروی / رُودَرُروئی	رُوراست
روح دار	رُودَری	رُوراستی
روح فرسا	رُودَسَست	رورِکابی
روح گداز	رُودَسَست خورده	روزآمد
روح گرایی / روح گرایی	رودسرا(ی)	روزآمدسازی
روح نواز	رودُشکی / روتُشکی	روزافزون
روحوضی	رودکی وار	روزبازار
روح خاکی	رودگردی (گردشگری)	روزبه
روح شک گن	رودل	روزبه خیر
رُوخوانی	رودنواز	روزبھی
رُودار	رُودوزی	روزپرواز
رُوداری	رُودوشی	روزرو
رودبار	روده بُر	روزشمار
رودپیچ	روده بند	روزشماری
رودخانه	روده پیچ خورده	روزکار
رُودربایستی	روده دراز	روزکور
رُودربایستی دار	روده درازی	روزکوری

روزگار دیده	روزن رانی	روزی ده
روزگرد	روزه بگیر	روزی رسان
روزگردی	روزه خوار	روزی نامه
روزمَرگی	روزه خواری	رؤسا
روزمَره	روزه خور	روساخت
روزمزد	روزه خوری	روسازی
روزنامه جات / روزنامه جات	روزه دار	روسبی خانه /
روزنامه چه	روزه داری	روسپی خانه
روزنامه چی	روزه گشایی / روزه گشائی	روسبی / روسپی
روزنامه خوان	روزه گیری	روسپیگری /
روزنامه خوانی	روزی آور	روسبی گری /
روزنامه فروش	روزی بخش	روسپیگری /
روزنامه فروشی	روزی پرست	روسپی گری
روزنامه نگار	روزی جو	روستازاده
روزنامه نگاری	روزی خوار	روستاگردی
روزنامه نویس	روزی خواره	(گردشگری)
روزنامه نویسی	روزی خور	روستامنش
روزن داران	روزی دار	روستانشین

روستان‌شینی	رَوشمند	روشن‌فکری / روشنفکری
روستایی / روستائی	روشن‌اندیش	روشن‌گن
روستائیان	روشنایی بخش /	روشنگر
روستائیان	روشنائی بخش	روشنگری
روستاییگری /	روشنایی / روشنائی	روشن‌نهاد
روستائیگری	روشن‌بیان	روشنی بخش
رُوسخت	روشن‌بین	روشنی‌زا
رُوسری	روشن‌بینانه	رُوشور
رُوسفره‌ای	روشن‌بینی	رُوشوفازی
رُوسفید	روشن‌چراغ	رُوشویه
رُوسپاه	روشن‌دان	روشویی / روشوئی
رُوسپاهی	روشن‌دل / روشن‌دل	رُوصندلی
روسی‌تراش	روشن‌رأی	رُوصورتی
رَوش‌پژوهی	روشن‌رایی	روضه‌خوان
روش‌دار	روشن‌روان	روضه‌خوانی
رَوش‌شناختی	روشن‌ضمیر	روغن‌بری
رَوش‌شناس	روشن‌فکرانه / روشنفکرانه	روغن‌ترمز
رَوش‌شناسی	روشن‌فکر / روشنفکر	روغن‌جلا

روغن چراغ	روغن کار	رُوگُرسی
روغن خور	روغن کاری	رُوکُش
روغن خورده	روغن کرچک	رُوکُش دار
روغن دار	روغن کش	رُوکُش کاری
روغن داغ‌گن	روغن کشی	رُوکُفشی
روغندان	روغن گیر	رُوکُم‌گنی
روغن ریز	روغن گیری	رُوکُوب
روغن ریزی	روغن مالی	رُوکُوبی
روغن زده	روغن مایع	رُوگذر
روغن زیتون	روغن موتور	رُوگردان
روغن ساز	روغن نباتی	رُوگردانی
روغن سازی	رُوفرشی	رُوگرفت
روغن سوخته	رُوفرمان	روگستر (زبان شناسی)
روغن سوز	رُوفرمانی	رُوگشا
روغن سوزی	رُوفندانی	رُوگشایی / روگشائی
روغن شکن	رُوقوری	رُوگوشی
روغن فروش	رُوکار	رُوگیر
روغن فروشی	رُوکاری	رُوگیری

رُولباسی	روی آور	روی درکشیده
روماتیسسم / رماتیسسم	رُویا	رُوی زرد
روماتیسسمی / رماتیسسمی	رُویا آلود	روی زردی
رُومالی	رُویا انگیز	رویشگاه
رومانیایی / رومانیائی	رُویا پرداز	رُوی شناس
رومبلی	رُویا پردازی	رویگرد
رومیزی	رُویا پروری	رویگر
روناس	رُویا رُو (ی)	روی گردان
رونق پذیر	رُویا رُویی / رُویا رُوئی	روی گردانی
رونق شکن	رویال پرگر	رویگری
رونما (ی)	روی اندود	رویه کوب
رونمایی / رونمائی	رویان شناسی	رویه کوبی
رُونوشت	رُویایی / رویائی	روی هم
رُونویس	روی بند	روی هم رفته
رُونویسگر	روی پوشیده	رویدن / روئیدن
رُونویسی	رُویت	رویدنی / روئیدنی
رُوهم	رویداد	رُویی / رُوئی
روهم روهم	رویداد نگاری	رویین تن / روئین تن

ریاست طلبی	رهگذر	رویین تنی / روئین تنی
ریاست مآب	ره گرا، رهگرا	ره آورد / رهاورد
ریاضت پیشه	ره گیر، رهگیر	رهاب
ریاضت کش	ره گیری، رهگیری	رهاسازی
ریاضتگر / ریاضتگر	رهنما	رهاشدگی
ریاضی دان	رهنمایی / رهنمائی	رهاشده
ریاضی وار	رهنمود	رهایی / رهائی
ریاکار	رهنمون	رهایی بخش / رهائی بخش
ریاکارانه	رهنمونی	رهبان
ریاکاری	رهنورد	رهبانی
رنال	رهنوردی	رهبر
رنالیست	رهوار	رهبری
رنالیسم	رهواری	ره توشه
ریباس / ریواس	رهیافت	رهرو
ریخت زایی / ریخت زائی	ریاست جو (ی)	رهزن
ریخت زدایی /	ریاست خواه	رهزنی
ریخت زدائی	ریاست دوست	رهسپار
ریخت شناسی	ریاست طلب	رهگذار

ریختگرخانه	ریز سنج	ریسمان بازی
ریخت وپاش	ریز فیلم	ریسمان باف
ریخته پاشیدگی	ریز موج	ریسمان بافی
ریخته پاشیده	ریز نقش	ریسمان تاب
ریخته گر	ریز نویس	ریسمان تابی
ریخته گری	ریز نویسی	ریسمان ریزی
ریخته واریخته	ریز ودرشت	ریسه داران
ریزابه	ریزه خوار	ریش بابا
ریزافشانی (متالوژی)	ریزه خواری	ریش بُز
ریزباف	ریزه خوانی	ریش بُزی
ریزبافت	ریزه خور	ریش بلند
ریزبرگه	ریزه ریزه	ریش پرفسوری /
ریزه ریز	ریزه ساز	ریش پرفسوری
ریزبین	ریزه کاری	ریش پهن
ریزبینی	ریزه کوبی	ریش تپه
ریزپردازنده	ریزه میزه	ریش تراش
ریزتراشه	ریزه نقش	ریش تراشی
ریزریز	ریسمان باز	ریش حنایی /

ریش حنائی	ریشه دار	ریگ بازی
ریشخند	ریشه درمانی	ریگ پشته
ریشخند آمیز	ریشه ریشه	ریگ جوش
ریشخندی	ریشه شناختی	ریگ ریزی
ریش دار	ریشه شناس	ریگزار
ریش دراز	ریشه شناسی	ریگ زده
ریش ریش (شدن)	ریشه گپه	ریگسار
ریش سفید	ریشه کش	ریگستان
ریش سفیدی	ریشه کن	ریگ شور
ریش سیاه	ریشه کنی	ریگ شو(ی)
ریش قرمز	ریشه گرایی،	ریگ فرش
ریش کوبی	ریشه گرائی	ریل گذاری
ریش ویشم	ریشه گیری	ریمل زده
ریشه برانداز	ریشه نما	رینگ اسپرت
ریشه پوش	ریشه یابی	رینگ جمع کُن
ریشه پیرایی / ریشه پیرائی	ریغماسی / ریقماسی	رئوس
(جنگل)	ریغو / ریقو	رئوف
ریشه چه	ریغونه / ریقونه	رئوفانه

رئیس

رئیس الرعایا

رئیس الرؤسا

رئیس الوزرا

رئیس جمهور

رئیس جمهوری

رئیس رؤسا

رئیس کل

ز

زابه‌راه	زاغچه	زاویه‌بند
زاج‌سنگ	زاغ‌وزوغ/زاق‌وزوق	زاویه‌خانه
زادبوم	زاغه‌نشین	زاویه‌سنج
زادروز	زاغه‌نشینی	زاویه‌گزین
زادگاه	زال‌تن	زاویه‌نشین
زادوبوم	زال‌تنی	زاویه‌یاب
زادورود	زالویی/زالوئی	زاهد‌مآب
زادوولد	زانوبند	زایایی/زایائی
زارزار	زانوزنان	زائد، زاید
زاروزندگی	زانوقفلی	زائدات، زایدات
زاری‌کنان	زانوکشان	زائدالوصف،
زاغ‌چشم	زانویی/زانوئی	زایدالوصف

زائده، زائده	زبان بازی	زبان در قفا
زائر، زایر	زبان بره	زبان ریزی
زائرسرا، زایرسرا	زبان بریده	زبانزد
زایشگاه	زبان بستگی	زبان زده
زایل، زائل	زبان بسته	زبان سوز
زاییدن/زائیدن	زبان بند	زبان شناختی
زاییده/زائیده	زبان بندی	زبان شناس
زباله دان	زبان پریشی	زبان شناسی
زباله دانی	زبان پس قفا	زبان فهم
زباله سوز	زبان تلخی	زبان گرفتگی
زباله کش	زبان تیز	زبان گرفته
زباله کشی	زبان چرب	زبان گنجشک
زبان آموز	زبانچه	زبان گنجشکی
زبان آموزی	زبان دار	زبان لرزانی (موسیقی)
زبان آور	زبان دان	زبان مرغی
زبان آوری	زبان دانی	زبانم لال
زبان اصلی	زبان دراز	زبان نفهم
زبان باز	زبان درازی	زبان نفهمی

زبان‌نگاره	زخم‌خورده	زرافشان
زبان‌نگهدار -	زخم‌دار	زرافشانی
زبان‌نگه‌دار	زخم‌دیده	زراندود
زبان‌ور/زبان‌ور	زخم‌رسیده	زراندوده
زبان‌دار	زخم‌زبان	زراندوز
زبردنگار	زخم‌زن	زراندوزی
زبردست	زخم‌وزیلی	زرباف
زبردستی	زخمه‌زن	زربافت
زبردنجیری	زخمه‌سازی	زربفت
زبروزرنگ	زدایش‌پذیر	زرخرید
زبون‌شده	زداییدن/زدائیدن	زرخیز
زبون‌کش	زدوبند	زرداب
زجراور	زدوخورد	زردابه
زجرکش	زرا‌دخانه	زردالو/زردآلو
زجرکش	زراعت‌پیشه	زردآنبو/زردنبو/زردمبو
زحمت‌دیده	زراعت‌کار	زردپوست
زحمت‌کش	زراعت‌کاری	زردپی
زخم‌بندی	زراعتگاه/زراعت‌گاه	زردجوش

زردچوبه	زَرَق وَبَرَق دار	زَرَوَرَق پیچیده
زردچوبه‌ای	زرق و برقی	زروزور
زردرُو(ی)	زرکش دوز	زروزیور
زردرُوئی / زردرُوئی	زرکش دوزی	زره پوش
زردزخم	زرکشی	زره دار
زردشت وار	زرکوب	زره داران
زردشتیگری / زردشتی‌گری	زرکوبی	زره ساز
زردوز	زرگر	زری باف
زردوزی	زرگرباشی	زری بافی
زرده پلو	زرگرخانه	زری دوز
زرده چوبه	زرگری	زری دوزی
زرده زخم	زرگون	زرّین بال
زرسالار (سیاسی)	زرمّدار	زرّین پَر
زرسالاری (سیاسی)	زرمّداری	زرّین کمر
زرشک پلو	زرنشان	زرّین ماهی
زرنشاس	زرنگار	زرّین نگار
زرنشاسی	زرنگاری	زشت چهره
زَرَق وَبَرَق	زَرَوَرَق	زشت خو(ی)

زکات خوار	زغال اخته	زشت خویی/زشت خوئی
زکاتی	زغال چوب	زشت زو(ی)
زکوة (قرآنی)	زغال چین	زشت سیرت
زُل	زغالدان	زشت شماری
زُل زده	زغالدانی	زشت صورت
زُل زُل	زغال سنگ	زشت کار
زلزله خیز	زغال سنگی	زشت کاری
زلزله زده	زغال سوز	زشت کردار
زلزله سنج	زغال فروش	زشت گفتار
زلزله سنجی	زغال فروشی	زشت گو(ی)
زلزله شناس	زغال گیر	زشت گویی/زشت گوئی
زلزله شناسی	زغبوت/زغبود	زشت منظر
زلزله نگار	زغبوت/زغبود	زشت نام
زلزله نگاری	زفت انداز	زشت نامی
زلف دار	زَفَره دوزی	زعفران رنگ
زلم زیمبو	زِق زِق	زعفران سایی/زعفران سائی
زلوبیا/زلیبیا/زولبیا	زُق زُق/ذُق ذُق	زعفران گونه
زمامدار	زکات	زغال

زمین‌شوی (ی)	زمین‌باز	زمان‌مداری
زمین‌شهری	زمین‌بازی	زمان‌بَر
زمین‌شیمی	زمین‌بَر	زمان‌بَری
زمین‌فرسا	زمین‌به‌زمین (نظامی)	زمان‌بندی
زمین‌فیزیک	زمین‌به‌هوا (نظامی)	زمان‌سَنج
زمین‌کار	زمین‌پیما (ی)	زمان‌سنجی
زمین‌گَن	زمین‌چینی	زمان‌شناسی
زمین‌کوب	زمین‌خوار	زمان‌گیر
زمین‌گرای / زمین‌گرائی	زمین‌خوردگی	زمان‌گیری
زمین‌گر / زمین‌گر	زمین‌خورده	زمانمند
زمین‌گیر	زمین‌دار	زمان‌نگار
زمین‌گیری	زمین‌داری	زُمنختی
زمین‌لرزه	زمین‌ریخت‌شناسی	زمزمه
زمین‌لغزه	زمین‌ساخت	زمزمه‌کنان
زمین‌مانده	زمین‌شناختی	زمزمه‌گر
زمین‌نشین	زمین‌شناس	زمزمه‌ناک
زمین‌نما	زمین‌شناسی	زمستان‌خواب
زمین‌وزمان	زمین‌شور	زمستان‌خوابی

زمینه چینی	زن باز	زن پوش
زمینه دار	زن بازی	زنجاب
زمینه ساز	زن بِر	زنجیلی / زنجفیلی
زمینه سازی	زن برادر	زن جَلَب
زمینه لاکِی	زن بورخوار	زن جَلَبی
زمینی کار	زن بردار	زنجموره / زنجه موره
زن آقا	زن برداری	زنجیرباف
زنازاده	زن بردستان	زنجیربافی
زن استاد	زن برعسل	زنجیرچرخ
زناشویی / زناشوئی	زن برکچی	زنجیرخانه
زناکار	زن برک خانه	زنجیرزن
زناکاری	زن به کش	زنجیرزنی
زنانه دوز	زن به کشی	زنجیرساز
زنانه دوزی	زن بیل باف	زنجیر سفت گن
زن اوستا	زن بیل بافی	زنجیره بافی
زن بابا	زن پدر	زنجیره دار
زن بارگی	زن پرست	زن حاجی
زن باره	زن پسند	زن خدان

زن خوان	زن ذلیلی	زنگ زدایی / زنگ زدائی
زن داداش	زن سالار	زنگ زدگی
زن دار	زن سالاری	زنگ زده
زن داری	زن ستیز	زنگ زن
زندانبان	زن ستیزی	زنگوله به پا
زن دایی / زن دائی	زن سیرت	زنگی دارو
زندخوانی	زن صفت	زن وشوهری
زندگی بخش	زن صفتی	زنون
زندگی نامه - زندگینامه	زن عمو	زواربندی
زن دوست	زن فرمان	زوارخانه
زنده باد	زن فروش	زواردررفته
زنده به گور	زنگاب	زوال پذیر
زنده به گوری	زنگ اخبار	زوال ناپذیر
زنده دل	زنگار	زوائد، زواید
زنده دلی	زنگار خورده	زوبین افکن
زنده زا	زنگ تفریح	زوج جمله
زنده زایی / زنده زائی	زنگ خوردگی	(زبان شناسی)
زنده یاد	زنگ خورده	زوج سُمان
زن ذلیل	زنگ دار	زود آشنا

زودبازده	زودیاب	زُورَقبان
زودباور	زورآزمایی	زُورَقچی
زودباوری	زورآزمایی /	زورگو
زودبه‌زود	زورآزمائی	زورگویی / زورگوئی
زودپَز	زورآور	زورگیر
زودجوش	زورآوری	زورگیری
زودجوشی	زورافزایی / زورافزائی	زورمند
زودرس	زوربازو	زورمندی
زودرشد	زورپیچ	زورورزی
زودرنج	زورپان	زوزه‌کنان
زودرنجی	زورچپان	زون‌بندی
زودشکن	زورچپانی	زویی / زوئی
زودکُش	زورخانه	زِه‌اب
زودگذر	زورخانه‌کار	زِه‌بند
زودگیر	زورخانه‌کاری	زِه‌تاب
زودمیر	زوردار	زِه‌تابی
زودهضم	زورزورکی	زِه‌دان
زودهنگام	زورزوری	زُهدفروش

زُهدفروشی	زَهرشناسی	زیاده خواه
زُهدگرایی / زُهدگرایی	زَهرکُش	زیاده خواهی
زهد مآبانہ	زَهرکُشی	زیاده روی
زَهر آگین	زَهر گیاه	زیاده طلب
زَهر آلود	زَهر مار	زیاده طلبی
زَهر آلوده	زَهر مار خوری	زیاده گو (ی)
زَهر آمیز	زَهر ماری	زیاده گویی / زیاده گوئی
زَهراب	زَهر ناک	زیارت خانه
زَهرابه	زَهره تَرک	زیارت خوان
زَهر پاش	زَهره چشم	زیارت کده
زَهر پاشی	زَهره چشم گیری	زیارت گاه
زَهر چشم	زَهره دان	زیارت نامه
زَهر چشم گیری	زَهر کش	زیارت نامه خوان
زَهر خند	زَهر کشی	زیارت نامه خوانی
زَهر خند زنان	زَهر گیر	زیان آور
زَهر خنده	زَهر وار	زیان انگیز
زَهر دار	زَهروار بندی	زیان بار
زَهر شناس	زَهروار در رفته	زیان بخش

زیان دار	زیتون کار	زیرپاکشی
زیان دیده	زیتون کاری	زیرپایی / زیرپائی
زیان کار - زیانکار	زیرآبی	زیرپله
زیان کاری - زیانکاری	زیرابرو	زیرپوست
زیانمند	زیراتمی	زیرپوستی
زیابین	زیراستکانی	زیرپوش
زیارُخ	زیرافکن	زیرپیراهن
زیارُو(ی)	زیرافکند	زیرپیراهنی
زیاسازی	زیراکه	زیرپیکره
زیاشناسی	زیرانداز	زیرتبری
زیبایی / زیبائی	زیربخش	زیرتُشکی / زیردُشکی
زیبایی اندام / زیبائی اندام	زیربشقابی / لیوانی	زیرجامه
زیبایی شناختی /	زیربغل	زیرجلدی
زیبائی شناختی	زیربغلی	زیرجُلکی
زیبایی شناسی /	زیربنا	زیرچاق
زیبائی شناسی	زیربنایی / زیربنائی	زیرچشمی
زیپ دار	زیربند	زیرحوله ای
زیتون پرورده	زیربندی	زیرخاکی

زیرخانواده	زیرساز	زیرگوش
زیرخواب	زیرسازی	زیرگوشی
زیرخوابی	زیرسبیلی	زیرگیری
زیردار	زیرسری	زیرلاکی
زیردامنی	زیرسطح	زیرلبکی
زیردریایی/زیردریائی	زیرسماوری	زیرلبی
زیردست	زیرسیگار	زیرلفظی
زیردستی	زیرسیگاری	زیرلیوانی
زیردُشکی/زیرتُشکی	زیرشاخه	زیرمجموعه
زیردوشی	زیرشلوار	زیرمدخل
زیرراسته	زیرشلواری	زیرمیزی (=رشوه)
زیررده	زیرشویی/زیرشوئی	زیرنوشت
زیرزبانی	زیرصابونی	زیرنویس
زیرزمین	زیرکاری	زیروبال
زیرزمینی	زیرگذر	زیرویم
زیرزیرکی	زیرگزینه	زیرورو
زیرساخت	زیرگلدانی	زیرورزُکننده
زیرساختی	زیرگوشی	زیروزبَر

زیره آب	زیست مکانیک	زینت آلات
زیره پلو	زیستمند	زینت افزا
زیست اقلیمی (جو)	زیستمندی	زینت بخش
زیست بوم	زیست نامه	زینت ده
زیست پیدایی /	زیگزاگ دوز	زینت کاری
زیست پیدائی	زیگزاگ دوزی	زین دار
زیست تکنولوژی	زیگزاگ ← زیگزال	زین دوز
زیست ساخت	زیگزال دوز	زین ساز
زیست سنجی	زیگزال دوزی	زین فروش
زیست شناختی	زیگزال ← زیگزاگ	زینگر
زیست شناس	زیلوباف	زیور آلات
زیست شناسی	زیلوبافی	ژئوس
زیست شیمی	زین افزار	
زیست فیزیک	زینب خوان	
زیست گره	زینب زیادی	
زیستگاه	زین بند	
زیست گرا	زین پس	
زیست محیطی	زین پوش	

ژ

ژاپنى	ژرف نگرى	ژوپون ← ژپن
ژاڭخا(ى)	ژرف نما	ژوردار
ژاڭخايى/ژاڭخائى	ژرف ياب	ژوردوزى
ژامبون/ژانبون	ژرمانىوم	ژورناليست
ژپن/ژوپون	ژست گير	ژورناليستى
ژرفاسنج	ژلاتينى شكل	ژورناليسم
ژرف انديش	ژل زده	ژورى
ژرف انديشى	ژله دار	ژوكر
ژرف بين	ژله مانند	ژوئن
ژرف بينى	ژن درمانى	ژيمناستىك باز
ژرف زى	ژنده پوش	ژئوپلېتىك
ژرف زيوى	ژنده پوشى	ژئوشيمى
ژرف ساخت	ژنده پيل	ژئوفيزىك
ژرف كاو	ژن شناختى	ژئولوژى
ژرفنا(ى)	ژن شناس	
ژرف نگر	ژن شناسى	

س

ساب خور	ساحل نشین	ساخت واژی
ساب رفته	ساحل نشینی	ساخت وپاخت
سابق الذکر	ساختار شکنی	ساخته سخن
سابق براین	ساختارگرا	ساخته کار
سابقه دار	ساختارگرایی / ساختارگرایی	ساخته وپرداخته
ساب کار	ساخت بندی	سادگی سنجی
ساچمه پلو	ساخت کار	ساده اندیش
ساچمه دان	ساخت گرا	ساده اندیشی
ساحلبان	ساخت گرایی / ساخت گرایی	ساده انگار
ساحلبانی	ساختمان ساز	ساده انگاری
ساحل سرا	ساختمان سازی	ساده پوش
ساحل گیری	ساخت واژه	ساده پوشی

سازمان بندی	ساردین سازی	ساده دل
سازمان دهی،	ساروج سازی	ساده دلانه
سازماندهی	ساروج فروش	ساده دلی
سازمان گیری	سازبندی	ساده رُو (ی)
سازمان یافته	ساز تراشی	ساده زیستی
سازمند	سازدهنی	ساده سازی
سازمندی	ساززن	ساده گردانی
سازو آواز	ساززنی	ساده گردانی شده
سازواره	ساز سازی	ساده لوح
سازو برگ	سازش پذیر	ساده لوحانه
ساز و ضرب	سازش کار	ساده لوحی
ساز و ضربی	سازش کارانه	ساده نگری
سازو کار	سازش کاری	ساده نویسی
ساز و نقاره	سازش ناپذیر	سارافون / سارافن
سازه سازی	سازشناس	ساربان
ساعت به ساعت	سازشناسی	ساربانگ
ساعت جیبی	سازش نامه	ساربانی
ساعتچی	سازمان بخشی	ساردین ساز

ساعت دیواری	ساقدوشی	سال شماری
ساعت ساز	ساق شلواری	سالگرد
ساعت سازی	ساق کوتاه	سالگشت
ساعت ساعت	ساقه دوزی	سال مرگ
ساعت شمار	ساقه عروس	سالم سازی
ساعت شماری	ساقیگری	سالمند
ساعت شناس	ساقی نامه	سالنامه
ساعت شناسی	سالادخوری	سالنچی
ساعت فروش	سال به سال	سالن سازی
ساعت فروشی	سال تا سال	سالنما
ساعت گرد	سال تحویل	سالوس پیشه
ساعت مچی	سال خشکی	سالوسگر/سالوس گر
ساعده بند	سال خوردگی -	سالهای سال
ساق آب	سالخوردگی	سال یابی
ساق بند	سال خورده - سالخورده	سامان دهی - ساماندهی
ساق پوش	سال دار	سامانمند
ساق پیچ	سالروز	سامورایی/سامورائی
ساقدوش	سال شمار	سانتی گراد - سانتیگراد

سبب ساز	سایه پرورده	سانتی گرم
سبب سازی	سایه خشک	سانتی لیتر
سبب سوزی	سایه دار	سانتی متر - سانتیمتر
سبحان الله	سایه دست	سانسور
سبحانه و تعالیٰ	سایه دوزی	سانسورچی
سبدبافی	سایه رس	ساوجبلاغ
سبدچین	سایه زو	ساولون
سبزاندربز	سایه روشن	سایبان/سایه بان
سبزپوش	سایه ساز	سایدکار
سبزچمنی	سایه سر	سائل
سبزچهره	سایه گرمی	سائله
سبزخط	سایه گزین	سایه آفتاب
سبزدرسبز	سایه گستر	سایه افکن
سبزفرش	سایه نشین	سایه انداز
سبزفروش	ساییدگی/سائیدگی	سایه بالا
سبزقبا	ساییدن/سائیدن	سایه به سایه
سبزکاهویی/سبزکاهوئی	ساییده/سائیده	سایه پرور
سبزه آرائی/سبزه آرائی	سبأ (قرآنی)	سایه پرورد

سبزه دمیده	سَبک استخوان	سَبک رکاب
سبزه رو	سَبک اسلحه	سَبک رکابی
سبزه زار	سَبک بار	سَبک رو
سبزه قبا	سَبک باری	سَبک روح
سبزه میدان	سَبک بال	سَبک روحی
(اسم خاص)	سَبک پا(ی)	سبکسار
سبزی پاک‌کن	سَبک پَر	سبکساری
سبزی پاک‌کنی	سَبک پی	سَبک سازی
سبزی پلو	سَبک جان	سَبک سر
سبزی پلو ماهی	سَبک خِرَد	سَبک سَری
سبزیجات	سَبک خواب	سَبک سنگ
سبزی خردکن	سَبک خیز	سبک شناختی
سبزی خوردن	سَبک دار	سَبک شناسی
سبزی شور	سَبک دست	سَبک عقل
سبزی فروش	سَبک دستی	سَبک فکر
سبزی فروشی	سَبک دل	سَبک فکری
سبزی کار	سَبک رأی	سَبک فهم
سبزی کاری	سَبک رفتار	سَبک کار

سَبُک‌کاری	سپاه‌سالار	سپهد
سَبُک‌مایه	سپاه‌سالاری	سپهدار
سَبُک‌مزاج	سپاه‌کشی	سپهرانگیز
سَبُک‌مغز	سپاهیگری	سپهرشناس
سَبُک‌مغزی	سپرباز	سپهسالار
سَبُک‌وار	سپربه‌سپر	سپهسالاری
سَبُک‌وزن	سپردار	سپیداب
سَبُک‌وزنی	سپرداری	سپیدار
سَبُک‌(و) سنگین	سپرده‌گذار	سپیددندان
سیوس‌دار	سپرده‌گذاری	سپیده‌دم
سبیل‌کُلفت	سپرزنی	سَتَّار‌العیوب
سبیل‌گنده	سپرساز	ستاره‌باران
سپاس‌دار	سپرسازی	ستاره‌پرست
سپاسگزار	سپرکوبی	ستاره‌دار
سپاسگزاری	سپستان	ستاره‌شمار
سپاس‌نامه	سپلشت/سه‌پلشت	ستاره‌شماری
سپاه‌آرایی/سپاه‌آرائی	سپلشک/سه‌پلشک	ستاره‌شناس
سپاه‌دار	سُپور/سوپور	ستاره‌شناسی

ستاره مانند	ستم پیشه	ستون بند
ستاره نشان	ستم چشیده	ستون پنجم
ستاره یاب	ستم دیدگی ،	ستونچه
ستاک ساز	ستم دیدگی	ستون چین
(زبان شناسی)	ستم دیده ، ستم دیده	ستون دار
ستایش آمیز	ستم زدایی / ستم زدائی	ستون کاری
ستایش انگیز	ستم شاهی	ستون نویسی
ستایش کنان	ستمکار	ستوه آور
ستایشگاه	ستمکاری	ستیزه جو
ستایشگر	ستم کش	ستیزه جویی / ستیزه جوئی
ستایشگری	ستم کشی	ستیزه گر
ستایش گوئی / ستایش گوئی	ستم کشیده	سجاده نشین
ستایش نامه	ستم گن	سجده گاه
ستبر / سطر	ستمگر	سجع سرا (ی)
ستر پوش	ستمگری	سجع گو (ی)
ستر پوشی	ستم نامه	سجع گوئی / سجع گوئی
سترون سازی	ستوانیار	سجودگاه
ستم آمیز	ست و سیر	سحر آمیز

سِحْرانگیز	سخت پیمان	سخت گیر
سَحْرخیز	سخت جان	سخت گیری
سَحْرخیزی	سخت جانی	سختی کش
سِحْرزده	سخت خو	سختی کشی
سِحْرکار	سخت دل	سخن آرا(ی)
سِحْرکاری	سخت دلی	سخن آرای / سخن آرائی
سَحْرگاه	سخت زا	سخن آفرین
سَحْرگاهی	سخت زایی / سخت زائی	سخن آفرینی
سِحْرنما(ی)	سخت زور	سخن آوری
سخا و تمند	سخت سر	سخن پذیر
سخا و تمندان	سخت سری	سخن پراکنی
سخت افزار	سخت شامه	سخن پرداز
سخت بازو	سخت کام	سخن پردازی
سخت پا	سخت کامه	سخن پرور
سخت پشت	سخت کننده	سخن پروری
سخت پوست	سخت کوش	سخن پیرا(ی)
سخت پوستان	سخت کوشی	سخن پیرایی / سخن پیرائی
سخت پی	سخت گوشت	سخن تراش

سرخ جو	سرخ گویی -	سرخ آغاز
سرخ چین	سرخ گویی /	سرخ آمد
سرخ چینی	سرخ گوئی -	سرخ پاگوش
سرخ دان	سرخ گوئی	سرخ پا(ی)
سرخ دانی	سرخ نشنو	سرخ پرده
سرخ ران	سرخ نور	سرخ فراز
سرخ رانی	سرخ نوری	سرخ فرازی
سرخ ساز	سرخ یاب	سرخ فکندگی
سرخ سرا(ی)	سرخ بندی	سرخ فکنده
سرخ سرایی /سرخ سرائی	سرخ سرائی /سرخ سرائی	سرخ گروز
سرخ سنج	سرخ سازی	سرخ انداز
سرخ سنجی	سرخ شکن	سرخ اندازی
سرخ شناس	سرخ دیگر	سرخ انگشت
سرخ شناسی	سرخ آبش	سرخ انگشتی
سرخ شنو	سرخ آخور	سرخ بیان
سرخ گستر	سرخ استین	سرخ ایدار
سرخ گستری	سرخ سیاب	سرخ ایداری
سرخ گو - سخنگو	سرخ شپز	سرخ ایدن /سرائیدن

سرباطری / سرباطری	سربلند	سربه هوا
سربار	سربلندی	سربی رنگ
سربازخانه	سربند	سرپا
سربازرس	سربندی	سرباسبان
سربازگیری	سربندی	سربایان
سرباز معلم	سربنه	سربایی / سربائی
سربالا	سربه تُو	سربایین / سربائین
سربالا گویی / سربالا گوئی	سربه دار	سربایینی / سربائینی
سربالایی / سربالائی	سربه راه	سربُر
سربخاری	سربه راهی	سربپرستار
سربخشی	سربه زیر	سربپرستی
سرب دار	سربه زیری	سربپستانک
سربِ برگ	سربه سر	سربپناه
سربِ هنگی	سربه فلک کشیده	سربپنجه
سربِ رهنه	سربه گریبان	سربپوش
سربِ ریده	سربه گریبانی	سربپوش دار
سربِ زنگاه	سربه مُهر	سربپوشی
سربِ بسته	سربه نیست	سربپوشیده

سَرپیچ	سَر جوخه	سَرحدّی
سَرپیچی	سَر جوش	سَر حلقه
سَرپیشخدمت	سَر جهازی	سُرخاب
سَر تا پا (ی)	سَر جهیزی	سَرخاب (و) سفید آب
سَر تا سَری	سَر چاق کُن	سُرخابی
سَر تحویل دار /	سَر چاق کُنی	سَر خالی
سَر تحویلدار	سَر چُقیق	سَر خانه
سَر تراشی	سَر چَر	سَرخ باد
سَر تُرنج	سَر چراغ	سَرخ بال
سَر تق / سَر تغ	سَر چراغی	سَرخ بید
سَر تناب داران ←	سَر چسب	سَرخ پوست
سَر طناب داران	سَر چشمه	سَرخ ترشی
سَر تیپ	سَر چین	سَرخ چشم
سَر تیر	سَر حال	سَرخ چهره
سَر تیزی	سَر حد دار	سَرخ دار
سَر جمع	سَر حد داری	سَرخ دانه
سَر جنبان	سَر حد (کمال)	سَر خَر
سَر جو خگی	سَر حد نشین	سَرخ رگ - سَر خرگ

سَرخ رَگچِه - سَرخ رَگچِه	سَرخ نای	سَر دَر
سَرخ رَمَن	سَرخود	سَر درخت
سَرخ رَنگ	سَرخودی	سَر درختی
سَرخ رُو(ی)	سَرخوردگی	سَر درد
سَرخ رُوئی / سَرخ رُوئی	سَرخورده	سَر درگربان
سَرخ سَر	سَرخوش	سَر درگم
سَرخشک کُن	سَرخوشی	سَر درگمی
سَرخط	سَرخ هاگ	سَر در هوا
سَرخط نویس	سُر خه دار	سَر د سازی
سَرخ عَلم	سَر داب	سَر دست
سَرخ فام	سَر دار	سَر دستگی
سَرخ کرده	سَر داری	سَر دسته
سَرخ کُن	سَر دانه	سَر دستی
سَرخ گُل	سَر داوَر	سَر د سخن
سُر خگون	سَر دبیر	سَر د سیر
سَر خلبان	سَر دبیری	سَر د سیری
سَرخلوتیان	سَر دچانه	سَر د فتر
سَرخ مو	سَر دخانه	سَر د کُن

سر دکننده	سر رسید	سر ساز
سر دم	سر رسید نامه	سر سام آور
سر دماغ	سر رشته	سر سام زده
سر دماغی	سر رشته دار	سر سایه
سر دمدار	سر رشته داری	سر سبد
سر دمزاج	سر ریز	سر سبز
سر دمزاجی	سر زبان	سر سبزی
سر دندان	سر زبان دار	سر سبک
سر دنفس	سر زبانی	سر سبکی
سر دودمان	سر زده	سر سپاری
سر دوزی	سر زن	سر سپر
سر دوسیر	سر زندگی	سر سپردگی
سر دوشی	سر زندگی و نشاط	سر سپرده
سر دو گرم	سر زنده	سر ستون
سر دو گرم چشیده	سر زنش آمیز	سر سخت
سر راست	سر زنشگر	سر سختی
سر راهی	سر زنی	سر سرا
سر رسی	سر زیر بغل	سر سُر بازی

سرطان‌زا	سر شکستگی	سر سَری
سر طناب داران ←	سر شکسته	سر سلامت‌گویی /
سر تناب داران	سر شکن	سر سلامت‌گوئی
سر طویله	سر شمار	سر سلامتی
سر طویله دار	سر شماری	سر سلسله
سرعت پیمای	سر شمع	سر سنگین
سرعت دهنده	سر شناس	سر سنگینی
سرعت سنج	سر شناسی	سر سوپاپ
سرعت شکن	سر شو (ی)	سر سوزن
سرعت‌گیر	سر شویی / سر شوئی	سر سیری
سر عمله	سر شیر	سر سیلندر
سر عنوان	سر شیشه	سر سیم
سر غزل	سر شیلنگ	سر سینه
سر ف‌داری	سر صفحه	سر شاخ
سر فراز	سر ضرب	سر شاخه
سر فرازی	سر طاس‌نشان	سر شانه
سر فرصت	سر طاقی	سر شکارچی
سر فرمانده	سر طان	سر شک‌بار

سرفرماندهی	سرکتاب	سرکه‌انگبین
سرفصل	سرکج	سرکه‌ساز
سرفکندگی	سَرک‌دار	سرکه‌سازی
سرفکنده	سَرکردگی	سرکه‌شیره
سُرفه‌خشکه	سَرکرده	سرکه‌فروش
سُرفه‌ریزه	سرکش	سرکه‌فروشی
سرقایمی	سَرکشی	سرکیسه
سرقبيله	سرکشیک	سرگاز
سرقفلی	سرکشیکچی /	سرگذشت
سرقلیان	سرکشیک‌چی	سرگران
سرکابل	سرکنسول	سرگرانی
سرکارِ عالی	سرکنسولگری	سرگرد
سرکارِ علیّه	سرکنگبین	سرگردانی
سرکارگر	سرکوبگر	سرگردی
سرکارگری	سرکوبگری	سرگرم‌کنک
سَرکاری	سرکوبی	سرگرم‌کننده
سرکاسه	سرکوفت	سَرگروه
سرکاغذ	سرکوفته	سرگروه‌بان

سرگروه‌بانی	سرماچا	سرمايي / سرمائی
سرگشاده	سرماخوردگی	سرمدخل
سرگشتگی	سرماخورده	سرمدرمانی
سرگشته	سرمادرمانی	سرْمُرَبِّي
سَرگُل	سرما دوست	سرْمُرَبِّيگري
سَرگَلَه	سرما ریزه	سرْمُ سازي
سرگنجشکی	سرمازا	سرْمست
سَرگُنْدَه	سرمازدگی	سرْمستي
سَرگوشی	سرمازده	سرْمشق
سرگیجه	سَرمازه داران	سرْم شناسي
سرگیس	سرما سرما	سرْمقاله
سرگین غلتان	سرما یه بَر	سرْمميز
سرگین گردان	سرما یه بَر داری	سرْمنزل
سرلشکر	سرما یه بَر ی	سرْمنشأ
سرلوح	سرما یه دار	سرْمه / سورمه
سرلوحه	سرما یه داری	سُرْمه دان / سورمه دان
سرلوله	سرما یه گذار	سرْمه دوزي
سرماپیرزن	سرما یه گذاری	سرْمه سنگ

سُرمه کش / سورمه کش	سرنوشت سازی	سرودگو(ی)
سرمهماندار	سرنوشته	سرورو
سرمهندس	سرنهاده	سروزبان
سُرناچی / سورناچی	سرنیزه	سروزبان دار
سُرناگر / سورناگر	سرنیزه‌ای	سروسامان
سرنامه	سرنیزه دار	سروستان
سرناوی	سرنیزه داری	سرویسر
سرنخ	سرواژه	سروسراغ
سرنسخه	سروانی	سر(و)سوغات
سرنشین	سروبالا	سر(و)شاخ
سرنشین دار	سروته	سروشکل
سرنگونسار	سروته یک کرباس	سروصدا
سرنگونساری	سرودخوان	سروصورت
سرنگونی	سرودخوانان	سروقت
سرنگهدار - سرنگه دار	سرودخوانی	سروکار
سرنگهداری -	سرودست	سروکله
سرنگه داری	سرو دست شکسته	سروگردن
سرنوشت ساز	سرودسرا(ی)	سروگوش

سست پیوند	سره نویسی	سرو مروگنده
سست پیوندی	سرهوایی / سرهوائی	سرو وضع
سست تدبیر	سری تراش	سرو همسر
سست حالی	سری دوز	سرویراستار
سست رأی	سری دوزی	سرویس دهی
سست رایبی	سریشم پزی	سرویس رسانی
سست عقیده	سریع الانتقال	سرویس زن
سست عنصر	سریع السیر	سرویس کار
سست عنصری	سری کار	سرویس کاری
سست عهد	سری کاری	سرهیم
سست قدم	سست اراده	سرهیم بند
سست کار	سست اندیشه	سرهیم بندی
سست کاری	سست بازو	سرهیم بندی کار
سست گونه	سست بنیاد	سرهیم رفته
سست مایه	سست بنیانی	سرهیم نویسی
سست مهر	سست پا(ی)	سرهیمی
سست مهری	سست پایبی / سست پائی	سرهنگ
سست نهاد	سست پیمان	سره نویس

سست وفا	سعه صدر	سفت سازی
سست وفایی / سست وفائی	سغد	سفت کار
سس خوری	سفارتخانه	سفت کاری
سطبر / ستبر	سفارش دهنده	سفت وسخت
سطح بندی	سفارش گیرنده	سفته باز
سطحی نگر	سفارش نامه	سفته بازی
سطحی نگری	سُفال پز	سفته جات
سطربندی	سُفال پزی	سفر به خیر
سطل آشغال	سُفال پوش	سفر ساز
سعادت بار	سُفال چین	سفر کرده
سعادت بخش	سُفال ساز	سفر گشته
سعادت گستر	سُفال سازی	سفر نامه
سعادت مند	سُفال فروش	سفره آرای / سفره آرائی
سعادت مندی	سُفال فروشی	سفره انداز
سعادت نامه	سُفالگر	سفره چی
سعایت پیشه	سفالگری	سفره چی باشی
سعدی صفت	سفاهت آمیز	سفره خانه
سعدی وار	سفاین، سفائن	سفره دار

سفره ماهی	سفیدرُو (ی)	سَقَط پاره
سفره نشین	سفید شویی / سفید شوئی	سَقَط جنین
سُفلا، سفلی	سفیدکاری	سَقَط فروش
سُفله پرور	سفیدکننده	سَقَط فروشی
سُفله نواز	سفیدگر	سَقَط کار
سفیداب	سفیدگری	سَقَط کاری
سفیدبالان	سفیدمو	سقف آویز
سفیدبخت	سفیدمُهر	سقف دار
سفیدبختی	سفیدمُهره	سِقْلاب / صِقْلاب
سفیدبرفی	سفیدهاگ	سِقْلابی / صِقْلابی
سفیدپر	سفیرکبیر	سُقلمه ← سُقرمه
سفیدپز	سفیل و سرگردان	سُکّان دار
سفیدپزی	سَقّاباشی	سُکّان داری
سفیدپوست	سَقّاخانه	سکایی / سکائی
سفیدچشم	سَقّایی / سَقّائی	سُکراور
سفیدران	سُقرمه / سُقلمه / سوقولمه	سُکمه دوزی
سفیدرگ	سَقّ سیاه	سکنجبین
سفیدروز	سَقَط آور	سِکَنگبین

سکونتگاه	سگ دلی	سگ محلی
سکوی پرتاب	سگ دندان	سگ مذهب
سگه خانه	سگ دو	سگ مُرده
سگه دار	سگ دوی	سگ مسب / سگ مصب
سگه شناس	سگ ران	سگ مگس
سگه شناسی	سگ زبان	سگ مگسان
سکه نوشته	سگ زن	سگ مَنیش
سگ انگور	سگ سانان	سلاح دار
سگ باز	سگ سیرت	سَلّاخ باشی
سگبان	سگ صاحب	سَلّاخ خانه
سگ پدر	سگ صفت	سلام الله علیه
سگ توله	سگک دار	سلامت جو (ی)
سگ جان	سگک دوز	سلامت جویی /
سگ خُلق	سگ کُش	سلامت جوئی
سگ خور	سگ کُشی	سلامت خواهی
سگدانی	سگ گزیده	سلام رسان
سگ دست	سگ لرز	سلام علیک
سگ دل	سگ ماهی	سلام (و) صلوات

سَلَانَه سَلَانَه	سلطه گرانه	سلیم القلب
سَلایق، سَلاتِق	سَلَف خَر	سلیم النَّفْس
سَلحشور	سَلَف خَری	سلیمان وار
سَلحشوری	سَلَفدان / سَلَف دان	سلیم دل
سلسله جنبان	سَلَفدانی / سَلَف دانی	سلیم دلی
سلسله جنبانی	سَلَف سرویس	سلیم رأی
سلسله مراتب	سَلَف فروش	سلیم طبع
سلسله مراتبی	سَلَفون	سلیم نَفْس
سلطان زاده	سَلمانیگری /	سَمَا
سلطان نشین	سَلمانی گری	سَماق پاش
سلطنت ران	سَلنیوم	سَماقدان
سلطنت طلب	سَلول کُش	سَماور ساز
سلطه پذیر	سَلولوئید	سَماور سازی
سلطه پذیری	سَلونوئید	سَمایی / سَمائی
سلطه جو (ی)	سَلیطه بازی	سَمبَل
سلطه جویی / سلطه جوئی	سَلیطه گری	سَمبَل کار
سلطه طلب	سَلیقَه دار	سَمبَل کاری
سلطه گر	سَلیم الطبع	سَمبولیک

سَم پاش	سَمَن برگ	سَنَتگر/سَنَتگر
سَم پاشی	سَمَنزار/سَمَنزار	سَنَتگریز
سُم تراش	سَمَن سینه	سَنَتگریزی
سَمَت گیری	سَمَنوپزان	سَنَتورزن
سُم چال	سَمورپوش	سَنَتورزنی
سَم خور	سَناریونویس	سَنجاق ته دار
سَم دار	سَنباده زنی	سَنجاق ته گرد
سُم دار	سُنبِلچه	سَنجاق سر
سُم رو	سَنبل طیب	سَنجاق سینه
سَم زدایی/سَم زدائی	سُنبه نشان	سَنجاق قفلی
سُم ساییدگی/سُم سائیدگی	سَنَت پرست	سَنجاق کراوات
سَم شناس	سَنَت پرستی	سَنجاق کش
سَم شناسی	سَنَت شکن	سَنجاق میخی
سُم ضربه	سَنَت شکنی	سَنجدزار
سُم طلا	سَنَت کنان	سَنج زن/صَنج زن
سَمعاً و طاعتاً	سَنَت گذار	سَنجش ازدور
سَمفونی/سَمفونی	سَنَت گرا	سَنجشگر/سَنجشگر
سَمَن بر	سَنَت گرای/سَنَت گرائی	سَنج/صَنج

سندرم/سندروم	سنگ بُر	سنگ چین
سند ساز	سنگ بُری	سنگ خرده
سند سازی	سنگ بستر	سنگ خور
سند نویس	سنگ بند	سنگ داغ
سند نویسی	سنگ بندی	سنگدان
سند یکایی/سندیکائی	سنگ پا	سنگ دانه
سمنفونی ← سمنفونی	سنگ پاره	سنگ دل - سنگدل
سنگوب	سنگ پایه	سنگ دلی - سنگدلی
سنگ آسیا	سنگ پرانی	سنگ دوزی
سنگ آسیایی /	سنگ پرستی	سنگر بندی
سنگ آسیائی	سنگ پستان	سنگ رس
سنگاب	سنگ پشت	سنگ ریز
سنگ افکن	سنگ پوشش	سنگ ریزه
سنگ انداز	سنگ تاب	سنگ زن
سنگ اندازی	سنگ تراش	سنگ زنان
سنگ انگشتی	سنگ تراشی	سنگ زنی
سنگ باران	سنگ جان	سنگ ساب
سنگ باری	سنگ چال	سنگ سابی

سنگسار	سنگ‌کن	سنگین دست
سنگ ساز	سنگ‌کنی	سنگین دل
سنگ سازی	سنگ‌کوب	سنگین رنگین
سنگ سا(ی)	سنگ‌گیر	سنگین سرانه
سنگ سپهر	سنگ‌گیری	سنگین قیمت
سنگستان	سنگ‌لاخ	سنگین کار
سنگ سر	سنگ‌نشته	سنگین کاری
سنگ شکن	سنگ‌نورد	سنگین وزن
سنگ شکنی	سنگ‌نوردی	سن و سال
سنگ شناس	سنگ‌نوشته	سُنی‌گری / سُنی‌گری
سنگ شناسی	سنگواره	سوء
سنگ شور	سنگ‌واکنی	سوءِ اثر
سنگ فرش	سنگ‌وکلوخ	سوءِ استفاده
سنگ قلاب	سنگین بار	(سوء استفاده)
سنگ کار	سنگین بخت	سوءِ استفاده چي
سنگ کاری	سنگین پا(ی)	(سوء استفاده چي)
سنگک پزی	سنگین تراش	سوءِ پیشینه
سنگ‌کُره	سنگین تراشی	سوءِ تربیت

سوت سوتک	سوارہرو	(سوء تربیت)
سوت وکور	سوارہ نظام	سوء تعبیر
سوت وکوری	سؤال	سوء تغذیہ
سوتہ دل	سؤال برانگیز	سوء تفہیم
سوخت پاش	سؤال پیچ	سوء سابقہ
سوخت جان	سؤال نامہ	سوء ظن
سوخت رسانی	سؤال وجواب	سوء قصد
سوخت ساز	سوائیم، سوائم	سوء نظر
سوخت کش	سوپا پ اطمینان	سوء نیت
سوخت گیری	سوپا پ تراشی	سوء ہاضمہ
سوخت و ساز	سوپ خوری	سواد آموز
سوخت و سوز	سوپر جام	سواد آموزی
سوختہ حال	سوپر دولوکس	سواد دار
سوختہ خرمن	سوپر سونیک	سواد کار
سوختہ دل	سوپر لوکس	سواد کاری
سود آور	سوپر مارکت	سواد کورہ
سود آوری	سوپور/سپور	سوار کار
سودا زدگی	سوت زنان	سوار کاری

سودازده	سوراخ (و) سُمبِه	سوروسات
سوداگر	سوربن (اسم خاص)	سوزآور
سوداگری	سورتمه ران	سوزدار
سودایی / سودائی	سورتمه رانی	سوزش دار
سودایی مزاج /	سورتمه سوار	سوزناک
سودائی مزاج	سورتمه سواری	سوزناکی
سودبخش	سورچران	سوزن انداز
سودبری	سورچرانی	سوزنبان
سودجو	سوردار	سوزنبانی
سودجویی / سودجوئی	سوررئال	سوزندان
سودده	سوررئالیستی	سوزن دوزی
سوددهی	سوررئالیسم	سوزن زن
سودمند	سورساتچی	سوزن زنی
سوراخ بخاری	سورمه / سرمه	سوزن سوزن
سوراخ سوراخ	سورمه ای / سرمه ای	سوزن فرفره
سوراخ کاری	سورمه کش / سرمه کش	سوزن قفلی
سوراخ کُن	سورناچی / سورناچی	سوزن کاری
سوراخ (و) سُنْبِه /	سورناگر / سورناگر	سوزن کش

سوزن منگنه	سوفسطایی / سوفسطائی	سولنوئید
سوزن نخ	سوفسطائیان	سِون آپ
سوزن نخ کُن	سوق الجیشی	سوندگذاری
سوزنی برگ	سوقولمه ← سُقرمه	سونوگرافی
سوز و سرما	سوک دار / سوگ دار	سوهان پز
سوسمار خوار	سوک سرود / سوگ سرود	سوهان پزی
سوسمار خور	سوکناک / سوکناک /	سوهان خور
سوسنبر	سوکناک / سوگناک	سوهان عسلی
سوسو	سوکناک / سوگنامه	سوهان کار
سوسول بازی	سوکوار / سوگوار	سوهان کاری
سوسیال دمکرات /	سوکواره / سوگواره	سوهانگر
سوسیال دموکرات	سوکواری / سوگواری	سویافته
سوسیال دمکراسی /	سوگندنامه	سویچ ← سوئیچ
سوسیال دموکراسی	سوگیری	سوئد
سوسیالیست	سولدانی	سوئدی
سوسیالیستی	سولدوش	سوئز
سوسیالیسم	سولفات دوزنگ	سویس / سوئیس
سوغات	سولفات دوسود	سوئی

سه شاخه	سه تنگدار	سوئیت
سه شنبه بازار	سه تیغه	سوئیچ / سویچ
سه شنبه شب	سه چرخه	سوئیچ مخفی /
سه صدایی / سه صدائی	سه چهار سه	سویچ مخفی
سه ضربی	سه چهارم	سه آبه
سه ضلعی	سه خوابه	سه اخطاره
سه طلاقه	سه خواهران	سهام دار
سه فتیله	سه در چهار	سه بر
سه قلو	سه دری	سه برگه
سه کاری	سه دؤم	سه بُعدی
سه کله	سه دهنه	سه پایه
سه کُنج	سه راه	سه پشته
سه کُنجی	سه راهی	سه پلشت / سپلشت
سه گام	سه ربع	سه پلشک / سپلشک
سه گان	سه ربعی	سه پنج دو
سه گانگی	سه زمانه	سه پهلو
سه گانه	سه سانتی	سه تار
سه گاه	سه ستونه	سه تایی / سه تائی

سه گوش	سه‌مناکی	سیاست‌گذار
سه گوشه	سه‌می‌وار	سیاست‌گذاری
سه‌گوشی	سه‌میه‌بندی	سیاستگر
سه‌لا	سه‌نبش	سیاست‌مدار -
سه‌لاچنگ	سه‌نظام	سیاستمدار
سهل‌الحصول	سه‌هشتم	سیاست‌مداری -
سهل‌العبور	سه‌یک	سیاستمداری
سهل‌الوصول	سیاحت‌باز	سیاسی‌کار
سهل‌الهضم	سیاحت‌کنان	سیاسی‌کاری
سهل‌انگار	سیاحتگاه	سیاق‌نویس
سهل‌انگاری	سیاحت‌نامه	سیاقه‌الاعداد
سه‌لایی / سه‌لایی	سیاست‌باز	سی‌ام
سهل‌گیری	سیاست‌بازی	سئامت
سه‌م‌الارث	سیاست‌باف	سی‌امین
سه‌م‌الشراکه	سیاست‌بافی	سئانس
سه‌م‌بندی	سیاست‌پیشه	سیاه‌آب
سه‌م‌دار	سیاستچی / سیاست‌چی	سیاه‌آبه
سه‌مناک	سیاست‌زده	سیاه‌اندرون

سیاه باز	سیاه چاله	سیاه زویی / سیاه زوئی
سیاه بازی	سیاه چُرده	سیاه زخم
سیاه بخت	سیاه چشم	سیاه زمستان
سیاه بختی	سیاه خاک	سیاه سال
سیاه برزنگی	سیاه دانه	سیاه سرفه
سیاه بند	سیاه داوران	سیاه سرکه
سیاه بندی	سیاه درخت	سیاه سفید
سیاه بهار	سیاه درون	سیاه سوخته
سیاه بیشه	سیاه دست	سیاه قلم
سیاه بین	سیاه دفتر	سیاه کار
سیاه پوست	سیاه دل	سیاه کاری
سیاه پوش	سیاه دلی	سیاه کاسه
سیاه تابه	سیاه رگ - سیاهرگ	سیاه گلیم
سیاه تخمه	سیاه روز	سیاه گلیمی
سیاه توه	سیاه روزگار	سیاه گوش
سیاه جامه	سیاه روزگاری	سیاه مست
سیاه چادر	سیاه روزی	سیاه مستی
سیاه چال	سیاه زو(ی)	سیاه مشق

سیاه‌نامه	سیخ سیخی	سیر خوابی
سیاه‌نی	سیخ (و) سه پایه	سیر خوردگی
سیاه و سفید	سید السادات	سیر خورده
سیاهی کوب	سید الشهدا	سیر داغ
سیاهی کوبی	سیراب	سیرمانی / سیرمونی
سیاهی لشکر	سیراب شیردان	سیر و سرکه
سیب آدم	سیراب فروش	سیر و سفر
سیب درختی	سیراب فروشی	سیر و سلوک
سیب درختی	سیرابی	سیر و سیاحت
سیب زمینی	(= سیراب شدن)	سیره نویس
سیب زمینی	سیرابی پز	سیری پذیر
سیب زمینی سرخ کرده	سیرابی خور	سیری ناپذیر
سی پاره	سیرابی فروش	سیزده بدر
سیتار	سیرابی فروشی	سیزدهمین
سیت (و) سماقی	سیرترشی	سی سال (کنایه از هرگز)
سیتی سماقی	سیرچشم	سیستم عامل
سیخ داغ	سیرچشمی	سیسمونی
سیخ سیخ	سیر خواب	سیصد

سی صنار	سیل خیز	سیمبان
سیف الدوله	سیل زده	سیمبانی
سیف الدین	سیل گردان	سیم بُر
سیف الله	سیل گیر	سیم بکسل
سیفون	سیلندر پُرگنی	سیم بکسل
سیگار پیچ	سیلندر تراش	سیم پیچ
سیگار پیچی	سیلندر تراشی	سیم پیچی
سیگارفروش	سیلندر دوزی	سیم تن
سیگارفروشی	سیلیسیوم	سیم جمع کُن
سیگارکش	سیماب	سیم چین
سیگارکشی	سیماب کاری	سیم خاردار
سیل آسا	سیمان پاش	سیم دار
سیلاب	سیمان تگری	سیم دوزی
سیلابه	سیم اندام	سیم رابط
سیلابی	سیمان سفید	سیمرغ
سیل بار	سیمان سفید	سیم ساق
سیل برگردان	سیمان کار	سیم فام
سیل بند	سیمان کاری	سیم کارت

سیم‌کش	سینماگر	سینه‌کش
سیم‌کشی	سینمایی/سینمائی	سینه‌کشی
سیمگر	سینه‌باز	سینه‌کفتی
سیمگری	سینه‌بند	سینه‌مال
سیم‌گل	سینه‌به‌سینه	سینی‌کشی
سیمگون	سینه‌پهلوی	سی‌وسه‌پل
سیم‌گیر	سینه‌تنگی	سئول
سیم‌لخت‌گن	سینه‌چاک	سیه‌بخت
سیم‌لوله	سینه‌خیز	سیه‌پستان
سیم‌نقاله	سینه‌دار	سیه‌پوش
سیمین‌بر	سینه‌درد	سیه‌جامه
سیمین‌تن	سینه‌راما	سیه‌چُرده
سین‌جیم	سینه‌ریز	سیه‌چشم
سینما‌تک	سینه‌زن	سیه‌دل
سینماچی	سینه‌زنان	سیه‌دلی
سینما‌دار	سینه‌زنی	سیه‌رُو
سینمارو	سینه‌سرخ	سیه‌روز
سینما‌سکوپ	سینه‌سوز	سیه‌روزگار

سیه روزی

سیه رویی / سیه روئی

سیه ضمیر

سیه طالع

سیه فام

سیه کار

سیه کاری

سیئات

سیئه

ش

شاانگبین	شاخ به شاخ	شاخه نبات
شاجی	شاخچه	شاداب
شباش	شاخ حسینی	شادابی
شابلون	شاخ دار	شادباد
شابلون زن	شاخسار	شادباش
شابلون زنی	شاخک داران	شادبود
شابلون کار	شاخک دوزی	شادبهر
شابیزک	شاخ وبرگ	شادرَوان
شاپسند / شاه پسند	شاخ و دُم	شادکام
شاپویی / شاپوئی	شاخ (و) شانه	شادکامی
شاتوبریان	شاخ و شانه کشی	شادگونه
شاخ بُزی	شاخه زنی	شادملک آغا

شادوشنگول	شاعر مَنش	شال (و) کلاه
شادی آفرین	شاعرنواز	شالی پوش
شادی آور	شاعرنوازی	شالیزار
شادی افزا (ی)	شاگردانگی	شالی کار
شادی بخش	شاگرد اول / دوم / ...	شالی کاری
شادی ده	شاگرد اولی / دومی / ...	شالی کوبی
شادی فزا	شاگرد پیشه	شام خوری
شادی کنان	شاگرد راننده / شاگرد شوfer	شامگاه
شارت و شورت	شاگرد مدرسه	شامگاهان
شاسی بلند	شالاپ شلوپ	شامگاهی
شاسی کشی	شال باف	شامور تی بازی
شاسی کوتاه	شال بافی	شامی کباب
شاش بند	شال بند	شامی لپه
شاش بندی	شال فروش	شأن
شاش خالی	شال فروشی	شانزده یک
شاطر باشی	شال کلاه	شانه بافی
شاطر خانه	شال گردن	شانه بند
شاعر پیشه	شالوده ریزی	شانه به سر

شاه به شانه	شاه بیت	شاه حسینی
شاه زده	شاه بیزک	شاه خطایی / شاه خطائی
شاه زنی	شاه پَر	شاه دارو
شاه کاری	شاه پرست	شاه داماد
شاه کش	شاه پرستی	شاهدانگان
شاه گاه	شاه پَرک	شاهدانه
شاهاب	شاه پَرکی	شاهدباز
شاه اسپرغم	شاه پسر	شاهدبازی
شاه اسپرم	شاه پسند / شاپسند	شاه دُخت
شاه اندازی	شاهپور	شاه دختر
شاه انگبین	شاه ترگان	شاهدرو (ی)
شاه باجی	شاه تره	شاه دزد
شاه باز	شاه توت	شاه دزدوزیر
شاه بازی	شاه تهماسب /	شاه دوست
شاه بال	شاه طهماسب	شاه دوستی
شاه بانگ	شاه تهماسبی /	شاه دیوار
شاه بلوط	شاه طهماسبی	شاه راه - شاهراه
شاه بلوطی	شاه تیر	شاه رخ - شاهرخ

شاهنشاه	شاه‌فتر	شاه‌رگ - شاه‌رگ
شاهنشاه‌زاده	شاه‌کار	شاه‌رود
شاه‌نشین	شاه‌کلید	شاه‌رود (نام شهر)
شاهوار	شاه‌لوله	شاه‌زادگی
شاه‌وزیر	شاه‌مات	شاه‌زاده
شاهین‌صفت	شاه‌ماهی	شاه‌زن
شائبه	شاه‌مقصود	شاه‌سپرم
شایسته‌سالاری	شاه‌مقصودی	شاه‌سون
شایعه‌پراکن	شاه‌مهره	شاه‌سیم
شایعه‌پراکنی	شاه‌میوه	شاه‌طهماسب /
شایق، شائق	شاه‌نامه	شاه‌تهماسب
شائول	شاه‌نامه‌پژوهی	شاه‌طهماسبی /
شب‌اداری	شاه‌نامه‌خوان	شاه‌تهماسبی
شب‌افروز	شاه‌نامه‌خوانی	شاه‌عباس
شب‌افروزی	شاه‌نامه‌سرا	شاه‌عباسی
شب‌انروز / شب‌ان‌روز	شاه‌نامه‌سرایی /	شاه‌عبدالعظیمی
شب‌انگاه	شاه‌نامه‌سرائی	شاه‌غزل
شب‌انگاهان	شاه‌نشان	شاه‌فرد

شب‌نگاهی	شب‌پوش	شب‌روی
شبانه‌روز	شب‌پیما	شب‌زنده‌دار
شبانه‌روزی	شب‌تاب	شب‌زنده‌داری
شباويز	شبت‌پلو	شبستان
شباهنگ	شب‌چراغ	شب‌شماری
شب‌بند	شب‌چره	شب‌فروز
شب‌بو(ی)	شب‌زده	شب‌کار
شب‌به‌خیر	شب‌خواب	شب‌کاری
شب‌به‌شب	شب‌خوابی	شب‌کلاه
شب‌بیدار	شب‌خوان	شب‌کور - شب‌کور
شب‌بیداری	شب‌خوش	شب‌کوری - شب‌کوری
شب‌پا	شب‌خیز	شب‌که‌دار
شب‌پر	شب‌خیزی	شب‌که‌گذاری
شب‌پرست	شب‌در	شب‌گاه
شب‌پرک	شب‌دزد	شب‌گذرانی
شب‌پرواز	شب‌دیز	شب‌گرد
شب‌پروانه	شب‌رنگ	شب‌گردی
شب‌پره	شب‌رو	شب‌گیر

شتاب‌زا	شُبّه‌ناکی	شب‌گیری
شتاب‌زدگی	شبیخون	شب‌مانده
شتاب‌زده	شبیّه‌خوان	شب‌نامه
شتاب‌سنج	شبیّه‌خوانی	شب‌نامه‌نویس
شتاب‌کار	شبیّه‌ساز	شب‌نشینی
شتاب‌کاری	شبیّه‌سازی	شب‌نم
شتابگر	شبیّه‌کش	شب‌نما
شتاب‌گیر	شبیّه‌کشی	شب‌نم‌زده
شتابناک	شبیّه‌گردان	شب‌نمگون
شتاب‌نگار	شبیّه‌گردانی	شب‌ورغان
شتاب‌نما	شپشک‌دار	شبه‌الوهی
شتربان	شپشک‌زده	شبه‌جزیره
شتربانی	شپش‌کش	شبه‌جمله
شترچران	شپش‌کشی	شبه‌قاره
شترچرانی	شپشه‌زده	شبه‌نظامی
شترخار	شتاب‌انگیز	شب‌هنگام
شترخان	شتاب‌دار	شبه‌واجی
شترخانه	شتاب‌دهنده	شُبّه‌ناک

شتر خدا	شتر مرغسانان	شُخم خورده
شتر دار	شتر وار	شُخم زن
شتر دل	شتره شلخته	شُخم زنی
شتر دلی	شتل بر	شداید، شدائد
شتر سوار	شتلی بگیر	شدت جریان
شتر سواری	شته زده	شدت وری (موسیقی)
شتر شلخته	شجرة النسب	شدیدالرحن
شتر قربانی	شجره نامه	شرآفرین
شترکشان	شجره نامه نویس	شرآفرینی
شترکینه	شجره نامه نویسی	شرآمیز
شترگاوپلنگ	شخص پرست	شراب اندازی
شترگر به	شخص پرستی	شراب باره
شترگردن	شخصیت بخشی	شراب بها
شترگلو	شخصیت پرداز	شراب خانه
شترگیاه	شخصیت پردازی	شراب خوار
شتر مآب	شخصی دوز	شراب خواره
شتر مآبی	شخصی دوزی	شراب خوری
شتر مرغ	شخصی ساز	شراب دار

شراب‌دان	شربت‌آلات	شرط‌نامه‌چه
شراب‌ساز	شربت‌خوری	شرط‌نامه
شراب‌سازی	شربت‌دار	شرط‌ویی
شراب‌فروش	شربت‌سینه	شرط‌وشروط
شراب‌فروشی	شربت‌سینه	شرقه‌دوزی
شراب‌نوشی	شربه‌پاکن	شرقیاب
شرابه‌دار	شربت‌وپرتی	شرقیابی
شرارت‌آمیز	شرجو(ی)	شرق‌شناس
شرارت‌بار	شرح‌دار	شرق‌شناسی
شراره‌بار	شرحه‌نویسی	شرق‌گرا
شراره‌زن	شَرخَر	شرق‌گرایی / شرق‌گرایی
شرافتمند	شَرخری	شِرک‌آمیز
شرافتمندانه	شَرآلود	شرکت‌پذیری
شراکت‌نامه	شَرآمیز	شرکت‌تعاونی
شرانگیز	شَرربار	شرکت‌تعاونی
شرانگیزی	شُرشر	شرکت‌کننده
شرایط، شرائط	شِرشر	شرکت‌نامه
شرایین، شرائین	شرط‌بندی	شرم‌آگین

شرم‌آلوده	شست‌تیر	شش حرفی
شرم‌آمیز	شست‌گاه/شستن‌گاه	شش خانه
شرم‌آور	شست‌و‌شو/شستشو	شش دانگ
شرم‌زدگی	شسته‌رفتگی	شش دانگ
شرم‌زده	شسته (و) زفته	شش در
شرمسار	شستی‌دار	شش در چهار
شرمساری	شش انداز	شش دره
شرمگاه	شش انگشتی	شش دری
شرمناک	شش پا	شش / دوازده متری
شرمندگی	شش پایه	(قالی)
شروشور	شش پر	شش روزه
شروور	شش پهلوی	شش سالگی
شریان‌بند	شش تار	شش ساله
شریانچه	شش تا (ی)	شش صد
شریعت‌پرور	شش ترک	شش ضلعی
شریعت‌داری	شش تیغه	شش قدم
شریعت‌مآب	شش جهت	شش گانه
شریعت‌مدار	شش چهارم	شش گوش

شعر فروشی	شعارگرا	شش گوشه
شعر گوئی / شعر گوئی	شعار گرای / شعار گرائی	شش لول بند -
شعف انگیز	شعار نویسی	شش لول بند
شعله پخش کُن	شعائر / شعائر	شش لول - شش لول
شعله پوش	شعبده باز	شش ماهه
شعله زن	شعبده بازی	شش میخه
شعله ور	شعرا	شش وجهی
شعوبیگری / شعوبی گری	شعرباف	شش هشتم
شعور دار	شعربافی	شش یک
شغال بازی	شعر خوان	شصت پاره
شغال دست	شعر خوانان	شصت تیر
شغال گرگی	شعر خوانی	شصت ساله
شغال مُردگی	شعر دزد	شصت عروسان
شغال مرگی	شعر دوست	شصت گانه
شغال مستی	شعر دوستی	شصت یک
شفابخش	شعر شناس	شطرنج باز
شفابخشی	شعر شناسی	شطرنج بازی
شفاخانه	شعر فروش	شطرنجی باف

شکایت گونه	شق شق	شفاعت خواه
شکایت نامه	شق کمان	شفاعت گُن
شکایت نویسی	شق کمانی	شفاعتگر
شک بردار	شَق ورق	شفاعتگری
شک دار	شک آلود	شفاعت نامه
شکرا ب	شکار افکن	شفاف سازی
شکر بار	شکار افکنی	شفتالو
شکر پاره	شکار بان	شِفته آهک
شکر پاش	شکار بانی	شِفته ریزی
شکر پنبیر	شکار بند	شِفته کاری
شکر تغار	شکار گاه	شفقت آمیز
شکر تیغال	شکار گر	شفقت بار
شکر خنده	شکار گری	شَق القمر
شکر دان	شکاری بمب افکن	شقاوت آمیز
شکر دهان	شکافته کار	شقاوت پیشه
شکر ریز	شکاف دار	شقاوت زده
شکر ریزی	شک اندیشی	شقاوت کاری
شکر سایی / شکر سائی	شکایت آمیز	شقایق پوش

شکر سخن	شکسته حال	شکل زایی / شکل زائی
شکر شکن	شکسته خاطر	شکل شناسی
شکر فروش	شکسته دل	شکلک سازی
شکر فشان	شکسته دلی	شکل گرا
شکر گزار	شکسته زبان	شکل گرای / شکل گرائی
شکر گزاری	شکسته نستعلیق	شکل گیری
شکر گفتار	شکسته نفس	شکل نگاری
شکر نبات	شکسته نفسی	شکل نمایی / شکل نمائی
شکست پذیر	شکسته نویس	شکل نویس
شکست پذیری	شکسته نویسی	شکل یابی
شکست خورده	شکلات	شکم بارگی
شکست ناپذیر	شکل بخشی	شکم باره
شکستنی فروش	شکل بندی	شکم بند
شکسته بال	شکل پذیر	شکم به آب زن
شکسته بالی	شکل پذیری	شکم پایان
شکسته بسته	شکل پرستی	شکم پُر
شکسته بند	شکل پسند	شکم پرست
شکسته بندی	شکل دهی	شکم پرستی

شکوه مندی	شکم سیرگنک	شکم پُرگن
شکوه نامه	شکم سیری	شکم پرور
شکوب آور	شکم شل	شکم پروری
شکوبایی / شکیبائی	شکم کوچک	شکم تغار
شگفت آفرین	شکم کوچکی	شکم چران
شگفت آفرینی	شکم گرسنه	شکم چرانی
شگفت آور	شکم گنده	شکم خالی
شگفت انگیز	شکم نرم کننده	شکم خوار
شگفت زدگی	شکنجه گاه	شکم خوارگی
شگفت زده	شکنجه گر	شکم خواره
شگون بختی	شکن دار	شکم خواری
شُلاب	شکن گیر	شکم داده
شلاق خور	شکوائیه	شکم دار
شلاق زن	شکوفایی / شکوفائی	شکم درد
شلاق زنان	شکوفه زار	شکم دریده
شلاق کاری	شکوه آمیز	شکم دله
شلاق کش	شکوه پذیر	شکم رَوش
شلال دار	شکوه مند	شکم سیرگن

شِلّال دوزی	شِلنگ زنان	شُل وولی
شَلان شَلان	شِلنگ (و) تخته	شُله بریان
شُل بازی	شِلنگ (و) تخته اندازان	شُله بریانی
شَلپ شَلپ	شِلوار پیژامه	شُله زرد
شِلپ (و) شِلوپ	شِلوار دوز	شُله قلمکار
شَلتوک کار	شِلوار دوزی	شَلیتِه
شَلتوک کاری	شِلوار رکابی	شَماتت آمیز
شَلتوک کوبی	شِلوار کابویی / شِلوار کابوئی	شَماتت بار
شَلتوک ← چَلتوک	شِلوار کِش	شَماتِه / شَماطِه
شَلخته بازی	شَل وِپَل	شَماتِه ای / شَماطِه ای
شَل شَل زنان	شُل و شِفْتِه	شَماتِه دار / شَماطِه دار
شُل شَلکی	شِلوغ بازار	شَمار خوان
شَلغم فرنگی	شِلوغ بازی	شَمارش پذیر
شَل کُن سِفْت کُن	شِلوغ پلوغی	شَمارش پذیری
شُل مَشلی	شِلوغ کار	شَمارش گَر
شَلَم شوربا	شِلوغ کاری	شَمار گَر
شِلنگ انداز	شِلوغ (و) پلوغ	شَماره اشتراک
شِلنگ اندازی	شُل وِول	شَماره انداز

شمیره پرواز	شمایل ساز	شمشیر ماهی
شمیره تلفن	شمایل سازی	شمع آجین
شمیره حساب	شمایل کش	شمعدان
شمیره دار	شمایل گردان	شمعدانی
شمیره دوزی	شمیرخوان	شمعدانیان
شمیره زن	شمیرخوانی	شمع دزد
شمیره زنی	شمیره دار	شمع ریز
شمیره سریال	شمسه دوزی	شمع ریزی
شمیره گذاری	شمش ریزی	شمع زنی
شمیره گیر	شمشه کشی	شمع ساز
شمیره گیری	شمشه گیری	شمع سازی
شماطه ← شماته	شمشیر باز	شمع سوز
شماطه ای ← شماته ای	شمشیر بازی	شمع فروش
شماطه دار ← شماته دار	شمشیر بند	شمع کوب
شمال رو	شمشیر زن	شمع کوبی
شمال نما	شمشیر زنی	شمع وار
شمایل	شمشیر ساز	شمع (و) پلاتین
شمایل پرستی	شمشیر کش	شمن پرست

شمن پرستی	شِن پوش	شوت زن
شنا بر	شِندر پندر	شوت زنی
شناخت شناسانه	شِندر پندری	شوخی چشم
شناخت شناسی	شِندره پندره	شوخی چشمی
شناخته شده	شِن ریزه	شوخی طبع
شنا ساگر	شِن ریزی	شوخی طبعی
شناسایی / شناسائی	شِن زار	شوخی و شنگ
شنا سنامه	شِن کش	شوخی آمیز
شنا کنان	شَنگول و منگول	شوخی باردی
شنا گر	شِن مال	شوخی بردار
شنا گری	شنوایی / شنوائی	شوخی شوخی
شنا و سازی	شنوایی سنج / شنوائی سنج	شوخی نویس
شن بازی	شنوایی سنجی /	شوخی نویسی
شن بر	شنوائی سنجی	شور آفرین
شن برداری	شنوایی شناسی /	شور آفرینی
شنبه بازار	شنوائی شناسی	شور آور
شنبه شب	شنیسل مرغ	شوراب
شنبه یکشنبه	شوایب، شوائب	شورابه

شور انگیز	شور گز	شو ک درمانی
شورای عالی	شور مزه	شوم اختر
شورایی / شورائی	شور نرو	شوم بخت
شور بخت	شور و اشور	شومیز
شور بختی	شور و شعف	شوهر خواهر
شور برو	شوره بسته	شوهر دار
شور بلال	شوره دار	شوهر داری
شور چشم	شوره زار	شوهر دوست
شور چشمی	شوره زده	شوهر دوستی
شور خاطر	شوره سازی	شوهر کرده
شور خانه	شوریده بخت	شوهر مادر
شور رفته	شوریده حال	شوهر مُرده
شورش طلب	شوشکه کشی	شوهر ننه
شورش طلبی	شوفاز خانه	شوید باقالی
شورشگر	شوفاز کار	شوید پلو
شورش گرا	شوق انگیز	شهاب سنگ
شورش گرایانه	شوق زده	شهاب وار
شور طلب	شوق و ذوق	شهادت طلب

شهرداری	شهر اه/شه راه	شهادت طلبانه
شهر سازی	شهر بازی	شهادت طلبی
شهر فرنگ	شهر بان	شهادتگاه
شهرک سازی	شهربانو	شهادتگو(ی)
شهرگرد	شهربانی	شهادت نامه
شهر نشین	شهربانیچی	شه باز
شهر نشینی	شهربند	شهبال
شهرود	شهربندان	شهبانو
شهروند	شهر پناه	شه بیت
شهر وندی	شهرت پرست	شهپر
شهر هرت	شهرت پرستی	شه پرست
شهر یاری	شهرت جو	شهد آلوده
شهزادگی	شهرت جویی /	شهد آمیز
شهزاده	شهرت جوئی	شهر آرا(ی)
شهسوار	شهرت طلب	شهر آرای / شهر آرائی
شهله کنی	شهرت طلبی	شهر آشوب
شهناز	شهرخ / شه رخ	شهر آشوبی
شهنامه	شهردار	شهر انگیز

شیدایه / شیدائی	شیاردار	شهنامه خوان
شیرآلات	شیرزنی	شه نای
شیرآور	شیارکش	شه نشان
شیرآهک	شئامت	شه نشاه
شیراب	شئامت آمیز	شه نشاهی
شیرابه	شئامت انگیز	شهوار / شه وار
شیرازه بافی	شیب دار	شهوت آلوده
شیرازه بند	شیب راه	شهوت آمیز
شیرازه بندی	شیب راهه	شهوت انگیز
شیرازه دار	شیب سنج	شهوت بار
شیرازه دوزی	شیب گیر	شهوت پرست
شیرازه زنی	شیپورچی	شهوت پرستی
شیرافکن	شیپورزن	شهوت دار
شیراندام	شیخ الاسلام	شهوت ران
شیربچه	شیخ الشیوخ	شهوت رانی
شیربرنج	شیخ المشایخ	شهوت گش
شیربرنجی	شیخ زاده	شهید پرور
شیربلال	شیخ نشین	شیار بندی

شیربها	شیرخوارگی	شیرفروش
شیربه شیر	شیرخواره	شیرفروشی
شیرپاکتی	شیرخودکار	شیرفلکه
شیرپاک خورده	شیرخور	شیرفهم
شیرپاک‌کن	شیرخوره	شیرقهوه
شیرتو شیر	شیرخوری	شیرقهوه‌ای
شیرجوش	شیردار	شیرکائو
شیرچای	شیردان	شیرکچی
شیرخام خورده	شیردل	شیرکخانه
شیرخدا	شیردلی	شیرگیر
شیرخشت	شیردوش	شیرگیری
شیرخشت مزاج	شیردوشی	شیرمال
شیرخشت مزاجی	شیرده	شیرماهی
شیرخشتی	شیردهی	شیرمرد
شیرخشتی مزاج	شیررگ	شیرمردی
شیرخشتی مزاجی	شیرزاد	شیرمست
شیرخوار	شیرزار	شیرناپاک خورده
شیرخوارگاه	شیرزن	شیروانی کوب

شیرینی پز	شیرین زبان	شیروانی کوبی
شیرینی پزی	شیرین زبانی	شیره به شیر
شیرینیجات	شیرین سخن	شیره پز
شیرینی خانگی	شیرین سخنی	شیره پزخانه
شیرینی خوران	شیرین عسل	شیره چی
شیرینی خورده	شیرین عقل	شیره چی باشی
شیرینی خوری	شیرین قلم	شیره کش
شیرینی سازی	شیرین کار	شیره کش خانه
شیرینی فروش	شیرین کاری	شیره کشی
شیرینی فروشی	شیرین کام	شیری رنگ
شیشکی بند	شیرین کامی	شیرین ادا
شیشه آلات	شیرین گن	شیرین ادایی / شیرین ادائی
شیشه اندازی	شیرین گفتار	شیرین بازی
شیشه بالابر	شیرین گو(ی)	شیرین بیان
شیشه بُر	شیرین لب	شیرین پلو
شیشه برقی	شیرین مزه	شیرین حرکات
شیشه بُری	شیرین نواز	شیرین دانه
شیشه پاک‌کن	شیرین نوازی	شیرین دهان

شیشه خانه	شیشه نيزه‌ای	شیمی درمانی
شیشه خرده	شیطان پرست	شیمی فیزیک
شیشه خور	شیطان صفت	شینون کار
شیشه ساز	شیطان وار	شیوایی / شیوائی
شیشه سازی	شیطنت آمیز	شئون
شیشه شور	شیطنت بار	شیون زنان
شیشه فروش	شیعه مذهب	شیون کنان
شیشه فروشی	شیعی مذهب	شیوه نامه
شیشه کار	شیفته دل	شیء
شیشه کاری	شیفته رأی	شیئی
شیشه گر	شیک پوش	
شیشه گر خانه	شیک پوشی	
شیشه گرفته	شیک و پیک	
شیشه گرم‌کن	شیلان کشان	
شیشه گری	شیلان کشی	
شیشه مانند	شيله (و) پيله	
شیشه مشجر	شیمیایی / شیمیائی	
شیشه نویسی	شیمی دان	

ص

صابت پیشه	صاحب اختیاری	صاحب جمعی
صابون برگردان	صاحب الامر	صاحب چراغ
صابون پَز	صاحب الزمان	صاحب حاجت
صابون پَزخانه	صاحب امتیاز	صاحب حال
صابون پَزی	صاحب بیان	صاحب حالت
صابون خورده	صاحب تجربه	صاحب خانه -
صابون زنی	صاحب ترجمه	صاحبخانه
صابون ساز	صاحب تشریف	صاحب خبر
صابون سازی	صاحب تصرّف	صاحب خرج
صابون فروش	صاحب توقّع	صاحب خِرَد
صابون کاری	صاحب جمال	صاحب دار
صاحب اختیار	صاحب جمع	صاحب داری

صاحب دکان	صاحب عنوان	صاحب منزل
صاحب دل - صاحب دل	صاحب فرض	صاحب منصب
صاحب دولت	صاحب فکر	صاحب منصبی
صاحب دیوان	صاحب فن	صاحب مؤدی
صاحب دیوانی	صاحب قدم	صاحب نام
صاحب ذوق	صاحب قرابت	صاحب نظر
صاحب رأی	صاحبقران	صاحب نفّس
صاحب زیان	صاحبقرانی	صاحب نفوذ
صاحب زمان	صاحب قرض	صاحب واقعه
صاحب سَبک	صاحب قلم	صاحب ولایت
صاحب سخن	صاحب کار	صاحب همّت
صاحب سفره	صاحب کلام	صاحب هنر
صاحب سلیقه	صاحب کمال	صادرکننده
صاحب سهم	صاحب مال	صادق دَم
صاحب شریعت	صاحب مجلس	صادق کلام
صاحب صدا	صاحب مُرده	صادق نفّس
صاحب عزا	صاحب مقام	صاعقه زده
صاحب عقیده	صاحب ملک	صاف دل

صاف صاف	صائم	صحرانشین
صاف ضمیر	صائم الدهر	صحرانشینی
صافکار/صافکار	صائن، صاین	صحرانورد
صافکاری/صافکاری	صبح اول صبح	صحرانوردی
صاف کرده	صبح اول صبحی	صحرائی/صحرائی
صاف و پوست کنده	صبح خوان	صحنه آرا
صاف و ساده	صبح دم	صحنه آرای/صحنه آرائی
صاف و صادق	صبح کار	صحنه پرداز
صاف و صوف	صبحگاه	صحنه پردازی
صافی درون	صبحگاهان	صحنه ساز
صافی دل	صبحگاهی	صحنه سازی
صافی ضمیر	صبحی زده	صحنه گردان
صافی مشرب	صحاف باشی	صحنه گردانی
صائب	صحایف، صحائف	صحیح الاخلاق
صائبه	صحبت کنان	صحیح الارکان
صائبین	صحت و سقم	صحیح نگار
صائد	صح ذلک	صحیح و سالم
صائع، صایغ	صحراگرد	صخره نورد

صخره‌نوردی	صدالرزان	صدرنشین
صدابر	صد او سیما	صدرنشینی
صدابر‌دار	صد او ندا	صد سال
صدابر‌داری	صد بخشی	صد ف‌خور
صدابندی	صد برگ	صد ف‌دار
صد اخفه‌کن	صد پاره	صد ف‌ریخت
صد ا‌دار	صد پر	صد ف‌شناس
صد ادهی	صد پله	صد ف‌مانند
صد ارت‌جو	صد تایک‌غاز	صد قه‌خوار
صد ارت‌طلب	صد تایکی	صد قه‌خور
صد اسنج	صد تومانی	صد قه‌ده
صد اق‌نامه	صد چندان	صد قه‌سر
صد اگذاری	صد درجه	صد قه‌سری
صد اگرفتگی	صد در صد	صد گان
صد اگرفته	صد دل	صد گانه
صد اگیر	صد را عظم	صد مرده
صد اگیری	صد را عظمی	صد مه‌دیدگی
صد البته	صد را الدین	صد مه‌دیده

صد هزار	صفایح، صفائح	صفدر
صَرَّاف خانه	صف بندی	صَفْرَائِر
صرع دار	صفت گونه	صَفْرَاشْکَن
صرف نظر	صف جمع	صَفْرَایِی / صَفْرَائِی
صرفه جو	صفحه آرا	صَفْرَایِی مزاج /
صرفه جویی / صرفه جوئی	صفحه آرای / صفحه آرائی	صَفْرَائِی مزاج
صریح اللّٰهجه	صفحه بند	صِفْرَبَنْد
صعب الحصول	صفحه بندی	صِفْرَکِیلومتر
صعب العبور	صفحه پرداز	صَفْ شْکَن
صعب العلاج	صفحه پردازي	صف نشین
صعب الوصول	صفحه پُرکُن	صَفِیرْخَوَان
صغایر، صغائر	صفحه تراش	صَفِیرْزَنَان
صغرا، صغری	صفحه تصویر	صَفِیرْکِشَان
(= کوچک)	صفحه ستون	صِقْلَاب / صِقْلَاب
صغرا و کبرا	صفحه کلاج	صَلَات
صف آرا (ی)	صفحه کلید	صَلَاتِ ظَهْر
صف آرای / صف آرائی	صفحه نمایش	صَلَاتِی
صفابخش	صف دار	صَلَا حِ اندیش

صندوق داری	صلح نامه	صلاح اندیشی
صندوق ساز	صلوات الله علیه	صلاح بینی
صندوق سازی	صلوات گو(ی)	صلاح پذیر
صندوق عقب	صلوات گویان	صلاح جو(ی)
صندوق کش	صلواتی	صلاح جویی / صلاح جوئی
صندوق کشی	صلوة (قرآنی)	صلاح دید
صنعت پرداز	صلی الله	صلاح (و) مصلحت
صنعت پردازی	صلیب شکل	صلاحیت دار
صنعت دار	صلیبی شکل	صلح آمیز
صنعت داری	صمغ کشی	صلح بان / صلح بان
صنعت شناس	صمغ گیری	صلح جو(ی)
صنعت کار	صنج / صنج	صلح جویانه
صنعتگر	صندلی ساز	صلح جویی / صلح جوئی
صنعت گرا	صندلی سازی	صلح خواه
صنعت گرای /	صندوقچه	صلح دوست
صنعت گرائی	صندوق خانه	صلح طلب
صنعتگری	صندوق دار / صندوق دار	صلح طلبی
صنعت نمایی /	صندوق داری /	صلح گونه

صورت‌نگری	صورت‌پذیر	صنعت‌نمائی
صورت‌مجلس	صورت‌پرست	صواب‌اندیش
صورت‌مسئله	صورت‌پرستی	صواب‌دید
صورت‌نگار	صورت‌پسند	صواب‌کار
صورت‌نگاری	صورت‌تراش	صواب، صوایب
صورت‌نما(ی)	صورت‌تراشی	صوت‌شناختی
صورت‌نویس	صورت‌جلسه	صوت‌شناس
صورت‌وضعیت	صورت‌حساب	صوت‌شناسی
صوف‌باف	صورت‌خوانی	صورت‌آرا
صوف‌بافی	صورت‌دار	صورت‌آرایی /
صوف‌پوش	صورت‌ساز	صورت‌آرائی
صوفی‌افکن	صورت‌سازی	صورت‌آفرین
صوفی‌گری	صورت‌کشی	صورت‌باز
صوفی‌مَشرَب	صورت‌گر	صورت‌بَر‌دار
صوفی‌مَنش	صورت‌گرا(ی)	صورت‌بَر‌داری
صومعه‌دار	صورت‌گرایانه	صورت‌بند
صهیونیست	صورت‌گرایی /	صورت‌بندی
صهیونیستی	صورت‌گرایی	صورت‌بین

صهیونیسم

صیحه زنان

صید آزموده

صید افکن

صیدگاه

صیدیاب

صیغه رو

صیغه روی

صیفی جات

صیفی کار

صیفی کاری

صیقل کاری

ض

ضامن دار	ضدِ اطلاعات	ضدِ نفر
ضامن گیر	ضدِ برق	ضد و نقیض
ضایر، ضائر	ضدِ چروک	ضدِ یخ
ضبط شده	ضدِ خش	ضربِ آب خانه
ضبطِ صوت	ضدِ خوردگی	ضرایب
ضبط و ربط	ضدِ دولتی	ضرب آهنگ
ضجّه کنان	ضدِ رنگ	ضرب الاجل
ضجّه مویه	ضدِ زنگ	ضرب المثل
ضخیم دوزی	ضدِ شورش	ضربت خورده
ضدِ آب	ضدِ شوره	ضرب خانه
ضدِ آفتاب	ضدِ ضربه	ضرب خور
ضدِ ارزش	ضدِ عفونی کننده	ضرب خوردگی

ضرب خورده	ضعیف چزانی
ضرب دار	ضعیف حال
ضربدر/ضرب در	ضعیف دل
ضربدری/ضرب دری	ضعیف کُش
ضرب دیدگی	ضعیف کُشی
ضرب دیده	ضعیف نواز
ضرب زن	ضعیف نوازی
ضرب شست	ضلع دار
ضرب گیر	ضمانت نامه
ضرب نواز	ضمایر
ضربه فنی	ضمائم
ضربه گیر	ضوء
ضربه مغزی	ضیاء الدین
ضُعفاء العقول	ضیافت خانه
ضعیف الجثّه	ضیا گستر
ضعیف الحال	
ضعیف النفس	
ضعیف چزان	

ط

طارم	طاعون زده	طاق واز
طاس	طاق	طاق وجفت
طاس بازی	طاق باز	طاقه شال
طاس بافی	طاق بندی	طالب علم
طاس بین	طاق بین	طالع بین
طاس بینی	طاقت فرسا(ی)	طالع بینی
طاس کباب	طاقچه	طاووس
طاس گردان	طاقچه پوش	طاووس دار
طاس گردانی	طاق دار	طاووسی
طاس گیر	طاق دیس	طایر، طائر
طاس ماهی	طاق شال	طایف، طائف
طاعت پیشه	طاق نما	طایفه، طائفه

طایفه دار، طائفه دار	طبق کشی	طبیعت گردی
طایل، طائل	طبقه بالایی / طبقه بالائی	طبیعی دان
طایله، طائله	طبقه بندی	طخار / تخار
طایی / طائی	طبقه پایینی / طبقه پائینی	طخارستان / تخارستان
طباطبایی / طباطبائی	طبقه طبقه	طربالس
طبر خون / تبر خون	طبلچی	طراز اول
طبرزد / تبرزد	طبل زن	طراز (= نگار جامه)
طبرزه / تبرزه	طبل زنان	طرائق، طرائق
طبری / تبری	طبل نواز	طرب آرا
طبع آزما	طبله کرده	طرب آور
طبع آزمایی / طبع آزمائی	طبیعت پرستی	طرب افزا (ی)
طبقچه	طبیعت زاد	طرب انگیز
طبق دار	طبیعت ساز	طرب خیز
طبق زن	طبیعت شناس	طربناک
طبق زنی	طبیعت گرا	طرح پردازی
طبق ساز	طبیعت گرایانه	طرح دار
طبق طبق	طبیعت گرایی / طبیعت گرایی	طرح دوزی
طبق کش	طبیعت گرد	طرح ریزی

طرح ریزی شده	طفره روی	طلاکوب
طرح کشی	طفیلی و غفیلی /	طلاکوبی
طرح واره ای (زبان شناسی)	طفیلی و قفیلی	طلایه دار
طرف دار	طلاآلات	طلایه داری
طرف داری	طالاندازی	طلایی / طالائی
طرفه العین	طلاباف	طلب خواه
طُرْقه / تُرقبه	طلاپوش	طلب خواهی
طسوج / تسوج	طلاجات	طلبکار
طشت / تشت	طلاخیز	طلبکاری
طشتچه / تشتچه	طلاساز	طلسم بند
طشت ساز / تشت ساز	طلاسازی	طلسم بندی
طعم دار	طلافروش	طلسم گشای (ی)
طعم دهنده	طلافروشی	طلسم گشایی /
طعنه آمیز	طلاق کشی	طلسم گشائی
طعنه زن	طلاق گرفته	طلیعه گر
طعنه زنان	طلاق نامه	طمطراق
طغرائی / طغرائی	طلاق و طلاق کشی	طمع خامی
طغیانگر	طلاکار	طمع کار
طفره آمیز	طلاکاری	طمع کاری

طمع وَرز	طنین بخش	طولانی مدت
طمع وَرزی	طنین دار	طول و تفصیل
طمغا/تمغا	طواف کنان	طول یاب
طناب بازی	طوالش/توالش	طولی، طولاً
طناب باف	طوایف، طوائف	طومار نویس
طناب بافی	طوایل	طومار نویسی
طناب پیچ	طوبی (اسم خاص)	طویل المدت
طناب خور	طوبی/طوبا	طهماسب/تهماسب
طناب داران ← تناب داران	طوبیقا	طهمورث/تهمورث
طناب کش	طوبی لک	طیار/تیار
طناب کشی	طوسی (اسم یا لقب)	طیب و طاهر
طنبور/تنبور	طوطی وار	طیف سنج
طنبور نواز/تنبور نواز	طوطی واری	طیف سنجی
طنبوره/تنبوره	طوفان/توفان	طیف نگار
طنبوری/تنبوری	طوفان خیز/توفان خیز	طیف نگاری
طنز آمیز	طوفان زا/توفان زا	طیف نگاشت
طنز پرداز	طوفان زده/توفان زده	(زبان شناسی)
طنین افکن	طوق دار	طیف نما
طنین انداز	طوقه چینی	

ظ

ظالم بلا	ظرفِ آشغال	ظلّ الهی
ظالم پرور	ظرف دررفته	ظلمت زدا
ظاهرین	ظرف شور	ظلمت زده
ظاهرپرست	ظرف شو(ی)	ظلمت سرا
ظاهرپرستی	ظرف شویی / ظرف شوئی	ظلمت سوز
ظاهر ساز	ظرف و ظروف	ظلمتکده / ظلمت کده
ظاهر سازی	ظریف کار	ظلم زدا(ی)
ظاهر فریب	ظریف کاری	ظَهْر نویس
ظاهر فریبی	ظفر مند	ظَهْر نویسی
ظرافت کاری	ظفر مندی	ظهیرالدّوله
ظرافت نگاری	ظلّ آفتاب	ظهیرالدّین
ظرایف، ظرائف	ظلّ الله	

ع

عابد فریب	عاری از میکروب	عاقبت الامر
عابر بانک	عاشق پرست	عاقبت اندیش
عاجز گُش	عاشق پسند	عاقبت اندیشی
عاجز گُشی	عاشق پیشگی	عاقبت به خیر
عاجز نواز	عاشق پیشه	عاقبت به خیری
عاجز نوازی	عاشق گُش	عاقبت به شر
عادت پذیر	عاشق گُشی	عاقبت به شری
عادت پذیری	عاشق نواز	عاقبت بین
عادت شکنی	عاشورایی / عاشورائی	عاقبت بینی
عادتِ ماهانه	عاشورائیان	عاقبت خواه
عادی سازی	عاطل و باطل	عاقبت نگر
عارف مسلک	عافیت طلب	عاقبت نگری

عاقلم‌پسند	عالی‌تبار	عایق‌بندی‌شده
عاقلم‌زن	عالی‌جناب	عایق‌دار
عاقلم‌فریب	عالی‌رتبه	عایق‌سازی
عاقلم‌مرد	عالی‌شأن	عایق‌کاری
عاقلم‌نما	عالی‌قدر	عایق‌کاری‌شده
عاقلم‌زن	عالی‌مرتبه	عائله
عالم‌آرا(ی)	عالی‌مقام	عائله‌مند
عالم‌آشکار	عالی‌مقدار	عائله‌مندی
عالم‌آشوب	عالی‌نسب	عباباف
عالم‌افروز	عالی‌همت	عبابافی
عالم‌آ(و)عالم‌آ	عام‌الفیل	عبادت‌خانه
عالم‌بین	عام‌المنفعه	عبادتگاه
عالم‌تاب - عالم‌تاب	عام‌پسند	عبارت‌آرایی /
عالم‌سوز	عام‌پسند	عبارت‌آرایی
عالم‌کشایی / عالم‌کشائی	عام‌فهم	عبارت‌پرداز
عالم‌گیر - عالم‌گیر	عام‌گرایی / عام‌گرائی	عبارت‌پردازی
عالم‌نما	عاید	عبارت‌سازی
عالم‌وادم	عایق‌بندی	عبافروش

عبائی/عبائی	عتاب آمیز	عدالت خواهانه
عبث کار	عتباتِ عالیات	عدالت خواهی
عبث کاری	عتیقه جات	عدالت دوستی
عبد و عبید	عتیقه شناس	عدالت طلب
عبرت آموز	عتیقه شناسی	عدالت طلبی
عبرت آموزی	عتیقه فروش	عدالت گستر
عبرت آمیز	عتیقه فروشی	عدالت گستری
عبرت انگیز	عجایب، عجائب	عدالت محور
عبرت بین	عجایز، عجائز	عدالت محوری
عبرت پذیر	عجب آور	عدد شمار
عبرت گیری	عجز و لابه	عدد شماری
عبرة الابصار	عجیب الخلقه	عدد نویسی
عبرة الناظرین	عدالت پرور	عدد دوار
عبور از چراغ قرمز	عدالت پروری	عدس پلو
عبور ممنوع	عدالت پیشه	عدل بند
عبیر آگین	عدالت جو	عدل بندی
عبیر آمیز	عدالت خانه	عدل پرور
عبیر افشان	عدالت خواه	عدل پروری

عدل‌گرا	عرا به / ارا به	عربی الاصل
عدل‌گستر	عرا به چی / ارا به چی	عربی تبار
عدل‌گستری	عرا به ران / ارا به ران	عربی دان
عدلی مذهب	عرا به رانی / ارا به رانی	عربی مآب
عدم موازنه	عرا به رو / ارا به رو	عرض اندام
عدّه دار	عرایس، عرائس	عرعرکنان
عذاب آور	عرایض، عرائض	عرفان باف
عذابناک	عرب بافت	عرفان بافی
عذرآوری	عربده جو (ی)	عرق آلود
عذرائی / عذرائی	عربده جویی / عربده جوئی	عرق بُر
عذرپذیر	عربده کش	عرق پوش
عذرپذیری	عربده کشان	عرق جوش
عذرتراش	عربده کشی	عرقچین
عذرتراشی	عربده کنان	عرقچین دوز
عذرخواه	عرب زبان	عرق خور
عذرخواهی	عرب شناس	عرق خوری
عذرناپذیر	عرب نژاد	عرق دار
عذری (اسم خاص)	عرب نشین	عرق ریز

عرق ریزان	عروسک باز	عریضه نویسی
عرق ریزی	عروسک بازی	عزاخانه
عرق سگی	عروسک دوزی	عزادار
عرق سوز	عروسک زن	عزاداری
عرق سوزی	عروس کشان	عزا گرفته
عرق فروش	عروسک فرنگی	عزب اوغلی
عرق فروشی	عروسک کوکی	عزب خانه
عرق کش	عروسک گردان	عزب خواه
عرق کشی	عروسک گردانی	عزب دفتر
عرق گز	عروسک نخودی	عزب طلب
عرق گیر	عروسک نخعی	عزت افزا
عرق گیری	عروس وار	عزت الله
عرقوب (جانوری)	عروسی خانه	عزتمند
عروس بازی	عروۃ الوثقی	عزل پذیر
عروس بران	عریض و طویل	عُزلت جو(ی)
عروس بینی	عریضه جات	عُزلتگاه
عروس داری	عریضه خوان	عُزلت گیری
عروسک انداز	عریضه نویس	عزلت نشین

عصا سازان	عشق آلود	عز و التماس
عصا سازی	عشق انگیز	عزیز النفس
عصاقورت دادگی	عشق باز	عزیز درد انگیز
عصاقورت داده	عشق بازی	عزیز دُر دانه
عصا کش	عشق پرست	عزیز کرده
عصا کشی	عشق پرستی	عزیز مُرده
عصبانی مزاج	عشق نامه	عزیز نفسی
عصب دار	عشق ورز	عسلی رنگ
عصب شناس	عشق ورزی	عشرت پرست
عصب شناسی	عشوه آمیز	عشرت پرستی
عصب کشی	عشوه پرست	عشرت خانه
عصب کشی	عشوه پرستی	عشرت سرا
عصییگری / عصبی گری	عشوه کار	عشرت طلب
عصبی مزاج	عشوه گر	عشرت طلبی
عصرگاه	عشوه گرانه	عشرت کده
عصرگاهی	عشوه گری	عشرت گاه
عصیانکده	عصا زنان	عشق آفرین
عصیانگر	عصا ساز	عشق آفرینی

عطا بخش	عظایم، عظام	عقب ماندگی
عطار باشی	عظیم الجثه	عقب مانده
عطار خانه	عظیم الشأن	عقب نشینی
عطایی / عطائی	عظیم جثه	عقبی، عقبا
عطر آگین	عفت طلبی	عقد بندان
عطرافشان	عفونت زا	عقدرو
عطرافشانی	عفونی شده	عقد کردگی
عطر دان	عق آور	عقد کرده
عطرفروش	عقاب بینی	عقدکنان
عطرفروشی	عقاید، عقائد	عقدنامه
عطرگردان	عقایل، عقائل	عقدنامه
عطرگیری	عقب افتادگی	عقد دار
عطرمایه	عقب افتاده	عقد گشا (ی)
عطسه آور	عقب دار	عقد گشایی /
عطسه زنان	عقب رفتگی	عقد گشائی
عطش آور	عقب رفته	عقرب زده
عطشناک	عقب سری	عقرب گزیده
عطف به ماسبق	عقب گرد	عقلایی / عقلائی

عقل پسند	عکس دار	علامت گردانی
عقل رس	عکس ساز	علامت نویسی
عقل زدا	عکس سازی	علاوه بر آن
عقل ستیزی	عکس نما	علائق / علائق
عقل گرا	علاج بردار	علائم، علایم
عقل گرایی / عقل گرایی	علاج پذیر	علت العلل
عقل گرد	علاج ناپذیر	علت شناسی
عقلمند / عقل مند	علاقبند	علت یابی
عقیده مند	علاقه مند	علف بر
عقیده مندی	علاقه مندی	علف چر
عقیق تراش	علامت دار	علف چین
عقیق تراشی	علامت دهی	علف چینی
عقیق رنگ	علامت شناس	علف خرس
عکاس باشی	علامت شناسی	علف خوار
عکاس خانه	علامت کش	علف خور
عکس العمل	علامت گذار	علفدان
عکس برداری	علامت گذاری	علفزار
عکس برگردان	علامت گردان	علف فروش

علف‌کش	عَلَم صَلاَت ← اَلَم سَرَات	علی الحساب
علف‌کُش	عَلَم کِش	علی الخصوص
علف‌کَن	عَلَم کِشی	علی الدوام
علف‌کَنی	عَلَم گردانی	علی السَّویه
علم آموزی	علم‌نما	علی الطَّلوع
علما	عِلْم (و) اشاره	علی الظَّاهر
علم الاجتماع	عَلَم وکُتَل	علی العجالة
علم الادیان	علمی پژوهشی	علی القاعده
علم الاشیا	علوفه دان	علی الله
علم الیقین	علوم انسانی	علی الهمی
عَلَم بازی	علوم تجربی	عُلَیامخدره
عَلَم‌بَر	علویگری/علوی‌گری	علی ای حال
عَلَم‌دار	علی	علیایی/علیائی
عَلَم‌دارباشی	علی‌الله	علی بابا
عَلَم‌داری	علی‌احضرت	علی چپ
علم دوستی	علی الاصول	علی حده
علم زده	علی البدل	علی رغم
علم شناسی	علی الحال	علیک السَّلام

عمونوروز	عُمده خَر	علیک الصلوة
عمویادگار	عُمده فروش	علی کلّ حال
عمه جزو	عُمده فروشی	علی گلابی
عمه زاده	عمدة العلما	علی مرادخان
عمه قزی	عَم زاده	علی موجود
عنا برنگ	عَم قزی	علی وَرجه
عنان دار	عمق سنج	علیه الرّحمه
عنان داری	عملکرد	علیه السّلام
عنان کشیده	عمل گرایي / عمل گرائی	علیه الصّلوة
عنان گسسته	عمله خفه کُن	علیه اللّعنه
عنان گسیختگی	عمله (و) آکره	علی هذا
عنان گسیخته	عمواغلی	علیهم السّلام
عنبر آگین	عمود پرواز (هواپیما)	عمارت ساز
عنبر آلود	عمود منصف	عمامه به سر
عنبر افشان	عموزاده	عمامه پیچ
عنبر بو (ی)	عموزنجیر باف	عمامه پیچی
عنبر فروش	عموقزی	عم اوغلی
عنبر ماهی	عموم فهم	عم جُزء

عہدنامہ	عوام نامہ	عنترقصان/انتررقصان
عہدو عیال	عوامیگری	عنترقصانی/انتررقصانی
عہدہ دار	عواید	عنداللزوم
عیاذُ باللہ	عوایق	عندالمطالبہ
عیاربندی	عودسوز	عن قریب
عیارپیشگی	عودنواز	عنوان بندی
عیارپیشہ	عوذُ باللہ	عنوان دار
عیاردار	عورت پوش	عوام الناس
عیارسنج	عورواطوار ← اورواطوار	عوام پسند
عیارسنجی	عورو عشوہ	عوام زدگی
عیال پرست	عوض بدل	عوام زدہ
عیال پرستی	عوض شدہ	عوام فریب
عیال دار	عوض (و) بدل	عوام فریبانہ
عیال دوست	عہدِ بوق	عوام فریبی
عیالمند	عہدِ بوقی	عوام فہم
عیالوار	عہد شکن	عوام گرا (سیاسی)
عیالواری	عہد شکنی	عوام گرای /
عیب بین	عہد گسل	عوام گرائی

عینک ته استکانی	عید دیدنی	عیب پوش
عینکدان	عید مبارکی	عیب پوشی
عینک دودی	عیسای مریم	عیب تراش
عینک ذره بینی	عیسای مسیح	عیب جو(ی)
عینک ساز	عیسو	عیب جویی / عیب جوئی
عینک سازی	عیسی	عیب دار
عینک طبی	عیسی دم	عیب شمار
عینک فروش	عیسی رشته مریم بافته	عیب گو(ی)
عینک فروشی	عیش پرور	عیب گویی / عیب گوئی
عینک نیمه	عیش خانه	عیب گیر
عین گرا	عیشگاه / عیش گاه	عیب گیری
عین گرای / عین گرائی	عیش ونوش	عینا ک / عیب ناک
عینیت گرا	عین الحیات	عینا کی / عیب ناکی
عینیت گرای /	عین الرضا	عیب نما
عینیت گرائی	عین الله	عیب نمایی / عیب نمائی
عینی سازی	عین المال	عیب و ایراد
عینی نگر	عین الیقین	عیب و علت
عینی نگری	عینک آفتابی	عیب یاب
	عینک پَنسی	عیب یابی

غ

غارت زدگی	غارنوردی	غایب موشک
غارت زده	غاز ایاقی / قازیاقی	غایت گرایبی / غایت گرائی
غارت شده	غازچران	غائله / غایله
غارتگر	غاغاله خشکه / قاقاله خشکه	غایی / غائی
غارتگری	غافل دل	غبارآلود
غارچرانی	غافل گیر - غافلگیر	غبارآلوده
غارشناس	غال / قال (گذاشتن)	غبارآمیز
غارشناسی	غال گذاری / قال گذاری	غبارروبی
غار غارک / قارقارک	غالگر / قالگر	غبارزدایی / غبارزدائی
غارنشین	غالگری / قالگری	غبارناک
غارنشینی	غان و غون / قان و قون	غبطه انگیز
غارنورد	غایب باز	غیغدار

غرض جو	غربت دیده	غدغن
غرض رانی	غربت زدگی	غذاخوری
غرض وِرز	غربت زده	غذایی/غذائی
غرض وِری	غربتکده	غذائیت
غرض ومرض	غربت گرا	غرامت خانه
غُرْغُر/قُرْقُر	غربتی بازی	غرامت زده
غُرْغُرکنان/قُرْقُرکنان	غرب زدگی	غرامت نامه
غرفه دار	غرب زده	غرایب، غرائب
غَرَقاب	غرب ستیز	غرایز، غرائز
غرقابه	غرب ستیزی	غربال باف
غرق شده	غرب گرا(ی)	غربال بافی
غرق گشته	غرب گرای/غرب گرائی	غربال بند
غرقه به خون	غربیل بند	غربال بندی
غرقه گاه	غرچ/قرچ	غربال ساز
غروب کوک	غرش کنان	غربال سازی
غروبگاه	غرض آلود	غربال شده
غروح غروح/قروح قروح	غرض آلوده	غربالگر
غرور آفرین	غرض آمیز	غربالگری

غش وریسه	غزل باف	غرورامیز
غش وضعف	غزل بافی	غرورانگیز
غَشَه رَشَه / قَشَه رَشَه	غزل پرداز	غرو لندکنان
غصه آمیز	غزل پردازی	غریب آشنا
غصه خور	غزل خوان	غریب پرست
غصه خوری	غزل خوانی	غریب پرستی
غصه دار	غزل سرا (ی)	غریب پرور
غصه ناک	غزل سرایی / غزل سرائی	غریب پروری
غضب آلود	غزل گونه	غریب شناس
غضب شده	غزل گو (ی)	غریب کش
غضبناک	غزل گویی / غزل گوئی	غریب گز
غُفران پناه	غزن قفلی ← قزن قفلی	غریب گور
غُفران مآب	غِزْ غِزْ	غریب نواز
غفلت پیشه	غسالخانه	غریب نوازی
غفلت کار	غُسل خانه	غریب وار
غفلت کاری	غُسلگاه	غریب (و) غربا
غلاف داران	غَش غَش	غریزه گرا (ی)
غلام زاده	غش گیر	غزال چشم

غلام سیاه	غلط فهمی	غله دان
غلام گردش	غلط کار	غله کشان
غلام گردشی	غلط کاری	غم آلود
غلطان	غلط کُن	غم آلوده
غلتبان	غلط گویی / غلط گوئی	غم آمیز
غلت غلتان	غلط گیر	غم آور
غلطک	غلط گیری	غم افزا
غلطک زنی	غلط نامه	غم انگیز
غلطک کشی	غلط نویس	غم باد
غلطگاه / غلتگاه	غلط (و) غلو ط	غم بار
غَلت (و) وا غلت	غلط یاب	غم باره
غلطیدن	غل غل / قل قل / غلغل	غمبرک / قنبرک
غلط انداز	غِلْغِلک / قِلْقِلک	غم پرور
غلط اندازی	غلغله	غُمپز / قُمپز
غلط بین	غِلْفَتی / قِلْفَتی	غم خانه
غلط بینی	غُل وزن جیر	غم خوار - غمخوار
غلط پندار	غله جات	غم خوارگی -
غلط خوانی	غله خیز	غمخوارگی

غم خواره - غمخواره	غم کش	غوره افشاری
غم خواری - غمخواری	غم گرا	غوره گِل
غم خور - غمخور	غم گسار - غمگسار	غوز/قوز
غم خورک - غمخورک	غم گساری - غمگساری	غوزک/قوزک
غم خوری - غمخوری	غمناک	غوطه ور
غم دار	غمناکی	غوطه وری
غم درگنک	غم نامه	غو غاچی
غم دیده	غمیش/قمیش	غو غا سالاری
غم رسیده	غنائم، غنائیم	غو غا گر
غم زا	غنائی، غنایی	غو غایی/غو غائی
غم زدا(ی)	غنچه	غو غولی/غو غو/
غم زدگی	غنچه دهان	قو قولی قو قو
غم زده	غنچه لب	غول آسا
غمزه دار	غنی سازی	غول بیابانی
غم سرا(ی)	غنی شده	غول پیکر
غم سوز	غوائل، غوایل	غول تشنگ
غم فزا	غوررسی	غیاث الدین
غمکده	غوره افشار	غیب بین

غیر طبیعی	غیرت دار	غیب بینی
غیر عادی	غیر تصریفی	غیبت شنو
غیر عاقلانه	غیر تقلبی	غیبت گُن
غیر عرب	غیرت کش	غیبتگاه/ غیبت گاه
غیر عملی	غیر تمند	غیب دان
غیر فارسی زبان	غیر تمندی	غیب دانی
غیر قابل اجرا	غیر حرفه ای	غیب گو(ی)
غیر قابل اعتماد	غیر حضوری	غیب گویی/ غیب گوئی
غیر قابل انتظار	غیر داستانی	غیب نما(ی)
غیر قابل انکار	غیر دانشگاهی	غیر اخلاقی
غیر قابل برگشت	غیر دولتی	غیر ارادی
غیر قابل تجدید	غیر ذلک	غیر اقتصادی
غیر قابل تحمل	غیر ذی زرع	غیر الفبایی/ غیر الفبائی
غیر قابل تصور	غیر رسمی	غیر انتفاعی
غیر قابل تقسیم	غیر زنده	غیر انسانی
غیر قابل رویت	غیر سیاسی	غیر ایرانی
غیر قابل سرقت	غیر صرفی	غیر بهداشتی
غیر قابل شکستن	غیر ضروری	غیر تخصصی

غیر قابلِ علاج	غیر ممکن
غیر قابلِ فروش	غیر منتظره
غیر قابلِ قبول	غیر منطقی
غیر قابلِ کنترل	غیر منقول
غیر قابلِ وصول	غیر موجه
غیر قانونی	غیر نظامی
غیر مادی	غیر نفتی
غیر ما وضع له	غیر نگری
غیر مترقبه	غیر واقعی
غیر مُجاز	غیر واگیر دار
غیر مذهبی	غیر همجنس
غیر مستقیم	غیظ آلود
غیر مسئول	
غیر مسئولانه	
غیر مشخص	
غیر معمول	
غیر معیار	
غیر مفید	

ف

فاتحه چی	فارسی بُری	فازمتر
فاتحه خوان	فارسی به انگلیسی	فازنما
فاتحه خوانی	فارسی خوان	فاصله گذاری
فاتحه الکتاب	فارسی زبان	فاصله یاب
فاجعه آسا(ی)	فارسی گو(ی)	فاضلاب
فاجعه آفرین	فارسی مآب	فاضل نمایی/فاضل نمائی
فاجعه آفرینی	فارسی نما	فاطمه اژه
فاجعه آمیز	فارغ البال	فاق دار
فاجعه بار	فارغ التحصیل	فاکتورسازی
فارسی آموزی	فارغ الذهن	فاکتورگیری
فارسی باف	فارغ بال	فاکسیمیله
فارسی بُر	فارغ دل	فال بین

فال‌بینی	فائح	فتنه‌انگیزی
فال‌چی	فائحه	فتنه‌بار
فال‌زن	فایده‌بخش	فتنه‌جو(ی)
فال‌شناس	فایده‌جو	فتنه‌جویی / فتنه‌جوئی
فال‌شناسی	فایده، فائده	فتنه‌خیز
فال‌فال	فایده‌گرایی،	فتنه‌گر
فال‌گوش	فائده‌گرایی /	فتنه‌گری
فال‌گوشی	فایده‌گرایی،	فتوشیمی
فال‌گو(ی)	فائده‌گرایی	فت‌وفاوان
فال‌گویی / فال‌گوئی	فایز، فائز	فتومتر
فال‌گیر	فائزه (اسم خاص)	فتیله‌پیچ
فال‌گیری	فایض، فائض	فُجَاه
فال‌نامه	فائق، فایق	فحش‌کاری
فالوده‌خوری / پالوده‌خوری	فائقه	فحوا، فحوی
فام‌سپهر	فایل‌بندی	فخرالسّادات
فام‌نمایی / فام‌نمائی	فتح‌نامه	فخرفروش
فامیل‌دار	فتق‌بند	فخرفروشی
فانت	فتنه‌انگیز	فدایی / فدائی

فرابخشی	فراساختار (زبان‌شناسی)	فراملّی
فرابنفش	فراسازمانی	فراملّیتی
فرابورس	فراسوی	فراموسیقایی /
فراپارینه‌سنگی	فرّاش‌باشی	فراموسیقائی
(باستان‌شناسی)	فراصورت	فراموش‌خانه
فراتاب	فراطبیعی	فراموش‌شده
فراجناحی	فراعلّیت	فراموش‌کار
فراخ‌اندیش	فراغ‌بال	فراموش‌کاری
فراخ‌اندیشی	فَرافکنی	فراموش‌نشدنی
فراخ‌بال	فراق‌نامه	فراورده
فراخ‌بالی	فراکرد	فراوری
فراخ‌دامن	فراگشت	فراهمایی /فراهمائی
فراخ‌دست	فراگویی /فراگوئی	فرایافت
فراخوان	فراگیر	فرایض، فرائض
فراخوانی	فراگیری	فرایند
فرادستگاهی	فرامتن	فربه‌سازی
فراز و فرود	فرامُدرن	فِرت (و) فِرت
فرازیاب (جوّ)	فرامرزی	فرجام‌خواسته

فرجام خوانده	فرزکپی	فرش شناسی
فرجام خواه	فرزند خواندگی	فرش فروش
فرجام خواهی	فرزند خوانده	فرش فروشی
فرجه مالی	فرزند زاده	فرش کار
فرح آور	فرزندگشی	فرصت جو
فرح افزا(ی)	فرزندمدار	فرصت ساز
فرح انگیز	فرزندمُرده	فرصت سوز
فرح بخش	فرساب	فرصت طلب
فرح ز(ا)ی	فرساییدن/فرسائیدن	فرصت طلبانه
فرحناک	فُرس ماژور	فرصت طلبی
فَرخ پی	فرش انداز	فرضیه ساز
فردِ اَعلا	فرش باف	فرضیه سازی
فردگرایی/فردگرایی	فرش بافی	فرعی به اصلی
فردوسی شناس	فرش تکانی	فرغون/فرقون
فردوسی شناسی	فرشته خو(ی)	فرقانچی
فِرز زده	فرشته ماهی	فرقدان
فِرز کار	فرشچی	فرقه گرا
فِرز کاری	فرش شناس	فرقه گرایی/فرقه گرایی

فرکانس متر	فرمان فرما	فرو بسته
فرمالدئید	فرم بندی	فرو پاشی
فرمالیت	فرم شناسی	فرو خورده
فرمالیستی	فرمول	فرو دست
فرمالیسم	فرمول بندی	فرو دگاه
فرمان بر	فرمول وار	فرو دگاه گردی
فرمان بردار	فرنگ دیده	(گردشگری)
فرمان برداری	فرنگ رفته	فروردین / اردیبهشت / ...
فرمانبری	فرنگی باف	ماه
فرمان پذیر	فرنگی دوز	فرورفتگی
فرمان پذیری	فرنگی ساز	فرورفته
فرماندار	فرنگی سازی	فرورونده
فرمانداری	فرنگی کار	فروریخته
فرمانده	فرنگی مآب	فروسرخ
فرماندهی	فرنگی مآبی	فروشگاه
فرمانروا	فرنی پز	فروغ بخش
فرمانروایی / فرمانروائی	فرنی پزی	فروغ دار
فرمان شنو	فروآلیاژ	فروکاهی

فروکش	فرهنگ جویی/فرهنگ جوئی	فریادکشان
فروکوفته	فرهنگ دار	فریادکن
فروگذار	فرهنگ دوست	فریادکنان
فروگونه (زبان شناسی)	فرهنگ دوستی	فریب پذیر
فروماندگی	فرهنگ زدایی/فرهنگ زدائی	فریب خورده
فرومانده	فرهنگ ساز	فریب کار
فرومایگی	فرهنگ سازی	فریب کارانه
فرومایه	فرهنگ سرا	فریب کاری
فرونشانی	فرهنگ شناس	فزون خواه
فرهنگ آفرین	فرهنگ مدار	فزون خواهی
فرهنگ آفرینی	فرهنگ مداری	فزون ساز
فرهنگ آموز	فرهنگ نامه	فزون کاری
فرهنگ آموزی	فرهنگ نویس	فسادآلود
فرهنگ پذیر	فرهنگ نویسی	فسادآلوده
فرهنگ پذیری	فرهنگ واره	فسادپذیر
فرهنگ پرور	فریادخواهی	فسادپذیری
فرهنگ پروری	فریادرس	فسخ پذیر
فرهنگ جو	فریادزنان	فسخ ناپذیر

فصل دوست	فصل به فصل	فسفرتابی
فصل دوستی	فصلنامه	فس فس کار
فصل فروش	فضایما	فس فسی
فصل فروشی	فضایمایی / فضایمائی	فسونگر
فضول آقا	فضاحت آور	فسیل شده
فضول آقاسی	فضاحت بار	فسیل شناس
فضول باشی	فضاسازی	فسیل شناسی
فضیلت تراشی	فضاگردی (گردشگری)	فشار خون
فضیلت مآب	فضانورد	فشار سنج
فعال سازی	فضانوردی	فشار سنجی
فعال مایشاء	فضایل خوان /	فشار شکن
فعّالیت پذیری	فضائل خوان	فشار ضعیف
فعل پذیر	فضایل خوانی /	فشار قوی
فقرزدایی / فقرزدائی	فضائل خوانی	فشرده سازی
فقرزده	فضایل / فضائل	فشفشه
فقیرنشین	فضایی / فضائی	فشنگدان
فقیرنواز	فضل پرور	فشنگ سازی
فقیرنوازی	فضل پروری	فصل بندی

فلوتچی	فلزکار	فقیر (و) فقرا
فلوت زن	فلزکاری	فکاهی نویس
فلورسانس،	فلزنگاری	فک جوش
فلوئورسانس	فلزیاب	فکربرانگیز
فلورسان، فلوئورسان	فلس بالان	فکروذکر
فلوسنج	فلس داران	فُکُل بند
فلوئور	فلسفه باف	فُکُل کراوات
فلّه بر	فلسفه بافی	فُکُل کراواتی
فلهدا	فلفل دار	فک وفامیل
فناپذیر	فلفلدان/فلفل دان	فلاکت آمیز
فناورانه	فلفل دانه	فلاکت بار
فناوری	فلفل دلمه ای	فلاکت زده
فنجان (و) نعلبکی	فلفل زردچوبه	فلان جا
فندق شکن	فلفل سبز	فلان کس
فنربندی	فلفل نمکی	فلان و بیسار
فنرکشی	فلک الأفلاک	فلز تراش
فن سالار	فلک زدگی	فلز تراشی
فن سالاری	فلک زده	

فنس‌کشی	فوق‌الذکر	فی البدیهه
فن‌شناخت	فوق‌العاده	فی الجمله
فن‌شناس	فوق‌برنامه	فی الفور
فنقلی	فوق‌تخصص	فی المثل
فن‌کوئل	فوق‌تخصصی	فی المجلس
فن‌ورز	فول‌اتوماتیک	فی المجموع
فن‌ورزی	فولادریزی	فی الواقع
فواید، فوائد	فولادساز	فی امان‌الله
فوتبال‌بازی	فولادسازی	فی حدّ ذاته
فوتبال‌دستی	فولکلورشناسی	فی حده
فوتسال	فهرست‌بها	فیروزمند
فوت‌فوت	فهرست‌نامه	فیروزمندی
فوت‌فوتک	فهرست‌نگار	فیروزه‌تراش
فوت‌کاسه‌گری	فهرست‌نگاری	فیروزه‌نشان
فوت‌وفن	فهرست‌نویس	فیزیک‌دان
فورج‌شده	فهرست‌نویسی	فیزیوتراپ
فورمیکا، فرمیکا	فهرست‌وار	فیزیوتراپی
فوری‌فوتی	فی‌البداهه	فیزیولوژی

فیله استیک	فیلسوف نما	فی سبیل الله
فیله سوخاری	فیل گوش	فیس فیس
فیله کباب	فیل ماهی	فیش بردار
فی مابعد	فیل ماهیان	فیش برداری
فی مابین	فیلم بردار	فیض بخش
فی نفسه	فیلم برداری	فیض بخشی
فیء	فیلم برگردان	فیض گیری
فئودال	فیلم خانه	فیلبان
فئودال نشین	فیلم ساز، فیلمساز	فیل پایی / فیل پائی
فئودالی	فیلم سازی، فیلمسازی	فیل پیکر
فئودالیتة	فیلم گذار (سینما)	فیلتردار
فئودالیسم	فیلم مانند	فیل چران
	فیلم نامه، فیلمنامه	فیل دندان
	فیلم نامه نویس،	فیلرکشی
	فیلمنامه نویس	فیلرگیری
	فیلم نامه نویسی،	فیل سوار
	فیلمنامه نویسی	فیل سواری
	فیل و فنجان	فیلسوف مآبانه

ق

قاب آینه	قابل اجرا	قابل انتقاد
قاب بازی	قابل احتراق	قابل انتقال
قاب بالان	قابل احترام	قابل انجماد
قاب بند	قابل استفاده	قابل انحلال
قاب بندی	قابل اشتعال	قابل انعطاف
قاب پرداز	قابل اطمینان	قابل انفجار
قاب دستمال	قابل اعتماد	قابل انکار
قاب ساز	قابل اعتنا	قابل بحث
قاب سازی	قابل اغماض	قابل بررسی
قاب شور	قابل انبساط	قابل برگشت
قاب شو(ی)	قابل انتشار	قابل پرداخت
قاب کوب	قابل انتظار	قابل پیش بینی

قابل پیگیری	قابل خوردن	قابلمه ساز
قابل تأمل	قابل دار	قابلمه سازی
قابل تجدید	قابل درک	قابل وصول
قابل تجزیه	قابل ذکر	قاب باز
قابل تجلیل	قابل رؤیت	قاب بازی
قابل ترحم	قابل سکونت	قائغ/قائغ
قابل تردید	قابل شارژ	قاتی
قابل ترکیب	قابل شست و شو	قاتی پاتی
قابل تعارف	قابل شمارش	قاجاقچی
قابل تعمق	قابل عرض	قاجاقچیگری /
قابل تعمیر	قابل فهم	قاجاقچی گری
قابل تغییر	قابل قبول	قاجاق فروش
قابل تفسیر	قابل قسمت	قاجاق فروشی
قابل تقدیر	قابل قیاس	قاج خورده
قابل تکثیر	قابل لمس	قاج قاج
قابل تمجید	قابل مصرف	قارچ برگر
قابل توجه	قابل معاشرت	قارچ شناس
قابل حمل	قابل ملاحظه	قارچ شناسی

قارچ‌کش	قاضی‌القضات	قالب‌بند
قارچ‌کشی	قاطردار	قالب‌بندی
قارقار	قاط‌قاط	قالب‌تراش
قارقارک/غارغارک	قاعده‌دان	قالب‌تراشی
قاروقور	قاعده‌دانی	قالب‌تنه
قاره‌پیما	قاعده‌مند	قالب‌ریز
قازیاقی/غازیاقی	قاعده‌مندی	قالب‌ریزی
قاشق‌پستایی /	قاغ/قاق	قالب‌زده
قاشق‌پستائی	قافله‌سالار	قالب‌زن
قاشق‌تراش	قافله‌سالاری	قالب‌ساز
قاشق‌تراشی	قافیه‌باف	قالب‌سازی
قاشق‌چای‌خوری /	قافیه‌بافی	قالب‌شکن
قاشق‌چای‌خوری	قافیه‌بندی	قالب‌شکنی
قاشق‌چنگال	قافیه‌پرداز	قالب‌کش
قاشق‌زن	قافیه‌پردازی	قالب‌گرا(ی)
قاشق‌زنی	قافیه‌دار	قالب‌گرایی/قالب‌گرایی
قاشق‌ساز	قافاله‌خشکه/غاغاله‌خشکه	قالب‌گیر
قاشق‌سازی	قاق/قاغ	قالب‌گیری

قالپاچی	قان وقون / غان و غون	قایق ران
قالپاق دزد	قانون خواه	قایق رانی
قال / غال (گذاشتن)	قانون خواهی	قایق سوار
قال گذاری ← غال گذاری	قانون دان	قایق سواری
قالگر ← غالگر	قانون دانی	قائل ، قایل
قالگری ← غالگری	قانون شکن	قائم
قال مقال	قانون شکنی	قائم الزاویه
قالی باف	قانونگذار	قایم باشک
قالی بافی	قانونگذاری	قایم باشک بازی
قالیچه	قانون گریز	قایم کار
قالیچه شویان	قانون گریزی	قایم کاری
قالیچه کوبی	قانون مانند	قایمکی
قالی شو	قانونمند	قائم مقام ، قایم مقام
قالی شویی / قالی شوئی	قانونمندی	قائم مقامی ، قایم مقامی
قالی فروش	قانون نامه	قایم موشک
قالی فروشی	قانون نویس	قایم موشک بازی
قالی کوبی	قاووت خوری	قائمه
قانع کننده	قائد	قائمی (= قائم بودن)

قایمی (= پنهانی)	قحط زده	قدرت طلبی
قباد	قحط سال	قدرت مدار
قباسوختگی	قحط سالی	قدرت مداری
قباسوخته	قحطی زدگی	قدرتمند
قبالجات	قحطی زده	قدرتمندانه
قباله نامچه	قدّاره	قدرتمندی
قبایل/قبائل	قدّاره بند	قدرت نمایی /
قبرکن	قدّاره بندی	قدرت نمائی
قبرکنی	قدّاره کش	قدرت یابی
قُبُل مَنقل	قُدبازی	قردان
قبله گاه	قدبلند	قردانی
قبله نما	قدرانداز	قدرشناس
قَپان دار	قدراندازی	قدرشناسی
قَپان داری	قدرت پرست	قدرمسلم
قتل عام	قدرت پرستی	قدرناشناس
قتلگاه	قدرت خواه	قدرناشناسی
قحط الرّجال	قدرت خواهی	قدرندانی
قحط زدگی	قدرت طلب	قدرنشاس

قدرشناسی	قدونیم قد	قرائت
قدرو قیمت	قدیم الایام	قرائت خانه
قُدس سِرِه	قدیم ساز	قراین
قدسنج	قدیم ونسیم	قُرایی / قُرائی
قُدسی مآب	قدیم (و) ندیم	قربان صدقه
قُدقُد	قدیمی ساز	قربانگاه
قدکوتاه	قرآن پژوه	قربه الی الله
قُدگری	قرآن پژوهی	قرتی
قدم آهسته	قرآن خوان	قرتی باز
قدم به قدم	قرآن خوانی	قرتی بازی
قدم دو	قرآن شناس	قرتی قشمشم
قدم رو	قرآن شناسی	قرتیگری / قرتی گری
قدم زنان	قرارداد	قرچ / غرچ
قدم شمار	قراردادی	قرچ قورچ
قدمگاه	قرارگاه	قُرشدگی
قدنما	قرار (و) مدار	قُرشده
قدوبالا	قراقروت	قِرشمال
قدوقواره	قرائات	قِرشمالگری

قرص نصف‌کن	قرقره، غرغره	قزلباش
قرض الحسنه	قَرَلَق	قزلباشی
قرض پس‌نده	قرمز دانه	قرن قفلی، غرن قفلی
قرض خواه	قروت خور	قسط‌بندی
قرض دار	قروچ قروچ / غروچ غروچ	قسطی فروش
قرض‌گیری	قِروغریله	قس علی ذلک
قرضمند	قروغمزه	قس علی هذا
قرضمندی	قِرورِیر	قسمت‌بندی
قرض و قوله	قروقمیش	قسمت‌پذیر
قِرطاس بازی	قرون وسطا / قرون وسطی	قسمت‌پذیری
قِرطاس شناسی	قره آغاج	قسمت‌گن
قرعه کشی	قره‌العین	قَسَم خورده
قُرُق	قره قروت /	قسم‌نامه
قراقول	قره قوروت	قَسَم و آیه
قُرُقچی	قریب الوقوع	قسى القلب
قُرُقِر / غُرُغر	قریب به یقین	قشربندی
قُرُقِرکنان / غُرُغرکنان	قَرَقان	قشقرق
قِرقره بازی / غِرغره بازی	قزل آلا	قشقرق بازی

قشلاق	قصیده پرداز	قطب داری
قشلاقگاه	قصیده ساز	قطب نما
قشنگ سازی	قصیده سرا(ی)	قطره چکان
قشو، غشو	قصیده سرایی /	قطره طلا
قشون کشی	قصیده سرائی	قطره قطره
قشه ر شه / غشه ر شه	قصیده گو(ی)	قطعه نامه
قصاب خانه	قضات	قطع نظر
قصاید / قصائد	قضا قورتکی	قطعه بندی
قصر نشینی	قضا و قدر	قطعه سازی
قصه پرداز	قضایی / قضائی	قطعه قطعه
قصه پردازی	قضائیه	قطعه قطعه شده
قصه خوان	قطار بندی	قطعه نویسی
قصه خوانی	قطار فشنگ	قطعه نویسی
قصه سرا(ی)	قطار کش	قفایی / قفائی
قصه سرایی / قصه سرائی	قطاع الطريق	قفس
قصه گو	(نسخه شناسی)	قفس ساز
قصه گوئی / قصه گوئی	قطّاعی شده	قفس سازی
قصه نویسی	(نسخه شناسی)	قفسه بندی
قصه نویسی	قطب بندی	

قفسه ساز	قَلَاب سنگ	قُل قُل ← غُل غُل
قفسه سازی	قَلَاب شکل	قُلک
قفسه فلزی/چوبی	قَلَاوِیز	قُلک دار
قفل آجین	قلب ربا	قلم انداز
قفل بند	قلب شناس	قلم اندازی
قفل چسبی	قلب شناسی	قلم بند
قفل خورده	قلب فروشی	قُلْمبه بافی ، قُلنبه بافی
قفل دار	قلب نگار	قُلْمبه پردازی ،
قفل زده	قلب نگاری	قُلنبه پردازی
قفل ساز	قُلپ	قُلْمبه سُلْمبه ،
قفل سوئیچی/قفل سوییچی	قُلْتشن بازی	قُلنبه سُلْمبه
قفل مرکزی	قُلچماق	قُلْمبه ، قُلنبه
قفل ویراق	قلع کش	قُلْمبه گو ، قُلنبه گو
قَلَاب باف	قلع وقمع	قُلْمبه گویی/قُلْمبه گوئی ،
قَلَاب بافی	قِلَفْتی/غِلَفْتی	قُلنبه گویی/قُلنبه گوئی
قَلَاب دار	قِل قِل	قلم تراش
قَلَاب دوز	قُل قُل	قلم خودنویس
قَلَاب دوزی	قِلَقِلک/غِلغِلک	قلم خوردگی

قلم خورده	قلمکار ساز	قلیان گردانی
قلمداد	قلمکاری	قلیایی / قلیائی
قلمدان	قلمگیری	قلیل الاستعمال
قلمدان ساز	قلم مو	قمار باز
قلمدانگر / قلمدانگر	قلم مویی / قلم موئی	قمار بازی
قلمدانگری / قلمدانگری	قلم نی	قمارخانه
قلم دوات	قلمه زار	قمارخانه دار
قلمدوش	قلمه کاری	قمارخانه داری
قلمدوش سواری	قلوه سنگ	قُمُز / غُمُز
قلم ران	قُلوه کَن	قمر در عقرب
قلمرو	قلوه گاه	قَمه بند
قلم ریز	قله بُر	قَمه زن
قلم زده	قلیاب	قَمه زنی
قلم زن	قلیاب سرکه	قَمه کش
قلم زنی	قل یاسین	قمه کشی
قلمستان	قلیان	قناری باز
قلم فرسایی / قلم فرسائی	قلیان ساز	قناری داری
قلمکار	قلیان کش	قناعت پیشه

قناعت‌کار	قوام‌بخش	قوطی سیگار
قندآب	قوام‌یافته	قوطی کبریت
قَنداغ/قَندداغ/قَنداق	قوایم، قوائِم	قوطی کبریتی
قُنداق‌پیچ	قَوّت‌دار	قوقولی قوقو/
قَنداق ← قَنداغ	قوچ‌باز	غوغولی غوغو
قندان	قورباغه	قولنامه
قندپهلو	قورت	قوم‌پرست
قندچی	قورت‌انداز	قوم‌پرستی
قَنداغ ← قَنداغ	قورخانه	قوم‌شناس
قندریزی	قورمه	قوم‌شناسی
قندسازی	قوزبالاقوز	قوم‌مدار
قندشکن	قوزدار/غوزدار	قوم‌مداری
قندِ عسل	قوز/غوز	قوم‌نگار
قندگیر	قوزک/غوزک	قوم‌نگاری
قندیل‌وار	قوس‌وار	قوم‌وخویش
قنسلگری	قوس‌وقزح	قوم‌وخویش‌بازی
قنطره‌بازی	قوش‌باز	قوی‌الاراده
قوا	قوطی	قوی‌الجثّه

قیاسگر	قهقهه	قوی بازو
قیاس‌گرا	قهقهه‌زنان	قوی بُنیه
قیاس‌گرایی /	قهوه‌ای رنگ	قوی پنجه
قیاس‌گرایی	قهوه ترک	قوی جثّه
قیافه شناس	قهوه جوش	قوی حال
قیافه شناسی	قهوه چّی	قوی دست
قیامت سَرا	قهوه خانه	قوی دل
قیامتگاه	قهوه خانه‌ای	قوی هیكل
قیام و قعود	قهوه خانه دار	قهرآلود
قیچی بُر	قهوه خور	قهرمانانه
قیچی قیچی	قهوه خوری	قهرمان بازی
قید ساز	قهوه ریز	قهرمان پرست
قیدگونه	قهوه ساب	قهرمان پرستی
قید و بند	قهوه فروش	قهرمان پرور
قید و شرط	قهوه فروشی	قهرمان پروری
قیراندود	قهوه فوری	قهرمان دوست
قیرپاشی	قی آلود	قهرمان دوستی
قیرریز	قی آور	قهقراایی / قهقرائی

قیمت‌گذار	قیریزی
قیمت‌گذاری	قیر مالیده
قَیم‌نامه	قیر (و) گونی
قیمه بادمجان /	قیسی
قیمه بادنجان	قیطان باف
قیمه پلو	قیطان دوز
قیمه ریزه	قیطان دوزی
قیمه شوربا	قیقاج
قیمه قیمه	قی کردگی
قیمه کدو	قی کرده
قیمه لاپلو	قی گرفته
	قیل و قال
	قیلی ویلی
	قیماق
	قیمت دار
	قیمت سنجی
	قیمت شکن
	قیمت شکنی

ک

کارآشوبی	کابینت سازی	کابل بُر
کارآفرین	کاپیتالیستی	کابل برگردان
کارآفرینی	کاپیتالیزم	کابل برگردانی
کارآگاه	کاتالوگ	کابل شو
کارآمد	کات کبود	کابل کش
کارآمدی	کاخ موزه	کابل کشی
کارآموز	کاخ نشین	کابل گذار
کارآموزی	کادر بندی	کابل گذاری
کارآیند	کادوپیچ	کابوس زده
کاراته باز	کادویی / کادوئی	کابوس گرفته
کاراته بازی	کارآزمودگی	کابویی / کابوئی
کاراته کار	کارآزموده	کابینت ساز

کارفتادگی	کاربین	کارْتُنک
کارفتاده	کاربینی	کارْتُنک بسته
کارافزا(ی)	کارپذیر	کارتون ساز
کارافزایی/کارافزائی	کارپرداز	کارتون سازی
کاراندوز	کارپردازی	کارجو(ی)
کارایی/کارائی	کارپوشه	کارچاق کُن
کارِبَر	کارت بانک	کارچاق کُنی
کارِبُر	کارت پارک	کارخانجات
کاربراتور	کارت پخش کُن	کارخانه چی
کاربراتورساز	کارت پُستال	کارخانه دار
کاربراتورسازی	کارت پول	کارخانه داری
کارِبُر د	کارت تبریک	کارخانه گردی
کارِبُر دی	کارت خوان	(گردشگری)
کاربرگ	کارت دعوت	کارخرابی
کاربرگه	کارت زن	کاردار
کارِبَر ی	کارت زنی	کارداری
کاربند	کارتن خواب	کاردان
	کارتن سازی	کاردانش

کار دان فنی	کار راه اندازی	کار گن
کار دانی	کار رفته	کار گنی
کار دتیز گن	کار زار	کار گاه
کار د خورده	کار زاری	کار گذار
کار درست	کار ساز	کار گذاری
کار درمانی	کار سازی	کار گردان
کار دستی	کار سنج	کار گردانی
کار دکشی	کار شکنی	کار گروه
کار دوپنیر	کار شناس	کار گزار
کار دیدگی	کار شناسی	کار گزار
کار دیده	کار فرما (ی)	کار گزینی
کار دیوگراف (پزشکی)	کار فرمایی / کار فرمائی	کار گشا (ی)
کار دیوگرافی (پزشکی)	کار قایمی	کار گشایی / کار گشائی
کار دیوگرام (پزشکی)	کار کرد	کار مار
کار دیولوژی	کار کرد گرای / کار کرد گرائی	کار مایه
کار دیولوژیست	کار کرده	کار مزد
کار راستی	کار گشتگی	کار مزدی
کار راه انداز	کار گشته	کار نادیده

کارنامه	کاریاب	کاسه سیاه
کارنامه خوان	کاریابی	کاسه شُوی (ی)
کارندان	کاریار	کاسه قرمز
کارنکرده	کاریزگن	کاسه کوزه
کارنما	کاریزگنی	کاسه کوزه دار
کارواش	کاریزماتیک /	کاسه گر
کاروان دار	کاریسماتیک	کاسه گردان
کاروان رو	کاریزما / کاریسما	کاسه گری
کاروان زن	کاسبِ رگ	کاسه لیس
کاروان سالار	کاسب کار	کاسه لیس‌ی
کاروان سرادار	کاسب کاری	کاسه نبات
کاروان سرا (ی)	کاسه بشقاب	کاسه نمد
کاروان کُش	کاسه بشقابی	کاسه نواز
کاروانگاه	کاسه پشت	کاسه یکی
کاروبار	کاسه ترمز	کاشگل
کارورز	کاسه چراغ	کاشی پز
کارورزی	کاسه زن	کاشی پزی
کاروکاسبی	کاسه ساچمه	کاشی پوش

کاشی تراش	کاغذ خوان	کافردلی
کاشی تراشی	کاغذ خوانی	کافرکیش
کاشی ساز	کاغذ دیواری	کافرکیشی
کاشی سازی	کاغذ روغنی	کافوربار
کاشی کار	کاغذ ساز	کافورباری
کاشی کاری	کاغذ سازی	کافوربو(ی)
کاشیگر	کاغذ سفید	کافه تریا
کاغذ باز	کاغذ سیگار	کافه چی
کاغذ بازی	کاغذ شناس	کافه رستوران
کاغذ باطله	کاغذ شناسی	کافه قنادی
کاغذ بُر	کاغذ کادو	کافه گِلاسه
کاغذ بُری	کاغذ کاهی	کافه نشین
کاغذ پاره	کاغذ کشی	کافی شاپ
کاغذ پرانی	کاغذ گِلاسه	کافی شناسی
کاغذ پیچ	کاغذ گیر	کافی نِت
کاغذ توالِت	کاغذ نویس	کافئین
کاغذ خرید	کاغذ نویسی	کا کابرزنگی
کاغذ خشک کُن	کافردل	کا کاسیاه

کاکائو	کالبدگشایی /	کامران
کاکائویی / کاکائویی	کالبدگشائی	کامرانی
کاکایی / کاکائی	کالجوش	کامروا
کاک پز	کالری متر	کامروایی / کامروائی
کاک پزی	کالسکه بان	کامستانی
کاکل به سر	کالسکه چی	کام طلب
کاکل زری	کالسکه ران	کام طلبی
کالابرگ	کالسکه رانی	کامکار
کالانما	کالسکه رو	کامکاری
کالباس بُر	کالسکه ساز	کامگیری
کالباس ساز	کالسکه سازی	کامل الاقدار
کالباس سازی	کالسکه سوار	کامل العیار
کالباس فروش	کال کال	کامل الوداد
کالباس فروشی	کاله دزد	کامل عیار
کالبد شکاف	کام بخش	کامل مرد
کالبد شکافی	کام بخشی	کامله الوداد
کالبد شناس	کام جو (ی)	کامله زن
کالبد شناسی	کام جویی / کام جوئی	کامو اباف

کاموآبافی	کانی ساز (زمین شناسی)	کاهوپیچ
کاموادوزی	کانی سازی	کایت سوار
کاموایی/کاموایی	(زمین شناسی)	کایت سواری
کامیاب	کانی شناسی	کأن لم یکن
کامیابی	کاوشگر	کائن
کامیار	کاوشگری	کائنات
کامیاری	کاووس	کائناً من کان
کامیون دار	کاه برگ	کائوچو
کانادایی/کانادائی	کاه خردکن	کائوچویی/کائوچوئی
کانال کش	کاهدان	کباب بختیاری
کانال کشی	کاهدانی	کباب برگ
کانتینر دار	کاه دود	کباب بره
کانسار	کاه فروش	کباب پز
کان سنگ	کاه کش	کباب پزی
کان شناس	کاهگل	کباب ترکی
کان شناسی	کاهگل مالی	کباب تنوری
کان کن	کاهگلی	کباب چنچه
کانگ فو/کونگ فو	کاهل رو	کبابخانه

کباب خور	کبک مانند	کُپی برداری
کباب دیگی	کبوتر باز	کُپی رایت
کباب سَرا	کبوتر بازی	کُپی سازی
کباب فروش	کبوتر بند	کتاب آرای / کتاب آرائی
کباب کوبیده	کبوتر پرانی	کتاب الله
کباب لقمه	کبوتر چاهی	کتاب باز
کباده کش	کبوتر خان	کتاب بین
کبرا، کبری (= بزرگ)	کبوتر خانه	کتاب بینی
کبرای قیاس	کبوتر دُم	کتاب پرداز
کبره بسته	کبوتر شکلان	کتاب پردازی
کبری (اسم خاص)	کبود جامه	کتابچه
کبریایی / کبریائی	کپر نشین	کتابخانه
کبریت بازی	کپر نشینی	کتاب خوان
کبریتدان	کپک زدگی	کتاب خوانده
کبریت ساز	کپک زده	کتاب خوانی
کبریت سازی	کپنک پوش	کتابدار
کبریت فروش	کُپه شده	کتابداری
کبریت فروشی	کُپی بردار	کتاب درسی

کتاب دوست	کُت بین	کُت وشلوار
کتاب سازی	کُت چرمی	کُت وکلفت
کتاب سرا	کتخدا	کُت وکول
کتاب سوزی	کتخدایی / کتخدائی	کُت وگنده
کتاب شناس	کُت دامن	کتیبه بندی
کتاب شناسی	کُت دوز	کتیبه نگار
کتاب فروش	کتری برقی	کتیبه نویس
کتاب فروشی	کُت زنی (جنگل)	کتیبه نویسی
کتاب گردی	کُت شلوار	کثافت کار
(گردشگری)	کُت شلوانی	کثافت کاری
کتاب گیر	کتف بند	کثرت گرا
کتابنامه	کتف خوان	کثرت گرایی / کثرت گرایی
کتاب نگاری	کتفگاه	کثیر الاستعمال
کتاب نویس	کتک خور	کثیر الاضلاع
کتاب نویسی	کتک خورده	کثیر الانتشار
کتابیار	کتک زن	کثیر الاولاد
کُت بسته	کتک کاری	کثیر التالیف
کُت بند	کُت ودامن	کثیر السهو

کج رفتار	کج تخمک	کثیرالشک
کج رفتاری	کج تنان	کثیرالوقوع
کج رو	کج حساب	کج انداز
کج روش	کج حسابی	کج اندیش
کج روی	کج خُلق	کج اندیشی
کج سلیقگی	کج خُلقی	کجاوه خانه
کج سلیقه	کج خو	کجاوه نشین
کج شکافت	کج خیال	کجایی / کجائی
کج فکر	کج خیالی	کج باطن
کج فکری	کج دار و مریز	کج بنیاد
کج فهمی	کج دستی	کج بیل
کج کاری	کج دل	کج بین
کج کج	کج دلی	کج بینی
کج کلاه	کج دُم	کج پالان
کج مدار	کج راه	کج پسند
کج معامله	کج راهه	کج پسندی
کج نظر	کج راهی	کج تاب
کج نظری	کج رأی	کج تابی

کج نمایی / کج نمائی	کد خدا (ی)	کذایی / کذائی
کج نهاد	کد خدایی / کد خدائی	کِرالِ پشت
کج و کوله	کُد دار	کِرالِ سینه
کج و معوج	کُد گذاری	کِرام الکاتبین
کچل تنوری	کُد نویسی	کرامت بخش
کچلک باز	کد و تنبل	کران ماسه
کچلک بازی	کد و حلوائی / کد و حلوائی	کرانه دار
کچلک تنوری	کد و خورشی	کراهِت آمیز
کچل کرکس	کد و رت آمیز	کراهِت انگیز
کچل کَلاچه	کد و رت آور	کرایه خانه
کُچول مُچول	کد و رت انگیز	کرایه نشین
کدام یک	کد و رت زدا (ی)	کرایه نشینی
کد بانو	کد و سبز	کرباس باف
کد بانوگری	کد و قلیایی / کد و قلیائی	کرباس بافی
کُد بندی	کد و مربایی / کد و مربائی	کرباس پیچ
کد خدا مَنش	کد و مسمّایی / کد و مسمّائی	کرباسچی
کد خدا مَنشانه	کد و یی / کد وئی	کرباس فروش
کد خدا مَنشی	کدئین	کرباس محلّه

کرب دوشین / کرب دوشین	کُرک دار	کرنومتر
کربلایی / کربلایی	کِرکِ کنان	کروج کروج / کروج کروج
کربن دی اکسید	کِرکس طبع	کَرَوَفَر
کربوهیدرات	کِرگوشی	کِرَوکثیف
کرب دوشین / کرب دوشین	کُرْم بندی	کروماتوگرافی (شیمی)
کرب ژورژت	کرم پرور	کروموزوم
کرجیان / کرجی بان	کِرْم پودر	(زیست شناسی)
کرجی کش	کِرْم پیشه	کُرّه الاغ
کِر دارگرا	کِرْم خوار	کُرّه بُز
کِر دندی / کِر ت بندی	کرم خوردگی	کُرّه بَعْدَ اِخْرِی
کرده کار	کرم خورده	کُرّه خَر
کُر سیچِه	کِرْم دار	کره غسل
کرسی چینی	کِرْم زده	کُرّه گیری
کرسی خانه	کِرْم سانان	کره گیری
کرسی دار	کِرْم کُشی	کریم الطبع
کرسی داری	کِرْم مانند	کریم النفس
کرسی نشین	کِرْمی شکل	کریم طبع
کرشمه کنان	کُرْنش کنان	کریم طبعی

کشتارگاه	کژفهمی	کریه الصوت
کشت افزا	کژنظر	کریه المنظر
کشتزار	کژنهاد	کریه منظر
کشت کار	کسالت آمیز	کژخورده
کشت کاری	کسالت آور	کژداده
کشتگاه/کشت گاه	کسالت افزا	کژکرده
کشتگر	کسالت انگیز	کژتابی
کشتنگاه/کشتن گاه	کسالت بار	کژدار و مریز
کشت وزرع	کسب و کار	کژدُم
کشت و کشتار	کسرا، کسری	کژذوقی
کشته کشی	کسل کننده	کژراهه
کشته و مُرده	کس و کار	کژرایبی
کشتیان/کشتی بان	کشاله کنان	کژرو
کشتیبانی/کشتی بانی	کشان کِشان	کژروی
کشتی دار	کِش بازی	کژسخن
کشتی رانی	کش باف - کشباف	کژطبع
کشتی ساز	کش بافی - کشبافی	کژطبعی
کشتی سازی	کشتار جمعی	کژفکر

کشتی سوار	کشک ماله	کشویی / کشوئی
کشتی شکسته	کشک مالی	کشیش خانه
کُشتی گیر	کشکول ساز	کشیش نشین
کُشتی گیری	کشمش	کشیک خانه
کشتی نشسته	کشمش پلو	کشی منی
کشتی نشین	کشمی	کعب الاخبار
کش دار	کشواری	کف آلود
کشف الآیات	کشودار	کف آمیز
کشف الابیات	کشوداری	کفالت نامه
کش فروش	کشورآرا(ی)	کف انداخته
کشف شدنی	کشورآرایی / کشورآرائی	کفایی / کفائی
کشکاب	کشوداری	کف باز
کشک بادمجان /	کشورگشا(ی)	کف بسته
کشک بادنجان	کشورگشایی / کشورگشائی	کف بین
کشک ساب	کشورگیر	کف بینی
کشک سابی	کشورگیری	کف پایی / کف پائی
کشک ساز	کش وقوس	کف پوش
کشک سازی	کش(و) واکش	کف تراش

کف تراشی	کف ساز	کف شناس
کفچه	کف سازی	کف شناسی
کفچه مار	کف ستیز	کف شور
کفچه نوک	کفش پاک‌کن	کف صابون
کف چین	کفش جفت‌کن	کفک زده
کف خواب	کفشدار	کفکشی
کف دار	کفشداری	کفک‌کشی
کف دستی	کفش دوزخانه -	کفک‌گیر
کفرآمیز	کفش دوزخانه	کف‌گرگی
کفراژبندی	کفش دوزک	کفگیر
کُفرستیز	کفش دوز (کفش دوزک)	کفگیرک
کفرو	کفش دوز - کفش دوز	کف مال
کف زدا	(= کفش)	کف مُشتی
کفزدایی / کفزدائی	کفش دوزی، کفش دوزی	کفن پوش
کفزن	کفش‌کتانی	کفن دزد
کفزنی	کفش‌کن	کفن دوز
کف ساب	کفش‌کشی	کف نفس
کفسابی	کفش‌گری	کفن کرده

کفن نویس	(کلاشینکوف) /	کلاه باف
کفن نویسی	کلاشینکف	کلاهبردار
کفن و دفن	کلاغ پَر	کلاهبرداری
کُک سازی	کلاغ پَران	کلاه بند
کُک کُش	کلاغ پَر بندی	کلاه بوقی
کُک مار	کلاغ پیسه	کلاه به کلاه
کُک مکی	کلاغچه	کلاه پشمی
کُک (و) مَک	کلاغ خوار	کلاه پوست
کلا پیسه	کلاغ زاغی	کلاه پوستی
کلا پیسه ای	کلاغ سیاه	کلاهچه
کلاس اولی / دومی / ...	کلاغ شِکلان	کلاه حصیری
کلاس بالا	کلاف کشی	کلاه خود
کلاس بندی	کلافه کننده	کلاه دار
کلاس پایین / کلاس پائین	کلام الله	کلاه دوز
کلاس دار	کلان راهبرد (نظامی)	کلاه دوزی
کلاس داری	کلان سال	کلاه ساز
کلاسه بندی	کلان شهر	کلاه سازی
کلاشینکوف	کلاویه دار	کلاه شاپو

کلاه شرعی	کلرزنی	کلم پلو
کلاه شیطان	کلروپلاست	کلم پیچ
کلاه فرنگی	کلروفرم	کلمچه
کلاه فروش	کُلفت پَران	کلم دلمه
کلاه فروشی	کُلفت گو	کلمزار/کلم زار
کلاه کاسکیت	کُلفت گویی/کُلفت گوئی	کلم سنگ
کلاه کاغذی	کلک باز	کلم قُمری
کلاه کج	کلک بازی	کلمه بندی
کلاه کلاه	کَلک پَلک	کلمه به کلمه
کلاه گذار	کَلکچی/کَلک چی	کلمه سازی
کلاه گذاری	کَلک زن	کلمة الله
کلاه گیس	کلکسیون	کلنگ دار
کلاه لگنی	کَل کَل	کل نگرانه
کلاه مخملی	کَلک مرغابی	کل نگری
کلاه نمدی	کُل گرا	کُئیل
کلبه خراب	کُل گرای/کُل گرائی	کلوچه پز
کلثوم ننه ای	کلم برگ	کلوچه پزی
کلرزدایی/کلرزدائی	کلم بروکلی	کلوچه قندی

کلّو خ انداز	کلّه خر	کلّه گنجشکی
کلّو خ اندازان	کلّه خری	کلّه گنده
کلّو خ چین	کلّه خشک	کلّه گوش
کلّو خ زار / کلّو خ زار	کلّه خلوتیان	کلّه ماهی
کلّو خ کوب	کلّه خورده	کلّه معلق
کلّوئید	کلّه دار	کلّه منار
کلّه اردکی	کلّه سبز	کلّی باف
کلّه بُر	کلّه سحر	کلّی بافی
کلّه برّه	کلّه شق	کلّیت بخشی
کلّه به طاقی	کلّه شقی	کلّیت یافتگی
کلّه پا	کلّه فرفری	کلّید تحویل
کلّه پاچه	کلّه قند	کلّید دار
کلّه پاچه ای	کلّه قندی	کلّید داری
کلّه پاچه پزی	کلّه قوچی	کلّید دان
کلّه پز	کلّه کدو	کلّید ساز
کلّه پزی	کلّه کن	کلّید سازی
کلّه پوک	کلّه گاوی	کلّید گردان
کلّه جوش	کلّه گربه ای	کلّیسایی / کلّیسائی

کلیشه ساز	کما بیش	کم التفاتی
کلیشه سازی	کُما جدان	کمال جو (ی)
کَلّی فروش	کم ادّعا	کمال جویی / کمال جوئی
کَلّی فروشی	کم ادّعایی / کم ادّعائی	کمال طلب
کَلّی گرایي / کَلّی گرائی	کم ارج	کمال طلبی
کَلّی گوئی / کَلّی گوئی	کم ارزش	کمال گرا
کلیم الله	کم استخوان	کمال گرایي / کمال گرائی
کَلّی نگر	کم استعمال	کمال یابی
کَلّی نگری	کم اشتها	کمال یافته
کلئوپاترا	کم اشتهايي / کم اشتھائی	کمان ابرو
کُلیه بند	کم اعتقاد	کمان ارّه
کم آب	کم اعتنا	کمان پا (ی)
کم آبی	کم اعتنایی / کم اعتنائی	کمان پایی / کمان پائی
کم آزار	کما فی السابق	کمانچه
کم آزاری	کما کان	کمانچه زن
کم آمد	کمال بخش	کمانچه کش
کما آنکه	کمال پذیر	کمان دار
کما اینکه	کم التفات	کمان داری

کمان درخور	کم بُنیگی	کم تجربه
کم اندیشگی	کم بُنیه	کم تحرّک
کم اندیشه	کمبود	کم تحرّکی
کمان ساز	کم بها	کم تحمّل
کمان سازی	کم بهره	کم تراکم
کمان کش	کم بین	کم توان
کمان کشی	کم بینی	کم توجّه
کمان گیر	کم پایه	کم جاجوب
کمانه شیب	کم پشت	کم جان
کم اهمیت	کمپوت	کم جثّه
کم باد	کمپوت خور	کم جرئت
کم بار	کمپوت خوری	کم جمعیت
کم بر	کمپوت ساز	کم جنبه
کم بُرد	کمپوت سازی	کم جوش
کم برکت	کم پول	کم چرب
کم برگ	کم پهنا	کم چربی
کم بسامد	کم پیدا	کم چیز
کم بضاعت	کم تجربگی	کم حاصل

کم حافظگی	کم خواب	کم دلی
کم حافظه	کم خوابی	کم دما
کم حال	کم خودبینی	کم دوام
کم حجابی	کم خور	کم دی موزیکال
کم حجم	کم خوراک	کم راه
کم حرف	کم خوراکی	کم باریک
کم حرفی	کم خوری	کم بستگی
کم حرکت	کم خون	کم بسته
کم حواس	کم خونی	کم بند
کم حواسی	کم خیز	کم بندی
کم حوصله	کم دان	کم تنگ
کم حیا	کم دانش	کم چین
کم حیایی / کم حیائی	کم دانشی	کم درد
کم خدمتی	کم دیواری	کم رشد
کم خرج	کم درآمد	کم شکن
کم خرد	کم درخت	کم کش
کم خردی	کم دل	کم گاه
کم خطر	کم دل و جرئت	کم گیری

کم رنگ	کم صدایی / کم صدائی	کم فرزند
کم زو	کم ضرر	کم فروش
کم روزی	کم طاقت	کم فروشی
کم روغن	کم ظرف	کم فشار
کم رویی / کم رُوئی	کم ظرفی	کم قوه
کم زور	کم ظرفیت	کم قیمت
کم زهره	کم ظرفیتی	کمک آشپز
کم زیان	کم عرض	کمک آموزشی
کم سابقه	کم عرضه	کم کار
کم سال	کم عقل	کم کاری
کم سالی	کم عقلی	کم کاسگی
کم سخن	کم عمر	کمک تحصیلی
کم سکنه	کم عمق	کمک حال
کم سن	کم عمل	کمک خرج
کم سن و سال	کم عیار	کمک خرجی
کم سو	کم غذا	کمک خلیان
کم صبر	کم غذایی / کم غذائی	کمک خواه
کم صدا	کم فایده، کم فائده	کمک درسی

کمک دنده	کم گوشت	کم نور
کمک دهی	کم گو(ی)	کم ویش
کمک راننده	کم گیاه	کم وزن
کمک رسانی	کم لطف	کم وکاست
کم کشش	کم لطفی	کم وکاستی
کمک فئر	کم مایگی	کم وکسری
کمک فئر ساز	کم مایه	کم هزینه
کمک فئر سازی	کم مایه سالاری	کم همّت
کمک کار	(سیاسی)	کم همّتی
کمک گیر بکس	کم محلیّ	کم یاب
کمک گیری	کم مصرف	کم یابی
کم کم	کم مغز	کمسیون بازی
کمک معاش	کم مقدار	کمین سازی
کمک معیشت	کمند افکن	کمینگاه
کم کمک	کمند انداز	کمینه سازی
کم کوشی	کمند اندازی	کمینه گرا
کمک هزینه	کم نظیر	کنار افتادگی
کم گاز	کم نمک	کنار افتاده

کنار دریا	کتور نویس	کند و داری
کنار دست	کنجکاو	کند و کاو
کنار دستی	کنجکاو ی	کند و کو
کنار گذر	کنجکاو ی برانگیز	کُنده چوب (جنگل)
کناره جو (ی)	کُند دست	کَنده کار
کناره جویی / کناره جوئی	کُند دستی	کَنده کاری
کناره گرد	کُند ذهن	کَنده کاری شده
کناره گیر	کُند ذهنی	کُنده کش
کناره گیری	کندر شدی	کَنده کشی
کنایه آمیز	کُند رفتار	کُسنانتره
کنایه دار	کُند رو	کِنس بازی
کُنایی / کُنائی	کُند روی	کنسول خانه
کنتراتیچی	کُند زبان	کنسولگری
کنترات نامه	کُند فهم	کَنف دانه
کنترل از راه دور	کُند کار	کنفزار / کنفزار
کنترل پذیر	کُند کاری	کُن فیکون
کنترل پذیری	کُند گیر	کنکاشگر / کنکاش گر
کنترلچی	کند و خانه	کنگره ای

کنگره دار	کوتاه فکر	کوتاه نظری
کنگره دوزی	کوتاه فکری	کوتاه نوشت
کینه زدگی	کوتاه قامت	کوت ← کود
کینه زده	کوتاه قد	کوچ داری
کوپن فروش	کوتاه مدت	کوچک پا
کوپن فروشی	کوتاه نظر	کوچک جثه
کوپه دار	کوتاه نظری	کوچک دل
کوتاه اندیش	کوتاه نفس	کوچک دلی
کوتاه اندیشگی	کوتاه نوشت	کوچک سازی
کوتاه اندیشه	کوتاه نویس	کوچک مغز
کوتاه اندیشی	کوت پاش ← کود پاش	کوچک نواز
کوتاه بین	کوت سازی ← کود سازی	کوچک نوازی
کوتاه بینی	کوت کش ← کود کش	کوچگاه
کوتاه خرد	کوت کشی ← کود کشی	کوچ نشین
کوتاه دست	کوتاه بین	کوچ نشینی
کوتاه دستی	کوتاه فکر	کوچه بازار
کوتاه زبان	کوتاه فکری	کوچه بازاری
کوتاه سخن	کوتاه نظر	کوچه باغ

کورکوری	کودک منش	کوچه باغی
کورِ مادرزاد	کودک نواز	کوچه بند
کورمال کورمال	کودکیار	کوچه پس کوچه
کورمکوری	کودکیاری	کوچه گرد
کوره بسته	کود ← کوت	کوچه گردی
کوره پز	کوراجاق	کوچه علی چپ
کوره پزخانه	کورأغلی	کوخنشین
کوره پزی	کورباطن	کوخنشینی
کوره چی	کوربخت	کودپاش ← کوت پاش
کوره خانه	کورچشم	کودتاچی
کوره درد	کورچشمی	کودتاگر
کوره ده	کوردل	کود دوست
کوره راه	کوردلی	کودرُست
کوره سواد	کوررنگ	کودساز
کوزه سفالی	کوررنگی	کودسازی ← کوت سازی
کوزه قلیان	کورسواد	کودکستان
کوزه گر	کورگن	کودکش ← کوت کش
کوزه گرخانه	کورکورانه	کودکشی ← کوت کشی

کوزه‌گری	کولاب	کولی‌بازار
کوسه‌ماهی	کول‌انداز	کولی‌بازی
کوفت‌دیده	کول‌بار، کول‌بار	کولی‌غریل‌بند
کوفت‌رفته	کول‌بار، کول‌بار	کولی‌قرشمال
کوفت‌کاری	کول‌پز	کولی‌قرشمال‌بازی
کوفته‌برنجی	کول‌پزی	کولیگری
کوفته‌تبریزی	کول‌پشتی	کولی‌گیری
کوفته‌ریزه	کول‌ساز	کونگ‌فو/کانگ‌فو
کوفته‌شامی	کول‌سازی	کوهان‌دار
کوفته‌قلقلی	کول‌گازی	کوه‌بُر
کوفته‌نخودچی	کول‌کشی	کوه‌بُری
کوکائین	کول‌واره	کوه‌پاره
کوکتل‌پارتی	کوله‌بار	کوه‌پایه
کوکتل‌دودی	کوله‌پشتی	کوه‌پیکر
کوکتل‌مولوتف	کوله‌خور	کوه‌پیمای(ی)
کوکوباد‌مجان	کوله‌رنده	کوه‌پیمایی/کوه‌پیمائی
کوکوسبزی	کوله‌کش	کوه‌دار
کوکوسیب‌زمینی	کوله‌گرد (گردشگری)	کوه‌دامن

کوه‌رو	کوی‌زدایی / کوی‌زدائی	کهن‌سال
کوه‌روی	کوی‌گردی (گردشگری)	کهن‌سالی
کوه‌زایی / کوه‌زائی	که‌این‌طور	کهن‌سرا(ی)
کوه‌زدگی	کُهِ‌برگ	کهن‌گرایی / کهن‌گرایی
کوه‌زده	کُهِ‌پایه	کهنه‌بخر
کوه‌سار	که‌چه	کهنه‌پرست
کوه‌ساران	کَهِ‌دان	کهنه‌پرستی
کوه‌ساری	که‌را	کهنه‌پیچ
کوه‌شناس	کَهِ‌باسنج	کهنه‌پیر
کوه‌شناسی	کَهِ‌با(ی)	کهنه‌پيله
کوه‌قاف	کَهِ‌بایی / کَهِ‌بائی	کهنه‌چین
کوه‌کن	کَهِ‌ریز	کهنه‌چینی
کوه‌گرفتگی	کُهِ‌سار	کهنه‌خر
کوه‌گرفته	کَهِ‌کشان	کهنه‌خری
کوه‌نشین	کَهِ‌گِل	کهنه‌دوز
کوه‌نورد - کوه‌نورد	کَهِ‌گیلویه	کهنه‌دوزی
کوه‌نوردی - کوه‌نوردی	کَهِ‌موج / کَهِ‌موج	کهنه‌ساز
کوه‌وکمر	کَهِ‌الگو	کهنه‌سازی

کهنه سوار	کیسه بُری	کیش (و) مات
کهنه شور	کیسه بوکس	کیف آور
کهنه شو (ی)	کیسه پُر	کیف دستی
کهنه شویی / کهنه شوئی	کیسه پُرگن	کیف ربا
کهنه فروش	کیسه تن	کیف ربایی / کیف ربائی
کهنه فروشی	کیسه تنان	کیف خواست
کهنه کار	کیسه چوپان	کیف زن
کهنه کاری	کیسه خواب	کیف قاپ
کهنه گرا	کیسه دار	کیف قاپی
کهنه گرایی / کهنه گرایی	کیسه داران	کیفناک / کیف ناک
کهنه نما (ی)	کیسه زباله	کیقباد
کیابایی / کیابیائی	کیسه شن	کیقبادی
کیا (و) بیا	کیسه فریزر	کیکاووس
کی بُرد	کیسه کش	کیک بستنی
کیخسرو	کیسه کشی	کیک دانه
کیخسروی	کیسه مال	کیلر کاری
کیسه بر	کیسه آب جوش	کیل کشان
کیسه بُر	کیش کیش	کیلو سیکل

کیلوکالری	کین توزی	کینه وری
کیلوگرم	کین خواه	کیهان زایی / کیهان زائی
کیلومتر	کین خواهی	کیهان زدایی / کیهان زدائی
کیلومتر شمار	کین دار	کیهان شناخت
کیلوات	کین ستانی	کیهان شناس
کیلوات ساعت	کینه توز	کیهان شناسی
کیلوولت	کینه توزانه	کیهان گشا (ی)
کیلوهرتز	کینه توزی	کیهان نورد
کیلویی / کیلوئی	کینه جو (ی)	کیهان نوردی
کیمیا کار	کینه جویانه	
کیمیا کاری	کینه جویی / کینه جوئی	
کیمیا گر	کینه دار	
کیمیا گری	کینه داری	
کیمیایی / کیمیائی	کینه ساز	
کین آزما (ی)	کینه سازی	
کین آور	کینه کش	
کین آوری	کینه کشی	
کین توز	کینه وریز	

گ

گاراڤ وگروپ	گازدار	گالی پوش
گاراژ	گازسانی	گاما گلوبین
گاراژدار	گازسوز	گام به گام
گارد ریل	گازکرنیک	گام سنج
گاردن پارتی	گازگرفتگی	گام شمار
گارسون / گارسن	گازوئیل	گانه‌زا
گاریچی	گازوئیل سوز	گاواهن
گاری دستی	گازوئیلی	گاو باز
گازانبر	گالن / گالون	گاو بازی
گازانبری	گالوانومتر	گاو یان
گازخان	گالوانیزه	گاو بند
گازخور	گالوانیسم	گاو بندی

گاهنما	گاوگوش	گاوپرست
گاهواره	گاوگون	گاوپرستی
گاه و بیگاه، گاه و بیگاه	گاو ماهی	گاوپوست
گَبَه بافی	گاو مرگی	گاوپچاه
گچ اندود	گاو میری	گاوپچران
گچ بُر	گاو میش	گاوپچرانی
گچ بُری	گاو یار	گاوپچشم
گچ پز	گاو یاری	گاوخونی
گچ پزی	گاو یال	گاو دار
گچ دوست	گاه به گاه	گاو داری
گچ ریز	گاه شمار	گاو دانه
گچ ریزی	گاه شماری	گاو دل
گچ ساز	گاه گاه - گاهگاه	گاو دُم
گچ سازی	گاه گاهی - گاهگاهی	گاو دوش
گچ کار	گاه گذار	گاو زبان
گچ کاری	گاه گذاری	گاو سر
گچ کوب	گاه گیر	گاو شیر
گچ کوبی	گاه نامه	گاو صندوق

گچ گیری	گداگُشنه	گران دستی
گچ مالی	گدامنش	گران رکاب
گچ (و) خاک	گدایی / گدائی	گران رکابی
گد ابازی	گذر فرعی	گران رو
گد ایشه	گذرگاه	گران روی
گد اچشم	گذرنامه	گران سایه
گد اچشمی	گذشته از آنکه	گران سر
گد اخانه	گذشته گرایی / گذشته گرایی	گران سنگ
گد ازادگی	گذشته نگر	گران سنگی
گد ازاده	گرامیداشت	گران فروش
گد اصفت	گران بار	گران فروشی
گد اصفتی	گران باری	گران قدر
گد اطبع	گران بها	گران قیمت
گد اکُش	گران جان	گران مایگی
گد اگدور	گران جانی	گران مایه
گد اگدوری	گران خواب	گرانی سنج
گد اگدوله	گران خوار	گرانی سنجی
گد اگر سنه	گران دست	گرانیگاه

گراورساز	گردافشانی	گردشگری
گراورسازی	گردافکن	گردکان بازی
گراییدن/گرائیدن	گردباد	گردگاہ
گربہ چشم	گردباف	گردگردان
گربہ رقصانی	گردبُر	گردگرفته
گربہ رو	گردپاش	گردگیر
گربہ سانان	گردپا(ی)	گردگیری
گربہ شو(ر)	گردپیچ	گردماہ
گربہ شویی/گربہ شوئی	گردتاگرد	گردن آور
گربہ کورہ	گرددندان	گردن افراختہ
گربہ ماہی	گردسوز	گردنامہ
گردآلود	گردش بہ چپ	گردن باریک
گردآلودہ	گردش بہ راست	گردن بند
گردآمدہ	گردش کار	گردن دراز
گردآورندہ	گردشکار	گردن درازی
گردآوری	گردش کنان	گردن زن
گردآوری شدہ	گردشگاہ	گردن شق
گرداب	گردشگر	گردن شقی

گردن شکسته	گرده افشانی	گرگ‌کش
گردن شکن	گرده برداری	گرگم به هوا
گردن فراز	گرده‌پز	گرگ و میش
گردن فرازی	گرده‌گاه	گرما به
گردن کج	گرده‌گه	گرما به دار
گردنکش	گرده‌ماهی	گرما درمانی
گردن کُلفت	گرده‌مایی / گرده‌مائی	گرما دوست
گردن کُلفتی	گرزدار	گرمازدگی
گردنگاه	گرسنه چشم	گرمازده
گردن‌گلابی	گرسنه چشمی	گرما سخت
گردن‌گیر	گرگ‌بچه	گرما سنج
گردنه گیر	گرگ‌پا	گرما گرم
گردواگرد	گرگ‌ربایی / گرگ‌ربائی	گرما گیر
گردوبازی	گرگرفتگی	گرمایی / گرمائی
گرد و خاک	گرگرفته	گرم بازاری
گرد و خاکی	گرگ‌زاده	گرم پسند
گردویی / گردوئی	گرگ‌صفت	گرم جوشی
گرده افشان	گرگ‌صفتی	گرم خانه

گرم خو	گروگیری	گره گشایی / گره گشائی
گرم خون	گروهبان	گره گلوله
گرم خویی / گرم خوئی	گروهبان نگهبان	گره گوله
گرم دل	گروه بندی	گره گیر
گرم رفتار	گروه درمانی	گریبان چاک
گرم ساز	گروه سازی	گریبان دریده
گرم سازی	گروه گرایی / گروه گرایی	گریبان کش
گرم سپهر	گروه واژه	گریبان گیر
گرم سیر	گرویی / گروئی	گریب فروت
گرم سیری	گره بسته	گریختن گاه / گریختن گاه
گرم کن	گره پیشانی	گریز از مرکز
گرم گرم	گره خورده	گریز یا (ی)
گرم مزاج	گره دار	گریز دامن
گرم و سرد چشیده	گره زده	گریز گاه
گرو بندی	گره زنی	گریس پمپ
گروپ گروپ	گره سازی	گریس خور
گرو کشی	گره گاه	گریس کار
گروگان گیری	گره گشا (ی)	گریس کاری

گشادباز	گزاف‌کار	گری‌گوری
گشادبازی	گزاف‌کاری	گریه‌آلود
گشاددلی	گزاف‌گو(ی)	گریه‌آور
گشاده‌ابرو	گزاف‌گویی/گزاف‌گوئی	گریه‌انگیز
گشاده‌باز	گزافه‌کار	گریه‌بگیر
گشاده‌پر	گزافه‌کاری	گریه‌دار
گشاده‌جام	گزافه‌گو(ی)	گریه‌رُو
گشاده‌دست	گزافه‌گویی/گزافه‌گوئی	گریه‌زاری
گشاده‌رُو(ی)	گز(ا)نگبین	گریه‌کنان
گشاده‌رُویی/گشاده‌رُویی	گزگز	گریه‌ناک
گشاده‌طبع	گزندپذیر	گریه‌نو
گشاده‌کف	گستاخ‌چشم	گزارش‌پذیر
گشاییدن/گشائیدن	گسترش‌پذیر	گزارش‌پذیری
گشتاور	گسترش‌پذیری	گزارش‌کنان
گشت‌زنی	گسسته‌دل	گزارشگر
گشت‌وگذار	گسسته‌روان	گزارشگری
گُشنه‌پلو	گسسته‌عنان	گزارش‌نامه
گُشنه‌گدا	گسسته‌مه‌ار	گزارش‌نما

گفتار درمانی	گل ابریشم	گلباد
گفتاورد/گفت آورد	گلاب زن	گل باران
گفتمان	گلاب شکر	گل باز
گفت و شنود	گلاب فشان	گل بازی
گفت وگو(ی)/گفتگو(ی)	گلاب فشانی	گلبافت
گل آذین	گلاب کشی	گل باقالی
گل آرا(ی)	گلاب گیر	گل بال
گل آرایی/گل آرائی	گلاب گیری	گل بام/گلبام
گل آلود	گلاب نبات	گلبانگ
گل آلوده	گلایی	گل بُته ← گل بوته
گلّاب	گل افشان	گل بدن
گلّاب	گل افشانی	گل بر
گلاب افشانی	گل انداخته	گل برفی
گلاب پاش	گل انداز	گلبرگ
گلابتون	گل اندام	گلبن
گلابتون دوزی	گل اندود(ه)	گل بند
گلابدان	گلایه آمیز	گل بندی
گلاب دوست	گلایه کنان	گل بوته ← گل بُته

گل به سر	گلخانه ای، گل خانه ای	گل رخسار (ه)
گل به شکر	گلخانه، گل خانه	گلرنگ
گل بهی	گل خوار	گل رُو
گل پخش کن	گل خواره	گلریز
گلپر	گل دار	گل ریزان
گل پرست	گل دام	گل ریزه
گل پرستی	گلدان	گلزار
گل پرور	گلدان دیواری	گلزار
گل پسر	گلدانی	گل زن
گل پوش	گلدانیان	گل زنی
گل پونه	گل درچمن	گل ساز
گل پیچ	گلدسته	گل سازی
گل تابی	گل دوز	گل سپر
گلچه	گل دوزی	گلستان
گل چهر	گل دهان	گل سر
گل چهره	گل دهانان	گل سرا
گلچین	گل دهی	گل سرخی
گل چینی / گلچینی	گل رخ	گل سُرخیان

گُل سماوری	گِل کاری	گِل مال
گُل سنگ	گِل کش	گِل مالی
گُل سینه	گِل کشی	گُل مرغی
گُل شکر	گِل کلم	گُل مژه
گُل شماری	گُل کوبی	گُل منگلی
گُلشن	گُل کوچک	گُل میخ
گُل شوره	گِل گاوزبان	گلنار
گِل شوی	گلگشت	گلندام
گُل طاووسی	گِل گلاب	گُل نرده
گُل عذار	گُل گلی	گلنگدن
گِل فام	گِل گندم	گُل نم
گلف بازی	گلگون	گُل واژه
گُل فروش	گلگون کفن	گُل وُیته دار/گُل وِبوته دار
گُل فروشی	گُل گونه - گُلگونه	گُل وُیته گل وِبوته
گُل فشانی	گِلگیر	گُل وِبلبل
گُل قند	گِلگیر ساز	گلوبند
گُل کار	گِلگیر سازی	گلو ترکن
گُل کاری	گِل گیری	گلودرد

گل ورجین	گلّه چران	گمرکچی
گلوّ شان/گلّ و شان	گلّه دار	گمرک خانه
گلوّش/گلّ وّش	گلّه داری	گم شدگی - گمشدگی
گل و شل	گلّه دوست	گم شده - گمشده
گلوگاه	گلّه گزاری	گم گشتگی
گل و گردن	گلّه گشاد ← گل و گشاد	گم گشته
گل و گشاد/گلّه گشاد	گلّه مند	گم نام
گل و گیاه	گلّه مندی	گم نامی
گلوگیر	گل یا پوچ	گم و گور
گلوله باران	گل یخ	گناه آلود
گلوله برفی	گلیم باف	گناه پوش
گلوله پیچ	گلیم بافی	گناه شویی/گناه شوئی
گلوله ریز	گلیم پوش	گناه کار
گلوله زنی	گلیم سیاه	گناه کاری
گلویی/گلوئی	گلیم شو(ی)	گنبدنما
گلّه آمیز	گمانه زنی	گنجایش پذیر
گلّه ترشی	گمراه	گنجایش پذیری
گلّه جا	گمراهی	گنجان/گنج بان

گنج بخش	گندکاری	گندمی رنگ
گنج بخشی	گندگرفتگی	گندومند
گنج خانه	گندگرفته	گنده بک
گنج دار	گندله سازی / گوندوله سازی	گنده پَران
گنجشک روزی	گندله / گوندوله	گنده پَرانی
گنجشک شکلان	گندم خیز	گنده تاول
گنج نامه	گندمزار / گندمزار	گنده خور
گنج واره	گندم سیاه	گنده (ه) دماغ
گنج واژه	گندم فروش	گنده (ه) دماغی
گنج یاب	گندم فروشی	گنده (ه) دهان
گنجینه دار	گندم کار	گنده گنده
گندآلود	گندم کاری	گنده گنده ها
گنداب	گندم کوب	گنده گو
گنداب رو	گندم کوبی	گنده گویی / گنده گوئی
گندزدا	گندمگون	گنگ بازی
گندزدایی / گندزدائی	گندمگونی	گنہکار
گندزدگی	گندم نما	گنہکاری
گندزده	گندم نمایی / گندم نمائی	گواهی نامه - گواهینامه

گواهی نویس	گوربه گوری	گوش بریده
گواینکه	گورخر	گوش بند
گوبلن دوز	گورزا	گوش به در
گوبلن دوزی	گورزاد	گوش به زنگ
گوجه برغانی	گورزایی / گورزائی	گوش به فرمان
گوجه درختی	گورشکاف	گوش بین
گوجه دلمه ای	گورکن	گوش پاک کن
گوجه رسمی	گورگیاه	گوش پیچ
گوجه سبز	گوژپشت	گوشت آور
گوجه فرنگی	گوژپشتی	گوشت آویز
گوداب	گوساله پرست	گوش تاگوش
گودبرداری	گوسفند چران	گوش تالو
گودرفته	گوسفند چرانی	گوش تالود / گوشت آلود
گودنشسته	گوسفند دار	گوشت پز
گودنشین	گوسفند داری	گوشت تلخ
گوربه گور	گوسفند کشان	گوشت تلخی
گوربه گور افتاده	گوش بُر	گوشت خرد کن
گوربه گور شده	گوش بُری	گوشت خوار

گوشت خواری	گوش درد	گوشه کوبی
گوشت دار	گوش دریده	گوشه گرفته
گوشت رُبا	گوشزد	گوشه گیر
گوشت ربایی /	گوش شور	گوشه گیری
گوشت ربائی	گوش فریب	گوشه نشین
گوشت فروش	گوش فیل	گوشه نشینی
گوشت فروشی	گوش گیر	گوشه وکنار
گوشت کوب	گوشمال	گوشه (و) کنایه
گوشت کوبی	گوشمالی	گول خور
گوشت کوبیده	گوش ماهی	گول خوردگی
گوش تلخ	گوش نواز	گول خورده
گوش تیز	گوشوار	گول زده
گوش تیزی	گوشوارک	گول زن
گوش خارک	گوشواره	گول زنک
گوش خراش	گوشه بازی	گوله گوله
گوش خَز	گوشه دار	گوندوله سازی /
گوش خیزک	گوشه کنار	گُندله سازی
گوش دار	گوشه کنایه	گوندوله / گُندله

گونه سازی	گویم/گوئیم	گهواره جنبانی
گونه گون	گهر	گیاخاک
گونی باف	گهر بار	گیاہ پزشکی
گوهر افشان	گهر باری	گیاہ خانہ
گوهر افشانی	گهر تاب	گیاہ خوار
گوهر بار	گهر دار	گیاہ خواری
گوهر سنج	گهر سنج	گیاہ خور
گوهر شکم	گهر سنجی	گیاہزار/گیاہ زار
گوهر شناس	گہ شوری	گیاہ شناس
گوهر شناسی	گہ کاری	گیاہ شناسی
گوهر فروش	گہ گاہ	گیاہ کار
گوهر فشان	گہ گیجه	گیاہ نشان
گوهر نشان	گہ مال	گیتار برقی
گوهر نگار	گہ مالی	گیتارزن
گویایی/گویائی	گہ مرغی	گیتاشناس
گویچه	گهواره	گیتاشناسی
گویشور	گهواره پوش	گیتی پناه
گوی/گوی	گهواره جنبان	گیتی پیمای(ی)

گیته دار	گیربکس اتوماتیک	گیوه کش
گیته شناس	گیردار	گیوه کشی
گیته شناسی	گیرودار	
گیته فروز	گیس باف	
گیته نما	گیس بافی	
گیج خورده	گیس بریده	
گیج کننده	گیس بند	
گیجگاه	گیس سفید	
گیجگاهی	گیس گلابتون	
گیج گیجه	گیسوبریده	
گیج گیجی	گیسودار	
گیج وگنگ	گیلان شاه	
گیج وویج	گیل مرد	
گیج وویجی	گیوه باف	
گیراگیر	گیوه بافی	
گیرایی/گیرائی	گیوه چینی	
گیربازار	گیوه دوز	
گیربکس	گیوه دوزی	

ل

لالی	لاپوشانی	لات و پات
لاابالیگری/لاابالی گری	لات بازی	لات ولوت
لااحصی	لاتحزن	لاتیأس
لاادریگری/لاادری گری	لاثحصی	لاتیأسوا
لااسم	لاتسأل	لاجان
لااقل	لاثسال	لاجانی
لااله الاالله	لاتعجلن	لاجرعه
لابشرط	لاتعُدُّ ولا تُحصی	لاجرم
لابه گر	لاتعین	لاحدی
لابه گری	لاتفعل	لاحق
لابه لای	لات مآب	لاحول
لاپوست	لات وار	لاحول زنان

لا حول کنان	لاشه سنگ	لاک پستی
لا حول گویان	لاشه گوشت	لا کتاب
لازم الاجرا	لاشیء	لاک تراش
لازم الاطاعه	لا ضرر	لاک خورده
لازم التعليم	لا طائلات، لطایلات	لاک داران
لازم نکرده	لا طائل، لطایل	لا کردار
لاستیک درآر	لا علاج	لاک رنگ
لاستیک سابى	لا غیر	لاک زده
لاستیک فروش	لا فزن	لا کلام
لاستیک فروشی	لا ف لاف	لاک (و) الکل
لاس زن	لا ف وگراف	لاک و مهر
لاش برگ	لا قید	لالایی / لالائی
لاش خور	لا قیدی	لال بازی
لاش خوری	لاک الکل کاری	لال پتی
لاشعور	لاک الکلی	لالمانی
لاش کش	لاکبریتی	لالمونی
لاش کشی	لاک پاک کُن	لاله زار
لاش مُرده	لاک پشت	لاله عباسی

لاله وش	لاوَنَعَم	لايُغْفَر
لاله و شان	لايَتَجَزَا	لايُفْلَح
لامپ تصوير	لايَتَجَسَّبَك	لايُتَقَرَأ
لامحال	لايَتَخَلَّف	لاي كَش
لامحاله	لايَتَغَيَّر	لائم
لامذهب	لايتناهي	لايموت
لامرؤت	لايجوز	لاينحل
لامسب/لامصب	لايحتمل	لاينصرف
لامكان	لايَحْضُل	لايَنْعَزِل
لائسَلَم	لايخفي	لاينفك
لانظير	لاي روبي	لاينقطع
لانهايت	لايزال	لائوس
لانهايتله	لايزالى	لايه بردارى
لانه زنبورى	لايشعر	لايه بندى
لانه سازى	لايُعَد	لايه نگارى
لانه كبوتري	لايعقل	لايى /لائى
لاوصول	لايعلم	لايى چسب /لائى چسب
لاوصولى	لايُعنا	لايى دار /لائى دار

لب بربز	لب بند	لائیک
لب سوز	لب پَخ	لباس پشمی
لب شتری	لب پَر	لباس پوش
لب شکافته	لب پرچ	لباس دار
لب شکر	لب پریدگی	لباس دوز
لب شکری	لب پریده	لباس دوزی
لب شکسته	لب تخت	لباس شخصی
لب شور	لب ترش	لباس شور
لب طالایی / لب طلائی	لب تشنه	لباس شو (ی)
لب غنچه ای	لب جوش	لباس شویی /
لب قلوه ای	لب چسب	لباس شوئی
لب قیطانی	لب چش	لباس فروش
لب کُلفت	لب خرگوشی	لباس فروشی
لب کنگره ای	لب خشک	لب برگردان
لب گرد	لب خند (ه)	لب برگشته
لب گز	لب خوانی	(گیاه شناسی)
لب گزان	لب دوز	لب بر لب
لب نیات فروش	لب دیسی	لب بسته

لبنیات فروشی	لجام گسیختگی	لحاف دوز
لب و دندان	لجام گسیخته	لحاف دوزی
لبو فروش	لجام ناپذیر	لحاف کُرسی
لبو فروشی	لج باز/لجباز	لحاف کش
لب و لنج	لج بازی/لجبازی	لحاف کشی
لب و لوچه	لجن روب	لحاف کهنه
لبویی/لبوئی	لجنزار/لجنزار	لحظه به لحظه
لبه برگردان	لجن کش	لحظه شماری
لبه دار	لجن کشی	لحیم خورده
لبه دوزی	لجن مال	لحیم کار
لبه صاف	لجن مالی	لحیم کاری
لیک زنان	لج و لج بازی	لحیم کش
لیک گو	لج افتاده	لُخت و پتی
لیک گویان	لچک به سر	لُخت و عور
لُپ لُپ	لچک ترنجی (قالی)	لخته لخته
لَت خورده	لحاف تشک	لُختی پُختی
لَت و پار	لحاف تشکی	لخ کشان
لثوی کامی	لحافچه	لخ لخ

لِخْ لُخْ کُنَان	لرزه خیزی	لشکر شکنی
لَدی الورود	لرزه سنج	لشکر کش
لَدی الوصول	لرزه شناسی	لشکر کشی
لَذَّتْ آوَر	لرزه گیر	لشکر گاہ
لَذَّتْ بَخْش	لرزه نگار	لشکر کش
لَذَّتْ جَوِی / لَذَّتْ جَوِئِی	لرزه نگاری	لشکر کشی
لَذَّتْ دِه	لُژ	لشکر گیری
لَذَّتْ طَلَب	لُژ نشین	لشکر مُردہ
لَذَّتْ طَلَبِی	لِسان الغیب	لشکر ولوش
لَذَّتْ گِرایِی / لَذَّتْ گِرائِی	لِسان الوقت	لطایف الحیل ،
لذت گستر	لشاب	لطائف الحیل
لذت گستری	لش بازی	لطایف ، لطائف
لُربازار	لش خور	لطایم / لطائم
لَر دِگاہ	لشکر آرا (ی)	لطف آمیز
لر ز آوَر	لشکر آرایِی / لشکر آرائِی	لطف اندوز
لر ز ش دار	لشکر دار	لطف الاعتدال
لر ز لر زان	لشکر داری	لطف اندام
لرزه خیز	لشکر شکن	لطف طبع

لطفه گو(ی)	لغت سازی	لِفَت و لیس
لطفه گوئی / لطفه گوئی	لغت شناس	لِفَت و لیسچی /
لعاب دار	لغت شناسی	لِفَت و لیس چی
لعاب دانه	لغت معنی	لفظ پرداز
لعاب کار	لغت نامه - لغت نامه	لفظ پرداز
لعاب کاری	لغت نویس	لفظ قلم
لُعبَت باز	لغت نویسی	لفظ گرا
لُعبَت بازی	لُغْز پَران	لف و نشر
لَعنتچی / لعنت چی	لُغْز پَرانی	لَق
لَعنت نامه	لُغْز خوان	لِقَاءُ اللّٰه
لَعْنَةُ اللّٰه	لُغْز خوانی	لقب دار
لَعْنَةُ اللّٰه علیه	لغزش پذیر	لقب گذاری
لغت آرای / لغت آرائی	لغزشگاه	لَق لَق
لغت بازی	لغزش گیر	لَق لَق کنان
لغت پَرانی	لغز لغزان	لَق لَقو
لغت پَر داز	لِغْ لَغ	لَق لَقی
لغت دان	لفاف بندی	لقمه به حرام
لغت ساز	لِفَت و لعاب	لقمه پرست

لغمه پرهیزی	لِک (و) لیک	لگدکوبی
لغمه پلو	لِک (و) لیک‌کنان	لگد مال
لغمه جو (ی)	لکه برداری	لگد مالی
لغمه شمار	لکه دار	لگنچه
لغمه گیر	لکه‌زدایی / لکه‌زدائی	لگن شور
لغمه لغمه	لکه‌گیری	لِگگی / لله‌گی
لَق وِیَق	لگام داران	لَمبه کوبی
لَق وِیَق	لگام‌گسیختگی	لَم داده
لَق وِیَلوق	لگام‌گسیخته	لمسه دوزی
لقوه دار	لگام‌گیر	لَم یزال
لکاته	لگام‌گیری	لَم یزرع
لک دار	لگدانداز	لَم یزَل
لک زده	لگداندازی	لَم یُقَرء
لَک لَک	لگدپران	لَم یُکُن
لُک لُک	لگدپرانی	لنبر / لمبر
لکنت زبان	لگدخوار	لَن ترانی
لَک وِیَک	لگدزن	لِنت کوبی
لک وِیَس	لگدکوب	لَنجاره کش

لَنجاره کشان	لَنگ ولونگ	لوبیا سفید
لُندُلند	لِنَگه به لِنَگه	لوبیا فرنگی
لُندُلندکنان	لَنگه کفش	لوبیا قرمز
لندن کاری	لوازم آرایش	لوبیایی شکل /
لندنی کاری	لوازم التحریر	لوبیائی شکل
لنگان لنگان	لوازم التحریر فروش	لوت (کویر)
لُنگ بندان	لوازم التحریر فروشی	لوت و عور
لِنَگ دراز	لوازم تحریر	لُوجه پیچک
لِنَگ در هوا	لوازم خانگی	لوح خوان
لنگر اندازی	لوازم یدکی	لوده گری
لنگر دار	لواش پز	لوزلوزی
لنگرگاه	لواش پزی	لوزی دوزی
لَنگرگیر	لوايح	لوس بازی
لُنگ زن	لوايم /لوائم	لوسگری
لُنگ شویی /لُنگ شوئی	لوبیا پلو	لوس گیری
لَنگ گیری	لوبیا چشم بلبلی	لوط (قوم)
لِنَگ و پاچه	لوبیا چیتی	لوطی
لَنگ و لَنگان	لوبیا سبز	لوطی انتری /لوطی عنتری

لوطی بازی	لولاگر	لوله بخاری
لوطی باشی	لول بافت	لوله پاک‌کن
لوطی خور	لول بُر	لوله پیچ
لوطی صفت	لؤلؤ	لوله تفنگی (شلوار)
لوپیگری/لوطی گری	لؤلؤ افشان	لوله خرطومی
لوطی گیری	لؤلؤ افشانی	لوله خم‌کن
لوطی منش	لؤلؤ بند	لوله سانان
لوطی وار	لولو خرخر(ه)/	لوله شکلان
لوکس فروش	لولو خورخور(ه)	لوله شور
لوکس فروشی	لؤلؤ ریز	لوله کرده
لوکوموتیوران/	لولوی سرخرمن	لوله کش
لوکوموتیف ران	لؤلؤی شاهوار	لوله کشی
لوکوموتیو/لوکوموتیف	لؤلؤئی	لوله گذاری
لولا ساز	لوله آزمایش	لوله لوله
لولا سازی	لوله اگزوز	لوله‌هنگ
لولا فروش	لوله بازکن	لوله آزمایش
لولا فروشی	لوله بازکنی	لوم
لولا کش	لوله بالان	لوندگیری

لووردراپه	لیچارباف	لیله‌البدر
لوئی/لویی (اسم خاص)	لیچاربافی	لیله‌البرات
لهاوور	لیچارگو(ی)	لیله‌الجن
لهجه‌دار	لیچارگوی/لیچارگوئی	لیله‌الرغائب
لهجه‌شناس	لیچ‌افتاده	لیله‌القدر
لهذا	لیچ‌انداخته	لیله‌المیلاد
له‌شدگی	لیزابه	لی‌لی‌بازی
له‌شده	لیزردرمانی	لی‌لی‌حوضک
له‌له	لیس‌بازی	لی‌لی‌کنان
له‌له‌زنان	لیفت‌تراک	لیموترش
له‌وپه	لیفتراک	لیموشیرازی
له‌ولورده	لیفدان	لیموشیرین
له‌ولعب	لیف‌زنی	لیموعمانی
لئام	لیف‌ساز	لیمونات/لیموناد
لئامت	لیف‌سازی	لیمویی/لیموئی
لیتوانیایی/لیتوانیائی	لیف‌گیر	لینت‌بخش
لیته‌بادمجان	لیفه‌دار	لینولئوم
لیته‌ترشی	لیقه‌دان	

م

مأبون	مآل بین	مَـ (علامت نهی صیغه های
مابه الاختلاف	مآلی	فعل امر: میفکن، مینداز)
مابه الاشتراک	مآمن	مآب
مابه الامتیاز	ماء	مآتم
مابه التفاوت	ماء الحیات	مآثر
مابه النزاع	ماء الشعیر	مآخذ
مات زده	ماء الغیب	مآرب
مات کننده	ماء الورد	مآکل
ماتم بار	مابازای / مابازاء	مآکم
ماتم دار	مابازا (ء)	مآل
ماتم داری	مابعد الطبیعه	مآل اندیش
ماتم دیده	مابعد الطبیعی	مآل اندیشی

مادرزن	مأخوذه	ماتم رسیده
مادرزن سلام	مادام الحیات	ماتم ز(ی)
مادر سالار	مادام العمر	ماتم زدگی
مادر سالاری	مادامی که	ماتم زده
مادر سرائی / مادر سرائی	مادر بزرگ	ماتم سرا(ی)
مادر سری	مادر به خطا	ماتم کده
مادر شاهی	مادر تباری	مأثور
مادر شوهر	مادر تخصصی	مأثورات
مادر شهر	مادر چاه	مأثوره
مادر فروش	مادر حساب	ماجر اجو(ی)
مادر مُردگی	مادر خانم	ماجر اجویانه
مادر مُرده	مادر خرج	ماجر اجویی / ماجر اجوئی
مادر وار	مادر خواندگی	مأجوج
مادگی دوز	مادر خوانده	مأجور
ماد موازل / ماد مازل	مادر دار	ماچ مالی
مادون بنفش	مادر زاد	مأخذ
مادون قرمز	مادر زادی	مأخوذ
ماده آهو	مادر زایی / مادر زائی	مأخوذه حیا

ماده‌المواد	ماده‌گرگ	مارسانان
ماده‌انگار	ماده‌واحد	مارسنگ
ماده‌انگاری	مادی‌گرا	مارسیرت
ماده‌باور	مادی‌گرایی / مادی‌گرایی	مارک‌دار
ماده‌باوری	مادی‌گری / مادی‌گری	مارگزیدگی
ماده‌بندی	مأذون	مارگزیده
ماده‌پرست	ماراتن / ماراتون	مارگیاه
ماده‌پرستی	ماراژدها	مارگیر
ماده‌تاریخ	ماربچه	مارگیری
ماده‌خرس	مارپله	مارماهی
ماده‌داران	مارپیچ	مارمولک
ماده‌شناس	مارپیچی	مارمهره
ماده‌شناسی	مارخور	مازویی / مازوئی
ماده‌شیر	مارخوری	مازه‌داران
ماده‌قانون	ماردُمان	ماساژور
ماده‌گاو	مارزبان	ماست‌بند
ماده‌گرا	مارزدگی	ماست‌بندی
ماده‌گرایی / ماده‌گرایی	مارزده	ماست‌خور

ماست خوری	ماشین آلات	ماشین رو
ماست فروش	ماشین ابزار	ماشین سازی
ماست فروشی	ماشین افزار	ماشین سواری
ماست کش	ماشین باز	ماشین شو
ماست کشی	ماشین بازی	ماشین شویی / ماشین شوئی
ماست مالی	ماشین پیا	ماشین کار
ماست مایه	ماشین پا	ماشین کاری
ماست موسیر	ماشین پایی / ماشین پائی	ماشین کوکی
ماست و خیار	ماشین تحریر	ماشین نویس
ماس ماسک	ماشین حساب	ماشین نویسی
ماسوره پیچ	ماشین خانه	ماغ کشان
ماسه بادی	ماشین دار	ما فوق سرعت
ماسه زار	ماشین داری	ما فوق صوت
ماسه سنگ	ماشین دزد	ما فی الذمه
ماسه کش	ماشین دزدی	ما فی الضمیر
ماسه مخلوط	ماشین دودی	ما فیایی / مافیائی
ما شاء الله	ماشین دوست	ما قبل
ماش پلو	ماشین رانی	ماکت ساز

مال فروش	مالایا - پولینزیائی	ماکت سازی
مال فروشی	مالایایی / مالایائی	مأكل
مالک الملک	مال باخته	مأکول
مال مردم خور	مال بخش	مأکولات
مال مردم خوری	مال بگیری	ما کویی / ما کوئی
مألف	مال بند	مالاریا خیز
مال و منال	مال پرست	مالاریایی / مالاریائی
ماله کشی	مال پرستی	مال الاجاره
مالیات بده	مال جمع کن	مال الارث
مالیات برارث	مال خر	مال التجاره
مالیات بر درآمد	مال خری	مال الشرکه
مالیات بگیر	مال خورده	مال الصلح
مالیات بندی	مال دار	مال الکفاله
مالیات پرداز	مال داری	مال المصالحه
مالیات دهنده	مال ده	مال المضاربه
مالیخولیا	مالرو	مال اندوز
مالیخولیایی / مالیخولیائی	مالشگر / مالشگر	مال اندوزی
مالیک اسید	مألف	مالایا - پولینزیایی /

مامازاده	ماندایی /	ماورای بنفش /
ماماشمل	ماندائی	ماوراء بنفش
مامان بازی	مأنس	ماوَقَع
مامان بزرگ	مانع الخیر	ماه بانو
مامان دوز	مانع تراشی	ماه به ماه
مامایی / مامائی	مانعة الجمع	ماه پاره
مام شهر	مأنوس	ماه پرستی
مأمن	مانومتر	ماه پیشانی
مأمور	مانیکور	ماه پیکر
مأمور مخفی	مانیکور زده	ماهتاب
مأموریت	مانیکور کرده	ماه چهره
مأمول	مانیکور است	ماه خانم
مأموم	مأوا	ماهرا نه
مأمون	ماورا	ماهرخ
مأمونی	ماوراء الطبیعه	ماه رخسار
مانتوسرا	ماوراء الطبیعی	ماهرو
مانتویی / مانتوئی	ماوراء النهر	ماه روز
مانداب	ماوراء النهری	ماه زده

ماه ستاره	ماهی خور	مأیوس
ماه سیما	ماهی خورک	مأیو سانه
ماه شمار	ماهیدان/ماهی دان	مئوئیست
ماه غسل	ماهی دودی	مئوئیسم
ماه گرفتگی	ماهی زهره	مائی
ماه گرفته	ماهی سرا	مایه پنیر
ماه منظر	ماهی سرخ‌کن	مایه تیله
ماهنامه	ماهی شناس	مایه خمیر
ماهواره	ماهی شناسی	مایه دار
ماهوت بافی	ماهی فروش	مایه دان
ماهوت پاک‌کن	ماهی فروشی	مایه دست
ماهی پز	ماهیگیر	مایه سوز
ماهی پشت	ماهیگیری	مایه سوزی
ماهیتابه	مائیتلق به	مایه کاری
ماهیتاوه	مائه	مایه کوبی
ماهی تن	مایع سنج	مایه کیسه
ماهیچه	مایل	مایه پنیر
ماهی خوار - ماهیخوار	مایل به سبز	مایه خمیر

مبادله کُن	مبتنی	متأسفانه
مبادی آداب	مبدأ	متأسی
مبادی آداب	مبدائی	متأصل
مبارزه جو	میرا	متافیزیک
مبارزه جویانه	میرا از خطا	متأکد
مبارزه جویی / مبارزه جوئی	میل ساز	متألف
مبارزه طلب	میل سازی	متألم
مبارزه طلبی	میل فروش	متأمل
مبارکباد	میل فروشی	متائی
مبارک پا	مینا	متأهب
مبارک خبر	مبنی بر	متأهل
مبارک دم	متابولیسیم	متجدد مآب
مبارک دیدار	متأثر	متحد الشکل
مبارک نفس	متأخر	متحد المרכז
مبالغه آمیز	متأخرین	مِترِ س / مِطرِ س
مبیاعه نامه	متأدب	متساوی الاضلاع
مبتلابه	متأذی	متساوی الحقوق
مبتنا، مبتنی	متأسف	متساوی الساقین

متشابه الاجزا	متمم نما	مثل آبِ اماله
متّصل به هم	مُتَنَازِعُ فيه	مثل اینکه
متّصل نویسی	متناسب الاعضا	مثلث بندی
متّفق الارکان	متن شناس	مثلث مانند
متّفق الرأى	متن شناسی	مثلث نشان
متّفق القول	متوازی الاضلاع	مَثَلِجِي / مَثَلِ چي
متّفق اللفظ	متوازی الساقين	مَثَلِ زن
متّفقُ عليه	متوازی السطوح	مَثْنًا، مَثْنِي
متّفقُ منه	متوسط الحال	مثنوی خوان
متکلم وحده	متوسط حال	مثنوی خوانی
متّکی به خود	متوکلاً علی الله	مثنوی سرا
متلألئ	مته برقی	مثنوی گو(ی)
متلک پَران	مته به خشخاش گذاری	مثنوی گویی / مثنوی گوئی
متلک پَرانی	مته دستی	مجال طلب
متلک گو	مته کاری	مجال طلبی
متلک گویی / متلک گوئی	متهم گونه	مجامله کار
متمم افزایی / متمم افزائی	متیل دار	مجامله کاری
متمم ساز	مثبت نگری	مجامله گر

مَجْتَبِی	مِجْمَرِه گردان	مَجْهُول المالك
مُجْرِیگری	مِجْمَرِه گردانی	مَجْهُول المكان
مَجْزَا	مَجْمَع الجزایر	مَجْهُول النسب
مَجْسَمِه تراش	مَجْمَع عمومی	مَجْهُول الهویّه
مَجْسَمِه ساز	مَجْمَعه پوش	مَجْهُول نما (فعل)
مَجْسَمِه سازی	مَجْمَعه کش	مَجْزِگو
مَجْلِس آرا(ی)	مَجْموعه آزمون	مَجْزِگویی / مَجْزِگوئی
مَجْلِس آرای / مَجْلِس آرائی	(زبان شناسی)	مَجْالِه شده
مَجْلِس افروز	مَجْموعه دار	مُجّ اندازی
مَجْلِس افروزی	مَجْموعه ساز	مُجّ بند
مَجْلِس دار	مَجْموعه سازی	مُجّ پوش
مَجْلِس گرم کُن	مَجْموعه علائم /	مُجّ پیچ
مَجْلِس گرم کُنی	مَجْموعه علایم	مُجّ گیر
مَجْلِس گرمی	مَجْموعه قواعد	مِچ گیری
مَجْلِس نشین	مَجْموعه کشی	مِچ مِچ
مِجْمَر دار	مَجْموعه مقالات	مَحافِظِه کار
مِجْمَر گردان	مَجْنون صفت	مَحافِظِه کارانه
مِجْمَرِه دار	مَجْهُول الحال	مَحافِظِه کاری

محال اندیش	محتوا، محتوی	محظور (= ممنوع، حرام)
محال اندیشه	محجوز علیه	محقق الوقوع
محال اندیشی	محدّب الطرفین	محکم کاری
محال طلب	محدود سازی	محکمه پسند
محال طلبی	محدور	محکوم به
محال علیه	(= آنچه از آن	محکوم به اعدام
محال گو (ی)	می ترسند، مانع و	محکوم علیه
محال گویی / محال گوئی	گرفتاری)	محکوم له
محبت آمیز	محرم الحرام	محلّا، محلّی
محبت پیشه	محرومیت زدایی /	محل دار
محبت خانه	محرومیت زدائی	محمل نشین
محبت نامه	مُحَشّا / مُحَشّی	محمول به
محبوب القلوب	محصول خیز	محمول علیه
محبوس علیه	محصول دار	محنت آباد
محتسب الممالک	محضاً لله	محنت افزا
محتمل الطرفین	محضر دار	محنت بار
محتمل الوجهین	محضر داری	محنت دیده
محتمل الوقوع	محضر نامه	محنت روزی

محنت زده	مخاطره جو(ی)	مختلف الماهیت
محنت سرا(ی)	مخالفت گونه	مختلف النوع
محنتکده/محنت کده	مخالفت گو(ی)	مختلف فیہ
محنت کش	مخالف خوان	مخچه
محنت کشی	مخالف خوانی	مخروط داران
محنتگاه/محنت گاه	مخالف شکن	مخفی کاری
محوطه سازی	مخالف گویی/مخالف گوئی	مخفیگاه
محوکن	مختصر نویسی	مخلوط کن
محوّل الاحوال	مختل المشاعر	مخمل باف
محوّیر العقول	مختلف الاحوال	مخمل بافی
محیط بان/محیط بان	مختلف الاخلاق	مخمل نما
محیط بانی/محیط بانی	مختلف الارکان	مخمول الذکر
محیط زیست	مختلف الاضلاع	مداخله گر
محیط شناس	مختلف الجهات	مداد ابرو
محیط شناسی	مختلف الحقایق	مداد پاک کن
محیط گرا	مختلف الشّکل	مداد تراش
محیط گرایی/محیط گرایی	مختلف الطبع	مداد دان
مخاطره آمیز	مختلف کیفیت	مداد رنگی

مداد سرگن	مدح گو(ی)	مدعی به
مداد شمعی	مدخل بندی	مدعی علیه
مدادگیر	مددار	مدعیگری/مدعی گری
مداد نوکی	مددجو	مدگرایی/مدگرایی
مدار بسته	مددجویی/مددجوئی	مدگردی
مدار چایی	مددکار	مدل بالا
مدال ساز	مددکاری	مدل پایین/مدل پائین
مدال سازی	مدد معاش	مدل دار
مدپرست	مددیار	مدل ساز
مدپرستی	مددیاری	مدل سازی
مدت دار	مدرسۀ داری	مدوله کننده
مدحت خوان	مدرسۀ دیده	مدیحه سرا(ی)
مدحت سرا(ی)	مدرسۀ رفته	مدیحه سرایی /
مدحت سرایی /	مدرسۀ هرو	مدیحه سرائی
مدحت سرائی	مدرسۀ سازی	مدیحه گوئی /
مدح خوانی	مدرک گرایی/مدرک گرایی	مدیحه گوئی
مدح سرا(ی)	مدظله	مدیر عامل
مدح سرایی/مدح سرائی	مدعی العموم	مدیرکل

مدیرکلی	مربّاجات	مرجع دار (زبان شناسی)
مدیرگروه	مربّاخوری	مرجع فاعل (زبان شناسی)
مدیرمسئول	مربّاسازی	مرجع گزینی
مدینه اوّل	مربّایی / مربائی	مرحله به مرحله
مدینه بعد	مربع القاعده	مرحله دار
مدینه دوم	مربع مستطیل	مرحمت آمیز
مدینه قبل	مربع نشین	مردآزما (ی)
مذلت بار	مربیگری	مُردارخوار
مُذهّب کار	مرتبه دار	مُردارسنج
مُذهّب کاری	مرتضی	مُردارسنگ
مرآت	مرتع دار	مردافکن
مرادبرقی	مرتع داری	مردافکنی
مراعات النظیر	مرتقی ، مرتقا	مردانداز
مراقبت	مرثیه خوان	مردانه دوز
مرام دار	مرثیه خوانی	مردبندی
مرام نامه / مرامنامه	مرثیه سرا (ی)	مردپسند
مرأة المسلسله	مرثیه سرایی / مرثیه سرائی	مردرند
مربّا	مرثیه گو (ی)	مردرندی

مرد سالار	مردم سالاری	مُرده بازی
مرد سالاری	مردم ستیز	مُرده پرست
مرد ستیزی	مردم ستیزی	مُرده پرستی
مردم آزار	مردم سنجی	مُرده خور
مردم آزاری	مردم شناختی	مُرده خوری
مردم آمیز	مردم شناس	مُرده دل
مردم آمیزی	مردم شناسی	مُرده دلی
مردم باوری	مردم فریب	مُرده سوزی
مردم به دور	مردم فریبی	مُرده شور
مردم پرست	مردم کُش	مُرده شور برده
مردم پرور	مردم کُشی	مُرده شور خانه
مردم پسند	مردم گریز	مُرده شوری
مردم دار	مردم گول زنی	مُرده شو(ی)
مردم داری	مردم نگاری	مُرده شو(ی) خانه
مردم دوست	مردم نواز	مُرده شویی / مُرده شوئی
مردم دوستی	مردم وار	مُرده کش
مردم رنگ گن	مردنما	مُرده کِشی
مردم سالار	مردم مردانه	مُرده گردان

مرزبان	مرطوب‌کننده	مرغ‌گیر
مرزبانی	مرغاب	مرغ‌وار
مرزبندی	مرغابی	مرغوب‌فیه
مرزدار	مرغ‌انداز	مرفولوژی
مرزداری	مرغ‌باز	مرفه‌الحال
مرزشکن	مرغ‌پلو	مرفه‌حال
مرزکشی	مرغدار	مرفع‌ساز
مرزشین	مرغداری	مرفع‌سازی
مرزنگوش/مرزنجوش	مرغدان	مرفی، مرقا
مرزویم	مرغ‌دانه	مرگب‌خشک‌کن
مرسل‌الیه	مرغدانی	مرگب‌خوانی
مُرضع‌پلو	مرغ‌دل	مرگبدان
مُرضع‌خوانی	مرغزار	مرگب‌ساز
مُرضع‌کار	مرغزاری	مرگب‌سازی
مُرضع‌کاری	مرغ‌سانان	مرگب‌فروش
مرض‌شناسی	مرغ‌سوختاری	مرگب‌فروشی
مرضی‌الطرفین	مرغ‌فروش	مرکزگرا
مرطوب‌سازی	مرغ‌فروشی	مرکزگریز

مرگ آسا (ی)	مروارید دوزی	مریم نخودی
مرگ آفرین	مروارید ریز	مرئوس
مرگ آور	مروارید نشان	مرئی
مرگ اندیش	مرو دشتی	مزاح آمیز
مرگ اندیشی	مره بعد آخری	مزاح گو (ی)
مرگ بار	مرهم دان / مرهم دان	مزاح گوئی / مزاح گوئی
مرگ پرستی	مرهم رسان	مزاحمت آمیز
مرگ خواهی	مرهم ساز	مزایده گذار
مرگ دارو	مرهم گذاری	مزخرف باف
مرگ زا	مرهم مالی	مزخرف بافی
مرگ موش	مرید پروری	مزخرف گو
مرگ و میر	مریض احوال	مزخرف گوئی /
مرگ هراسی	مریض حال	مزخرف گوئی
مرمت پذیر	مریض خانه	مُز دَبَر
مرمت شده	مریض دار	مُز دَبَر
مرمتگر	مریض داری	مُز دَبَری
مرمر تراش	مریم صفت	مزدبگیر
مروارید دوز	مریم گلی	مزدکار

مزدی دوز	مژک داران	مساوات طلبی
مزرعه دار	مساحت دار	مساوات مآبانه
مزغانچی / مزقانیچی	مسافت سنج	مسائات
مزغان / مزقان	مسافت نما	مسائل
مزگا / مزگی	مسافربری	مسائلت
مزن هر دم	مسافر خانه	مسائله
مزدورم	مسافر خانه چی	مسبب الاسباب
موزوئیک	مسافرکش	مُستأثر
مزه پراکنی	مسافرکشی	مستأجر
مزه پرانی	مسافرگیری	مستأجری
مزه دار	مسالمت آمیز	مستأصل
مزید علیه	مسالمت جو	مُستأکله
مزید فیه	مسالمت جویی /	مُستأمن
مژده آور	مسالمت جوئی	مُستأنس
مژده بخش	مسامحه کار	مُستأنف
مژده بر	مسامحه کاری	مُستأهل
مژده ده	مساوات خواه	مست بازار
مژده رسان	مساوات طلب	مست بازی

مستبد به رأی	مستمری بگیر	مِس زن
مستثنا، مستثنیٰ	مستمری خور	مَسْکَنَت آمیز
مستثنیٰ مِنْه	مستمند	مَسْکَنَت بار
مستجاب الدَّعْوِه	مستند ساز	مسکن سازی
مستدعا، مستدعی	مستند سازی	مِس کوب، مسکوب
مِس تراش	مست وار	مِسْکُوتْ عَنْه
مِس تراشی	مستوفی الممالک	مسکین نواز
مستشفیٰ	مستوفیگری	مسکین نوازی
مستصفیٰ، مستصفا	مستوفی، مستوفا	مِسْگر
مستعمره دار	مست و ملنگ	مِسْگری
مستعمره نشین	مسخره آمیز	مِسْلِسْلِجی / مِسْلِسْلِ چِی
مستعمل خَر	مسخره باز	مِسْلِسْلِ سازی
مستعمل فروش	مسخره بازی	مِسْلِسْلِ وار
مستعمل فروشی	مِسْرَت آمیز	مِسْلِمَان زاده
مستغلاتچی	مِسْرَت آور	مِسْلِمَان نشین
مستقصیٰ، مستقصا	مِسْرَت افزا	مِسْمَا، مِسْمِیٰ
مستقل الفکر	مِسْرَت انگیز	مِسْمَا یی / مِسْمَائِی
مستقیم الخط	مِسْرَت بخش	مِس مِس

مِسْکِ کار	مسئله دان	مشبک دار
مِسْکِ کاری	مسئله زا	مشبک کاری
مِسْمَط سازی	مسئله گو	مشبه به
مِسْمَط گو	مسئله گویی / مسئله گوئی	مشت بازی
مسموع الکلام	مسئول	مشتبه کاری
مَسْنَدُ الیه	مسئولیت	مشت پَران
مَسْنَدِ نشین	مسئولیت پذیر	مشت پُرکُن
مِسوار	مسئولیت پذیری	مشتَرک المنافع
مسیحایی / مسیحائی	مسئولیت گیزی	مشتَرک فیه
مسیح پرست	مشاء	مشتَری پسند
مسیح دَم	مشابه نگار	مشتَری دار
مسیح گرایی / مسیح گرایی	مُشارِ الیه	مشت زن
مسیح نَفَس	مُشارِ الیها	مشت زنی
مسیح وار	مُشارِ الیهم	مشتق گیری
مسئلت	مشارکت در ساخت	مشت کاری
مسئله	مشاطه گری	مُشتَکی عَنه
مسئله آموز	مشاهده گر	مشت مالچی
مسئله دار	مشایی ، مشائی	مشت مالی

مشک‌واره	مَشْعَر الحرام	مشک‌بو(ی)
مشت(و)مال	مشعلچی / مشعل‌چی	مشک‌بیز
مُشته کاری	مشعل‌خانه	مشک‌خیز
مُشته‌ی، مُشته‌ها	مشعل‌دار	مشک‌دانه
مشتیگری / مشت‌گری،	مشعل‌داری	مشک‌ریز
مشدیگری / مشدی‌گری	مشعل‌کش	مشک‌زنی
مَشْتی / مشدی	مشغول‌الدَّمه	مشک‌فروش
مُشْرِفُ به	مشغول‌دل	مشک‌فشان
مشرق‌زمین	مشغول‌ذِمّه	مشکل‌آفرین
مشروب‌خور	مَشَقَّت بار	مشکل‌آفرینی
مشروب‌فروش	مشق‌گیری	مشکل‌پسند
مشروب‌فروشی	مشک‌آگین	مشکل‌تراش
مشروطه‌بازی	مشک‌آلود	مشکل‌تراشی
مشروطه‌چی	مشکات	مشکل‌ساز
مشروطه‌خواه	مشکاتی	مشکل‌سازی
مشروطه‌خواهی	مشک‌افشانی	مشکل‌گشا(ی)
مشروطه‌طلب	مشک‌انداز	مشکل‌کشایی /
مشروطه‌طلبی	مشک‌بار	مشکل‌کشائی

مشک مالی	مصالحه نامه	مصلحت جوئی /
مشکوة (قرآنی)	مصائب	مصلحت جوئی
مشکوة الدینی	مصحف نویس	مصلحت خواه
مشمّا / مشمع	مصرف زدگی	مصلحت دان
مشمّایی / مشمّائی /	مصرف زده	مصلحت گرای /
مشمعی	مصرف شده	مصلحت گرائی
مشمئز	مصرف کننده	مصلحت نگری
مشمّمه	مصرف گرای /	مصوت گونه
مشتوم	مصرف گرائی	مصور سازی
مشتومه	مصطفی	مصون سازی
مصالح الاملاک	مصفا	مصیبت بار
مصالح به	مصلّا، مصلّی	مصیبت خانه
مصالح پلو	مصلحت آمیز	مصیبت خوان
مصالح دار	مصلحت اندیش	مصیبت دار
مصالح شناس	مصلحت اندیشی	مصیبت دیده
مصالح عنه	مصلحت بین	مصیبت رسیده
مصالح فروش	مصلحت بینی	مصیبت زده
مصالح فروشی	مصلحت جو (ی)	مصیبت کش

مصیبت نامه	مطبوعاتچی	مظلوم کُش
مُضاربه کار	مِطْرِس / مِترِس	مظلوم کُشی
مضاعف سازی	مطلق العنان	مظلوم نما
مضاف الیه	مطلق العنانی	مظلوم نمایی /
مُضحک قلمی	مطلق انگار	مظلوم نمائی
مضرب خور	مطلق انگاری	معاد شناسی
مضرت دار	مطلق زده	معادل گذاری
مضروب فیهِ	مطلق سازی	معادل یابی
مضطرب حال	مطلق گرا	معاذ الله
مضمون آفرینی	مطلق گرایی / مطلق گرایی	معارف پرور
مضمون بندی	مطلق گوئی / مطلق گوئی	معاف نامه
مضمون پردازی	مطلق نگر	مع الأسف
مضمون تراش	مطلق نگری	مع التأسف
مضمون تراشی	مطلوبیت گرایی /	معالجه پذیر
مضمون عنه	مطلوبیت گرایی	مع الغیر
مضمون گرا	مطمئن	مع الفارق
مضمون له	مظلوم چزان	مع القصه
مضمون یابی	مظلوم خوان	مع الواسطه

معرفت شناس	معجزه گر	مع الوصف
معرفت شناسانه	معجون سازی	معامله به مثل
معرفت شناسی	معدنچی	معامله گر
معرفی نامه	معدن شناس	معامله گری
معرق کار	معدن شناسی	معاینه بیمار
معرق کاری	معدن کار	معبر سازی
معرکه گردان	معدن کاری	معرکشی
معرکه گیر	معدن کاوی	معتدل الفکر
معرکه گیری	معدن کن	معتدل المزاج
معروض علیه	معدن یاب	معترض عنه
معروض عنه	معدوم الاثر	معتمد علیه
معروفه خانه	معدوم الوجود	معتنابه
معزى الیه	معذرت خواه	معجز دار
معزى الیها	معذرت خواهانه	معجز آسا
معزى الیهم	معذرت خواهی	معجز دار
معشوق پرست	مع ذلک	معجز نما (ی)
معشوق پرستی	مُعْزَا، مُعْزِی	معجز نمایی / معجز نمائی
معشوقه باز	معرفت شناختی	معجزه آسا

معشوقه بازی	معمای/معنائی	معنی نگاری
معشوقه گیری	مع مع	مع هذا
مع شیء زائد	معمول به	معیار سازی
معصیت کار	معنادار/معنی دار	مغازه دار
معطوف الیه	معنا شناس	مُغ بیچه
معظم الیه	معنا شناسی	مغرب زمین
معظم له	معنا، معنی	مغرب زمینی
معلّا، معلّی	معنایی/معنائی	مغز پخت
معلّق بازی	معنی آفرین	مغز پسته ای
معلّق زن	معنی آفرینی	مغز خر خورده
معلّق زنان	معنی پذیر	مغز دار
معلّق وارو	معنی دار	مغز ران
معلم سرخانه	معنی شناختی	مغز شویی/مغز شوئی
معلومات فروش	معنی شناس	مغزی دار
معلوم الحال	معنی شناسی	مغزی دوزی
معمار باشی	معنی گذار	مغزی گذاری
معمّا گونه	معنی گرا	مُغ کده
معمّا گوئی/معمّا گوئی	معنی گستر	مغلطه باز

مغلطه بازی	مفت خور	مفصولٌ عنه
مغلطه سازی	مفت خوری	مفقود الاثر
مغلطه کار	مفترا	مفهوم اندیشی
مغلطه کاری	مفت کش	(زبان شناسی)
مغلق گوئی / مغلق گوئی	مفتول دوزی	مفهوم سازی
مغلق نویسی	مفتول ساز	(زبان شناسی)
مُغمی علیه	مفتول سازی	مفهوم شناختی
مغناطیس	مفتول کش	مفهوم شناسی
مغناطیس سنج	مفتول کشی	مقابل به مثل
مغناطیس سنجی	مفتی مفتی	مقاطعہ دار
مفاصا حساب	مَفْرُوقٌ مِنْه	مقاطعہ کار
مفت باز	مفسده آمیز	مقاطعہ کاری
مفت بر	مفسده جو	مقاطعہ گر
مفت بری	مفسده طلب	مقاطعہ گری
مفت چنگی	مفصل بندی	مقاله نویسی
مفت خوار	مفصل دار	مقاله نویسی
مفت خوارگی	مُفَصِّلَة الاسامی	مقام خواه
مفت خواری	مُفَصِّلَة الذَّیل	مقام خواهی

مقام طلب	مقدّس نما	مقوّایی / مقوّائی
مقام طلبی	مقدّمه چینی	مقول قول
مقامه نویسی	مقدمه نویسی	مقوله بندی (زبان شناسی)
مقامه نویسی	مُقَرّنس کار	مقوله و میزان
مقاوله نامه	مُقَرّنس کاری	مکالئوم
مقاومت ناپذیر	مقرون به صرفه	مکان دار
مقاومت ناپذیری	مُقَسّم علیه	مکان شناس
مقاوم سازی	مقسوم علیه	مکان شناسی
مقبول العامّه	مقطوع النسل	مکان نما
مقبول القول	مقعر الطرفین	مکان یاب
مقبول القولی	مُقَقّا	مکان یابی
مقبول قول	مقلّب القلوب	مکانیسم
مُقَيّر مآب	مقنّی باشی	مکانیک
مُقَيّر مآبی	مقنّیگری / مقنّی گری	مکانیکی
مقتدا	مقوّابّر	مکتب خانه
مقتدایی / مقتدائی	مقوّابری	مکتب خانه ای
مقتضا	مقوّاساز	مکتب خانه دار
مقدّس مآب	مقوّاسازی	مکتب دار

مکتوبُ الیہ	مگس کش	ملا مت کُن
مکتوبُ منہ	مگس گیر	ملا مت کنان
مکر آمیز	مگس وزن	ملا متگر
مکر مہ بافی	ملا	ملا مت گو (ی)
مکر مہ دوزی	ملاحظہ کار	ملا نقطی
مکش مرگِ ما	ملاحظہ کاری	ملائک، ملایک
مکعب مستطیل	مُلا خور	ملائکہ، ملایکہ
مکفولُ لہ	ملاط خور	ملایم
مکنی	ملاطفت آمیز	ملائی / ملائی
مکنی عنہ	ملاط مالی	ملت پرست
مگابایت	ملافہ دار	ملت پرستی
مگاوات	ملال آمیز	ملت خواہی
مگاہرِ تیز	ملال آور	ملت دوست
مگس پران	ملالت آور	ملت دوستی
مگس پرانی	ملالت انگیز	ملت گرای / ملت گرائی
مگس خوار	ملالت بار	ملجاً
مگس ران	ملا مت آمیز	ملجائی
مگس رانی	ملا مت کش	ملچ ملچ

ملچ ملچ کنان	ملک دار	ممد و دنویس
ملچ (و) ملوچ	ملک داری	ممکن الحصول
ملخ خوار	مُلک رانی	ممکن الوجود
ملخ دار	مَلِک زاده	ممکن الوصول
ملعنت انگیز	مُلک زدا (ی)	ممکن الوقوع
ملغی ، ملغا	ملکوتِ اعلی	مملکت آرا (ی)
مُلَقَّلَق بافی	ملود یابی	مملکت آرایی /
مُلک افروز	ملوک الطّوایف	مملکت آرائی
ملک الشعرا	ملوک الطّوایفی	مملکت داری
ملک الشعرا یی /	ملّی پوش	مملکت گیری
ملک الشعرائی	ملّیت پرستی	ممنوع الخروج
ملک القضاة	ملّی گرا	ممنوع القلم
ملک الکُتّاب	ملّی گرایانه	ممنوع المداخلة
ملک المُلک	ملّی گرایبی / ملّی گرائی	ممنوع المعاملة
ملک الموت	ملیله دوز	ممنوع الملاقات
مُلک پرور	ملیله دوزی	ممنوع الورود
مُلک پروری	ملیله سازی	مناجات خوان
مَلِک حسینی	ملیله کاری	مناجات گیر

مناجات نامه	مَنْت کش	من حیث المجموع
منازَعُ فیهِ	مَنْت کشی	من در آوردی
منافق پیشه	مَنْت گذار	مندیل به سر
مناقب خوان	مَنْت گذاری	منزل به منزل
مناقب نامه	منتها	منزل شناس
مناقصه گذار	منتها الیه	منزلگاه
مناقصه گذاری	منتها درجه	منزّه از گناه
مِنْ بابِ	منتھی	منشآت
منبّت ساز	منجّلاب	منشأ
منبّت کار	منجّم پیشه	منشائی
منبّت کاری	مِنْ جمله	منش شناسی
مِنْ بعد	مِنْ جمیع الجهات	منشی الممالک
مَنْ تَبِعَ	منجوق	منشیگری / منشی گری
مَنْت پذیر	منجوق دوز	منصب دار
مَنْت دار	منجوق دوزی	منصف الزاویه
مَنْت داری	منحصر به فرد	منطق الطیر
مُنتَقَا، مُنتَقَى	من حیث الرّسم	منطق پذیر
منتقلُ الیه	من حیث القاعده	منطق پذیری

منطق دان	منفی سازی	مُنوکسید ← مونوکسید
منطقه البروج	منفی گرا	منوگامی / مونوگامی
منطقه بندی	منفی گرایی / منفی گرایی	منوگرافی / مونوگرافی
منظومه پرداز	مُنَقَّا، مُنَقِّی	منولوگ / مونولوگ
مِنْ غَیرِ حَق	منقضی خدمت	مِنْ (و) مِین
مِنْ غَیرِ قَصْد	منقول عنه	مَنِ دانه
مِنْ غَیرِ مُسْتَقِیم	مِنْ کُلِّ وَجِه	مینزیوم
منفعت پرست	منگنه زن	مواجب بگیر
منفعت پرستی	منگنه کش	مواجب خوار
منفعت خواه	منگوله دار	مؤاجر
منفعت خواهی	منگوله دوزی	مؤاخات
منفعت خیز	مُنْگُولِیْسَم	مؤاخذ
منفعت دار	مَنْ لَه الامر	مؤاخذت
منفعت طلب	مَنْ لَه الحق	مؤاخذه
منفعت طلبی	مِنْ مِین کَنان	موازی کاری
منفی باف	منوپول / منوپل ←	موافقت نامه
منفی بافی	مونوپول	موافق نویسی
منفی ساز	منورالفکر	مؤاکل

مؤاکلت	موتور جلو	موج زنان
مؤاکله	موتور جوش	موج سوار
مؤالف	موتور خانه	موج سواری
مؤالفت	موتور دار	موج شکن
مؤامرات	موتور سوار	موج کشان
مؤامرہ	موتور سواری	موج گاہ
مؤانس	موتور سہ چرخہ	موج گیر
مؤانست	موتور سیکلت رانی	موج گیری
مؤانسہ	موتور سیکلت سوار	مؤجل
مؤبر	موتور شویی / موتور شوئی	موجین
مؤبہ مو	موتور عقب	موجنایی / موجنائی
مؤتلف	موتور گازی	موجرمایی / موجرمائی
مؤتلفات	موتور لنج	مؤخرہ
مؤتلفہ	مؤثر	موجشککن
مؤتمن	موج خیز	موجورہ
موتوربان	موج دار	مودار
موتورپمپ	موجزگویی / موجزگوئی	مؤدب
موتورپیچی	موج زن	مؤدبانہ

مورد قبول همگان	موسفید	مَوَدَّت آمیز
مورد مطالعه	مؤسّم	مودزد
مورد نظر	موس موس	مؤدّی
مورد نیاز	موس موس کنان	مؤدّیگری
مور مور	موسی	مؤذن
مور یختگی	موسیر	مؤذنی
مور یخته	موسیقایی / موسیقائی	مود یگری
مور یزه	موسیقی ترابی	مورچه پردار
موزاییک، موزائیک	موسیقی دان	مورچه خوار
موزاییک سازی،	موسیقی درمانی	مورچه خور
موزائیک سازی	موسیقی شناس	مورچه سواری
موزاییکی، موزائیکی	موسیقی شناسی	مورچه گیر
موزدایی / موزدائی	موسیقی نگار	مورد احترام
موزقانیچی / مزقانیچی	موسیقی نواز	موردانه
موزه دار	موش خرما	مورد بحث
موسای کلیم	موش خوار	مورد به مورد
مؤسس	موش خور	مورد تأیید
مؤسسات	موش دوانی	مورد علاقه

موش ربا	موصی' الیه	موکت شور
موشکاف	موصی' به	موکت شو(ی)
موشکافانه	موصی' له	مؤکد
موشک انداز	موضع گیری	مؤکدات
موشک باران	موضوع بندی	مؤکداً
موشک بازی	موضوع' له	موکن
موشک پرانی	موطلایی / موطلائئ	مولا / مولی
موشک دوانی	موظه آمیز	مولایی / مولائئ
موشک ساز	موظه گر	مول بچه
موشک سازی	موعودگرا	مولتی متر
موش کُشی	موفرِری	مولتی میلیاردر
موش گیر	موفقیت آمیز	مولتی ویتامین
موش مانند	مُوفی	مؤلف
موش مُردگی	موقع شناس	مؤلفات
موش مُرده	موقع شناسی	مؤلفه
موش مُرده بازی	موقع شناس	مولکول گرم
موشواره	موقوف' علیه	مؤلم / مؤلم
موصول سازی	موکاری	مؤلمه / مؤلمه

مولود خوانی	مومیاکاری	مویه گر
مولودگری	مومیایی / مومیائی	مویی / موئی
مولودی خوان	مومیایی شده /	موییدن / موئیدن
مولودی خوانی	مومیائی شده	مویین / موئین
مولوی پیچ	مونتاژکار	مویینه / موئینه
مؤلّی علیه	مؤنث	مه آلود
موم اندود	مونوپول ← منوپول	مهاب
موم رنگ	مونوتاپ	مهاجر پذیر
موم روغن	مونوکسید ← منوکسید	مهاجر پذیری
موم ریز	موزوزی	مهاجر نشین
موم سان	مؤؤل	مهارگسسته
موم گیری	موهوم پرست	مهارنشدنی
مؤمل	موهوم پرستی	مهارنشده
مؤمن	موی بالان	مه بانگ
مؤمنانه	مؤید	مهبانو
مؤمنون	موی رگ - مویرگ	مهپاره
مؤمنه	موی شکاف	مه پیکر
مؤمنی	مویه کنان	مهتاب

مهتابی	مهرجویی / مهرجوئی	مهره بازی
مهتر	مهرخ	مهره دار
مه جبین	مهر دار	مهره داران
مهدخت	مهر دارو	مهره زده
مهدکودک	مهر دان	مهره زنی
مه دود	مهر ساز	مهره سنگ
مهدی خانی	مهرکن	مهره ماسوره
مهدی ضرابی	مهرکنی	مهستی
مهرآگین	مهرگل	مه شکن
مهرآمیز	مهرگیا	مهشید
مهرالمثل	مهرگیاہ	مه کشند
مهرانگیز	مهرمظاهر	مه گرفت
مهربران	مهرورز	مه گرفتگی
مهرپرست	مهرورزی	مه گرفته
مهرپرستی	مهروموم	مهلت خواه
مهرپرور	مهروموم شده	مهلت دار
مهرپیشانی	مهر و (ی)	مه لقا
مهرجو (ی)	مهره باز	مهّمات سازی

مهمان بازی	مهمان نواز	میان بُرد
مهمان پذیر	مهمان نوازی	میان برگ
مهمان پذیری	مهم سازی	میان بسامد
مهمان پرست	مهمل باف	میان بسته
مهمان پرستی	مهمل بافی	میان بند
مهمان خانه چی -	مهمل کار	میان پایه
مهمانخانه چی	مهمل گویی / مهمل گوئی	میان پرده
مهمان خانه دار -	مهمیز زنان	میان پوست
مهمانخانه دار	مهمنامه	میان ترم
مهمان خانه - مهمانخانه	مهمناوی	میان تهی
مهمان دار	مهندس پیشه	میانجیگری
مهماندار (هواپیما)	مهندسی ساز	میان خالی
مهمان داری	می - (پیشوند فعلی):	میان خطی
مهمان دوست	می رود، می افکند)	میان دار
مهمان دوستی	میاناب	میان داری
مهمان سرا(ی)	میان باریک	میان دانشگاهی
مهمان غریبه	میان بالا	میان دانه
مهمانکده	میان بُر	میان درآمد

میان دوره	میان قد	میانه خوار
میان دوره ای	میان کام	میانه داری
میان رشته ای	میان کامی	میانه رو
میان روی	میان کره	میانه روی
میان زبانی (زبان شناسی)	میان کوب	میانه سال
میان سال	میانگاه	میان هسته ای
میان سالی	میان گریز	(زبان شناسی)
میان سپهر	میان گیری	میانه سن
میان سر	میانگین	میانه قد
میان سنگی	میان مدّت	میانه گیری
میان شامه	میان نامه	میانی شده (زبان شناسی)
میان طوسی	میان نویس	می پرست
میان فردی (زبان شناسی)	میان واکه ای	می پرستی
میان فرش	(زبان شناسی)	میتولوژی
میان فرقه ای	میان وزن	میثاق شکن
میان فرهنگی	میانوند	میخ آجین
(زبان شناسی)	میانه بالا	میخانه
میان قاره ای	میانه حال	میخانه نشین

میخ پرچ	می خوار	میراث بر
میخ پیچ	می خوارگی	میراث خوار
میخچه	می خواره	میراث خور
میخ چین	می خواری	میراث دار
میخ دار	می خور	میراث فرهنگی
میخ دوخت	می خورده	میراث گذار
میخ دوز	میخوش	میرزابنویس
میخ ساز	میخی شکل	میرزابنویسی
میخ سازی	میدانچه	میرزاده
میخ طویله	میدان دار	میرزاقاسمی
میخ فروش	میدان داری	میرزاقلمدان
میخ کار	میدان دیده	میرزایی / میرزائی
میخ کاری	میدانگاه	میرشکار
میخ کش	میدانگاهی	میرغضب
میخ کشی	میر آخور / میراخور	میرلشکر
میخ کن	میراب	میزان الحراره
میخکوب	میراب باشی	میزان باز
میخکوبی	میرابی	میزانپلی کرده

میزان ساز	میکروب زدائی	میگون
میزان فرمان	میکروب شناس /	میگونی
میز تحریر	میکروب شناس	میلاب
می زدگی	میکروب شناسی /	میل بازی
می زده	میکروب شناسی	میل بست
میز راه	میکرو بیولوژی	میل تخت
میز ناهار خوری	میکرو بیولوژیست	میل ترانس
میش ماهی	میکروسکوپ	میل دار
میش مرغ	میکروسکوپی	میل دسته
میعادگاه	میکروفون	میل زنی
می فروش	میکروفیش	میل سنگ
می فروشی	میکروفیل	میل سوپاپ
میقاتگاه	میکرومتر	میل فرمان
میک آپ	میکرون	میل کوک
میکده	می گسار - میگسار	میل گاردان
میکرب زدایی /	می گساری - میگساری	میل گرد
میکرب زدائی /	میگوپلو	میل لنگ
میکروب زدایی /	میگوسو خاری	میل لنگ تراش

میل لنگ تراشی	میناساز	مینیم/مینیموم
میل مهار	میناسازی	مینی والیبال
میله دار	مینا کار	مینی هندبال
میله گرد	مینا کاری	میوه آرایی/میوه آرائی
میلیارد	مینایی/مینائی	میوه جات
میلیاردر	مین جمع کن	میوه چین
میلیتاریست	مین گذار	میوه خوار
میلیتاریستی	مین گذاری	میوه خور
میلیتاریسم	مینویی/مینوئی	میوه خوری
میلی گرم	مین یاب	میوه دار
میلی لیتر	مینیا تور ساز	میوه فروش
میلی متر - میلیمتر	مینیا تور سازی	میوه فروشی
میلی متری - میلیمتری	مینی بسکتبال	میوه و تره بار
میلیون	مینی بوس	میهمان بازی
میلیونر	مینی ژوپ	میهمان خانه -
میمون باز	مینی سوپر	میهمانخانه
میمون بازی	مینی شلوار	میهمان دار
میمون رخ	مینی فوتبال	میهمان داری

میهمان دوست

میهمان نواز

میهمان نوازی

میهن پرست

میهن پرستی

میهن خواه

میهن دوست

میهن دوستی

میهن فروش

ن

نابالغ	ناستواری	نَـ (علامتِ نفیِ افعال:
نابالغی	ناصل	نیفکن، نینداز)
ناباور	نافتاده	ناآراسته
ناباورانه	ناامن	ناآرام
ناباوری	نامنی	ناآرامی
نابجا	نامید	ناآزمودگی
نابحق	نامیدی	ناآزموده
نابخرد	نااهل	ناآشنا
نابخردانه	نااهلی	ناآشنایی/ناآشنائی
نابخردی	ناباب	ناآگاه
نابخشودنی	نابارور	ناآگاهی
نابرآورده	ناباروری	ناستوار

نابرابر	نابهنجار	ناپرسیده
نابرابری	نابهنجاری	ناپرهیزی
نابرداری	نابهنگام	ناپَز
نابرازنده	نابینا	ناپِزا
نابُردبار	نابینایی/نابینائی	ناپسری
نابُردباری	ناپارسا	ناپسند
نابسامان	ناپارسایی/ناپارسائی	ناپسندیده
نابسامانی	ناپاک	ناپلئون
نابکار	ناپاکی	ناپلئونی
نابکارانه	ناپایدار	ناپیدا
نابکاری	ناپایداری	ناپیدایی/ناپیدائی
نابَلد	ناپختگی	ناپیراسته
نابَلدی	ناپخته	ناپیموده
نابود	ناپدری	ناپیوسته
نابودنی	ناپدید	ناتراشیده
نابودی	ناپدیدار	ناتراوا
نابویا	ناپدیددی	ناتمام
نابویایی/نابویائی	ناپذیرا	ناتمامی

ناخن خشکی	ناحسابی	ناتنی
ناخن داران	ناحق	ناتوان
ناخن زن	ناحقی	ناتوانا
ناخنک دوزی	ناحیه بندی	ناتوانی
ناخنک زده	ناخالص	ناتورالیست
ناخنک زن	ناخالصی	ناتورالیستی
ناخن کشی	ناخدا	ناتورالیسم
ناخن گیر	ناخدایی/ناخدائی	ناجنس
ناخن گیری	ناخدمتی	ناجنسی
ناخواسته	ناخرسند	ناجوانمرد
ناخوانا	ناخرسندی	ناجوانمردانه
ناخوانده	ناخشنود	ناجوانمردی
ناخوانده ملاً	ناخشنودی	ناجور
ناخواهری	ناخلف	ناجوری
ناخود آگاه	ناخلفی	ناچاری
ناخود آگاهی	ناخن تراش	ناچیز
ناخود ایستا	ناخن چین	ناچیزی
(زبان شناسی)	ناخن خشک	ناحساب

ناخوددار	نادیدنی	نارضامند
ناخوردنی	نادیده	نارضا‌مندی
ناخورده	ناراحت	نارضایتی
ناخوش	ناراحتی	نارضایی/نارضائی
ناخوش آواز	ناراست	نارفته
ناخوش احوال	ناراستی	نارفیق
ناخوش احوالی	ناراضی	نارنجستان
ناخوشایند	ناراضی تراشی	نارنجک انداز
ناخوشایندی	نارانگور	ناروا
ناخوشی زده	نارِستان	ناروایی/ناروائی
نادان	نارس	ناروزَن
نادانسته	نارِسا	نازا
نادانی	نارسانا	نازاده
نادختری	نارسانایی/نارسانائی	نازایی/نازائی
نادرست	نارسایی/نارسائی	نازبالش/نازبالشت
نادرستی	نارستان	نازپرور
نادرویش	نارسنگ	نازپروردگی
نادلپذیر	نارسیده	نازپرورده

نازخاتون	نازک دلی	نازونوز
نازخر	نازک دوز	نازیبا
نازدار	نازک دوزی	ناساختگی
نازدانه	نازک زبان	ناساخته
نازک ادا	نازکش	ناساز
نازک ادایی / نازک ادائی	نازکشی	ناسازگار
نازک اندام	نازک طبع	ناسازگاری
نازک اندیش	نازک طبعی	ناسازه
نازک اندیشی	نازک کار	ناسازی
نازک بالان	نازک کاری	ناسالم
نازک بدن	نازک گن	ناسالمی
نازک بین	نازک مزاج	ناسامان
نازک بینی	نازک مزاجی	ناسامانی
نازک جگر	نازک نارنجی	ناسپاس
نازک خور	نازک گنان	ناسپاسی
نازک خیال	نازک نبی	ناستوده
نازک خیالی	نازنازی	ناسرگی
نازک دل	نازنین اندام	ناسره

ناصاف	ناشکر	ناسزاگو
ناصر	ناشکری	ناسزاگویان
ناصری	ناشکسته	ناسزاگویی/ناسزاگوئی
ناصری	ناشکوف	ناسزاوار
ناصری	ناشکوفایی/ناشکوفائی	ناسزاواری
ناصری	ناشکیا	ناسلامت
ناصری	ناشکیایی/ناشکیائی	ناسلامتی
ناصری	ناشناختگی	ناسنجیده
ناسر	ناشناخته	ناسودمند
ناسر	ناشناس	ناسور
ناسر	ناشناسی	ناسوری
ناسر	ناشنا	ناشاد
ناسر	ناشنوایی/ناشنوائی	ناشایست
ناسر	ناشنودنی	ناشایستگی
ناسر	ناشنوده	ناشایسته
ناسر	ناشنیدنی	ناشتایی/ناشتائی
ناسر	ناشنیده	ناشدنی
ناسر	ناشیگری	ناشسته

نافلز	ناکافی	ناگویا
نافه دار	ناکام	ناگویایی/ناگویائی
نافه گشا(ی)	ناکامی	ناگیرا
نافه گشایی/نافه گشائی	ناکجا آباد	نالایق
نافهم	ناکرده	نالوطی
نافهمی	ناکرده کار	ناله کنان
ناقابل	ناکس	نام آشنا
ناقص الخلقه	ناگذر	نام آوا
ناقص العضو	ناگذرا	نام آوایی/نام آوائی
ناقص العقل	ناگرفته	نام آور
ناقص اندام	ناگرویده	نام آوری
ناقص عقل	ناگزیر	نامادری
ناقواره	ناگزیری	نامأکول
ناقوس زن	ناگسستنی	نامأنوس
ناقوس نواز	ناگفتنی	نامبارک
ناکارآمد	ناگفته	نامبارکی
ناکارآمدی	ناگوار	نام بُردار - نامبردار
ناکارا	ناگواری	نام برده - نامبرده

نامتجانس	نامحلول	نامزدی
نامتداول	نامخواه	نامزروع
نامتدین	نامخواهی	نامساعد
نامتعادل	نامدار	نامساعدی
نامتعارف	نامداری	نامساوی
نامتعهد	نامراد	نامستعد
نامتقارن	نامردی	نامسلمان
نامتکلف	نامربوط	نامسموع
نامتناسب	نامرتب	نامشخص
نامتناهی	نامرد	نامشروع
نامجو(ی)/نامجو(ی)	نامردانه	نامشروعزادگی
نامجویی/نامجویی،	نامردم	نامشفق
نامجوئی/نامجوئی	نامردمی	نامشناسی
نامحتمل	نامردی	نامضبوط
نامحدود	نامرغوب	نامطبوع
نامحرّم	نامرئی	نامطلوب
نامحرّمی	نامزد	نامطمئن
نامحسوس	نامزدبازی	نامعادله

نامعتدل	نامنتظم	نامہ رسانی
نامعتمد	نامنظم	نامہ نگار
نامعقول	نام نویسی	نامہ نگاری
نامعلوم	ناموارہ	نامہ نما
نامفہوم	ناموافق	نامہ نویس
نامقبول	ناموجہ	نامہ نویسی
نامقدور	نامور	نامہ ور
نامکشف	ناموزون	نام یاب
نام گذاری	ناموس پرست	نام یافتہ
نام گرائی / نام گرائی	ناموس پرستی	نامیرا
نام گرفته	ناموفق	نامیزان
نام گستر	نامہ بر	نامیستر
ناملایم	نامہ پراکنی	نامیمون
ناملایمات	نامہ پران	نان آور
ناممکن	نامہ پرانی	نان آوری
نامناسب	نامہربان	نان بادامی
نام نامہ / نامنامہ	نامہربانی	نان بدہ
نامنتظر	نامہ رسان	نان بر

نان برنجی	نان خامه‌ای	نان شیرینی
نان بُری	نان خشکی	نان طلبی
نان بند	نان خوار	نان فروش
نان بندان	نان خور	نان فروشی
نان بندی	نان خورش	نان قندی
نان به‌نرخ‌روزخور	نان دار	نان کشمشی
نان بیارکباب‌بیر	ناندانی	نان کور
نان پاره	نان درآر	نان کوری
نان پَز	نان درآری	نان گردویی/نان گردوئی
نان پَزی	نان درآور	نان گیر
نان پنجره	نان دِه	نانموده
نان پنجره‌ای	نان دِهی	نان نارگیلی
نان پنیرسبزی	نان ربای(ی)	نان نخودچی
نان پیچه	نان ربایی/نان ربائی	نان و آب
نان پیداگن	نان رسان	نان و آب دار
نانجیب	نان روغنی	نانوا
نانجیب‌کاری	نان ریزه	نانوایی/نانوائی
نانجیبی	نان شیرمال	نانوشته

ناهمسال	ناوه کش	نانوگرم
ناهمسالی	ناوه کشی	نانومتر
ناهمگن	ناویار	نان و نمک
ناهمگون	ناهار بازار	ناوارد
ناهمگونی	ناهار بازاری	ناوبان
ناهموار	ناهار خانه	ناویانی
ناهمواری	ناهار خوری	ناوبری
ناهنجار	ناهشیار	ناوچه
ناهنجاری	ناهمانند	ناودار
ناهو شیار	ناهمانندی	ناودان
نایاب	ناهماهنگ	ناودانک
نایابی	ناهماهنگی	ناودانی
نایافتنی	ناهمتا	ناودیس
نایافته	ناهمخوان	ناوسالار
نایب	ناهمخوانی	ناوشکن
نایب التّولیه	ناهمرنگ	ناوک افکن
نایب الزّیّاره	ناهمساز	ناوک انداز
نایب السّلطنه	ناهمسازی	ناوک زن

نایب رئیس	نبات شناس	نُت نویس
نایب قهرمان	نبات شناسی	نُت نویسی
نایب قهرمانی	نباتی رنگ	نتیجه بخش
نای بند	نبرد آزما (ی)	نتیجه گیری
نای پوش	نبرد آزما می / نبرد آزمائی	نثارگر
نایچه	نبردگاه	نثر نویس
نایژه	نبش دار	نجات بخش
نائل، نایل	نبض سنج	نجات غریق
نایلون	نبض شناس	نجات یافته
نایلونی	نبضگاه / نبض گاه	نَجّار باشی
نائم، نایم	نبض گیر	نجاست خوار
نای مَشک	نبض نگار	نجوا آمیز
نائین، نایین	نبوغ بخشی	نجوم دان
نائینی، نایینی	نبی الله	نجیب خانه
نبا (قرآنی)	نُت بردار	نجیب زادگی
نبات داغ	نُت برداری	نجیب زاده
نبات ریز	نُت خوانی	نُچ نُچ کنان
نبات ریزی	نُت نوشته	نَحْو ذلک

نحوست بار	نخل بندی	ندانم کار
نخ باف	نخلزار	ندانم کاری
نخ بافی	نخلستان	ندید بدید
نخبه سالاری	نخل کار	ندیده نشناخته
نخبه گرایی / نخبه گرایی	نخ نما	نذر بندی
نخ پیچ	نخوانده مُلاً	نذر دار
نخ تاب	نخوت فروش	نذر مند
نخجیرگاه	نخوتکده / نخوت کده	نذر و نیاز
نخ ریس	نخوداب	نذری پزان
نخ ریزی	نخودپز	نرخ بردار
نخست وزیر	نخودپلو	نرخ بندی
نخست وزیری	نخودچی	نرخ پرداز
نخستین بار	نخودچی کشمش	نرخ گذار
نخ سوزن کُن	نخودزار	نرخ گذاری
نخ کرده	نخودسبز	نرخ نامه
نخ کش	نخودسیاه	نرد باز
نخل بند	نخودفرنگی	نرده دار
نخل بندان	ندامتگاه	نرده کشی

نرمک	نرم دل	نرگدا
نرمه باد	نرم دلی	نرم
نرمه باران	نرم رُو	نرم آهن
نرمه خاک	نرم زبان	نرمادگی
نرمه گاز	نرم زبانی	نرماده
نرمی استخوان	نرم شامه	نرم استخوان
نَره پیر	نرم شده	نرم استخوانی
نَره خر	نرم کام	نرم افزار
نَره دیو	نرم کامه	نرم افزاری
نَره غول	نرم کامی	نرمال
نزع جویی /	نرم کننده	نرم بالگان
نزع جوئی	نرم گفتار	نرم بُر
نزاكت طلب	نرم گفتاری	نرم پنجه
نزاكت طلبی	نرم گوشت	نرم تاب
نزاكت مآب	نرم گونه	نرم تن
نزاكت مآبی	نرم گویی / نرم گوئی	نرم تنان
نزدیک بین	نرم مایه	نرم خو(ی)
نزدیک بینی	نرم مزاج	نرم خویی / نرم خوئی

نَزلَه‌بند	نسبت پذیر	نسخه پیچ
نَزلَه‌بندی	نَسَب‌دار	نسخه پیچی
نزول‌خوار	نَسَب‌نامه	نسخه جات
نزول‌خواری	نسبیت‌گرایی / نسبیت‌گرایی	نسخه سازی
نزول‌خور	نسبی‌گرایی / نسبی‌گرایی	نسخه شناس
نزول‌خوری	(زبان‌شناسی)	نسخه شناسی
نزول‌گیر	نستعلیق‌گو	نسخه گردان
نزولی‌خور	نستعلیق‌گویی /	نسخه نویس
نزولی‌خوری	نستعلیق‌گوئی	نسخه نویسی
نُزْهت‌افزا(ی)	نستعلیق‌نویس	نسطوری
نُزْهت‌بخش	نستعلیق‌نویسی	نسل‌اندرنسل
نُزْهتگاه	نَسَج‌شناسی	نسل‌کشی
نژادپرست	نَسَخ‌نویس	نسیانکده
نژادپرستی	نسخه بدل	نِسیه‌بر
نژادشناس	نسخه بردار	نِسیه‌بری
نژادشناسی	نسخه برداری	نِسیه‌خر
نژادکشی	نسخه پرداز	نِسیه‌خری
نژادگرایی / نژادگرایی	نسخه پرداز	نِسیه‌خوار

نشیه خواری	نشاط زده (روان شناسی)	نشرزنی
نسیه خور	نشاکاری	نشت یاب
نسیه خوری	نشان دار	نشت یابی
نسیه فروش	نشان داری	نشخوار
نسیه فروشی	نشان کرده	نشخوارکننده
نسیه کار	نشانگاه	نشئت
نسیه کاری	نشان گذاری	نشئگی
نشاسته زدایی /	نشانگر	نشیمنگاه / نشیمن گاه
نشاسته زدائی	نشانه روی	نشئه
(نسخه شناسی)	نشانه شناختی	نشئه آور
نشاط آمیز	(زبان شناسی)	نشئه جات
نشاط آور	نشانه شناس	نشئه خیز
نشاط انگیز	(زبان شناسی)	نشئه دهنده
نشاط بخش	نشانه شناسی	نصب کرده
نشاط پذیر	(زبان شناسی)	نص شناس
نشاط پرست	نشانه گذاری	نصف النهار
نشاط زدگی	نشانه گیری	نصفه روز
(روان شناسی)	نشتابه دار	نصفه شب

نصفه عمر	نظاره گر	نظرباز
نصفه کاره	نظافتچی	نظربازی
نصفه نیمه	نظام بندی	نظربُریده
نصفه های شب	نظام بنیاد (زبان شناسی)	نظربلند
نصیحت آموز	نظام پذیر	نظربلندی
نصیحت آموزی	نظام پرداز	نظریاک
نصیحت پذیر	نظام پزشکی	نظریاکی
نصیحت پذیری	نظام جمع	نظرتنگ
نصیحت شنو	نظام دار	نظرتنگی
نصیحت گُن	نظام گیری	نظرخواهی
نصیحتگرانه / نصیحت گرانه	نظام مند	نظرخورده
نصیحتگر / نصیحت گر	نظام مهندسی	نظرسنجی
نصیحتگری / نصیحت گری	نظام نامه	نظرشکن
نصیحت گوش گُن	نظام وظیفه	نظر قربانی
نصیحت گو (ی)	نظام یافته	نظر کرده
نصیحت نامه	نظامیگری	نظرگاه
نصیحت نیوش	نظامی مآب	نظرگر
نطعی پوش	نظر آزمایی / نظر آزمائی	نظرگیر

نظریه پرداز	نعل پاره	نعمت ده
نظریه پردازی	نعل تراش	نعمت شناس
نظم بردار	نعلچه	نعمت شناسی
نظم پذیر	نعلچه گر	نعمنا داغ
نظم پذیری	نعلچیگر/نعلچی گر	نعمنا جعفری
نظم گستر	نعلچیگری/نعلچی گری	نعمو ذباله
نظم و انضباط	نعل درگاه	نعموظ آور
نظیره گوئی/نظیره گوئی	نعل دزد	نعمز گفتار
نعره زنان	نعل ریز	نعمزگوئی/نعمزگوئی
نعره کشان	نعل ساز	نغمه پرداز
نعره گنان	نعلکی چسبان	نغمه پردازی
نعلش بردار	نعلکی چسبانی	نغمه خوان
نعلش کش	نعلکی فروش	نغمه خوانی
نعلش کشی	نعلین دوز	نغمه ساز
نعل بند	نعمت الله	نغمه سازی
نعل بند خانه	نعمت پرور	نغمه سرا(ی)
نعل بندی	نعمت پرورده	نغمه سرایی/نغمه سرائی
نعل بها	نعمت خیز	نفاق افکن

نفاق افکنانه	نفرت آور	نَفَس کِش
نفاق افکنی	نفرت انگیز	نَفَس کُش
نفت	نفرت بار	نَفَس گرفتگی
نفت آلود	نفر روز	نَفَس گرفته
نفثالین	نفر ساعت	نَفَس گیر
نفت خیز	نفرین زده	نَفَس نَفَس زنان
نفندان/نفت دان	نفرین شده	نفع پرست
نفت سوز	نفرین کنان	نفع پرستی
نفت فروش	نَفَس آلود	نفع جو
نفت فروشی	نَفَس بُر	نفع جویی/نفع جوئی
نفت کش	نَفَس پرست	نفع طلب
نفتگر/نفت گر	نَفَس پرستی	نفعه خوار
نفت گیری	نَفَس پرور	نفعه خور
نفع کرده	نَفَس پروری	نفعه کار
نَقَرَبَر	نَفَس تنگی	نفعه کاری
نفر به نفر	نَفَس دار	نفع پذیر
نفرت آلود	نَفَس داری	نفع پذیر
نفرت آمیز	نَفَس زنان	نفع دناپذیر

نقش بندی	نقره اندود	نفوذناپذیری
نقش بین	نقره پوش	نفوس نویسی
نقش پذیر	نقره داغ	نقی کننده
نقش پذیری	نقره دوزی شده	نق
نقش پرداز	نقره ساز	نقاب پوش
نقش پردازی	نقره سازی	نقاب دار
نقش دار	نقره فام	نقار انگیز
نقش کوب (نسخه شناسی)	نقره کار	نقاره چی
نقش کوبی بامرگب	نقره کاری	نقاره خانه
(نسخه شناسی)	نقره کوب	نقاره زن
نقش گرا	نقره کوبی	نقاره زنی
نقش گردان	نقره ماهی	نقاش باشی
نقش مایه	نقش آفرین	نقب زن
نقش مند / نقش مند	نقش آفرینی	نقب زنی
نقش ونگار	نقش باز	نقده دوزی
نقشه بردار	نقش برآب	نقره آبی
نقشه برداری	نقش برجسته	نقره آلات
نقشه خوانی	نقش بند	نقره افشان

نقشه کش	نُقل علی	نکته جو (ی)
نقشه کشی	نقل قول	نکته جویی / نکته جوئی
نقشه نگار	نقل و انتقال	نکته دان
نقشه نگاری	نُقل و نبات	نکته دانی
نقصان پذیر	نِقْ نِقْ	نکته سنج
نقصان پذیری	نِقْ نِقو	نکته سنجی
نقطه بازی	نِقْ و نوق	نکته شناس
نقطه بند	نقیضه گویی / نقیضه گوئی	نکته (گو)
نقطه جوش	نکاح نامه	نکته گویی / نکته گوئی
نقطه چین	نکبت آلود	نکته گیر
نقطه دار	نکبت بار	نکته گیری
نقطه ضعف	نکبت زا	نکته یاب
نقطه کاری	نکبت گرفته	نکته یابی
نقطه گذاری	نُک پنجه ← نوک پنجه	نُک تیز ← نوک تیز
نقطه نظر	نکته بین	نکرده کار
نقطه نقطه	نکته بینی	نُک زبانی ← نوک زبانی
نقطه ویرگول	نکته پرداز	نُک مدادی ← نوک مدادی
نقطه یابی	نکته پرداز	نکو داشت

نکورأی	نگاه‌چپ	نمادشناسی
نکورؤ(ی)	نگاهداری (= محافظ)	نمادگرا
نکورؤویی / نکورؤوئی	نگاهداشت	نمادگرایی / نمادگرایی
نکوکار	نگون‌بخت	نمارومی
نکوکاری	نگونسار	نمازخانه
نکونام	نگونساری	نمازخوان
نکونامی	نگون‌فنگ	نمازخوانی
نکوهشگر / نکوهش‌گر	نگهبان	نمازگزار
نکویی / نکوئی	نگهبانی	نماساز
نگاربندی	نگهدار - نگه‌دار	نماسازی
نگارپرست	نگهداری - نگه‌داری	نماشویی / نماشوئی
نگارپرستی	نگهداشت	نماکار
نگارخانه	نگین‌دار	نماکاری
نگارستان	نگین‌نشان	نماهنگ
نگارگر	نما‌آهنگ	نمایانگر
نگارگری	نمابر	نمایش‌خانه
نگاهبان	نمابندی	نمایش‌ساز
نگاهبانی	نمادپردازی	نمایشگاه

نمایشگاه دار	نمد مال	نمک پرورده
نمایشگر	نمد مالی	نمک چش
نمایشگری	نم دیده	نمک خوار
نمایشنامه	نمره بندی	نمک خواه
نمایشنامه نویسی	نمره گذاری	نمک خورده
نمایشنامه نویسی	نمره گیر	نمک دار
نمایش نویسی	نمره منفی	نمک دان
نمایه ساز	نم زده	نم کرده
نمایه سازی	نم سنج	نمک ریز
نمایی / نمائی	نمکاب	نمکزار
نماییدن / نمائیدن	نم کاری	نمک زده
نم بند	نمک افشان	نمک سایی / نمک سائی
نم چین	نمک به حرام	نمک سنج
نم دار	نمک به حرامی	نمک سنگ
نمد پاره	نمک به حلال	نمک سود
نمد پوش	نمک به حلالی	نمک شناس
نمد پیچ	نمک پاش	نم کشیده
نمدزین	نمک پاشی	نمک فروش

نمک فشان	ننجون	نوآموز
نمک گیر	نُربازی	نوآموزی
نمک ناشناس	نُترگری	نوآور
نمک ناشناسی	ننگ آور	نوآورده
نمک نشناس	ننگ بار	نوآوری
نمک نشناسی	ننگ زده	نوآیین/نوآئین
نم گیر	ننگ نامی	نواخت بر (زبان شناسی)
نم گیری	ننه بزرگ	نواخوان
نمناک	ننه جان	نواخوانی
نمناکی	ننه جون	نوار ابرار
نم نم	ننه غریبم	نوار برگردان
نم نمک	ننه غریبم بازی	نوار پیچ
نمونه بردار	ننه قمر	نوار پیچی
نمونه برداری	ننه مُرده	نوار تفلون
نمونه خوان	ننه من غریبم	نوار چسب
نمونه خوانی	نوآشنا	نوارخانه
نمونه سازی	نوآفرین	نوار دوزی
نمونه گیری	نوآمده	نوازش آمیز

نوازش‌کنان	نوبهاری	نوحه سرا(ی)
نوازشگر	نوبه دزده	نوحه سرایی /نوحه سرائی
نوازشگری	نوپا	نوحه کنان
نوافلاطونی	نوپرداز	نوحه گر
نوامبر	نوپردازی	نوحه گری
نوانخانه، نوان‌خانه	نوپرواز	نوخاسته
نواندیش	نوجان	نوخط
نوباف	نوجو	نوخواه
نوبالغ	نوجوان	نوخواهی
نوباوگی	نوجوانی	نوداماد
نوباوه	نوجویی /نوجوئی	نودمیده
نوبت‌دار	نوچرخ	نودوبوقی
نوبت‌کار	نوچه پهلوان	نودوز
نوبت‌کاری	نوچه پهلوانی	نودولت
نوبتی‌دار	نوحه خوان	نودولتی
نوبنیاد	نوحه خوانی	نورافشان
نوبهار	نوحه ساز	نورافشانی
نوبهاران	نوحه سازی	نورافکن

نورالانوار	نورساز	نوزاده
نورالله	نورسپهر	نوزادی
نورباران	نورسته	نوزایی/نوزائی
نوربالا	نورسنج	نوساخته
نوربخش	نورسنجی	نوساز
نورپاش	نورسی	نوسازی
نورپایین/نورپائین	نورسیده	نوسال
نورپخش‌کن	نورشناخت	نوسان‌ساز
نورپرداز	نورشناسی	نوسانگر
نورپردازی	نورعلی‌نور	نوسان‌نما
نورتاب	نورفتار	نوسنگی
نورچشمی	نورگرایی/نورگرائی	نوسواد
نورخان	نورگستر	نوسوادی
نوردار	نورگیر	نوشاب
نوردکار(ی)	نورگیری	نوشابه
نورزا(ی)	نورولوژی	نوشابه‌سازی
نورس	نوریاب	نوشابه‌گازدار
نورساخت	نوزاد	نوشباد

نوشت افزار	نوع خواهی	نوک نوکی
نوشت افزار فروش	نوع دوست	نوکیسگی
نوشت افزار فروشی	نوع دوستانه	نوکیسه
نوشتجات / نوشته جات	نوع دوستی	نوگرا
نوش خند / نوشخند	نوع عروس	نوگرای / نوگرایی
نوشدارو، نوش دارو	نوغان داری / نوغانداری	نوگل
نوشکفته	نوفروش	نومسلمان
نوشگاه	نوقلم	نومیدوار
نوش گیا	نوک برگشته	نوشانده
نوش گیاه	نوک به نوک	نونوار
نوطلب	نوک پنجه	نونهال
نوظهور	نوک پهن	نواژه
نوع پرست	نوک تیز	نویافته
نوع پرستانه	نوک دار	نوید بخش
نوع پرستی	نوک زبانی	نوید بخشی
نوع پرور	نوک لک لکی	نوئل
نوع پروری	نوک مدادی	نوین سازی
نوع خواهانه	نوک نمدی (نوعی قلم)	نهادمند

نهادمندی	نهایت پذیر	نیایشگری
نهادینه شده	نهایت پذیری	نی بست
نهارخوری	نهایی / نهائی	نی پیچ
نهل پرور	نه تنها	نی تراش
نهالچه	نه چندان	نیرنگ انگیز
نهالستان	نُه دایره	نیرنگ باز
نهال فروشی	نُهْزَةُ الذِّئْبِ	نیرنگ بازی
نهال کاری	نُه سپهر	نیرنگ ساز
نهان بالین	نُه فلک	نیرنگ سازی
نهان بین	نُه کرسی	نیرنگ نامه
نهان چشم	نُه من شیر	نیروبخش
نهان خانه	نیابت دار	نیروزا
نهان دانگان	نیاز آمیز	نیرو سنج
نهان دانه	نیام داران	نیروگاه
نهان زادان	نی انبان	نیرومند
نهان کار	نیایش کنان	نیرومندی
نهان کاری	نیایشگاه	نی ریز
نهانگاه	نیایشگر	نیزار / نی زار

نیک بخت	نی سواری	نی زن
نیک بختی	نیش استارت	نی زنی
نیک بین	نیش باز	نیزه باز
نیک بینی	نیش ترمز	نیزه بازی
نیک پی	نیشخند	نیزه جا
نیک خواه	نیش دار	نیزه دار
نیک خواهی	نیش زدگی	نیزه داری
نیک خو (ی)	نیش زن	نیزه زن
نیک خویی / نیک خوئی	نیشکر	نیزه فنگ
نیکداشت	نیش کلنگی	نیزه گردان
نیک دل	(باستان شناسی)	نیزه ماهی
نیک دلی	نیش گاز	نیستان
نیک رای	نی قلیان	نیست انگار
نیک رایی	نی قلیانی	نیست انگاری
نیک روز	نیک اختر	نیست بند
نیک روزی	نیک انجام	نیست درجهان
نیک سیرت	نیک اندیش	نیست گُن
نیک عهد	نیک اندیشی	نی سوار

نیک عهدی	نیکو خویی / نیکو خوئی	نیکویی / نیکوئی
نیک فال	نیکو داشت	نیلاب
نیک محضر	نیکو دل	نی لبک
نیک محضری	نیکو دلی	نی لبک زن
نیک مرد	نیکو (و) ی	نیلگون
نیک مردی	نیکو رویی / نیکو روئی	نیلی رنگ
نیک نام	نیکو سرشت	نیم افراشته
نیک نامی	نیکو سیرت	نیماله
نیک نفس	نیکو سیرتی	نیمانیم
نیک نفسی	نیکو کار	نیمایی / نیمائی
نیک نقش	نیکو کاری	نیم باز
نیکو باور	نیکو کردار	نیم بالان
نیکو باوری	نیکو گفتار	نیم براق
نیکو خصال	نیکو گو (ی)	نیم برشته
نیکو خصالی	نیکو منشی	نیم برهنه
نیکو خواه	نیکو نام	نیم بریان
نیکو خواهی	نیکو نامی	نیم بسته
نیکو خو (ی)	نیکو نهاد	نیم بطری

نیم بند	نیم جو	نیم دانگ
نیم بوسه	نیم جوش	نیم دانه
نیم بها	نیم جوشیده	نیم دایره
نیم بهار	نیم جویده	نیم دایره‌ای
نیم بهره	نیم چرخ	نیم دری
نیم پخت	نیم چکمه	نیم دست
نیم پُر	نیمچه	نیم دم
نیم پرده	نیم چهر	نیم ذرع
نیم پز	نیم خام	نیم ذره
نیم پشتک	نیم خشک	نیم راست
نیم پهلو	نیم خط	نیم راضی
نیم تاب	نیم خفته	نیم راه
نیم تاج	نیم خند	نیم ربعی
نیم تخت	نیم خواب	نیم رخ
نیم تن	نیم خورد	نیم رس
نیم تنه	نیم خورده	نیم رسانا
نیم تیغ	نیم خیز	نیم رسمی
نیم جان	نیم دار	نیم رسیده

نیم‌کاره	نیم‌سیر	نیم‌رنگ
نیم‌کاسه	نیم‌شاهی	نیم‌رو
نیم‌کره	نیم‌شب	نیم‌روز
نیم‌کلاج	نیم‌شبان	نیم‌روزه
نیم‌کوب	نیم‌شبی	نیم‌روزی
نیم‌کوبیده	نیم‌شفاف	نیم‌روشن
نیم‌کور	نیم‌شکر	نیم‌رویه
نیم‌کوفته	نیم‌شور	نیم‌زبان (زبان‌شناسی)
نیم‌گرد	نیم‌صفحه	نیم‌ساز
نیم‌گرم	نیم‌ضربی	نیم‌ساق
نیم‌گشوده	نیم‌عمر	نیم‌سال، نیم‌سال
نیم‌گفته	نیم‌غازی	نیم‌سایه
نیم‌گنبد	نیم‌فشرده	نیم‌ست
نیم‌گندم	نیم‌فصل	نیم‌سخت
نیم‌لا	نیم‌قد	نیم‌سفت
نیم‌لخت	نیم‌قرن	نیم‌سوخت
نیم‌مُرده	نیم‌قلم	نیم‌سوخته
نیم‌مست	نیم‌کار	نیم‌سوز

نیم من	نیمه پخته	(زبان شناسی)
نیم موتور	نیمه پُر	نیمه دولتی
نیم نظر	نیمه پَز	نیمه دینی
نیم نفَس	نیمه تاریخی	نیمه راه
نیم نگاه	نیمه تاریک	نیمه رسانه
نیم نگاه‌ی	نیمه تراوا	نیمه رسمی
نیم وارو	نیمه تعطیل	نیمه رنگ
نیم واکه	نیمه تمام	نیمه روز
نیم وجبی	نیمه تن	نیمه روشن
نیم وَر	نیمه تنه	نیمه ساز
نیم ونیم	نیمه جان	نیمه سنگین
نیم ویرانه	نیمه خام	نیمه سوخته
نیمه آزمایشی	نیمه خشک	نیمه شب
نیمه ابری	نیمه خصوصی	نیمه صامت
نیمه افروخته	نیمه خودکار	(زبان شناسی)
نیمه باز	نیمه خیز	نیمه عمر
نیمه بها	نیمه دستوری	نیمه فرار
نیمه بیابانی	نیمه دمیده	نیمه فول

نیمه کاره نیمه هوشمند

نیمه کش نیمه روز

نیمه کوفته نی نواز

نیمه گسترده نئورئالیسم

(زبان شناسی)

نیمه لا

نیمه لُخت

نیمه متمرکز

نیم همخوان

نیمه مستقل

نیمه نَفَس

نیمه نواز

نیمه نهایی / نیمه نهائی

نیمه واک دار

(زبان شناسی)

نیمه وقت

نیمه هادی

نیمه هوش

و

وابسته ساز	وات سنج	واجد الشرايط
واپس زنی	وات متر	واج شناختی
واپس گرا	واج آرائی / واج آرائی	واج شناسی
واپس گرایانه	واجب الاجرا	واجگونه
واپس گرایی / واپس گرایی	واجب الاحترام	واج نویسی
واپس ماندگی	واجب الاطاعه	واج یابی (زبان شناسی)
واپس مانده	واجب التعظیم	واحد الشكل
واپس نگر	واجب التعليم	واحد اَبَعَدَ واحد
واترپروف	واجب الحج	واخواست
واترپلو	واجب النفقه	واخواستہ
واترپمپ	واجب الوجود	واخواهی
وات ساعت	واجبی خانه	واخوردگی

واژه یابی	واژه بست	واخورده
واسطه جویی /	واژه پرداز	وادادگی
واسطه جوئی	واژه پردازی	وارفتگی
واسطه گر	واژه تراشی	وارفته
واسطه گری	واژه جداکن	وارونه سازی
واشگیری	واژه خوانی	وارونه گویی / وارونه گوئی
وافورکش	واژه سازی	واریختگی
وافورکشی	واژه سنجی	واریخته
واقع بین	(زبان شناسی)	وازدگی
واقع بینانه	واژه شناس	وازده
واقع بینی	واژه شناسی	واژگان شناس
واقع گرا (ی)	واژه گزینی	واژگان شناسی
واقع گرایانه	واژه نامه	واژگان نگار
واقع گرایی / واقع گرایی	واژه نگار (زبان شناسی)	واژگان نگاری
واقع گو	واژه نگاری	واژگون بخت
واقع نگار	(زبان شناسی)	واژگون مرتبه
واقع نگر	واژه نما (زبان شناسی)	(زبان شناسی)
واقع نگری	واژه یاب	واژه آفرینی

واقع نما	واکنشگر/واکنش گر	والامقام
واقع نمایی/واقع نمائی	واگذاری	والامقامی
واقعۀ دیده	واگرا	والانژاد
واقعۀ شناس	واگرایی/واگرائی	والاهمت
واقعۀ نگار	(زبان شناسی)	والاهمتی
واقعۀ نگاری	واگشت	والسلام
واقعۀ نویس	واگشت پذیر	واماندگی
واقعۀ نویسی	واگن	وامانده
واقعیت گرا	واگنچی/واگن چی	وام خواه
واکبر/واکبر	واگو	وام خواهی
واکدار	واگیردار	وام دار
واک ساز	والاتبار	وام داری
واکس خور	والاجاه	وام ده
واکس خورده	والاحضرت	وام دهی
واکس زده	والاشان	وام گزار
واکس زن	والاقدیر	وام گیر
واکسن کوبی	والاگوهر	وام گیری
واکسیل بند	والاگهر	وام واژه

وانت بار	وجدزدگی (روان شناسی)	وحشت خیز
وانت باری	وجودگرایی / وجودگرایی	وحشت زا
وانگاه	وجه الاجاره	وحشت زدگی
وانگهی	وجه الخساره	وحشت زده
وَانِیکاد	وجه الضمان	وحشتناک
واویلاکنان	وجه الکفاله	وحشیگری / وحشیگری
واهمه زده	وجه المصالحه	وحی منزل
وایت بُرد	وجه المین الوجوه	وخامت آمیز
ویاخیز	وجه بنیاد (زبان شناسی)	ورانداز
ویازده	وجین زنی	ورچروکیدگی
ویاگرفته	وحدت شکن	ورچروکیده
ویایی / وبائی	وحدت شکنی	وردبَر دار
ویگاه	وحشت آباد	وردست
ویلاگ نویس	وحشت آمیز	وردگویان
وب نوشت (ویلاگ)	وحشت آور	ورزش درمانی
وثیقه نامه	وحشت افزا	ورزش دوست
وجب به وجب	وحشت انگیز	ورزش کار - ورزشکار
وجدافزا	وحشت بار	ورزشگاه

ورزشی نویس	ورق گردانی	وسایط، وسائط
ورزکار	ورقلمبیده، ورقلنبیده	وسایل، وسائل
ورشکسته	ورق ورق	وسطا، وسطی
ورشو	ورکشیده	وسط چین
ورشوبند	ورمالیده	وسط گیری
ورشویی / ورشوئی	ورم کرده	وسمه جوش
ورق باز	وزارتخانه، وزارت خانه	وسمه دان
ورق بازی	وزغ کش	وسمه کشی
ورق بینی	وزکرده	وسمه کشیده
ورق پاره	وزن افزایی / وزن افزائی	وسواس آمیز
ورق خوان	وزن خوانی	وسوسه آمیز
ورق ساز	وزن دار	وسوسه انگیز
ورق سازی	وزن کشی	وسوسه پذیر
ورق شده	وزنه بردار	وسوسه پذیری
ورق شماری	وزنه برداری	وسوسه گر
ورق کار	وزوز	وسیله تراشی
ورق کاری	وزوزکنان	وسیله ساز
ورق کوبی	وزیرزاده	وسیله سازی

وصف الحال	وضع حمل	وظیفه شناس
وصف ناپذیر	وضع شده	وظیفه شناسی
وصف ناشدنی	وضو خانه	وعده خلافی
وصف ناکردنی	وضو دار	وعده دار
وصف نشدنی	وطن پرست	وعده گاه
وصف نکردنی	وطن پرستانه	وعده سرخرمن
وصل جو(ی)	وطن پرستی	وعظ آمیز
وصله بردار	وطنچی / وطن چی	وَعَزْدَه
وصله پینه	وطن خواه	وَعَوَغ
وصله پینه ای	وطن خواهی	وَعَوَغ صاحب /
وصله چسبانی	وطن دوست	وَعَوَغ ساهاب /
وصله خورده	وطن دوستی	وَعَوَغ صاحب
وصله دار	وطن فروش	وفایشه
وصله کاری	وطن فروشی	وفادار
وصله وپینه دار	وظیفه بگیر	وفاداری
وصول شده	وظیفه دار	وقاحت آمیز
وصیت نامه چه	وظیفه شناس	وقایع شناس
وصیت نامه	وظیفه شناسی	وقایع نگار

ولت متر	وقس علی هذا	وقایع نگاری
ولخرج، ولخرج	وقف شده	وقایع نویس
ولخرجی، ولخرجی	وقف نامه	وقایع نویسی
ولکن	وکالت نامچه	وقت پرست
ولگرد، ولگرد	وکالت نامه	وقت شمار
ولگردی، ولگردی	وکیل الرعايا	وقت شناس
ولگوی / ولگوئی	وکیل باشی	وقت شناسی
ول معطل	وکیل کشی	وقت کشی
ولنگار	وگرنه	وقت گذرانی
ولنگاری	ولادتگاه	وقت گیر
ولنگ و باز	ولایت خواهی	وقت ناشناس
ولنگ وواز	ولایت دار	وقت شناس
ولنگ ووازی	ولایتعهد	وقت شناسی
ولوله انداز	ولایتعهدی	وقت نگهدار -
ولی الله	ولت	وقت نگه دار
ولی امر	ولت امیر	وقت وبی وقت
ولئ عصر	ولتر	وقت یاب
ولیعهد	ولت سنج	وقتی که

ولیعهدی	ویران شده
ولی فقیه	ویران‌کن
ولی نعمت	ویرانگر
ولی نعمتی	ویرانگری
وندافزایی / وندافزائی	ویرایشگر
وهاپیگری	ویروس شناس
وهم آلوده	ویروس شناسی
وهم آمیز	ویژه کار
وهم آور	ویژه نامه
وهم انگیز	ویلان سیلان
وهم‌زا	ویلایی / ویلائی
وهمناک	ویلچر
ویتامین دار	ویلچران
ویدئو	ویلچرانی
ویدئوکلپ	ویلن زن / ویولن زن
ویدئویی / ویدئوئی	ویلن سل / ویولن سل
ویراستار	ویلن نواز / ویولن نواز
ویراستاری	ویلن / ویولن

های و هو (ی)	هاگدان	ها (کتاب ها، کتابها، کوه ها،
هپل (و) هپو	هاگ زایی / هاگ زائی	کوهها، اما میوه ها، رشته ها،
هپلی هپو	هاگ سازی	سفیه ها، مرکانتیلیست ها،
هتل آپارتمان	هاگ گذاری	پیش بینی ها، تلفظ ها فقط به
هتلچی	هالوژن	این صورت نوشته می شود)
هتلدار، هتل دار	هالوگراف	هاج و واج
هتلداری، هتل داری	هالوگرافی	هارت وپورت
هجاگو	هالوگرام	هارت وهورت
هجا گویی / هجاگوئی	هاله دار	هارمونی
هجایی / هجائی	هاون سنگی	هاکی روی یخ
هجده	هاون کوب	هاگ دار
هجده قدم	هایل، هائل	هاگ داران

ہجدهمین	ہدفمندی	ہرازگاہی
ہجرتگاہ	ہدفون	ہراس آمیز
ہجو آمیز	ہُدُہد	ہراس آور
ہجوگو (ی)	ہُدی (اسم خاص)	ہراس انگیز
ہجوگویی / ہجوگوئی	ہُدی، ہدا	ہراس زا
ہجوم آور	ہذیان آمیز	ہراس زدہ
ہجومانند	ہذیان سرا	ہراسناک
ہجونامہ	ہذیان گویی / ہذیان گوئی	ہراسناکی
ہدایت شونده	ہرآن	ہرتی پرتی
ہدایتگر	ہرآنچہ	ہرجا
ہدبند	ہرآنکس	ہرجایی / ہرجائی
ہدپاک کُن	ہرآنکو	ہرج و مرج
ہدزن	ہرآنکہ	ہرج و مرج طلب
ہدف دار	ہرآنگاہ، ہرآن گاہ	ہرج و مرج طلبی
ہدفگرا	ہرآینہ	ہرچند
ہدفگیری	ہرازچندگاہی	ہرچہ
ہدفمند	ہرازچندی	ہرچہ بدتر
ہدفمند سازی	ہرازگاہ	ہرچہ تمام تر

هرچه نابدتر	هرزه سرا(ی)	هرکسی
هرچه نه بدتر	هرزه سرایی/هرزه سرائی	هُرْکُن پَرکُن
هر دَم	هرزه سنگ	هرکه
هردمبیل	هرزه کار	هرکه هرکه
هردمبیلی	هرزه کاری	هرکی هرکی
هر دَم جوش	هرزه گرد	هرگاه
هر دَم خیال	هرزه گردی	هرگونه
هرروزه	هرزه گو(ی)	هرماهه
هرروزی	هرزه گویی/هرزه گوئی	هروقت
هرزآب	هرزه مرض	هِرْوَهِر
هرزگرد	هرزه ملاط	هروئین
هرزه آب	هرزه نگاری	هروئینی
هرزه پو(ی)	هرساله	هِرْه خند
هرزه خواه	هرطور	هُرْهُرِی مآب
هرزه خور	هرطور(ی) شده	هُرْهُرِی مآبی
هرزه خوری	هرکجا	هُرْهُرِی مذهب
هرزه درا(ی)	هرکدام	هُرْهُرِی مذهبی
هرزه درایی/هرزه درائی	هرکس	هِرْ(ه) وِکِرْ(ه)

هستی گرای /	هزل گو	هریک
هستی گرائی	هزل گوئی / هزل گوئی	هریکی
هشت بهشت	هزینه تراشی	هزاران هزار
هشت پا	هزینه یابی	هزار باره
هشت ساله	هست بند	هزار برگ
هشت سر	هست گن	هزار پا
هشت شاخگان	هست نما (ی)	هزار پیشه
هشت صدمین،	هست و نیست	هزار چانه
هشتصدمین	هسته جدا	هزار چشم
هشت صد، هشتصد	هسته جدا کن	هزار چشمه
هشت ضلعی	هسته گیر	هزار خار
هشت فلک	هسته معنا	هزار دستان
هشت گانه	(زبان شناسی)	هزار کاره
هشت گوش	هستی بخش	هزارگان
هشت گوشه	هستی شناختی	هزار لا
هشت گیر	هستی شناس	هزار و یک شب
هشت لو	هستی شناسی	هزار یک
هشت من یک شاهی	هستی گرا	هزل آمیز

هشت وجهی	هفت اقلیم	هفت تیر
هشت یک	هفت امامی	هفت تیربند
هشدار	هفت انجم	هفت تیرکش
هشدری	هفت اورنگ	هفت تیرکشی
هشلهف	هفت ایوان	هفت جان
هشیار بخت	هفت برابر	هفت جدّ
هشیار دل	هفت برادران	هفت جوش
هشیار دلی	هفت بند	هفت چاک
هشیار مغز	هفت بیجار	هفت چرخ
هشیار مغزی	هفت پا	هفت خان/هفت خوان،
هفت آب	هفت پادشاه	هفتخوان
هفت آسمان	هفت پایه	هفت خط
هفت اجرام	هفت پرده	هفت خواهران
هفت اختر	هفت پشت	هفت دانه
هفتاد سال	هفت پیکر	هفت دختر
هفتاد سوراخ	هفت ترک	هفت درّ
هفتادمین	هفت تن	هفت دریا
هفتاد و دو ملت	هفت تنان	هفت دستگاه

هفت دوزخ	هفت صناری	هفت گوهر
هفت دولت	هفت ضلعی	هفت لا
هفت رنگ	هفت طبقه	هفت لو
هفت رنگ پلو	هفت فلک	هفت ماهه
هفت روزه	هفت قاب	هفت مردان
هفت سپهر	هفت قرآن	هفت نامه
هفت ستونه	هفت قرائت	هفت وادی
هفت سر	هفت قلم	هفته به هفته
هفت سنگ	هفت کس	هفته بیجار
هفت سوراخ	هفت کشور	هفته نامه
هفت سیاره	هفت کفن	هفده
هفت سین	هفت کوتوله	هفصد
هفت صدم، هفتصدم	هفت کوه	هق (و) هق
هفت صدمین،	هفت گانه	هق هق کنان
هفتصدمین	هفت گردون	هکذا
هفت صد، هفتصد	هفت گنبد	هلاک مُرده
هفت صدی، هفتصدی	هفت گنج	هلالِ احمر
هفت صنار	هفت گوش	هلال وار

همان جا	هم آرزو	هَلْدَانِي
هم اندازه	هم آرمان	هَلْفِدُونِي
همان دم	هم آشیان	هَلْفُ هَلْفُ
هم اندیشی	هم آمیزی	هَلْقُ هَلْقُ
همان کتاب	هم اتاق	هَلِكُ وَهَلِكُ
همان که	هم اتاقی	هَلِ گَلابی
همان گاه	هماتولوژی	هَل مین مبارز
همان گویی / همان گوئی	هماتولوژیست	هَل مین مزید
همانند سازی	هم ارز	هلوانجیری
هماواز	هم اسم	هَل هَلکی
هماوازی	هماغوش	هلله
هماوا / هم آوا	هماغوشی	هلله کنان
هماوایی / هم آوایی ،	هم افزایی /	هلله گویان
هماوایی / هم آوایی	هم افزائی	هَلَه (و) هُولَه
هماورد	هم افق	هَلی بُرد
هماوردی	هم اکنون	هَلِکوپتر
هماویز	هم الان	هم آپارتمان
هماهنگ	هماموزی	هم آخور

هماهنگی	همبرگزغالی	هم پشت، همپشت
همایش	همبری	هم پستی، همپستی
هم اینک	هم بساط	هم پنجگی
همایون بخت	هم بستر	هم پنجه
همایون فر	هم بستری	هم پوشانی
همایی/همائی	هم بستگی - همبستگی	هم پوشی
همباد	هم بسته - همبسته	هم پهلو
همباز	همبند	هم پهلویی /
هم بازی	همبندی	هم پهلویی
هم بافت، همبافت	هم بها	هم پهنّا
هم بالا	هم بهره	هم پیالگی
هم بالایی/هم بالائی	همپا	هم پیاله
هم بالین	همپار	هم پیشه
هم بالینی	همپاری	هم پیمان
هم بخت، همبخت	هم پالکی	هم پیمانی
همبر	هم پایه - همپایه	هم پیوند
همبرگر	همپایی/همپائی	همتا
همبرگرتنوری	هم پرواز	همتاب

هم تخت، همتخت	هم جنس خواه،	هم چشم، همچشم
هم تختی، همتختی	همجنس خواه	هم چشمی، همچشمی
هم ترازو	هم جنس خواهی،	همچنان
هم تراز/هم طراز	همجنس خواهی	همچند
همّت عالی	هم جنس گرا،	هم چندان
همتگ	همجنس گرا	همچنین
همتگی	هم جنس گرایی،	همچو
هم توان	همجنس گرایی /	همچون
هم تیم، همتیم	هم جنس گرایی،	همچه
هم جا، همجا	همجنس گرایی	همچه که
هم جفت، همجفت	هم جنس، همجنس	همچی
هم جنت	هم جنسی، همجنسی	هم حُجره
هم جنس باز،	هم جوار	هم حُجره‌ای
همجنس باز	هم جواری	هم حزب، همحزب
هم جنس بازی،	همجوش	هم حساب
همجنس بازی	همجوشه (= آلیاژ)	هم حس، همحس
هم جنس خوانی،	همجوشی	هم حسی، همحسی
همجنس خوانی	هم چانه	هم خانگی

هم دهن	همدرد	هم خانواده
هم دهنی	همردی	هم خانه
هم دِه، همِدِه	همدرس	هم خرج، همخرج
هم دیدار	همدرسی	هم خرقه
همدیگر	همدست	همخو
همدیگرشناسی	همدستان	همخواب
همدین	همدستی	همخوابگی
همراز	همدگر	همخوابه
همراه	همدل	همخوابی
همراهی	همدلی	همخوان
هم رأی، هم رأی	همدم	همخوانی
هم رتبه	هم دما	هم خوراک
هم رده	همدمی	هم خون، همخون
هم ردیف	هم دندان	هم خونی، همخونی
هم رزم، هم رزم	هم دوره	هم خیال
هم رسته	هم دوره ای	هم داستان
همرفت	همدوش	هم داستانی
همرفتی	همدوشی	هم درجه

همسایگی	هم زمان	هم رکاب
همسایه	هم زمان سازی	هم رکابی
هم ستیز	هم زمانی	هم رنگ
هم سخن	هم زمین	هم رنگی
همسر	همزن	همرو
هم سرا	هم زنجیر	همروان
هم سریان	همزور	هم روزگار
هم سرایی / هم سرائی	همزی	همروی
هم سرحد	همزیست	همره
هم سرشت	همزیستاری	همرهی
همسری	همزیستی	هم ریخت، هم ریخت
هم سطح، همسطح	همساز	هم ریشه
هم سفر	همسازی	هم ریش، هم ریش
هم سُفرگی	همسال	همزاد
هم سُفره	هم سامان	همزاده
هم سفری	همسان	هم زانو
هم سلول	همسانه	هم زبان
هم سلولی	همسانی	هم زبانی

هم سلیقه	همشیره	هم عنان
هم سنخ، همسنخ	همشیره زاده	هم عنانی
هم سنگر	همشیری	هم عهد، همعهد
هم سنگ، همسنگ	هم شیوه	هم عیار
هم سنگی، همسنکی	هم صحبت	هم غذا
هم سن، همسن	هم صحبتی	هم فاز، همفاز
همسو	هم صدا	هم فشار
هم سود، همسود	هم صدایی/هم صدائی	هم فکر
همسویی/همسوئی	هم صف، همصف	هم فکری
هم شاگرد	هم صندلی	هم قافله
هم شاگردی	هم صنف، همصنف	هم قافیه
هم شانه	هم طبع، همطبع	هم قامت
هم شأن، همشان	هم طبقه	هم قبيله
هم شغل، همشغل	هم طریقت	هم مقد
هم شکل، همشکل	هم طویله	هم قدم
هم شکم	هم عرض، همعرض	هم قرین
هم شهری	هم عصر، همعصر	هم قرینی
همشیر	هم عقیده	هم قسم

همگونه	هم کلاسی	هم قسمی
هم گوهر	هم کلام	هم قطار
همگی	هم کوشی	هم قطاری
هم لباس	هم کیسه	هم قفس
هم لخت، هملخت	هم کیش، همکیش	هم قلم
هم لفظ (زبان شناسی)	هم کیشی، همکیشی	هم قوه
هم لقب	هم گام	هم قیمت
هم محل	هم گامی	هم کار
هم محله	هم گان	هم کاری
هم محله ای	هم گانی	هم کاسگی
هم مخرج	هم گرا	هم کاسه
هم مدرسه	هم گرای / هم گرائی	هم کالبد
هم مذهب	هم گروه	هم کرد
هم مرتبه	هم گروهی	هم کسب، همکسب
هم مرجع	هم گن	هم کسوت
هم مرز	هم گنان	هم کشش
هم مرزی	هم گون	هم کف
هم مرکز	هم گون سازی	هم کلاس

هم نهاد	هم نسل، همنسل	هم مسلک
هم نهشت	هم نشان	هم مشرب
هم نهشتی	هم نشانی	هم معنا
هموار	هم نشست	هم معنایی/هم معنائی
هموارسازی	هم نشستی	هم معنی
همواره	هم نشین - همنشین	هم مکتب
همواری	هم نشینی - همنشینی	هم منزل
هم وثاق	هم نفس	هم منقل
هم وثاقي	هم نفسی	هم میدان
هم وزن، هموزن	هم نگاشت	هم میهن
هم وزنی	هم نمک	همنام
هم وطن	هم نوا	همنامی
هم ولایت	هم نواز	هم نبرد
هم ولایتی	هم نوازی	هم نبردی
هموند	هم نوایی/هم نوائی	هم نرخ
همه پرسی	هم نورد	هم نژاد
همه پسند	هم نوع	هم نسب
همه جا	هم نویسه	هم نسبت

همه جاگیر	همه فن حریف	همیدون
همه جانبه	همه فهم	همیشه بهار
همه جایی / همه جائی	همه کاره	همیشه جوان
همه جوړه	همه کاره و هیچ کاره	همیشه دان
همه چیز تمام	همه کس	همیشه سبز
همه چیز خوار	همه کس پسند	همیشه کشیک
همه چیز دان	همه کس فهم	همین الان
همه چیز فهم	همه گیر	همین جا
همه دان	همه گیری	همین جور
همه دانی	همه گیری شناسی	همین جوری
همه روزه	همهمه	همین خانه
همه سال	همه وقت	همین طور
همه ساله	همه وهمه	همین طوری
همه سوزی	همه هنره	همین قدر
همه سویه	همی - (پیشوند فعلی):	همین که
همه شب	همی گوید، همی کرد	همین گونه
همه شمول	همیار	هنجار شکن
همه عیب	همیاری	هنجار شکنی

هَندبال	هنرستان	هِن هِن
هَندبالیست	هنرستانی	هوا بُرد
هندواروپایی /	هنر سرا	هوا بُرش
هندواروپائی	هنر شناس	هوا پرست
هندوایرانی	هنر شناسی	هوا پرستی
هندوئیسم	هنر فروش	هوا پیمابر
هَندی کم	هنر کده	هوا پیماربا
هنر آزمایی / هنر آزمائی	هنر مند	هوا پیماربایی /
هنر آفرین	هنر مندانه	هوا پیمار بُائی
هنر آموز	هنر مندی	هوا پیماز دگی
هنر آموزی	هنر نما	هوا پیمایی / هوا پیمائی
هنر پرور	هنر نمایی / هنر نمائی	هوا خواه
هنر پروری	هنر ور	هوا خواهی
هنر پیشگی	هنر وری	هوا خور
هنر پیشه	هنگامه جو (ی)	هوا خور دگی
هنر جو (ی)	هنگامه طلب	هوا خورده
هنر دوست	هنگامه طلبی	هوا خوری
هنر دوستی	هِن (و) هون	هوا دار

هوا داری	هواناو (نظامی)	هوش آزمایی /
هوادِهی	هوانورد	هوش آزمائی
هوازدگی	هوانوردی	هوش بر
هوازی	هوانیروز	هوش بری
هواساز	هواوهوس	هوش بهر
هواسازی	هواي نَفَس	هوش ربا
هواسنج	هوایی / هوائی	هوش رفته
هواشناس	هوچیگری	هوش زدا
هواشناسی	هُو حَق کَنان	هوش سنج
هواکش	هُودَج نشین	هوشمند
هواکِشت (زراعت)	هوراکشان	هوشمندانه
هواگرد (هوایی)	هوس انگیز	هوشمندی
هواگرفته	هوس باز	هوشیار
هواگیر	هوس بازی	هوشیارانه
هواگیری	هوس ران	هوشیاری
هُوالباقی	هوس رانی	هول آور
هُوالحق	هوسناک	هول انگیز
هُوالغفور	هوسناکی	هولدانی

هول دهنده	هویج بستنی	هیچ چیز
هول زدگی	هویج پلو	هیچ دان
هول زده	هویج فرنگی	هیچ در هیچ
هول شده	هیاهوکنان	هیچ رقم
هولناک	هیبت انگیز	هیچستان
هول وتکان	هیبتناک / هیبت ناک	هیچ کاره
هول هول	هیپیگری / هیپی گری	هیچ کدام
هول هولکی	هیجان آمیز	هیچ کس
هو و جنجال	هیجان آور	هیچکی
هو و داری	هیجان انگیز	هیچ گاه - هیچگاه
هو و کشی	هیجان زدگی	هیچ گرا
هو و گری	هیجان زده	هیچ گرای / هیچ گرائی
هو و گیری	هیجان گرایی / هیجان گرائی	هیچ گونه
هو هوکنان	هیجان نمایی / هیجان نمائی	هیچ ندار
هویت بخشی	هیجده	هیچ ندان
هویت ساز	هیجده قدم	هیچ ندانی
هویت سازی	هیچ انگار	هیچ وپوچ
هویت یابی	هیچ انگاری	هیچ وقت

هیچ یک	هیدرولیکی	هیس هیس کنان
هیچ یکی	هیدرومتر	هیکل دار
هیچی ندار	هیروویر	هیکل سازی
هیدروالکتریک	هیز	هیکلمند/هیکل مند
هیدروتراپی	هیزچشم	هیمه سوز
هیدرودینامیک	هیزرگ	هیمه کش
هیدرور	هیزگری	هین کنان
هیدروژن	هیزم بیارِ معرکه	هیئت
هیدروژن سولفور	هیزمدان	هیئت امانا
هیدروژنی	هیزم سوز	هیئت تحریریه
هیدروفیل	هیزم شکاف	هیئت دولت
هیدروکربن	هیزم شکن	هیئت رئیسه
هیدروکربور	هیزم شکنی	هیئت شناس
هیدروکسید	هیزم فروش	هیئت مدیره
هیدرولوژی	هیزم فروشی	
هیدرولوژیک	هیزم کش	
هیدرولیز	هیزم کشی	
هیدرولیک	هیستولوژی	

ی

یارکشی	یادسپاری	یا اللہ گویان
یارگیری	یادشده	یاتاقان
یار(و) غار	یادکرد	یأجوج و مأجوج
یارویاور	یادگارخواهی	یاحق
یاری جو	یادگیر	یاخته شناسی
یاری خواه	یادگیری	یادآور
یاری ده	یادمان	یادآوری
یاری رسان	یادنامه	یادبده
یاریگر	یادواره	یادبود
یاریگری	یارانه دهی	یادداشت
یأس آمیز	یارایی / یارائی	یادزدودگی
یأس آور	یاردانقلی	یادزدوده

یاس انگیز	یبوست آور	یخ پوش
یاسین	یتیم پرور	یخ پهنه
یاغیگری	یتیمچه	یخ تاب
یاقوت بار	یتیم خانه	یخ تراش
یاقوت رنگ	یتیم دار	یختی پز
یاقوت کار	یتیم داری	یخچال
یاقوت نشان	یتیم شادگن	یخچال ساز
یالانچی پهلوان	یتیم شادگنک	یخچال سازی
یال پوش	یتیم غوره	یخچال شناسی
یالقوز	یتیم نواز	یخچال فریزر
یامفت	یتیم نوازی	یخدان
یامفتی	یحیی	یخدان پوش
یاوه سرا(ی)	یخاب	یخدان ساز
یاوه سرایی / یاوه سرائی	یخ بازی	یخ دربهشت
یاوه گو(ی)	یخ برف	یخ دل
یاوه گویی / یاوه گوئی	یخ بسته	یخ رُفت
یائسگی	یخ بندان	یخ زدا
یائسه	یخ پاره	یخ زدایی / یخ زدائی

یزدان شناس	یدِ سفلی، یدِ سفلا	یخ زدگی (زراعت)
یَغلاوی/یَقلاوی	یدِ طولی، یدِ طولا	یخ زده
یغماگر	یدکچی	یخ ساز
یغماگری	یدک ساز	یخ سازی
یغمایی/یغمائی	یدک سازی	یخ شکن
یُغور/یُغر	یدک کش	یخ فروش
یَقنعلی بَقال	یدک کشی	یخ کرده
یقه آخوندی	یراق آلات	یخ کش
یقه آرshal	یراق باف	یخ کوب
یقه اسکی	یراق بافی	یخ گیری
یقه افسری	یراق بند	یُخلایی/یُخلائی
یقه انگلیسی	یراق دار	یخ مال
یقه ایستاده	یراق دوزی	یخ نشان (باستان شناسی)
یقه باز	یراق کوبی	یخ نوردی
یقه برگردان	یربه یر	یدالله
یقه بسته	یزدان پرست	یداللهی
یقه جدا	یزدان پرستی	یداًواحدہ
یقه چاک	یزدان شناخت	یُدِرک ولا یوصف

یکه چپ و راستی	یکه مردانه	یک بریک
یکه چرکین	یکه ملوانی	یک بعدی
یکه چهارگوش	یکه ناپلئونی	یک بند
یکه خرگوشی	یکه هفت	یک بندی
یکه خشتی	یک آبه	یک به دو
یکه خوابیده	یک الف	یک به یک
یکه دالبر	یک بارگی، یکبارگی	یک پا
یکه دراپه	یک بار مصرف	یک پادوپا
یکه درانی	یک باره، یکباره	یک پارچگی،
یکه دریده	یک بار، یکبار	یک پارچگی
یکه سفید	(= ناگهان)	یک پارچه آبادی
یکه سه سانتی	یک بار (= یک دفعه)	یک پارچه سازی،
یکه شکاری	یک بام و دوهوا	یک پارچه سازی
یکه قایقی	یک بخته	یک پارچه، یک پارچه
یکه گشتی	یک بر	یک پل (کلید)
یکه گرد	یک بردو	یک پنجم
یکه گلابی	یک برگی	یک پوست
یکه گیری	یک بری	یک پهلوی

یکتا	یک جورهایی /	یک دانگی
یکتا پرست	یک جورهایی	یک دانه
یکتا پرستی	یک جوری	یک درمیان
یکتا پیراهن	یک جهت	یک دری
یکتا پیرهن	یک جهتی	یک دریک
یکتا قبا	یک چشم	یک دست، یک دست
یکتایی / یکتائی	یک چشمی	یکدستی، یک دستی
یک تخت	یک چند	یک دفعه
یک تخته	یک چندی	یکدل، یک دل
یک تگّه	یک چوبه	یکدلی، یک دلی
یک تن	یک چهارم	یک دم
یک تنه	یک خانه	یک دندان
یک تیغ	یک خدایی / یک خدائی	یک دندگی، یکدندگی
یک تیغه	یک خُرده	یک دنده، یکدنده
یک جانبه	یک خشته	یک دنیا
یک جانشینی	یک خم	یک دو
یکجا، یک جا	یک خم دو خم	یک دوم / سوم / ...
یک جور	یک خوابه	یک دهان

یک دهم	یک ریخت	یک سلولی
یک دهن	یک ریزه	یک سو
یک دیده	یک ریز، یک ریز	یک سوساز
یکدیگر	یک زبان	یک سوسازی
یک ذره	یک زمان	یک سونگر
یک راست، یک راست	یک ساعته	یک سونگرانه
یک راه	یک ساعتی	یک سونگری
یک راهه	یک ساله	یک سویه، یکسویه
یک رشته	یکسان سازی،	یک شاخ
یک رقمی	یک سان سازی	یک شبه، یکشبه
یک رکابی	یکسان، یک سان	یکشنبه
یک رنگ، یک رنگ	یکسانی، یک سانی	یکشنبه بازار
یک رنگی، یک رنگی	یک سخن	یکشنبه شب
یک روال	یک سرسوزن	یک شور
یک روزه، یک روزه	یک سرمو	یک صد
یک روند	یک سروگردن	یک صدا
یکرو (ی)	یکسره، یک سره	یک صدم
یک رویه	یکسر، یک سر	یک ضرب

یک طرفه	یک کاسه	یک لَت
یک طرفی	یک گتی	یک لته
یک طلاقه	یک کف دست	یک لحظه
یک طوری	یک کلاغ چهل کلاغ	یک لخت
یک عالم	یک کلام	یک لختی
یک عالمه	یک کلمه	یک لفظ
یک عمر	یک کله	یک لقمه
یک فصل	یک کم	یک لقمه نان
یک فوریتی	یک کمی	یک لنگه پا
یک قبا	یک گوشه	یک لو
یک قبایی / یک قبائی	یک گونه	یک لول
یک قد	یک گیر	یک ماهه
یک قدری	یک لا	یک مرتبه
یک قدم	یک لایراهن	یک مرده
یک قسمتی	یک لایرهن	یک مشت
یک قطبی	یک لادولا	یک منه
یک قلم	یک لاقبا	یک منی
یک کاره	یک لایی / یک لائی	یک مهره

یک میزان	یکه بزن	یکی به دو
یکمین	یکه بند	یکی سازی
یک نبش	یکه بنداز	یک یک
یک نفره	یکه تاز	یکی یک دانه
یک نفس	یکه تازی	یکی یکی
یکنواخت، یک نواخت	یکه چین	یگانه پرست
یکنواختی، یک نواختی	یکه زا	یگانه پرستی
یک نوک پا	یکه زیادگویی /	یگانه دل
یک نهاد	یکه زیادگوئی	یگانه دلی
یک نیمه	یکه سوار	یللی تللی
یک وجبی	یک هشتم	ینگه دنیا
یک ور، یکور	یکه شناس	ینگه دنیایی / ینگه دنیائی
یک وری، یکوری	یکه گزین	ینگگی دنیا
یک وزنی	یک همّت	ینگگی دنیایی / ینگگی دنیائی
یک وقت	یکهو	یواش یواش
یک وقت ها/ یک وقتها	یک هوا	یورتچی
یک وقتی	یک هوایی / یک هوائی	یورتگاه
یکه بخور	یکهویی / یکهوئی	یورشگر

یورغه
یوزباشی
یوزپلنگ
یوم الحساب
یوم الدین
یوم الشک
یوم الله
یوماً فیوماً
یونانیگری / یونانی گری
یونجه
یونجه زار
یون دار
یون رسانا (شیمی)
یون رنگی
یون ساز
یون کُره
یونیفرم / اونیفرم
یهودی ستیز